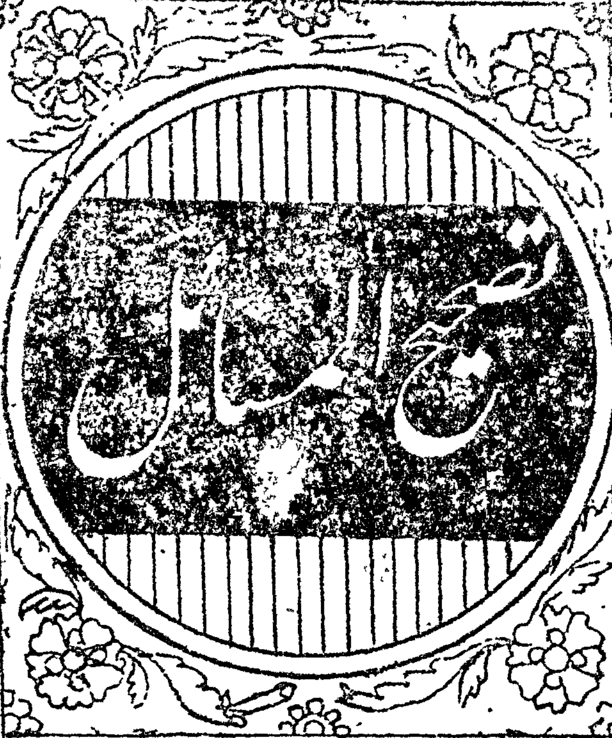
الحمد للہ کہ این رسالۂ لطیفہ و نسخۂ شریفہ من تالیفات جناب

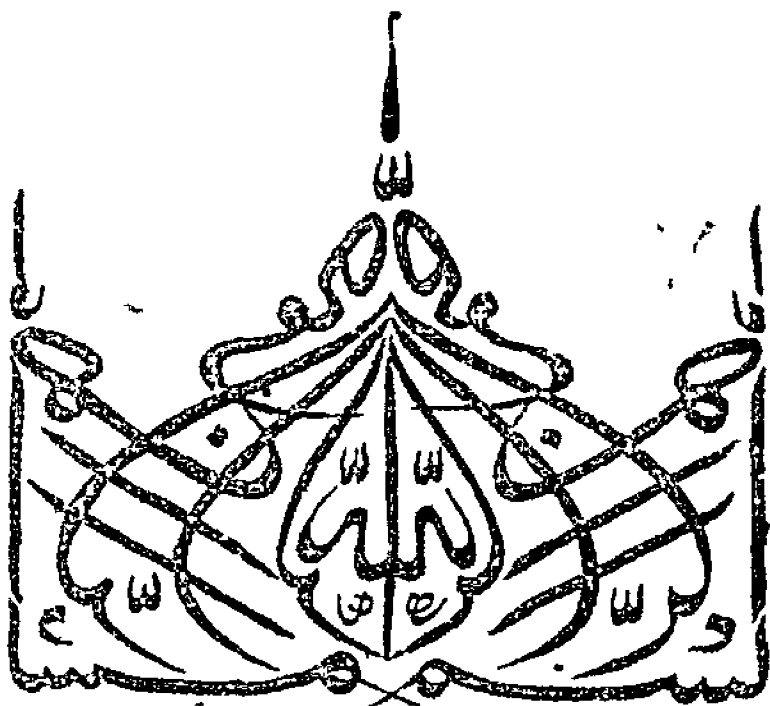
فضیلت مآب مولوی فضل رسول صاحب بدایونی مسمی



تصحیح المسائل

متضمن تصحیح اغلاطی کہ در مائۃ مسائل واقع شدہ در مطبع

اسعد الاخبار اکبر آباد بعجلت تمام در سنہ ۱۲۶۶ ہجری حلیۂ انطباع در بر کرد



الحمد لله الذي شرع لنا الشرع المبين والدين المتين وبعث الينا سيد المرسلين وخاتم
النبيين وجعل العلماء الحقانيين ورثته الى يوم الدين ليحفظوا دينه عن
فتنة المبتدعين صلى الله عليه وآله واصحابه واتباعه اجمعين
بعد ازاين ميگويد بنده شرمنده سراپا گناه گمراه اسير پنجه نفس وشيطان معدن فسق و
عصيان فيض احمد محمدي الحنفي القادري البجنبي حشره الله مع من احبه كه درين
زمان كه قرب قيام قيامت هست وروز بروز ظهور آثار وعلامات آن مشهود ديده وحق بين از اجل
علامات زوال علم بزوال علما وشيوع جهل بشهرت جهلا است كه هر يكي از مسلمانان با جهل نيز
دم همه انجا زده دعوى اجتهاد واستنباط ميكرد ومنتهى تفحص شان چند اوراق تراجم وچند
رساله ولي فنانچه سخن جهل هست كه در شهور سنه ۱۲۶۳ هجريه دو كس در قصبه بدايون يكي
سني صحيح العقايد ودوم از اتباع شيخ نجدي باهم در مسئله بحث ميكردند چون نوبت گفتگو
بطول انجاميد وطرفين بحكميت حضرت استاذي واستاذ اساتذة العالم بتحرير مدقق جبر

دریای محیط علوم نقلیه و مرکز دایرهٔ فنون عقلیه حضرت مولانا محمد فضل الرسول دام
ظله قدر فیصله داده بحضور گرامی حاضر شده عرض مسئله کردند چون حضرت با قول فیصل دران
باب بحواله مرقاة شرح مشکوة تصنیف ملا علی قاری علیه الرحمة بیان فرمودند بعضی
گفت که در مرقاة بعکس این نوشته است و کتاب مایة مسایل تصنیف مولوی محمد اسحق
از بغل برآورده عبارت مرقاة که دران مرقوم بود بمطالعه گرامی آورد اگرچه بلازمه دیانت
و تقوی که لازم ذات فیض آیات حضرت استاذی افتاده بمطالعه کتاب مذکور گونه تردد پیدا نشد
و هرچند مطلب مذکور بخوبی محفوظ بود که احتمال نسیان دران گنجایش پذیر نبود مگر احتیاطا
رجوع باصل کتاب نموده شد فی الواقع صاحب مایة مسایل در نقل سرقه نموده بود نظر بظهور
این یک خطا طلبه حاضرین مدرسه درپی تطبیق دیگر نقول با اصول کتب انچه در مدرسه موجود
بودند افتادند و بهمان مجلس در مقامات متعدده در نقول کتب عدیده سرقه های
فاش یافتند بخیال دور کردن شبهات از قلوب مومنین و اظهار امر دین خصوص
درین حال که عوام بلحاظ بعض خصوصیات بعض مصنفین قطع نظر از مایة مسایل درای
شان همچو رسایل مایة المسایل را قریب بوحی آسمانی میدانند حضار محفل درخواست
تصحیح مسایل متنازعه نمودند باوجود تعلق جناب عالی باشغال باطن و مشاغل
طریقت حمیت شریعت بر آن آورد که بقدریکه در نقل سرقات مرومست معلوم
شدند و چیزی را که در کتاب منقول عنه نشد و بد حلال گفته و بر محرمین رد و تشنیع
نموده حضرت مصنف از ان کتاب نقل فتوی حرمت نموده بودند آنچه بنظر سرسری
میسر شد عجالةً بتحریر فرموده مسمّی بتصحیح المسایل ساختند خدا تعالی جمله مومنین
را توفیق عمل عطا فرماید **سوال سی ام** مسجد بنا کردن در گورستان برای

نماز و مکان دیگر برای نشستن و ماندن و راحت یافتن مردمان هنگام سرما و باران و بهمین نیت
یا نه جواب مسجد بنا کردن در مقابر و بر قبور حرام و مستوجب لعنت است حضرت پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم بر کسانیکه بر قبور مسجد بنا کنند لعنت فرموده اند چنانچه در مشکوة
شریف بروایت ابوداود و ترمذی و نسائی حدیث مذکور است لعن رسول الله صلی الله
علیه و سلم زائرات القبور والمتخذین علیها المساجد والسرج انتهی سایل از بنا
کردن مسجد در گورستان برای نماز سوال نموده مجیب در جواب مینویسد که مسجد بنا کردن
در مقابر و بر قبور حرام و مستوجب لعنت است پس لفظ بر قبور که در سوال از ان تعرض
نبود زیاده نموده بنا کردن مسجد را در مقابر و بر قبور حرام و مستوجب لعنت قرار داد
و دلیل حرمت و لعنت مختص به بنا کردن مسجد بر قبور چه میگوید که حضرت پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم بر کسانیکه بر قبور مسجد بنا کنند لعنت فرموده اند چنانچه در
مشکوة شریف الخ ازین بیان و حدیث صرف ملعون بودن بنا کنندگان مسجد بر
قبور ثابت میشود و دران کلام نیست مقصود سایل بنا کردن مسجد در گورستان
بود که مجیب بشمول بر قبور انرا حرام و مستوجب لعنت نوشته و از دلیل
اصلا ثابت نیست و قال الملا علی قاری فی شرح المشکوة انما حرم اتخاذ
المساجد علیها لان فی الصلوة فیها استنانا بسنة الیهود و یدل علیه قوله صلی الله
علیه و سلم لعن الله الیهود والنصاری الذین اتخذوا قبور انبیائهم و صلحائهم مساجد
ترجمه حدیث لعنت فرموده رسول خدا صلی الله علیه و سلم زنان زیارت
کننده قبرها را و کسانیکه مسجد بنا کنند بر قبرها و چراغان روشن کنند بر قبرها
و ترجمه عبارت شرح اینست که حرام کرده شد ساختن مساجد بر قبرها بسبب

اینکه در این قسم مسجدها نماز خواندن جاری کردن طریق یهود است که معمول یهود و
که بر قبور انبیا و صلحای خود مساجد ساختند و نماز دران میکذاردند لا حول و
لا قوة الا بالله العلی العظیم در نقل عبارت شرح ملا علی قاری حنفی عجیب
و تصرف غریب بکار رفته که فسقه و فجره از مثل آن و دامور و بنویه احتراز میکنند نه که
در بندیابیت ارباب فتوی و اصحاب دعوی تقوی مرتکب ان شوند عبارت شرح
ملا علی قاری بر مشکوة این است قال ابن الملک انما حرم اتخاذ المساجد
علیها لان فی الصلوة فیها استنانا بسنة الیهود انتهی وقید علیها یفید ان
اتخاذ المسجد بجنبها لا باس به ویدل علیه قوله صلی الله علیه وسلم لعن الله الیهود و
النصاری الذین اتخذوا قبور انبیائهم وصالحیهم مساجد گفت ابن الملک حرام گردیده شد
ساختن مساجد بر قبور مگر بسبب اینکه در نماز خواندن دران رفتن است بطریق
یهود و تمام شد کلام ابن مالک و قید بلفظ علیها یعنی حرمت ساختن مساجد
بر قبور فایده این معنی میدهد که ساختن مسجد در جنب قبور منع نیست و بر این امر یعنی
منع نبودن ساختن مسجد در جنب قبور حدیث دیگر دلالت میکند که فرمود
رسول خدا صلی الله علیه وسلم لعنت کرد خدا یهود و نصاری را که قبرهای پیغمبران
و صالحان خود را مسجد ساختند انتهی به بیند که چه حال است ملا علی قاری
فقره انما حرم اتخاذ المساجد علیها لان فی الصلوة فیها استنانا
بسنة الیهود مقوله ابن مالک نقل نموده لفظ انتهی نوشته و بعد از ان
خود میگوید وقید علیها یفید ان اتخاذ المساجد بجنبها لا باس به و بعد از ان میگوید
ویدل علیه قوله الحدیث مقوله ابن مالک را مقوله ملا علی قاری قرار داده لفظ انتهی و

وفیه علیها بالقید ان اتخاذ المساجد لا باس به - اگر اصل جواب سوال بود
بسبب مخالفت دعوی خود از میان دور کرده فقره مبدل علیه را با کلام ابن
الملک خلط کرد این ہست حال نقل عبارت شرح و لطف ترجمه زیاده از ان
که بر عبارت ساخته خودش ہم اطلاق ترجمه را است نمی اید چنانچه بادنی
تامل ظاہر میگردد نعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سیئات اعمالنا
و ملا علی قاری در شرح حدیث لعن الله الیهود والنصاری الذین اتخذوا
قبور انبیائهم وصالحیهم مساجد می نویسد سبب لعنهم اما لانهم کانوا یسجدون
لقبور الانبیاء تعظیما لهم وذلک ہو الشرک الجلی واما لانهم کانوا یتخذون
الصلوة لله تعالی فی مدافن الانبیاء والسجود علی مقابرهم
والتوجه الی قبورهم حالة الصلوة نظرا منهم بذلک
الی عبادة الله والمبالغة فی تعظیم الانبیاء وذلک ہو الشرک
الخفی لتضمنه ما یرجع الی تعظیم مخلوق فیما لم یؤذن له فنهی
رسول الله صلی الله علیه وسلم امته عن ذلک اما لمشابهة
ذلک الفعل سنة الیهود او لتضمنه الشرک الخفی کذا قاله
بعض الشراح من ائمتنا ویؤیده ما جاء فی روایة یحذر
ما صنعوا قال القاضی کانت الیهود والنصاری
یسجدون لقبور انبیائهم ویجعلونها قبلة و
یتوجهون فی الصلوة نحوها فقد اتخذوها اوثانا فلذلک لعنهم ومنع
المسلمین عن مثل ذلک اما من اتخذ مسجدا فی

جواز صالح او صلی فی مقبره وقصد الاستظهار بروحه ووصول اثر عبادت را الیه
لا التعظیم له والتوجه نحوه فلا حرج علیه الخ ودر شرح حدیثی که بعد آنست یعنی عن جندب
قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الا وان من کان قبلکم یتخذون قبور
انبیائهم وصالحیهم مساجد نوشته ای بالمعنی السابق پس معنی اتخاذ قبور مساجد
سجده کردن است قبورها ومراد از اتخاذ یهود ونصاری قبور انبیاء وصالحین خود را مساجد
اینکه یهود ونصاری سجده میکردند قبور را قال العینی فی شرح البخاری لما کانت
الیهود والنصاری یسجدون لقبور الانبیاء تعظیما لشانهم ویجعلونها قبلة
یتوجهون فی الصلوة نحوها واتخذوها اوثانا لعنهم النبی صلی الله علیه وسلم
ومنع المسلمین عن مثل ذلک انتهی این عبارت که صراحةً با مدعای ما موافق است
ومخالف دعوی مجیب او ردنش درین محل از ذی عقل بغایت مستبعد است
در جهی بخیال نمی آید جز اینکه جهال را درین مغلطه انداختن که مجیب یعنی شرح بخاری
استدلال نموده مدعای او مطابق آن خواهد بود شاید که همین لحاظ ترجمه
را ترک نمود علی هذا القیاس از ذکر ملا علی قاری هم بنا صلی بجز این تغلیط
نبوده ورنه ملا علی قاری آنچه در آن کتاب نوشته مجیب صریح بخلاف آن حکم
نموده حالا از اتباع مجیب التماس است که نام کتاب ونام مصنف برای اعتبار
بین الجهال بزبان قلم دادن وعبارت کتاب را که اصل جواب سوال باشد
از میان ساقط کردن وچنین امری که آن مستند در آن کتاب جایز نوشته
باشد حرام ومستوجب لعنت گفتن ومعنی حدیث غلط بیان ساختن وبر محل
بیگانه راست کردن حلال است یا حرام ومستوجب رحمت خدا است یا جز تفصیل

انصاف از تلامذهٔ مجیب بعد ملاحظهٔ جواب و مطالعهٔ شرح مشکوة فرمودند عذرین جواب
استفسار است بسنت یهود و نصاری که یحرّفون الکلم عن مواضعه طریق ایشان
بود شیخ عبد الحق در شرح مشکوة تحت شرح حدیث والمتخذین علیها المساجد می
نویسد لعنت کرده است رسول خدا صلی الله علیه وسلم کسانی را که میگیرند بر قبور
مسجد را یعنی سجده برندگان بجانب قبور بقصد تعظیم چنانکه گذشت و در شرح حدیث
لعن الله الیهود والنصاری اتخذوا قبور انبیائهم مساجد بعد نوشتن اینکه گرفتن
قبور مساجد به طریق متصور است یکی آنکه سجده بر قبور برند و مقصود عبادت ان
دارند چنانکه بت پرستان می پرستند دویم اینکه مقصود و منظور عبادت
حق تعالی دارند لیکن اعتقاد برند که توجه بقبور ایشان در نماز عبادت حق موجب
قرب و رضای وی تعالی است این هر دو طریق نامرضی و نامشروع است و بهر دو
طریق لعنت متوجه است می نویسد و نماز گذاردن بجانب قبر نبی یا مرد صالح
بقصد تبرک و تعظیم حرام است هیچکس را دران محل خلاف نیست اما اگر در قرب
قبر ایشان مسجدی بنا کنند یا نمازی گذارند بی توجه بجانب ان تا برکت مجاورت
آن مواضع که مدفن جسد مطهر ایشان است دریابند و لوز نیست از روحانیت ایشان
عبادت کمال و قبولی یابد درین مقام محذوری لازم نمی آید و باکی نیست
کذا قال الشیخ ابن حجر مکی در شرح عربی مشکوة نوشته و قال الشیخ ابن
حجر الهیتمی فی شرح حدیث لعن الله الیهود والنصاری اتخذوا قبور انبیائهم
مساجد نهی اذا صلی الی القبر تعظیماً له فانه حرام واما اتخاذ مسجد بجوار نبی
او صالح والصلاة عند قبره لا لتعظیمه او التوجه نحوه بل لحصول مدد منه حتی

حتی تکمل عبادتہ ببرکتہ مجاورتہ لتلک الروح الطاہرہ ملا حسج فی ذلک در مجمع البحار
درباب سین مع الجیم نوشتہ وحینئذ ماکرہ من اتخاذ المسجد علی القبور اراد بہ
تسویۃ القبور مسجدا یصلی فیہ وقبل ان ینشی عندہ مسجدا یصلی فیہ الی القبور واما
المقبرۃ الدایرہ اذا بنی فیہا مسجد لیصلی فیہ فلا باس لان المقبرۃ وقف کالمسجد واما
اتخاذہ فی جوار صالح بقصد التبرک لا للتعظیم فلا یدخل تحتہ و مکان بر قبور مثل
قبہا وغیرہ ہم ساختن حرام وممنوع بموجب حدیث و روایت کتب فقہ عن جابر
رضی اللہ عنہ قال نہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان یجصص القبر وان یبنی
علیہ وان یقعد علیہ رواہ مسلم کذا فی المشکوۃ . ومراد از بنا در حدیث عام است
کہ عمارت نمودہ شود یا خیمہ ایستادہ کنانیدہ شود چنانچہ از ترجمہ مشکوۃ شیخ عبد الحق
و شرح مشکوۃ ملا علی قاری معلوم میشود لیکن ہر الحجیب شرح ملا علی قاری اندیدہ
یا دیدہ و دانستہ اغماض نمودہ چہ ملا علی قاری بعد نقل از کتاب توربشتی
یحتمل الوجہین احدہما البناء علی القبر بالحجارۃ وما یجری مجراہا والاخر ان
یضرب علیہا خباء ونحوہ وکلاہما منہی عنہ لعدم الفایدۃ فیہ میگوید قلت فیستفاد منہ
انہ اذا کانت الخیمۃ لفایدۃ مثل ان یقعد للقرأۃ تحتہا فلا یکون منہیۃ قال ابن الہمام
واختلف فی اجلاس القارئین للقرأۃ عند القبر والمختار عدم الکراہۃ و باز
نوشتہ قال بعض الشراح عن علمائنا ولاضاعۃ المال وقد اباح السلف البناء
علی قبر المشایخ والعلماء المشہورین لیزورہم الناس ولیستریحوا بالجلوس فیہ
اصل مطلب را کہ ختم مسئلہ بر انست یعنی مباح کردن سلف بنا را بر قبر مشایخ
وعلما نظر نمودہ و شیخ عبد الحق در ترجمہ مشکوۃ می نویسد در شرح و ان یبنی علیہ و نہی

گرد ازانکه بنا کرده شود بر گور و بعضی گفته اند که مراد بنا کردن بیت است به سنگ و مانند
آن و بعضی گفته اند که مراد به بنا خیمه زدن و مانند آنست که نیز مکروه است و منهی عنه پس از
شرح ملا علی قاری خیمه ایستاده نمودن برای فایده و بنا بر قبور مشایخ و علماء مشهورین جائز
واز ترجمه شیخ عبد الحق بنا و خیمه هر دو بی تعرض بقید که ملا علی قاری بیان نموده مکروه یافته شود
پس حکم مجیب مخالف هر دو است و فی جامع الاصول بروایت النسائی نهی النبی صلی الله علیه وسلم
ان یبنی علی القبر او یزاد علیه او یجصص انتهی انچه در شرح حدیث اول گذشت بعینه و معنی انچه گذشت
نیم است و فی متن مواهب الرحمن فی مذهب النعمان یحرم البناء علی القبر للزینة و یکره الاحکام بعد
الدفن انتهی حرمت بروایت [illegible] پس اگر بنا برای زینت نباشد بلکه برای فایده مثل
نشستن برای قرآن خواندن و استراحت [illegible] چنانچه اندفاعه گذشت و فی العالمگیریة یکره
ان یبنی علی القبر انتهی هکذا فی تحفة المسلمین [illegible] البحر الرائق یکره ان یزاد علی التراب الذی
اخرج من القبر لان الزیادة علیه بمنزلة البناء انتهی [illegible] احادیث در روایات کتب فقه معلوم شد
که بنا کردن بر قبور منهی عنه است پس اگر کسی [illegible] عدد ابراء و نحو اهتید اگر محض [illegible] احادیث و کتب
فقه معتبر است نوشتن مجیب هرگز قابل اعتبار نیست چه حال فهم معانی احادیث و احتیاط در نقل چنین
اشکار اگردیده عمل باستنباط حدیث و حکم بالتعلیل مخالف نیست و کتابیکه از کتب نام نهاده مجیب مع جوابهم
دیدیم مطابق برآمد پس از نقل دیگر کتب اعتنا به هم تفحص شد در کتب حاضره که تلاش مسئله کردیم
یافتیم که در درالمختار می نویسد ولا یرفع علیه بناء و قیل لا باس به وهو المختار کذا فی کراهیة السراجیة
و در میزان می نویسد قول الائمة الثلثة ان القبر لا یبنی علیه ولا یجصص مع قول ابی حنیفة بجواز
ذلک فالاول مشدد والثانی مخفف در کشف الغطاء از مطالب المؤمنین نقل نموده که مباح
کرده اند سلف بنا را بر قبر مشایخ و علماء مشهورین تا مردم زیارت کنند و استراحت نمایند

نمایند بجلوس دران و اکراز برای زیارت کنند مکروه است در مدینه مطهره بنای قبه ها بر
اصحاب در زمانه پیشین شده مستظاهر آنست که آن بتجویز علمای آن وقت باشد و بر قبر
منور آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نیز قبه عالی است انتهی و در وسیلۃ النجات از مجمع البحار
نقل نموده وقد اباح السلف البناء علی قبور الفضلاء والاولیاء والعلماء المشاهیر
لیزورهم الناس ولیستریحوا بالجلوس فیه و از تنویر الابصار نقل نموده ولا یرفع علیه بناء و
قیل لا باس به وهو المختار و از مطالب المومنین نقل کرده که مباح کرده اند سلف بنا
کردن بر قبر مشایخ و علما که مشهور اند تا زیارت کنند ایشان را مردم و استراحت
نمایند به نشستن بدان گذا فی المفاتیح شرح المصابیح و بعد ازان نوشته که در
مدینه طیبه قبه ها بنا کرده اند بر قبور اصحاب رضی اللہ عنهم و قبه عباس رضی اللہ عنه که در وی
قبور اهل بیت است و بتجویز کردن آن اعتقاد علمای تابعین شیخ عبد الحق در جذب القلوب
می نویسد اما حجره شریفه که حاوی قبور شریفه است در اول حجره بود داخل بیت عائشه
رضی اللہ عنها از جریده نخل بر طریق بنای حجرات مصطفویه چنانچه معلوم شد و چون
دفن شد نور انبیاء صلی اللہ علیه وآله وسلم بموجب حکم الهی در حجره شریفه
شد عائشه صدیقه نیز در خانه خود ساکن می بود و میان او و قبر شریف پرده نبود
و در آخر بسبب جرأت و عدم تحاشی مردم از در آمدن بر قبر شریف و بردن
خاک ازان خانه را دو قسم ساخت و دیواری میان مسکن خود و قبر شریف
کشید و بعد ازانکه امیر المومنین عمر در مسجد زیادت کرد حجره را از خشت خام بنا
کرد و تا زمان حدوث عمارت ولید این حجره ظاهر بود و عمر بن عبد العزیز بحکم ولید ابن
عبد الملک آنرا هدم کرده بحجاره منقوشه بر آورد و بر ظاهر آن حظیره دیگر بنا کرد و بحکم آن

ازین وصور می نگذشت از عروه روایت میکند که وقتی بعمر بن عبد العزیز گفت اگر حجره شریفه
را بر حال خود گذارند و عمارتی گرداگرد آن بر آرند احسن باشد گفت امیر المومنین چنین حکم کرده
است و مرا از امتثال آن چاره نیست و از محمد بن عبد العزیز روایت آمده است که در وقت
حفر اساس حجره قدمی ظاهر شد و بعد از تحقیق حال ظاهر شد که آن پای امیر المومنین
عمر بود که بجهت ضیق مکان در بنیاد حجره افتاده در مواهب لدنیه نوشته و عن هشام بن
عروة عن ابیه لما سقط علیهم الحائط یعنی حائط حجرة النبی صلی الله علیه وسلم فی زمان
الولید بن عبد الملک اخذوا فی بنائه فبدت لهم قدم ففزعوا وظنوا انها قدم النبی صلی
الله علیه وسلم فما وجدوا احدا یعلم ذلک حتی قال لهم عروة والله ما هی قدم النبی
صلی الله علیه وسلم ما هی الا قدم عمر رضی الله عنه رواه البخاری ایضاً حاصل این همه
روایات آنکه بنا بر قبر برای زینت مکروه نزد بعضی و حرام نزد بعضی وبرای استحکام مباح و برای تبرک
اینکه بنا بر قبر نه برای زینت و اضاعت مال و بے فقدان فایده بلکه برای نشستن و ماندن
در راحت یافتن مردمان از گرما و سرما و بارش حرام است نقل نموده و ما جواز آن از کتب
معتبره مسلم مجیب بیان نمودیم و اگر خارج حد مقبره مکانی برای راحت گرفتن و از گرما
و سرما و بارش محفوظ ماندن بنا کند لا باس به است این همان مثل است که سوال از آسمان
جواب از ریسمان با وجود اینقدر تطویل جواب سوال را هیچ نداد چه سوال سایل از بنا
کردن مکان در گورستان برای نشستن و ماندن در راحت یافتن مردمان از گرما
و سرما و بارش بوده از بنا کردن مکان بر قبور و مجیب اول که حرمت بنا کردن مکان
بر قبور بیان نمود قطع نظر از آنکه قابل اعتبار باشد یا نباشد چنانچه گذشت مطلوب
سایل نیست و ثانیا که حال بنا کردن مکان خارج حد مقبره بیان ساخته ابهم مطلوب

سایل نبسته سوال سایل محض بجواب گذشت سوال ایست کہ نماز گذاردن بطرف راس قبر یا پائین آن گناہ کدام گناہ جواب است نماز گذاردن در مقبرہ ممنوع و مکروہ است بموجب احادیث و روایات کتب فقہ اما الاحادیث فہذہ رای عمر رضی اللہ عنہ انس ابن مالک یصلی عند قبر فقال القبر القبر ولم یامرہ بالاعادۃ کذا فی البخاری وفی المشکوۃ عن ابی مرثد الغنوی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تجلسوا علی القبور ولا تصلوا الیہا رواہ مسلم وعن ابن عمر رضی اللہ عنہ قال نہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان یصلی فی سبع مواطن فی المزبلۃ والمجزرۃ والمقبرۃ وقارعۃ الطریق والحمام وفی معاطن الابل وفوق ظہر بیت اللہ رواہ الترمذی وابن ماجۃ وعن ابی سعید رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الارض کلہا مسجد الا المقبرۃ والحمام رواہ ابو داؤد والترمذی والدارمی وفی جامع الاصول قال علی رضی اللہ عنہ ان صاحبی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نہانی ان اصلی فی المقبرۃ اخرجہ ابو داؤد وانتہی احتیاج باحادیث بی رجوع بکتب فن و دریافت حال متن و سند و تاویل و استنباط ایمہ مجتہدین و شراح محدثین و بلی تامل در اینکہ آیا ان حدیث افادۂ مدعا میکند یا نہ از عقل و دیانت بسا بعید ہست حدیث ابی مرثد یعنی لا تجلسوا علی القبور و لا تصلوا الیہا را از مسئلہ محوث عنہا چہ مناسبت و ترمذی بعد روایت حدیث ابی سعید گفت وہذا حدیث فیہ اضطراب و نیز در ہمان باب گفتہ و فی الباب عن علی و عبد اللہ بن عمرو و ابی ہریرۃ و جابر و ابن عباس و حذیفۃ و انس و ابی امامۃ و ابی ذر قالوا ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم

قال جعلت لی الارض کلہا مسجدا و طہورا یعنی استثنا مقبرہ و حمام نیست و بعد حدیث عبد اللہ بن عمر رضی اللہ عنہ نوشتہ حدیث ابن عمر اسنادہ لیس بذلک القوی و قد تکلم فی زید ابن جبیرہ من قبل حفظہ و اوردن حدیث عمر رضی اللہ عنہ با وجود عدم رجوع بشرح و استنباط ائمہ فن از عجیب جیلے غریب کہ جا بجا درین کتاب و اربعین بر احتجاج بغیر مرفوع نکیر نمودہ ملا علی قاری در مرقاۃ بعد نقل کلام قاضی کہ در شرح حدیث لعن اللہ الیہود والنصاری گذشت می نویسد الا تری ان مرقد اسمعیل علیہ السلام فی المسجد الحرام عند الحطیم ثم ان ذلک المسجد افضل مکان یتحری المصلی بصلوتہ و النہی عن الصلوۃ فی المقابر مختص بالقبور المنبوشۃ لما فیہا من النجاسۃ کذا ذکرہ الطیبی و از شرح السنۃ نقل نمودہ اختلف فی الصلوۃ فی المقبرۃ فکرہہا جماعۃ و ان کانت التربۃ طاہرۃ و المکان طیبا و احتجوا بہذا الحدیث والذی بعدہ و قیل بجوازہ فیہا و تاویل الحدیث ان الغالب من حال المقبرۃ اختلاط تربتہا بصدید الموتی و لحومہا و النہی لنجاسۃ المکان فان کان المکان طاہرا فلا باس وکذا الکنیسۃ و المزبلۃ و المجزرۃ و قارعۃ الطریق و فی القارعۃ معنی اخر و ہو ان اختلاف المارۃ یشغلہ عن الصلوۃ و از ابن حجر نقل نمودہ اختلفوا فی ہذا النہی ہل ہو للتنزیہ او للتحریم و مذہبنا الاول و مذہب احمد التحریم و نیز از ابن حجر استثنای مقابر انبیا نقل نمودہ و در شرح حدیث ابی سعید گفتہ قال شارح المنیۃ و فی القنادی لا باس بالصلوۃ فی المقبرۃ اذا کان فیہا موضع اعد للصلوۃ و شیخ عبد الحق در ترجمہ مشکوۃ

در ترجمہ مشکوۃ در حدیث الا المقبرۃ والحمام می نویسد اما مقبرہ از جہت آنکہ غالب
در وی قذارت و اختلاط تربت اوست بانچہ جدا میکرد و از مردہ فاما نجاست
و اگر مکان طاہر و لطیف باشد پس ہیچ باکی نیست و کراہتی نہ و بعضی برآنند
کہ نماز در مقبرہ مکروہ است مطلق از جہت ظاہر حدیث اما نماز بجانب قبر حرام
است باتفاق اگر بقصد تعظیم باشد و گرنہ حکم مقبرہ دارد و در جامع البرکات
نوشتہ دیگر بدانکہ بعضی مردم منع کردہ اند از نماز در مقبرہ اگرچہ مکان طاہر
باشد از جہت ظاہر حدیث و بعضی جایز دارند اگر خاک پاک باشد و مکان طیب
از ریم و خون و نجاسات کہ جدا گردد در ہو المختار و اما الروایات الفقہیۃ پس فی
العالمکیریۃ ویکرہ الصلوۃ فی تسع مواطن منہا المقبرۃ و فی الزیلعی ویکرہ
ان یصلی الی القبر و یصلی بین القبور انتہی پس اگر بسوی قبر نماز گذارد حرام
است بلکہ فتوی بکفر اوست اگر ارادہ عبادت یا تعظیم قبر نمودہ باشد و فی
شرح المناسک لملا علی قاری و لا یصلی الیہ ای الی جانب قبرہ
فانہ حرام بل یفتی بکفرہ ان اراد عبادتہ او تعظیم قبرہ و در فتاوی
عالمگیری در فصل ثانی باب فیما یفسد الصلوۃ و ما یکرہ فیہا نوشتہ است و فی الحجۃ
ان کانت القبور ما وراء المصلی لا یکرہ فانہ ان کان بینہ و بین القبر مقدار ما لو کان فی
الصلوۃ و یمر انسان لا یکرہ فہہنا ایضا لا یکرہ کذا فی التاتارخانیہ و در کتاب الکراہیۃ
در باب خامس نوشتہ قال محمد اکرہ ان یکون قبلۃ المسجد الی المخرج
والحمام والقبر و بعد کلامی نوشتہ و ہذا کلہ اذا لم یکن بین المصلی و بین ہذہ
المواضع حائط او سترۃ اما اذا کان یکرہ و یصیر الحائط فاصلا و اذا لم

یکن بین المصلی وبین ہذہ المواضع سترۃ فانما یکرہ فی استقبال ہذہ المواضع فی مسجد الجماعۃ
فاما فی مسجد البیوت لایکرہ کذافی المحیط وانچہ مجیب از عالمگیری نقل نمودہ
پس انچہ ما از ہمان عالمگیری نقل آوردہ ایم تفصیل آنست کہ مجیب از عالمگیری
وہم از دیگر کتب نقل کردہ است بر تقدیر صدق حکایت ونقل عبارت شرح
مناسک بی محل وخارج از مبحث حاصلش ہمان تغلیط عامہ جہلا کہ مولویان حنفیہ
ہر مسئلہ را از کتب متعددہ نوشتہ اند وفہم لغیب اعداچنانچہ این مقصود
مجیب حاصل شد عالم عالم نادواقفان درخرابی افتادند واین شبہ در خواطر
عامہ بجدی جا گرفتہ کہ بعد معاینۂ اصل ومخالفت نقل ہم از غایت
جہالت وفرط تعصب براہ حق نمی آیند ہدانا وہداہم الذی الی
اتباع الحق وترک التعصب حالا از کتب موجودہ انچہ سردست بنظر آمدہ
نوشتہ میشود در بحر الرائق وذکر فی الفتاوی اذا غسل موضعا فی الحمام
لیس فیہ تمثال وصلی فیہ لاباس بہ وکذا فی المقبرۃ اذا کان فیہا موضع اعد
للصلوۃ ولیس فیہ قبر ولا نجاسۃ در منیۃ المصلی نوشتہ وذکر فی الفتاوی
اذا غسل موضعا فی الحمام لیس فیہ تمثال وصلی لاباس بہ وفی المقبرۃ اذا
کان فیہا موضع اعد للصلوٰۃ ولیس فیہ قبر از جامع الرموز لایکرہ فی جہتہ
القبر الا اذا کان بین یدیہ بحیث لو صلی صلوۃ الخاشعین وقع بصرہ علیہ
در خلاصہ ہذا اذا لم یکن بین المصلی وہذہ المواضع حایل کالحایط واذا کان
حایط لایکرہ در شرح مناسک ملا علی قاری الا کان بین القبر والمصلی
حجاب فلا یکرہ الصلوۃ در فتاوی رحمانیہ فی السراجیۃ یکرہ ان یکون قبلہ

قبلتہ المسجد لی متوضأ او مخرج او حمام وفی الخلاصتہ او قبر کالوصلی وقدامہ عذرۃ هذا
اذا لم یکن بین المصلی وهذه المواضع حایل من الحایط وغیره والکان حایلا لایکره
فی التجنیس العذرة الکان موازیا للکعبتہ یکره صلوتہ والکان عن یمینہ ویساره لا
یکره انتہی عبارة السراجیتہ رحالی از طحاوی نقل نموده سئل ابو النصر عن ذلک
ای الصلوۃ عند القبر فقال الکانت القبور وراء المصلی لایکره والکان بینہ وبین
القبور مقدار لو مر انسان بین یدیہ لایکره فہنا ایضا لایکره والحد الفاصل موضع
سجوده وبہ قال احمد بن محمد وقال محمد بن سلمتہ مادرا موضع سجود الامام الکان
الامام فی الذخیرة تکلموا فی معنی الکراہیتہ قال بعضہم لانہ تشبہ بالیہود وقال بعضہم لان
فی المقبرة عظام الموتی وہذا کلہ اذا لم یکن بین المصلی وہذه المواضع حایط او سترة
واذا کان فلایکره پس وقتیکہ کسی بخلاف حدیث وروایات کتب فقہ خواہد بود الفتیہ
گنہگار خواہد شد واگر براین فعل اصرار خواہد کرد گناه کبیرہ خواہد شد چنانچہ
در کتب فقہ وکلام مذکور است الاصرار علی الصغیرة کبیرة حکم مخالفت حدیث
وروایات کتب فقہ موقوف بر فہم معانی وتنقید وتصحیح حدیث وروایات است
لہٰذا ہر کہ مخالفت کند ہرگاه ایں نوع مخالفت نص شدند حدیث وروایات
بر خلاف ایمہ سلف گناه است واصرار بر آن ہرچہ ہست طایہ ومسئلہ کہ اختلافیہ
تفصیل باشد علی الاطلاق حکم ممنوع کردن دور از دیانت است ودر جواب
سوال جمیل بکم سے نویسد وکسانیکہ انداختن سبزه وگل بر قبور جایز داشتہ
اند تمسک کرده اند بحدیثیکہ در مشکوة وغیره است مر النبی صلی اللہ علیہ وسلم
بقبرین فقال انہما یعذبان وما یعذبان فی کبیر اما احدہما فکان لایستتر من البول وفی

السلم لا یستتر من البول واما الاخر فکان یمشی بالنمیمة ثم اخذ جریدة رطبة فشق
بنصفین ثم غرز فی کل قبر واحدة قالوا یا رسول الله لم صنعت هذا فقال لعله
ان یخفف عنهما ما لم ییبسا شیخ عبد الحق تحت این حدیث می نویسد تمسک کنند
جماعه باین حدیث در انداختن سبزه وگل وریحان بر قبور وخطابی که از ائمه اهل
علم وقدوه شراح حدیث است این قول را رد کرده وانداختن سبزه وگل را بر قبور وتمسک
باین حدیث انکار نموده وگفته که اصلی ندارد ودر صدر اول نبوده وبعضی گفته اند
بنای آن تحدید وتوقیت بر آنست که آنحضرت شفاعت خواست در تخفیف عذاب
پس قبول کرده شد اورا تا مدت خشک شدن آن شاخ وکلمه لعل ناظر است بدین
معنی وکرمانی گفته که در جریده خاصیتی نیست در رفع عذاب وبود آن مگر برکت دست
مبارک سید الانبیا صلی الله علیه وسلم اصل کلی این طایفه محدثه که ترک اتباع
سواد اعظم والتزام شذوذ در هر مبحث جاریست یعنی هر قولی مرجوح
ومجروح از موافق مذهب یا مخالف جماعت بنظر آید همان مذهب ایشان است
تا تفسیق وتکفیر عامه امت مرحومه که مقصود اختراع مذهب جدید است صورت بندد
در عبارت منقوله خود مشاهده بنید که بیک جانب جماعت وبیک جانب خطابی
پس انکار یک کس چگونه بر جماعه غالب شد ومحققان قول خطابی را رد کردند
ملا علی قاری در شرح مشکوه نوشته واما انکار الخطابی وقوله لا اصل له ففیه بحث اذ لا یخفی
ان هذه الحدیث یصلح ان یکون اصلا له ثم رایت ابن حجر صرح به وقال قوله لا اصل له
ممنوع بل هذا الحدیث اصل اصیل له ومن ثم افتی بعض الائمة من متاخری اصحابنا بان
ما اعتید من وضع الریحان والجرید سنة بهذا الحدیث انتهی وچند سطر قبل از آن نوشته

از ان نوشته و استحب العلماء قراءة القرآن عند القبر بهذا الحديث اذ تلاوة القرآن اولى
بالتخفيف من تسبيح الجريد وقد ذكر البخاري ان بريدة بن الحصيب الصحابي اوصى ان يجعل في
قبره جريدتان فكانه تبرك بفعل مثل ما فعل رسول الله صلى الله عليه وسلم و شيخ عبد الحق
هم حديث وصيت بريدة صحابي رضي الله عنه در ترجمه مشكوة ذكر كرده مگر بلحاظ بر تمام كلام
خلاف داب مجيب هست و در شرح الصدور مرقوم هست قال الخطابي هذا عند اهل العلم محمول
على ان الاشياء ما دامت على اصل خلقتها او خضرتها وطراوتها فانها تسبح حتى تجف رطوبتها
او تحول خضرتها او تقطع عن اصلها وقال غير الخطابي فاذا خفف عنهما بتسبيح الجريد فكيف
بقراءة المومن القرآن وقال هذا الحديث اصل في غرس المومن الاشجار عند القبور واخرج
ابن عساكر من طريق حماد بن سلمة عن قتادة ان ابا برزة الاسلمي رضي الله عنه كان يحدث
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم مر على قبر وصاحبه يعذب فاخذ جريدة فغرسها في
القبر وقال عسى ان يرفه عنه ما دامت رطبة فكان ابو برزة يوصي اذا مت فضعوا في قبري معي
جريدتين قال فمات في مفازة بين كرمان وقومس فقالوا كان يوصينا ان نضع في
قبره جريدتين وهذا موضع لا نصيبهما فيه فبينما هم كذلك اذ طلع عليهم ركب من قبل سجستان
فاصابوا معهم سعفا فاخذوا جريدتين فوضعوهما معه في قبره واخرج ابن سعد عن
مورق قال اوصى بريدة ان يجعل في قبره جريدتان و كتب فقه كه مملو اند در فتاوى
عالمگیری می نویسد وضع الورد والرياحين على القبور حسن وان تصدق بقيمة الورد كان
احسن كذا في الغرائب هم در فتاوی عالمگیری است و یکره قطع الحطب والحشيش من المقبرة فان كان
يابسا لا باس به كذا في فتاوى قاضي خان در بحر الرائق و مي الخلاصه ويكره قطع الحطب
والحشيش من المقبرة الا اذا كان يابسا ولا يستحب قطع الحشيش الرطب من غير حاجة

انتهى و در فتاوى قاضى خان و يكره قطع الحشيش الرطب من المقبرة فان كان يابسا لا باس به لانه ما دام رطبا يسبح فيه فيونس الميت وعن هذا قالوا لا يستحب قطع الحشيش الرطب من المقابر انتهى
شيخ الاسلام در كشف الغطا نوشته مكروه است خار يا گياهى يا چيزى را كه بر آن مقبره روئيده
بركندن اگر سبز باشد زيرا كه آن تسبيح ميكند تا وقتى كه تر است و مستوجب تخفيف عذاب و انس ميت مى باشد چنانچه آنحضرت صلعم دو شاخ نو را از خرما بر دو قبر نهادند و فرمودند تا وقتى كه خشك
نميگردد ببركت تسبيح در عذاب اين تخفيف باشد و لهذا تحسين كرده اند بعضى نهادن گل را بر قبرها
لكن گويند كه اگر تصدق كند بقيمت بهتر باشد اگر آنچه بر قبر روئيده خشك شود بركندن
آن مكروه نيست در وسيلة النجات نوشته فى كنز العباد و فتاوى الغرائب وضع الورد و الرياحين
على القبور حسن لانه ما دام رطبا يسبح و يكون للميت بتسبيحه انس و ان تصدق بقيمته كان احسن
فى مفتاح الجنان ناقلا عن صلوة المسعودى ثوبان رضى الله عنه روايت ميكند كه رسول
عليه السلام بر گورى بگذشته اند و دو شاخ تر بشكستند و اندر خاك فرو بردند سوال كردم
سبب چه بود يا رسول الله فرمودند كه هر دو مستحق عذاب و در عذاب بودند تا درين هر دو
شاخ تر بود عذاب بر ايشان سهل بود الخ فى البزازيه فى كتاب الكراهية قطع الحشيش
من المقابر يكره لانه يسبح و ينفع به العذاب من الميت و يستانس به الميت و على هذا الا يكره
من مقابر الكفار و قطع اليابس و به ورد الحديث الصحيح فى قاضيخان و يكره قطع الحشيش الرطب
من المقبرة فان كان يابسا لا باس به لانه ما دام رطبا يسبح و يونس الميت انتهى
وسيلة النجات ببيند كه سوال را چگونه در محامل بعيده غير مقصوده انداخته كاين مسئله
هم بود كه اين مسئله زينت كشان كتاب برده و جواب حق را كه صاف و صحيح در كتب فقه و
حديث موجود بود اخفا نموده در تزيين و زينت بسر كرده براى اضلال عوام بر قول

برقول خطابی بسند کرد **سوال ۲۸ بست و هشتم** مصافحه کردن دست عالم یا مرشد بعد
نماز فجر یا عصر یا هر وقت که خواهد جایز است یا گناه کدام گناه و چیست **جواب** مصافحه وقت ملاقات
ثابت است کما قال فی الحدیث قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مسلمین یلتقیان فیتصافحان
الا غفر لهما قبل ان یتفرقا کذا فی المشکوة و تخصیص مصافحه بوقت فجر و عصر نزد علما مکروه
است اما المصافحة عقیب الصبح والعصر فعند الحنفیة مکروه کما فی شرح المشکوة لملا علی قاری
حکم کردن کراهة علی الاطلاق نزد علمای حنفیه بی رجوع بکتب و یا دیده و دانسته از اهل
دیانت که ممکن نیست عبارت عربی نقل نموده گفت کما فی شرح المشکوة لملا علی قاری
بدین سبب شرح ملا علی قاری را دیدم در باب المصافحة والمعانقة اول این عبارت
اعلم ان المصافحة سنة مستحبة عند کل لقاء وما اعتاده الناس بعد صلوة الصبح والعصر لا
اصل له فی الشرع علی هذا الوجه ولکن لا باس فان اصل المصافحة سنة وکونهم محافظین
علیها فی بعض ومفرطین فیها فی کثیر من الاحوال لا یخرج ذلک البعض عن کونه عن المصافحة
التی ورد الشرع باصلها وهی البدعة المباحة از خود هیچ نقل نموده در آن کلام کرده
بعد از ان گفت و لهذا صرح بعض علمائنا بانها مکروه بعد از ان نقل کرده و معهذا
اذا امتد مسلم یده للمصافحة فلا ینبغی الاعراض عنه بجذب الید لما یترتب علیه من اذی
یزید علی مراعاة الادب فحاصله ان الابتداء بالمصافحة حینئذ علی الوجه المشروع مکروه لا المجابرة
وان کان قد یقال فیه نوع معاونة علی البدعة والله اعلم ازین کلام مستفاد است که بعض
علمای ما مکروه گفته اند پس نوشتن حجت مطلقا کراهة آن نزد حنفیه بیجاست و اگر در
جای این لفظ هم یافته شود تا بالضرور مراد از آن بعض حنفیه باشند و لازم بود که
رجوع بکتب معتبره نموده بعد دریافت این معنی که مختار و راجح و معمول علیه کدام جانب است

است جواب میداد نه که هوای نفس را مرجح قوی و مجوز کذب قرار داد و در رد المحتار در شرح
قول ماتن کالمصافحة ای تو نیز ای کما یجوز المصافحة لانها سنة قدیمة متواترة لقوله علیه السلام من
صافح اخاه المسلم و حرک یده تناثرت ذنوبه اطلاق المصنف تبعا للدرر و الکنز و الوقایة
و النقایة و المجمع و الملتقی و غیرها یفید جوازها مطلقا و لو بعد العصر و قولهم انها بدعة ای مباحة
حسنة کما افاده النووی فی اذکاره و غیره فی غیره و علیه یحمل ما نقله عن شارح المجمع من
انها بعد الفجر و العصر لیس بشیء توفیقا و در حواشی الاذکار مذکور است فی صحیح البخاری
عن سمرة بن جندب قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا صلی اقبل علینا بوجهه و فیه
قال ابو جحیفة خرج رسول الله صلی الله علیه و سلم بالهاجرة الی البطحاء فتوضأ ثم صلی الظهر
رکعتین و العصر رکعتین و قام الناس فجعلوا یاخذون بیده فیمسحون بها وجوههم
فاخذت بیده فوضعتها علی وجهی فاذا هی ابرد من الثلج و اطیب ریحا من المسک و اورد
هذا من المحدثین الامام مجد الدین المطهری فی کتابه و هذا احادیث کثیرة و قال ینبغی
بذلک فیما تطابق الناس علیه من المصافحة بعد الصلوة فی الجماعات لاسیما فی
الصبح و العصر و لا نکیر فی ذلک اذا اقترن قصد صالح من تبرک او تودد او نحو ذلک
ذکر کرد این را بکری در شرح و در جواب سوال سیزدهم می نویسد رفتن صد ما مردم
برای زیارت قبور چند صورت دارد جائز هم هست و مکروه هم و حرام هم و شرک
و کفر هم هست و تفصیلی نموده که اجمالش این است اگر بطریقه پیغمبر خدا صلی الله علیه
و سلم فرموده اند و کرده اند با نظور کنند روا و جائز بلکه مستحب و مسنون هست هر قدر
که شود برای زیارت بانظور رفته باشد و آن طور این است که نزد قبر رفته السلام
علیکم دار قوم مؤمنین بگویند و برای اموات دعاء مغفرت و بخشش کنند ما ان اظهار حق

حق تعالی طلب نماید و عبرت گیرد و از دار دنیا فانی بے رغبتی نماید و آخرت را یاد کند و ترنیان
و هر انسان آنجا قیام کند برای همین قسم غرض آنحضرت صلی الله علیه وسلم اجازت
زیارت قبور فرموده بعد از آنکه نهی فرموده این قسم فواید از زیارت قبور حاصل
میشود و درین قسم زیارت کردن قبر ولی و شهید و غیر شهید صالح و فاسق و غنی برابر است
بلکه از زیارت قبور اغنیا و ملوک زیاده تر عبرت حاصل میگردد دوم اینکه در زیارت
قبور چیزها که در حدیث نزد قبر وارد نشده و در غیر قبر جایز و مباح اند عمل نماید مثل بوسه دادن
و مس کردن قبر و انحنا نمودن وغیره در حق او این افعال مکروه خواهند شد سوم نزد قبر رفته
به سجده تحیت کند یا گرد قبر طواف سازد یا نزد قبر رقص و ضرب آلات لهو مثل ڈهولک وغیره
یا بدین طور رفتن بسوی قبر حرام است چرا که اکثر این چیزها فی نفسه در غیر مقابر حرام اند و در مقام
متبرکه که مقابر اند زیاده تر حرام خواهند شد چهارم نزد قبر رفته سجده عبادت نماید و از صاحب
قبر حاجت خود بالاستقلال یا بطریق مشارکت یا متصرف فی العالم دانسته نماید این قسم رفتن
موجب شرک و کفر است انتهی ملخص الجواب غرض زیارت قبور را چهار قسم تقسیم نموده جایز
مکروه حرام شرک و کفر و در حال قسم اول نوشته که درین قسم زیارت کردن قبر ولی
و شهید و غیر شهید صالح و فاسق و غنی برابر است این کلام محل نظر است بچند وجه اول که زیارت
قبور انبیا علیهم السلام داخل همین اقسام اربعه هست یا نه اگر نیست تقسیم ناقص و اگر داخل است
پس در کدام قسم اگر در قسم اول پس آیا آن هم با قبر فاسق برابر است و مقتضای ذوق شوق محب و شوق
کلام او همین است نعوذ بالله منه ثانیاً که در جواب سوال ششم بروایت فتاوی عالمگیری احتجاج
نموده الاصل فی هذا الباب ان الانسان له ان یجعل ثواب عمله لغیره صلوة کان او صوما او صدقة
او غیرها کالحج و قراءة القران و الاذکار و زیارة قبور الانبیاء علیهم السلام و الشهداء و الاولیاء

والصالحین وتلقین الموتی وجمیع انواع البر کذا فی غایت السروجی پس زیارتیکه مثل صوم وصلوٰة
وحج وقرارة قرآن وغیره داخل انواع براست که دادن ثواب آن بدیگری میرسد آیا ز
همین قسم اول داخل هست یا چیزیست سوای آن واگر داخل قسم اول هست پس برای باقر
فاسق لئیم معتبر هست یا نه اگر هست پس وجه تخصیص انبیا وشهیدان وصالحین چیست ثالثاً
در بیان قسم سوم مینویسد که مقام متبرکه مقابر اند چه معنی دارد در برکت مقبور را هم
دخل هست یا نه اگر هست پس قبر صالح وفاسق چگونه برابر شد واگر نیست بلکه بمجرد مقبرة
ارض قطع نظر از حال مقبور متبرک هست پس وجه خصوصیت وفساد کلام مجیب برهر ذی عقل واضح
هست مگر از متعصب عجب مجبوریست ومنشا این همه مفاسد نیست مگر اخفای حق وآن اینکه
زیارة جایز چند قسم هست یکی از آن این هم هست که مجیب ذکر نموده تماشا این است
که در مظاهر حق ترجمه مشکوٰة نوشته اور کہا امام نووی نے کہ زیارت کی کتنی قسمیں
ہین ایک تو فقط واسطے یاد کرنی موت کی اور آخرت کی ہے پس اسکی لئی تو کافی ہے
دیکھنا قبرونکا بغیر پہچاننی مردونکی دوسرے واسطے دعا وغیرہ کی پس وہ مسنون ہے
ہر مسلمان کی لئی ہی اور تیسرے برکت حاصل کرنے کی لئی ہی پس وہ زیارت
اچھی لوگون کی قبرونکی ہے اس لئی کہ اونکی لئی برزخ مین تصرفات اور برکات
ہین بیشمار اور چوتھی واسطی ادای حق دوستی اور قرابت کی ہی جیساکہ حدیث ابی نعیم
کی مین آیا ہی کہ جو کوئی زیارت کری ماباپ کی یا ایک کی ہر دن جمعہ کے تو ہوتی ہی
مانند حج کے اور پانچوین مہربانی اور انسیت کی لئی ہوتی ہے جیسے کہ آیا ہی حدیث مین
کہ جو کوئی گذری اوپر قبر مومن بھائی اپنی کی اور سلام کری اسپر تو وہ پہچانتا ہی اسکو
اور جواب سلام کا دیتا ہی فقط به بینید که چگونه این اقسام را درینجا اخفا نموده جابرانه

در یک قسم حصر ساخته در ربطه چند افتاده **سوال** مقرر کردن روز برای زیارت قبور
از روزها در شرع جایز است یا گناه کدام گناه از گناهان **جواب** مقرر کردن روزی
از روزهای هفته بوضعی که لازم شمارد و بران اهتمام سازد از احادیث و روایات
فقه کتب معتبره ثابت نشد مگر در فتاوی عالمگیری اینقدر نوشته اگر در چهار روز دوشنبه
و پنجشنبه و جمعه و شنبه زیارت کنند بهتر است عبارته هکذا افضل ایام الزیارة اربعة ایام
الاثنین والخمیس والجمعة والسبت انتهی و آنچه در روایت بیهقی وارد شده من زار قبر الوالدین
او احدهما فی کل جمعة غفر له وکتب بارا پس مراد از کل جمعه هر هفته است چنانچه شیخ عبدالحق
محدث دهلوی در ترجمه مشکوة شریف همین معنی بیان فرموده اند متبحرین و ماهرین
فن بعد استقرار تام و تفحص تام عدم ثبوت حکم نفی ثبوت جسارت نمیکنند غایت الامر
همین که بما نرسیده و ندیده ایم پس از هیچ کوته نظران ناواقف که بمطلب تام کما ینبغی از اینها
اطلاع کامل نرسیده هرگز نمی زیبد ادعای امری که ان اکابر بالغ از جرات است فقیر
مترجم را ازان نصیبی نداده اند و آن دیانت است و مراد از کل جمعه هر هفته چنانچه ترجمه
مشکوة فرموده کاش ابراهیم اگر بدیدی که در آن مذکور است و زیارت روز جمعه فاضل تر
است از روزهای دیگر خصوصاً در اول روز جمعه چنین است متعارف در حرمین
شریفین بیرون می آیند در اول روز جمعه بمعلا و بقیع برای زیارت و در روایت
آمده است که داده می شود برای میت در روز جمعه علم و ادراک بیشتر از آنچه
داده می شود در روزهای دیگر تا آنکه میشناسد زائر را بیشتر از روزهای دیگر و آنچه
مشهور شده است در دیار ما در عامه ناس از منع زیارة روز جمعه اثری که در آن اتفاق
اصلی صحیح ندارد انتهی و عبارت عالمگیری که نقل نموده مخفی آن مذکور است الزیارة

یوم الجمعة بعد الصلوة حسن و بعد آن گفته و یوم السبت الی طلوع الشمس و یوم الخمیس
اول النهار و قبل فی آخر النهار و کذا فی اللیالی المتبرکة لاسیما لیلة البراءة و کذالک
فی الازمنة المتبرکة کعشر ذی الحجة و العیدین و عاشورا و سائر المواسم کذا فی الغرائب
در وسیلة النجاة از دلیل الفالحین شرح ریاض الصالحین تصنیف امام نووی نقل کرده
وقد قسم السید الزیارة الی اقسام لانها اما لمجرد تذکر الموت والآخرة فیکفی رؤیة القبور من
غیر معرفة اصحابها و اما لنحو الدعاء فیسن لکل مسلم و اما للتبرک فیسن لاهل الخیر لان لهم فی
برازخهم تصرفات و برکات لا یحصی عددها و اما لاداء حق نحو صدیق و والد لخبر ابی نعیم
من زار قبر والدیه او احدهما یوم الجمعة کان کحجة و لفظ روایة البیهقی غفر له و کتب بارا
اما رحمة و تانیسا لخبر انس ما یکون المیت اذا ای من کان یحبه فی الدنیا فی الاشباه
والنظائر هو خیر ایام الاسبوع و هو یوم عید و فیه ساعة اجابة و تجتمع فیه الارواح
و تزار فیه القبور و یامن المیت فیه من عذاب القبر فتاوی الغرائب قال الضحاک
من زار قبرا یوم السبت قبل طلوع الشمس علم المیت بزیارته قیل کیف ذلک قال لمکان
یوم الجمعة و کذالک فی اللیالی المتبرکة و الازمنة المتبرکة فی شرح سفر السعادة خاصیت
ایام آنکه روز جمعه ارواح مومنان بقبور خویش نزدیک میشوند نزدیک شدن معنوی
و تعلق و اتصال روحانی نظر و مشابه القال کہ بیدن دارد و زایرا چنانکه نزدیک قبر
آیند می شناسند و خود همه میشناسند و لیکن درین روز شناختن بزیادت بر شناخت
سایر ایام از جهت نزدیک شدن بقبور ولا بد شناخت از نزدیک بیشتر و قوی تر باشد
از شناخت دور و در بعض روایات آمده که این شناخت در اول روز بیشتر است
از آخر آن و لهذا زیارت قبور درین وقت مستحب تر است و عادت در حرمین

در حرمین شریفین همین است در فتح القدیر نوشته ویستحب ان یخرج کل یوم الی البقیع لزیارة
القبور التی بها خصوصاً یوم الجمعة در در المختار وفیه تجتمع الارواح ویزار القبور وفیه یامن المیت
من عذاب القبر ومن مات فیه او فی لیلته امن من عذاب القبر ولا یسجر فیه جهنم وفیه یزور
اهل الجنة ربهم شرح الصدور مذکور است مذهب اهل السنة ان ارواح الموتی ترد فی بعض
الاوقات من علیین او من سجین الی اجسادهم فی قبورهم عند ارادة الله تعالی وخصوصاً
لیلة الجمعة ویجلسون ویتحدثون واخرج ابن ابی الدنیا والبیهقی فی الشعب عن محمد بن واسع
قال بلغنی ان الموتی تعلم بزوارهم یوم الجمعة ویوما قبله ویوما بعده در کشف الغطا فی
در غرایب آورده که زیارت روز جمعه بعد از نماز حسن است و شیخ اجل در شرح مشکوة گفته زیارت
روز جمعه فاضلتر است از روزهای دیگر خصوصاً در اول روز جمعه الخ و در شرح عین العلم مذکور
است ففی روایة ابن عدی عن ابی بکر رض من زار قبر ابویه او احدهما یوم الجمعة فقرء عنده یٰس غفر له
در خزانة الروایات نوشته که زیارت قبور روز جمعه بعد نماز جمعه بهتر است غرض اگر مبالغه در تفحص و
جمع روایات نموده آید دفتری گردد و این قدر کفایت است برای ثبوت قول مجیب که ثابت شد
عند الله که ثبوت کدام چیز را نامیده است که درین مسئله نیست و دیگر مسائل مدعیه هم ثابت
انچه از ترجمه هندی مشکوة در قول اول ذکر نمودیم برای سوال جواب کافی است سوال برای

زیارت قبور اولیاء الله آمدن از کابل به هندوستان و از انجا تا بانجا چه حکم جایز یا گناه کدام

گناه جواب درین مسئله علما را اختلاف است بعضی جایز داشته اند و بعضی حرام
نوشته اند چنانچه در قسطلانی شرح صحیح بخاری و ترجمه مشکوة شیخ عبد الحق مسطور است و
فی الحجة المشیخة مذکور هکذا اما در مسافرت برای زیارت قبور صالحین و رسیدن بمواضع
متبرکه مثلا ... بعضی مباح داشته و بعضی حرام گفته انتهی و فی القسطلانی واختلف فی

فی شد الرحال الی غیرہ کالذہاب الی زیارۃ الصالحین احیاء و امواتا والمواضع الفاضلۃ
للصلوۃ فیہا والتبرک بہا انفال ابو محمد الجوینی بحرم عملا بظاہر الحدیث واختارہ القاضی
حسین وقال بہ القاضی عیاض وطائفۃ والصحیح عند امام الحرمین وغیرہ من الشافعیۃ انہ جائز
انتہی وفی شرح المشکوۃ لملا علی قاری ذہب بعض العلماء الی الاستدلال بہ علی المنع من الرحلۃ
لزیارۃ المشاہد وقبور العلماء والصالحین انتہی عن ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ قال لقیت
بصرۃ ابن ابی بصرۃ الغفاری فقال من این اقبلت فقلت من الطور فقال لو ادرکتک
قبل ان تخرج الیہ ما خرجت سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول لا تعمل المطی الا
الی ثلثۃ مساجد الی المسجد الحرام والی مسجدی ہذا والی مسجد ایلیاء او بیت المقدس یشک
رواہ مالک فی الموطا وفی حجۃ اللہ البالغہ قولہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تشد الرحال
اقول کان اہل الجاہلیۃ یقصدون مواضع معظمۃ بزعمہم یزورونہا ویتبرکون بہا وفیہ
من التحریف والفساد ما لا یخفی فسد النبی صلی اللہ علیہ وسلم الفساد لئلا یلتحق غیر الشعائر
بالشعائر ولئلا یصیر ذریعۃ لعبادۃ غیر اللہ والحق عندی ان القبر ومحل عبادۃ ولی من
اولیاء اللہ والطور کل ذالک سواء فی النہی انتہی اکتفا بر نقل اختلاف در جواب بعض
سائل بمقصود نمی رساند بلکہ در ورطۂ تحیر می اندازد و محل آن نیست مگر اینکہ از کتبی کہ
نقلنمودہ در ان کتب مصنفین آن ارستنباط موافقین مذہب بیان اختلاف اقتصار
کردہ باشند و در اختلاف ہیچگونہ کلام نمودہ و جانبی را ترجیح ندادہ و تصریح باختیار کردہ
مذہب خود نوشتہ باشند و در صورتیکہ آن اکابر در ان کتب ہر گونہ قول مخالف و موافق
نقل کنند و در آن کلام تنقید نمایند قول مخالف را رد سازند و تصریح بمذہب مختار
خود کنند پس از ان کتب بر نقل اکتفا بر بیان اختلاف بحذف کلام سابق ولاحق بل

بل باسقاط اجزای جمیل همان مثل هست که لا تقربوا الصلوة عمل کردوانیم سکاری را ترک نمو[دیم]
علاوه برآن این امر یعنی بودن اختلافات در اکثر مسائل جزئیه فقهیه چه لیست کم مسئله بلکه
یک مسئله هم از فروع نخواهد برآمد که جمیع مذاهب مختلفه دران اختلاف نباشد پس همین
یک فقره برای جواب تمام مسائل فقهیه کافیست نقلیکه در ظریفان مشهور است را آمده
وقت موت از پسر جاهل خود گفت که من ترا یک سخن تعلیم کنم که گاهی جهالت تو بر کسی ظاهر
نگردد و خود رای لکن خلاف فقهیه خطا حرف لسنی وان اینکه هرکه مسئله جزئی فقهی از تو پرسد در جواب
بگو که درین اختلاف هست و دیگر اینکه در همین کتاب اکثر جا در مسائل خلافیه بین الحنفیه با وجه
مرجوحیت یک جانب را اختیار کرده بلکه بعض جای اشر محض حکم کراهة و حرمة و جواز نوشته
و جمله اجمال اختلاف بخاطر خطور نکرده این مسئله از کتب فقه که نقل نموده دران صاف
بیان جواز مدلل نوشته از ان صرف اختلاف یاد نماید باعث ان نیست مگر اینکه احتیاط که لازم
دیانت هست نیست و اتباع هوا مقصد هم و ذکر کتب صرف برای تغلیط پس و منصوب است هر چه
کنند بیجا هست عبارت شرح ملا علی قاری این هست قیل یقتضی معناه نهی ای لا تشدوا الی
غیرها لان ما سوی الثلثة متساو وغیر متفاوت فی الفضیلة فکان الترحل الیه ضایعا عبثا
وفی شرح مسلم للنووی قال ابو محمد یحرم شد الرحل الی غیر الثلثة وهو غلط وفی الاحیاء
ذهب بعض العلماء الی الاستدلال به علی المنع من الرحلة لزیارة المشاهد وقبور العلماء والصلحاء
وما تبین لی ان الامر لیس کذلک بل الزیارة مامور بها لخبر کنت نهیتکم عن زیارة القبور الا
فزوروها والحدیث انما ورد نهیا عن الشد لغیر الثلثة من المساجد لتماثلها بل لا بلد الا وفیها مساجد
فلا حاجة للرحلة الی مسجد آخر واما المشاهد فلا تتساوی بل برکة زیارتها علی قدر درجاتهم
عند الله ثم لیت شعری هل یمنع هذا القائل من شد الرحل لقبور الانبیاء والاولیاء

فی مغاصم فلا یبعد ان یکون ذالک من اغراض الراحلة کما ان زیارة العلماء فی الحیوة من المقاصد
و عبارت شیخ عبد الحق چنین است اما در مسافرت برای زیارت قبور صالحین و رسیدن
بمواضع متبرکه اختلاف است بعضی مباح دارند و بعضی حرام گویند کذا فی مجمع البحار
اعلم و بعضی گفته اند که قصد بغیر این سه مسجد درست نباشد اگر نذر کند در غیر این
مساجد واجب نمی گردد وفای آن و بعض از علما گفته اند که سخن در مساجد است یعنی بسوی مسجد
دیگر جز این مساجد سفر جایز نبود اما مواضع دیگر جز مساجد خارج از مفهوم این کلام
است و گفت بنده مسکین کاتب الحروف عبد الحق بن سیف الدین عفی الله عنه و ما
که مقصود بیان اهتمام بشان این ثلثه و سفر کردن بجانب آنها است که متبرک ترین
مقامات است یعنی اگر سفر کنند باین مساجد کنند و بغیر آن گرای مشقت کشیدن نمی کنند
نه اینکه سفر جز این مواضع درست نباشد و قسطلانی در تحقیق معنی حدیث قبل از ذکر اختلاف
نوشته الا الی ثلثة مساجد الاستثناء مفرغ و التقدیر لا تشد الرحال الی موضع ولازمه
منع السفر الی کل موضع غیرها کزیارة صالح او قریب او صاحب و طلب علم او تجارة او
نزهة لان المستثنی منه فی المفرغ یقدر باعم العام لکن المراد بالعموم ههنا الموضع المخصوص
وهو المسجد کما تقدم تقریره پس عجب که ازین بیت نقل نموده و در سه کتاب محقق و
ثابت نزد مصنفین آن جواز است و شیخ عبد الحق در جذب القلوب می نویسد و اما حدیث
لا تشد الرحال الا الی ثلثة مساجد مراد ازین آن منع شد رحال و ارتکاب سفر برای مسجدی
غیر مساجد ثلثه است چنانچه قاعده نحویه که وجوب جنسیت مستثنی منه است مر مستثنی را در استثنای
مفرغ اقتضای آن میکند پس منع مطلق سفر بغیر این مساجد لازم نیاید و چگونه منع
کند از سفر بغیر این مساجد حال آنکه سفر برای حج و جهاد و هجرت و تجارت و سایر مباحات

وسایر مصالح دنیاوی جایز است باتفاق باز می نویسد اختیار مسافرت مطلق از جهت
زیارت سید کائنات بسیار آمده واز انجمله حکایت آمدن بلال موذن در زمان خلافت
عمر رض از شام بمدینه الی آخر القصه آورده اند که چون امیر المومنین عمر رضی فتح شام کرد با اهل
بیت المقدس مصالحه نمود کعب احبار آمد و بشرف اسلام مشرف شد عمر ابن الخطاب برا
باسلام او غایت فرح و سرور دست داد در وقت رجوع با وی گفت یا کعب خواهی
که با ما بمدینه آئی و زیارت سید انبیا کنی صلی الله علیه وسلم گفت نعم یا امیر المومنین انا افعل ذلک
باز میگوید عمر بن عبد العزیز از شام بمدینه منوره برید فرستاد تا سلام او در آنجناب رسالت
پناه عرض نماید و این فعل در صدر زمان تابعین بود و روایت این خبر مستفیض و مشهور
است انتهی قسطلانی در مواهب لدنیه نوشته وللشیخ تقی الدین ابن تیمیة ههنا کلام
بشیع عجیب یتضمن منع شد الرحال للزیارة النبویة المحمدیة وانه لیس القرب بل بضد ذلک
ورد علیه الشیخ تقی الدین السبکی فی شفاء الاسقام فشفی صدور المومنین وحکی الشیخ ولی
الدین السبکی ان والده کان معادلا للشیخ زین الدین عبد الرحمن بن رجب الدمشقی
فی التوجه الی بلد الخلیل علیه السلام فلما دنی من البلد قال نویت الصلوة فی مسجد الخلیل لیحترز
عن شد الرحال لزیارته علی طریقة شیخ الحنابلة ابن تیمیة قال فقلت نویت زیارة قبر
الخلیل ثم قلت له اما انت فقد خالفت النبی صلی الله علیه وسلم لانه قال لا تشد و
الرحال الا الی ثلث مساجد وقد شددت الرحل الی رابع واما انا فاتبعت النبی
صلی الله علیه وسلم لانه قال زوروا القبور افقال الا قبور الانبیاء قال فبهت بدانید
که ابن تیمیه شخصی است بد مذهب از اهل اهوا خارج از اهل سنت وجماعت قایل
[illegible] در مذهب اهل سنت وجماعت کتابی فی التحقیق نموده که سبکی

نموده در تنبیهات سبکی این همه حال مذکور است این قدر محدث شده را با و نسبتی نام است و عجیب
که حدیث موطا ذکر نموده خارج از بحث است و آنچه از حجة البالغه نقل نموده حجت نیست چه
صاحبش از معتمدین نقل نموده بلکه مخالف معتمدین گفته **سوال** دعای برا بر این طور که
یا رسول الله در جناب الهی از طرف اینکس عرض کنید که حاجت من براید یا ولی الله از
طرف اینکس بجناب الهی بگو که حاجت من براید جایز است یا گناه کدام گناه **جواب** آنحضرت
که در سوال مرقوم است صورت استمداد است چنانکه از کتاب کشف الغطاء الضعیف
شیخ الاسلام واضح میشود پس این مسئله مختلف فیه است و آن این است که استمداد
تبر غیر انبیا منکر شده اند ان را فقها میگویند که زیارت قبر مگر برای رسانیدن نفع
باموات بدعا و استغفار برای ایشان پس استمداد نمودن از غیر انبیا بر قبر ولی یا شهید
ممنوع است و محظور مگر بعض فقها که قلیل اند بطوریکه در سوال مرقوم است جایز داشته اند
چنانچه این تفصیل در کتاب کشف الغطاء و در ترجمه مشکوة الشیخ عبد الحق و شرح سفر السعادة
ایشان مرقوم است ضمن شاه فاینظر فیه ترجمه الشیخ و عبارته هکذا و اما استمداد باهل
قبور در غیر نبی یا غیر انبیا صلوة الله علیهم منکر شده اند ان را بسیاری از فقها گویند
نیست زیارت مگر برای رسانیدن نفع باموات بدعا و استغفار و قابل گشته اند بان
بعضی از ایشان و ظاهر است که از فقها آنانکه قابل سماع و ادراک اند قابل
تجویز اند و آنکه منکر اند ان را این را نیز انکار کنند و نیست صورت استمداد مگر آن
که محتاج طلب کند حاجت خود را از جناب الهی بتوسل روحانیت بنده مقرب درگاه
و بگوید که خداوندا ببرکت این بنده که تو رحمت و اکرام کرده او را برآورده گردان
حاجت مرا یا ندا کند ایران بنده مقرب و مکرم را که ای بنده خدا و ولی وی شفاعت

شفاعت کن مرا و بخواه از خدای تعالی مطلوب مرا تا قضا کند حاجت مرا پس نیست بنده را مگر
وسیله و قادر و معطی و مسئول پروردگار است تقدس شانه انتهی و فی شرح مشکوة الشریف للشیخ
عبد الحق اما الاستمداد باهل القبور فی غیر النبی صلی الله علیه وسلم فقد انکره کثیر من الفقهاء
وقالوا لیس الزیارة الا للدعاء للموتی والاستغفار لهم وایصال النفع الیهم بالدعاء وتلاوة
القرآن واثبته المشائخ الصوفیة قدس الله اسرارهم وبعض الفقهاء رحمهم الله انتهی و در
رساله مالابد منه که تصنیف قاضی ثناء الله پانی پتی است مرقوم است سجده کردن
برای قبور اولیاء و طواف نمودن و دعا از آنها خواستن و نذر برای ایشان قبول
کردن حرام است بلکه بعضی چیزها بکفر میرساند انتهی و در کتاب تحفة الایمان مرقوم
است گور را سجده کردن و بوسه دادن و بر رو دست مالیدن و طواف کردن و از قبر حاجت
خواستن و در قبرستان چراغان افروختن همه مکروه تحریمی است انتهی و در [illegible]
بعضها از تجنیب روی کار را بدل اینجا گفته فمن شاء فلینظر الی ترجمة الشیخ و عبارته
ملّذا و اما استمداد باهل قبور تا انتهی افترائیست صریح بر شیخ زنهار کل این عبارت در ترجمه
نوشته و عبارت شیخ از ترجمه نقل خواهیم نمود تا آن واضح خواهد شد دویم در آن
جواب تراشیده خود نقل نموده که خداوندا ببرکت این بنده حاجت مرا برآورده
گردان گفتن هم شیخ ازان نوشته استمداد از غیر انبیا نزد قبر ولی یا شهید ممنوع نیست جواب سوال [illegible]
از انست چگونه صحیح خواهد شد چه در آن می نویسد که دعا باینطور که الهی بحرمت فلانی
ولی خود حاجت برآر و لکن جایز است سوم اینکه با خذ تجنیب وی این جواب نیست
مگر ترجمه مشکوة و شرح مشکوة از شیخ عبد الحق و کشف الغطاء از شیخ عبد الحق و ترجمه
وهم در شرح عربی این مسئله را در باب زیارت قبور مجملا بیان کرده حواله تفصیل بکتاب ترجمه

الجهاد نموده و در انجا تفصیل تمام تر ادا نموده حاصل این همه کتبا ثبات جواز استمداد و در رد منکرین استمداد و غایة لطعن و نکوهش بر انکار استمداد هست چنانکه باید پس تمسک باین کتب ها در جواب نوشتن که استمداد نزد غیر از غیر انبیا منکر شده اند آن را فقها الحق بیجا است چهارم درخاتمه جواب گفته مگر بعض فقها که قلیل اند بطوریکه در سوال مرقوم هست جایز داشته اند انتهی پس اثبات مدعای خود باین ظاهر نمود که فقها منکر اند و بعضی که قلیل اند جایز داشته اند و قلیل در مقابل فقها اعتبار ندارد و بکمال جرات حواله بر کتب مذکوره نموده حال انکه در کدام یک ازان مسطور نیست که بعض که قلیل اند جایز داشته اند و ماده تغلیط عجیب و هم مذهبانش درین باب انست که شیخ در باب زیاره در ترجمه نوشته منکر شده اند آن را بسیاری از فقها و در باب مذکور در شرح عربی نوشته انکره کثیر من الفقهاء پس از کلام شیخ ثابت شد که منکرین بسیار و کثیر اند و ازین لازم امد که بعض مثبتین قلیل باشند فقط و این امر یا از محض جهالت هست یا صرف برای تغلیط عوام ایا تلخیص هم نخوانده که دران نوشته المجاز العقلی فی القران کثیر و در مختصر معانی نوشته ای فی نفسه لا بالاضافة الی مقابله حتی یکون الحقیقة العقلیة قلیلة و در تلویح می نویسد فالمشترک ما وضع لمعنی کثیر بوضع کثیر و معنی الکثرة ما یقابل الوحدة لا ما یقابل القلة و این استعمال در هر زبان جاری هست و مراد در کلام شیخ از بسیار و کثیر همین هست یعنی منکرین بسیار اند نه اینکه نسبت بمثبتین بسیار اند و مثبتین قلیل اند چنانکه گویند حاجیان در دو بسیار اند و امروز در جامع مسجد بسیار مردم امدند و بر بودن انمعنی مراد در کلام شیخ دلیلی هست واضح و ان اینکه در هر دو کتاب درین مقام حواله کرده اند کتاب

اتمام بحث مزار در کتاب جهاد در قضیه قتلی بدر و در انجا در ترجمه می نویسد منکر شده
اند آن را بعض فقها و در شرح عربی هم میگوید فقد انکره بعض الفقها پس اگر در زیارت قبور
از لفظ کثیر و بسیار انچه مجیب قرار داده مراد باشد تا کلام هستند ش متهافت میگردد و
بخطا خطای مستدل است و هم شیخ در ترجمه نوشته که کلام درین مقام بحد اطناب و تطویل
رسید بر زعم منکران که در قرب این زمان پیدا شده اند منکر اند استمداد و استعانت
را از اولیای خدا که نقل کرده شد اند ازین دار فانی بدار باقی پس ازین صاف
ظاهر که مراد از بسیار و کثیر من الفقها همین کسانند نه چنانکه مجیب قرار داد و چونکه مستدل
موافق طریقه اهل اهوا که دین را تابع هوا و خواهش نفس ساخته اند و آن دا ... یک حال
نیست و در اربعین این طریقه مخترعه را هم گذاشته بمقتضای کل جدید لذیذ مذهبی دیگر
احداث نموده الحاصل ازین ذکر اینهم ضروری افتاد و در اربعین در جواب مسئله چهارمی در تحدید
استعانت و استمداد از اهل قبور بهر نهج که باشد جایز نیست چنانکه شیخ عبد الحق در شرح
مشکوة شریف که بزبان عربی نوشته می آرد اما الاستمداد باهل القبور فی غیر
النبی و الانبیاء علیهم السلام فقد انکره کثیر من الفقهاء و قالوا لیس الزیارة الا للدعاء
للمیت و الاستغفار لهم و ایصال النفع الیهم بالدعاء و تلاوة القرآن انتهی از ...
شیخ علیه الرحمة و الغفران چنان مستفاد گردید که غیر انبیاء علیهم السلام از ...
حکم که مهر النعت استعانت و استمداد هست از اهل قبور مستثنی اند بلحاظ اینکه ایشان
را در برزخ حیات ابدی ثابت شده که دیگران را سوای شهدای فی سبیل الله
ثابت نیست و حال اینکه حیات انجا مماثل حیات دنیا نیست بلکه احکام حیات دنیا
دیگر هست و احکام حیوة انجا دیگر بنابران این استمداد درست نمی آید و حق گیست

که انکار فقها عام نیست انانکه استمداد از قبور انبیا البته یا از قبور غیر انبیا این هم جایز
نیست چنانچه از عبارات دیگر کتب فقها که درین جواب ایراد کرده می شود واضح خواهد
گردید منجمله آن صاحب مجمع البحار آورده من قصد لزیارة قبور الانبیاء والصلحاء ان یصلی
عند قبورهم ویدعو عندها ویسألهم الحوائج فهذا لا یجوز عند احد من علماء المسلمین فان
العبادة وطلب الحوائج والاستعانة حق لله وحده انتهی قال البغوی فی المعالم
یقال الاستعانة نوع تعبد والعبادة الطاعة مع التذلل والخضوع وسمی العبد عبدا
لذلته وانقیاده یقال طریق معبد ای مذلل انتهی وفی الحدیث عن ابن عباس قال
کنت خلف رسول الله صلی الله علیه وسلم یوما فقال یا غلام احفظ الله یحفظک
احفظ الله تجده تجاهک واذا سألت فاسئل الله واذا استعنت فاستعن بالله واعلم
ان الامة لو اجتمعت علی ان ینفعوک بشیء لم ینفعوک الا بشیء قد کتبه الله لک ولو
اجتمعوا علی ان یضروک بشیء لم یضروک الا بشیء قد کتبه الله علیک رفعت الاقلام
وجفت الصحف رواه احمد والترمذی کذا فی المشکوة درینجا که دعوی جایز نبودن
استعانت واستمداد از اهل قبور هر نهج که باشد بی تفصیل قولا واحدا بر خلاف
مائة مسائل نموده قطع نظر از آنکه شیخ عبد الحق مذهب منکرین را رد نموده ودر رسائل
غایة تکلیر کرده و اکثر من الفقها کثرت ایشان سپس تعقیب مراد هست کاری عجیب
کرده اینکه بعد دعوی می نویسد که چنانچه شیخ عبد الحق در شرح مشکوة می آرد
و در نقل عبارت در اینجا مائة مسائل نقل نموده هم اختفا کرده تا که بینندگان بدانند
که شیخ اختلاف هم نقل نه نموده و مذهب مجیب مطابق مذهب شیخ است حالا
هست که از کلام شیخ دعوی مجیب غیر ظاهر و لطف تر اینکه این کلام هم رابطی استمداد

دعوی خود آورده و باز آن را خود رد میکند بقول خود که میگوید ازین عبارت شیخ
علیه الرحمة والغفران الخ و رد میکند بقول خود و حالانکه حیات آنجهان مماثل
حیاة دنیا نیست بنا بر آن این استثنا درست نمی آمد سبحان الله اینقدر نفهمید که شیخ
نقل نموده است و بر نقل شیخ متوجه نمی شود و اتخاذ مذهب هم نه نموده که جای کلام
باشد و آنچه گفته که حیاة آنجهان مماثل حیاة دنیا نیست این از کجا که برای استمداد
حیاة دنیا شرط است چنانکه دران جهان هست کفایت میکند و در بودن حیات
برزخ مماثل حیات دنیا که انبیا و شهدا را ایکن قرار داده از کمال بد فهمی است
شیخ در شرح سفر السعادت در باب فضل یوم جمعه در شرح حدیث حرم علی الارض
ان تاکل اجساد الانبیاء نوشته است عدم اکل ارض اجساد را کنایت است از
حیات والا سلامت بدن در زمین فی اعاده روح چه فائده دارد و این مبنی است
بر مسئله حیات انبیا که بحیات حسی دنیاوی موصوف اند بالاتر از حیات شهدا که
این حیات معنوی اخروی است و درین مسئله هیچکس را از علمای امت خلاف نیست
انتهی و اعجب و اغرب از همه آنچه گفته که حق آنست که انکار فقها عام است چه این
یعنی انکار فقها ندید مگر در کتاب شیخ و باز کلام شیخ را باطل قرار میدید و بالا
تر از همه تخالیف این کتاب ما مانند مسائل نه درین که آنجا اختلاف نقل نموده
و اینجا بقول واحد حکم عدم جواز نوشته و نه اینکه در نقل عبارت شیخ در
هر دو کتاب کمی بیشی نموده که این خود سهل است و نه اینکه در آنجا یک قسم
را جایز نوشته و اینجا هر نوع را ناجایز و نه اینکه در آنجا استمداد از غیر انبیا را
ممنوع نوشته و اینجا استمداد از انبیا را هم ناجایز گفته چه اختلاف مسئله با بنا

وقت دیگر علمای حقانی را هم می شود گو وجه مختلف که علما را بسبب عدم اطلاع بر دلیل
یا برسیدن روایتی در وقتی و اطلاع بر دلیل یا رسیدن روایتی اوثق بوقت
دیگر و امثال ان و این فرقه محدثه را هوای نفس بلکه این فرقه را وجهی دیگر
هم هست چه ادعای شان اینکه صدیقین بهر وجه مقلد انبیا هم نباشند چنانچه
مولوی اسمعیل در صراط المستقیم نوشته که صدیق من وجه مقلد انبیا می باشد
و من وجه محقق در شرایع اگر زکی القلب است احکام جزئیه شرعیه بدو وجه معلوم
می شود یکی بشهادت قلب و این تحقیقی است و دیگر بسبب اندراج او در کلیات
شرع عموما و این علم تقلیدیست و اگر زکی العقل است پس علوم کلیه شرعیه اورا
بدو واسطه می رسد بوساطت نور جبلی و بوساطت انبیا علیهم السلام پس
در کلیات شریعت و حکم احکام ملت او را اقتدا کرد انبیا هم توان گفت و هم
اوستاد انبیا هم و نیز طریق اخذ آنهم شعبه ایست از شعب وحی که آن را در
عرف شرع بنفث فی الروع تعبیر مینمایند و بعضی اهل کمال ان را بوحی باطنی
می نامند و نسبت ایشان بانبیا مثل نسبت اخوان صغار باخوان کبار
یا نسبت ابنا کبار با آبای خود است و نیز میگوید لابد را مجا بخطی مثل صحابه نطقت
انبیا که مسمی بعصمت است فایز میکنند پس نسخ هم درین طریق گنجایش
دارد بلکه باعث غرابت شرعیه اینکه نسخ در اخبار هم راه یافته چنانچه نقل
نموده که بعض فقها نسبت استمداد و اکثری منکر از استمداد در غیر انبیا و بعضی
میگویند که انکار فقها عام است ان هذا الشیء عجاب زیادت لفظ عبور در قول
او که عبور انبیا از اهل عبور مستثنی اند همچنان در قول او انکار فقها عام است

از انکه استمداد از قبور انبیا کنند یا از قبور غیر ایشان عبارت راجح ازت مسائل کما لا
یخفی قوله چنانچه از عبارت دیگر کتب فقها که درین جواب ایراد کرده می شود
واضح خواهد گردید انتهی مخصوصاً اصل در جواب عبارت یک کتاب فقه هم
نقل نموده که دعوی از ان واضح گردد و عبارت مجمع البحار که بلفظ مهمل
نقل کرده هر چند که جملهٔ بعضش همان است نه مهمل دعویش از ان نیز ظاهر نیست
چه حاصلش اینکه نماز خواندن نزد قبور انبیا و اولیا برای عبادت شان
طلب حاجت و استعانت از ایشان بالاستقلال نزد کسی جائز نیست چنانچه
از تعلیلش ظاهر است و این حق است مثبتین استمداد همین طور نوشته اند چنانچه
مفصل خواهد آمد و این امر از مسئله استمداد هیچ تعلق ندارد و نیست دران عبارت
که استمداد از انبیا جائز نیست و در همان مجمع البحار در باب السین مع الجیم نوشته
وشیئه ما کره من اتخاذ المسجد علی القبور اراد به تسویة القبور مسجد الیصلی فیه و قیل
ان یبنی عنده مسجد الیصلی فیه الی القبور و اما المقبرة الدائرة اذا بنی فیها مسجد لیصلی
فیه فلا باس به لان المقبرة وقف کالمسجد و اما اتخاذه فی جوار صالح للفضل التبرک
بالقبر لا للتعظیم له فلا یدخل تحته و اگر مراد صاحب مجمع البحار همان باشد که تعظیم بالکل
چنانچه تجنب قرار داده اند هست پس در کذب قول او که فیه الا تجوزه احد من علما
المسلمین هیچ شک نیست چه جواز استمداد منقول از صحابه و تابعین و تبع تابعین
و ائمه مجتهدین از فقها و محدثین متقدمین و متأخرین بتحقیق ثابت چنانکه می
آید بلکه می گوئیم که جواز آن نزد یک کس از مجتهدین مجتهدین هم تا حال
تحقیق ثابت نگردیده اند اما قول اهل اجماع پس مدعیان اعتبار ندارد و علاوه

بران انچه مجیب رسایل نوشته کہ این مسئلہ مختلف فیہ است برای تکذیب قول
مجمع البحار کافی ست و مجمع البحار کتابی است در غریب حدیث نہ در فقہ و مصنف
شیخ محمد طاہر ساکن پتن گجرات قوم بوہرہ لیس آوردن عبارتش در استدلال
دعوی خود عبث چنانچہ از عبارت دیگر کتب فقہا کہ درین جواب ایراد کردہ
میشود واضح خواہد کرد بد خالی از رکاکت نیست و ہمچنان نقل مجیب از تفسیر معالم
التنزیل قول او الا استعانہ بنوع تعبد معنیہ مدعی نیست چہ استعانت کہ تعبد
ست چیزی دیگر و بحوث عنہ امری دیگر شاہ عبد العزیز صاحب در تفسیر عزیزی
در ذیل ایاک نعبد و ایاک نستعین نوشتہ اند لیکن درینجا باید دانست کہ استعانت
از غیر بوجہی کہ اعتماد بران غیر باشد و او را مظہر عون الہی نداند حرام است
و اگر التفات محض بجانب حق است و او را یکی از مظاہر عون دانستہ و نظر بکار
خانہ اسباب و حکمت او در ان نمودہ بغیر استعانت ظاہری نماید دور از
عرفان نخواہد بود و در شرع نیز جایز و روا است و انبیا و اولیا این نوع
استعانت بغیر کردہ اند و در حقیقت این نوع استعانت بغیر نیست بلکہ
استعانت بحضرت حق است لا غیر انتہی و ہمچنان نقل حدیث ابن عباس
رضی اللہ عنہ از مشکوٰۃ محض بیمحل چہ این حدیث در باب توکل و مقصود
ازان اعراض از اسباب دنیا و عوایق ان و قطع التفات از علایق است
کہ اعلی رتبہ توکل است صاحب نہایہ در شرح مینکلوں نوشتہ ہذا من صفات
الاولیاء المعرضین عن اسباب الدنیا و عوایقہا الدین لا یلتفتون الی شیء
من علایقہا و تلک درجۃ الخواص لا یبلغہا غیرہم و اما العوام فرخص لہم

في الهداية والمعالم آيات و باز گفته الاثر من ان الصديق رضي الله عنه
لما تصدق بجميع ماله لم ينكر عليه رسول الله صلى الله عليه وسلم علما منه بيقينه و
صبره ولما اتاه الرجل بمثل بيضة الحمام من الذهب قال لا املك غيره فضربه بحيث
لو اصابه لعقره وقال فيه ما قال و در تفسير بيضاوي هم نوشته فانساه
الشيطان النبي لو يوسف ذكر الله حتى استعان بغيره ويؤيده قوله عليه السلام
رحم الله اخي يوسف لو لم يقل اذكرني عند ربك لما لبث في السجن سبعا بعد
الخمس والاستعانة بالعباد في كشف الشدائد وان كانت محمودة في الجملة لكنها لا
تليق بمنصب الانبياء فظاهر است كه اگر محمل حديث نه آن باشد كه گفتيم پس در
ان نهي سوال و استعانت بكسب فهم مجيب على الاطلاق است شامل احياء
و اموات را ليس بر تقدير تعميم محمل هم درست نمي شود الغرض معاملات بحمل حقيقي
و التعميم برهانه شدن و حضرت را از عزيمت نشناخته فتوى نوشتن و
حلال را حرام كردن نيست و در دين انداختن است ابن ماجه روايت نموده
انه بايع ناسا من فقراء المهاجرين على ان لا يسألوا الناس شيئا فكان
احدهم يسقط سوطه فينزل عن فرسه فيأخذه ولا يسأل احدا و در شرح
نوشته و كان منهم ابو بكر الصديق كما ورد في الروايات ظاهر است كه اين
بيعت مخصوص بود بجماعه خاص حكمش عام نيست لتعليم اعلى رتبة توكل باب
عدم جواز را سند نمودن خود را شرع افغان رسوا ساختن است و
ان بها فيه فضل لتة الفتنة و سحيق الخ در كتاب فتح مايه مسايل از الاء
منه و شيوة الاعمال لفتن نموده اخاده مدعاليش كنند چه از قبر حاجت خواستن

و از انبیاء و اولیاء دعا خواستن چیزی دیگر و استمداد از انبیاء و اولیاء
امری دیگر چنانچه مفصل معلوم خواهد شد نهان قاضی ثناء الله پانی پتی
در رساله تذکرة الموتی می نویسد حق تعالی در حق شهدا می فرماید بل احیاء
عند ربهم اقول مراد شاید آن باشد که حق تعالی ارواح ایشان را قوت
اجساد میدهد هر جا که خواهد سیر کنند و این حکم مخصوص شهدا نیست انبیاء
و صدیقان از شهدا افضل اند و اولیا هم در حکم شهدا اند که جهاد
بالنفس کرده اند که جهاد اکبر است رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر
ازان کنایت هست و لهذا اولیاء الله گفته اند ارواحنا اجسادنا یعنی ارواح
ایشان کار اجساد میکند و گاهی اجساد از غایت لطافت برنگ ارواح
می براید میگویند که رسول خدا را سایه نبود صلی الله علیه وسلم ارواح
ایشان از زمین و آسمان و بهشت هر جا که خواهند می روند و دوستان
و معتقدان را در دنیا و آخرت مدد گاری میفرمایند و دشمنان را
هلاک مینمایند و از ارواح بطریق اویسیت فیض باطنی هم رسد و بسبب
حیوة اجساد انها را در قبر خاک نمی خورد بلکه کفن هم می ماند ابن ابی
الدنیا از مالک روایت نموده ارواح مومنین هر جا که خواهد سیر کنند
مراد از مومنین کاملین اند حق تعالی اجساد ایشان را قوت
ارواح میدهد که در قبور نماز خوانند ذکر میکنند و قرآن می خوانند الیهم و ایضا
قاضی ثناء الله پانی پتی در رساله کتاب سیف مسلول نوشته بعضی از اکابر
اولیاء الله بکشف صحیح که یکی از اسباب علم است دریافته اند

علم مذکور شد و امام را معنی دیگر ظاهر گشته و آن آنست که فیوض و برکات کارخانهٔ ولایت که از جناب الهی باولیاء الله
نازل میشود اول بر یک شخص نازل میشود و از آن شخص قسمت شده بهر یک از اولیاء عصر موافق مرتبه و
استعداد او بولی میرسد و هیچکس را از اولیاء الله بی توسط او فیضی نمیرسد و کسی از مردان خدا بی توسط او درجهٔ
ولایت نمی یابد اقطاب جزئی و اوتاد و ابدال و نجبا و نقبا و جمیع اقسام اولیاء در حد او بوی محتاج میباشند
صاحب این منصب عالی را امام گویند و قطب الارشاد و بالاصالة نیز خوانند و این منصب عالی از وقت ظهور
آدم علیه السلام بروح پاک علی مرتضی کرم الله وجهه مقرر بود که پیش از نشاء عنصری آنحضرت هم و را هم انبیا
هر که را درجهٔ ولایت میرسید بتوسط روح پاک آنحضرت میرسید و بعد وجود عنصری تا وقت رحلت او از
صحابه و تابعین همه را این دولت بتوسط او رسیده و بعد رحلت او این منصب بحسن مجتبی و بعد از وی
بحسین شهید کربلا پس بامام زین العابدین پس بمحمد باقر بعد از ان بجعفر صادق پس بامام موسی کاظم
پس بعلی رضا پس بمحمد تقی بعد از ان بعلی نقی پس بحسن عسکری علیه السلام آن منصب معلی مفوض گشته
و بعد وفات عسکری تا وقت ظهور سید الشرفا غوث الثقلین محی الدین عبد القادر جیلانی این منصب
عالی بروح حسن عسکری متعلق بود چون حضرت غوث الثقلین پیدا شدند این منصب مبارک بوی متعلق
شده تا ظهور محمد مهدی این منصب بروح مبارک غوث الثقلین متعلق باشد و لهذا آنحضرت قدمی هذه علی
رقبة کل ولی الله فرموده و باین بیت ترنم نموده ؎ افلت شموس الاولین و شمسنا ٭ ابدا علی افق
العلی لا تغرب ٭ و چون امام مهدی ظاهر شود این منصب عالی بوی مفوض گردد و تا انقراض زمان
بوی مفوض باشد و این قول که روح امیر المومنین علی رضی الله عنه و ائمه علیهم السلام همراه انبیا و بعد ایشان بود
بحکم الکذوب قد یصدق امامیه هم گفته اند لکن با غلطهای بسیار در ان و قول حضرت غوث الثقلین اخی
و خلیلی کان موسی بن عمران نیز بران دلالت دارد و این مدعا بکشف و الهام ثابت شده و استنباط
این مدعا از کتاب الله و از حدیث سرور پیغمبران صلی الله علیه و آله و سلم نیز میتوانیم کرد الی آخر ما قال

وفیه طول فمن شاء فلیرجع الیه حالا نقل سیکنیم عبارات شیخ از ترجمه و شرح عربی و بعد ازان از دیگرا کابر
امت نقل شوا هم نمود شیخ در ترجمه در باب زیارة القبور عبارتی که نوشته این است اما استمداد باهل قبور
در غیر نبی صلی الله علیه وسلم یا غیر انبیا علیهم السلام منکر شده اند ازا بسیاری از فقها میگویند
نیست زیارت قبور مگر از برای دعای موتی و استغفار برای ایشان و رسانیدن نفع بایشان بدعا
و استغفار و تلاوت قران و اثبات کرده اند از اشایخ صوفیه قدس الله اسرارهم و بعضی فقها رحمة الله
علیهم و این امر محقق و مقرر است نزد اهل کشف و کمال از ایشان تا انکه بسیاری را فیوض و فتوح از ارواح
رسیده و این طایفه را در اصطلاح ایشان اویسی خوانند امام شافعی گفته است رحمة الله علیه قبر
موسی کاظم تریاق مجرب است مر اجابت دعا را و حجة الاسلام امام غزالی گفته هر کرا استمداد کرده میشود بوی
در حیوة استمداد کرده میشود بوی بعد از وفات و یکی از مشایخ عظام گفته است دیدم چهار کس را از
مشایخ تصرف میکنند در قبور خود مانند تصرفهای ایشان در حیوة خود یا بیشتر شیخ معروف و عبد القادر
جیلانی و دو کس دیگر را از اولیا شمرده اند و مقصود حصر نیست انچه خود دیده و یافته است گفته سید
احمد بن زروق که از اعاظم فقها و علما و مشایخ دیار مغرب است گفت که روزی شیخ ابو العباس
حضرمی از من پرسید امداد حی قوی است یا امداد میت من گفتم قومی میگویند که امداد حی قوی تر است
و من میگویم که امداد میت قوی تر است پس شیخ گفت نعم زیرا که وی در بساط حق است و در حضرت
اوست و نقل درین معنی ازین طایفه بیشتر از آنست که حصر و احصا کرده شود و دریافته نمیشود در کتاب
و سنت و اقوال سلف صالح چیزی که منافی و مخالف این باشد و رد کند این را و تحقیق ثابت
شده است بایات و احادیث که روح باقی است و او را علم و شعور بزایران و احوال ایشان ثابت
و ارواح کاملان را قربی و مکانی در جناب حق ثابت است چنانکه در حیات بود یا بیشتر از ان و اولیا را
کرامت و تصرف در اکوان حاصل است و ان نیست مگر ارواح ایشان را و ان باقی است و متصرف

حقیقی نیست مگر خدا عز شانه و همه بقدرت اوست و ایشان فانی اند در جلال حق در حیوة و بعد از
ممات پس اگر داده شود مر احدی را چیزی بوساطت یکی از دوستان حق و مکانتی که نزد خدا
دارد دور نباشد چنانچه در حالت حیات بود و نیست فعل و تصرف در هر دو حالت مگر حق را جل جلاله
و عم نواله و نیست چیزی که فرق کند میان هر دو حالت و یافته نشده است دلیل بر آن در شرح
بخاری شیخ ابن حجر هیتمی در شرح حدیث لعن الله الیهود والنصاری اتخذوا
قبور انبیائهم مساجد گفته است این بر تقدیریست که نماز گذارد بجانب قبر از جهت تعظیم
وی که آن حرام است باتفاق و اما اتخاذ مسجد در جوار پیغمبری یا صالحی و نماز گذاردن نزد قبر وی
نه بقصد تعظیم قبر و توجه بجانب قبر بلکه بنیت حصول مدد ازوی تا کامل شود ثواب عبادت ببرکت قرب
و مجاورت مر آن روح پاک را حرجی نیست در آن و در آخر باب چیزی باید متعلق باین بحث و تمام
گردد این بحث ان شاء الله تعالی در کتاب جهاد در قصه قتلی بدر والله اعلم و عبارت ترجمه مذکوره در کتاب
الجهاد این است و اما استمداد باهل قبور منکر شده اند آن را بعض فقها اگر انکار از جهت آنست که سماع
و علم نیست ایشان را بزایران و احوال ایشان پس بطلان آن ثابت شده و اگر سبب آنست که قدرت و
تصرف نیست مر ایشان را در آن موطن تا مدد کنند بلکه محبوس و ممنوع اند و مشغول بانچه عارض
شده است مر ایشان را از محنت و شدت آنچه باز داشته است از دیگران ممنوع کلیه نباشد خصوصا
در شان متقین که دوستان خدا اند شاید که حاصل شود ارواح ایشان را از قرب جناب حق و منزلت
و قوت و قدرت بر شفاعت و دعا و طلب حاجات مر زایران را که متوسل اند بایشان چنانکه در دنیا
خواهد بود و چیست دلیل بر نفی آن و تفسیر کرده است بیضاوی آیه کریمه والنازعات غرقا را
الآیه بصفات نفوس فاضله در حال مفارقت از بدن که کشیده میشوند از ابدان و نشاط مینمایند
بسوی عالم الملکوت و سیاحت میکنند در آن پس سبقت میکنند بحظائر قدس پس میگردند بشرف

و قوت از مدبرات و لیت شعری چه میخواهند ایشان باستمداد و امداد که این فرقه منکر اند آن را از آنچه ما
می فهمیم از آن این است که داعی محتاج فقیر الی الله دعا میکند خدا را و طلب میکند حاجات خود را از قرب
جناب عزت وی و توسل میکند بروحانیت این بنده مقرب مکرم در درگاه عزت وی و میگوید
خداوندا برکت این بنده تو که رحمت کرده بر وی و اکرام کرده او را و بلطف و کرمی که بوی داری
برآورده گردان حاجت مرا که تو معطی کریمی یا ندا میکند این بنده مقرب را که ای بنده خدا و ولی وی
شفاعت کن مرا و بخواه از خدا که بدهد مسئول و مطلوب مرا و قضا کند حاجت مرا پس معطی و مسئول
و مامول پروردگار است تعالی و تقدس و نیست این بنده در میان مگر وسیله و نیست قادر و فاعل
و متصرف در وجود مگر حق سبحانه و اولیاء خدا فانی و هالک اند در فعل الهی و قدرت و سطوت وی و نیست
ایشان را فعل و قدرت و تصرف نه اکنون که در قبور اند و نه در آن هنگام که زنده بودند در دنیا و اگر این معنی
که در امداد و استمداد ذکر کردیم موجب شرک و توجه بماسوای حق باشد چنانکه منکر زعم میکند پس باید
که منع کرده شود توسل و طلب دعا از صالحان و دوستان خدا در حالت حیات ابد و این ممنوع
نیست بلکه مستحب و مستحسن است باتفاق و شایع است در دین و اگر میگویند که ایشان بعد از موت
معزول شدند و بیرون آورده شدند از آن حالت و کرامت که بود ایشان را در حالت حیات پس چیست
دلیل بر آن یا گویند که مشغول و ممنوع شدند بآنچه عارض شد از آفات بعد از ممات پس این کلیه
نیست بر دوام و استمرار آن تا روز قیامت نهایت امکان این کلیه نباشد و فایده استمداد عام نباشد
بلکه ممکن است که بعضی مجذوب باشند بعالم قدس و مستهلک باشند در لاهوت حق چنانکه ایشان را
شعوری و توجهی بعالم دنیا نمانده باشد و تصرفی و تدبیری در وی نه چنانکه درین عالم نیز از ثقات و
حال مجذوبان و متمکنان ظاهر میگردد و نعم اگر زایران اعتقاد کنند که اهل قبور متصرف و مستبد و
قادر اند بی توجه بحضرت حق و التجا بجانب وی تعالی است چنانکه عوام و جاهلان و غافلان اعتقاد

وارند و چنانکه میکنند آنچه حرام و منهی عنه است در دین از تقبیل قبر و سجده مران را و نماز بسوی وی و جز آن
که ازان نهی و تحذیر واقع شده است این اعتقاد و این افعال ممنوع و حرام خواهد بود و فعل عوام
اعتباری ندارد و خارج مبحث است و حاشا از عالم شریعت و عارف باحکام دین که اعتقاد بکند این
اعتقاد را و این فعل را بکند و آنچه مروی و محکی است از مشایخ اهل کشف در استمداد از ارواح کمل
و استفاده ازان خارج از حصر است و مذکور است در کتب و رسایل ایشان و مشهور است میان ایشان
حاجت نیست که آن را ذکر کنیم و شاید که منکر متعصب سود نکند او را کلمات ایشان عافانا الله من ذلک
سخن درینجا از وجه علم و شریعت است آری مروی مسنون در زیارت سلام بر موتی و استغفار
مر ایشان را و قرائة است و لیکن درینجا نهی از استمداد نیست پس زیارت برای امداد موتی و استمداد
از ایشان هردو باشد بر تفاوت حال زایر و فرو باید دانست که خلاف در غیر انبیا است صلوات الله
وسلامه علیهم اجمعین که ایشان احیا اند بحیات حقیقی دنیاوی باتفاق و اولیا بحیات اخروی معنوی و کلام
درین مقام بحد اطناب و تطویل کشید برغم منکران که در قرب این زمان این فرقه پیدا شده و منکر
استمداد و استعانت را از اولیاء خدا که نقل کرده شده اند ازین دار فانی بدار بقا و زنده اند نزد پروردگار
خود و مرزوق اند و خوشحال اند و مردم را ازان شعور نیست و متوجهان بجناب ایشان را مشرک
و عبده اصنام میدانند و میگویند آنچه میگویند و عمرها است که تحقیق و تفصیل این مسئله مخلور خاطر
فاتر بود و الان توفیق الهی بدان مساعدت کرد و الحمد لله اللهم ارنا الحق حقا و ارزقنا اتباعه
وارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه والله اعلم و علمه احکم و در شرح عربی در باب
زیارت القبور نوشته و اما الاستمداد باهل القبور فی غیر النبی علیه الصلوة
والسلام فقد انکره کثیر من الفقهاء وقالوا لیس الزیارة الا للدعاء للموتی
والاستغفار لهم وایصال النفع الیهم بالدعاء وتلاوة القرآن وافقه المشایخ

الصوفية قدس سرهم وبعض الفقهاء وذلك امر مقرر عند اهل الكشف والكمال
منهم لاشك في ذالك عندهم حتى ان كثيرا منهم حصل لهم الفيض من الارواح
ويسمي هذه الطائفة اويسية في اصطلاحهم قال الامام الشافعي قبر
موسى الكاظم ترياق مجرب لاجابة الدعاء قال حجة الاسلام محمد الغزالي
كل من يستمد به في حيوته يستمد به بعد وفاته وقال احد من المشائخ العظام رأيت
اربعة من المشائخ يتصرفون في قبورهم كتصرفهم في حيوتهم اواكثر منهم الشيخ
المعروف الكرخي والشيخ عبد القادر الجيلاني قدس سرهما وذكر رجلين غيرهما
قال سيدي احمد بن زروق شارح كتاب الحكم وهو من اعاظم الفقهاء وعلماء
الصوفية من ديار مغرب قال الشيخ ابو العباس الحضرمي يوما هل امداد الحي
اقوى ام امداد الميت قلت انهم يقولون امداد الحي اقوى وانا اقول امداد الميت
اقوى فقال نعم لانه في بساط الحق والنقل في ذالك اكثر عن هذه الطائفة ولم
يثبت في الكتاب والسنة واقوال السلف ما ينافي ذالك ويرده كيف وقد ثبت
في الدين ان الروح باقية ولها علم وشعور بالزائرين سيما لارواح الكمل قرب
ومكان من جانب الحق تعالى كما كان في الحيوة او اتم من ذالك ثم هم يثبتون
الكرامات والتصرف الحقيقي ليس الا الله سبحانه والكل بقدرته وهم فانون
بجلال الحق في الحيوة وبعد الممات فلو اعطى لاحد بوساطة احد من اوليائه
ومكانته عنده شيئا كما كان في حال الحيوة لم يبعد وليس الفعل والتصرف
في الحالتين الا الله تعالى وتقدس وليس في الحالتين ما يوجب الفرق ولم يدل
عليه دليل في الشرع انتهى ودر باب اسما منوسيد واما الاستمداد باهل القبور

فقد انكره بعض الفقهاء فان كان الانكار من جهة انه لا سماع لهم ولا علم ولا شعور
بالزائرين واحوالهم فقد ثبت بطلانه وان كان بسبب انه لا قدرة لهم ولا تصرف في
ذلك الموطن حتى يمدوا بل هم محبوسون عن ذالك ومشتغلون بما عرض لانفسهم
من المحنة ما شغلهم عن غيرهم فلا نسلم ذالك كليا خصوصا في شان المتقين
الذين هم اولياء الله فيمكن ان يحصل لارواحهم عند الرب تعالى من القرب
في البرزخ والمنزلة والقدرة على الشفاعة والدعاء وطلب الحاجات للزائرين المتوسلين
بهم كما يحصل في يوم القيمة وما الدليل على نفي ذالك وقد فسر البيضاوي قوله تعا
والنازعات غرقا الى قوله فالمدبرات امرا بصفات النفوس الفاضلة حال المفارقة
فانها تنزع من الابدان غرقا اي نزعا شديدا من اغراق النازع في القوس
فتنشط الى عالم الملكوت وتسبح فيه فتسبق الى حظائر القدس فتصير بشرفها
وقوتها من المدبرات وما ادري ما المراد بالاستمداد والامداد الذي ينفيه المنكر
والذي نفهمه ان الداعي المحتاج الفقير الى الله يدعو الله ويطلب حاجته من فضله
تعالى ويتوسل بروحانية هذا العبد المقرب المكرم عنده تعالى ويقول اللهم
ببركة هذا العبد الذي رحمته واكرمته وما لطفت به من اللطف والكرم اقض
حاجتي واعط سؤلي انك انت المعطي الكريم او ينادي هذا العبد المكرم والمقرب
عند الله تعالى ويقول يا عبد الله ويا وليه اشفع لي وادع ربك وسله ان
يعطي سؤلي ويقضي حاجتي فالمعطي والمسؤل منه والمامول به هو الرب تعا
وتقدس وما العبد في البين الا وسيلة وليس القادر والفاعل الا هو والاولياء انهم
هم الفانون الهالكون في فعله تعالى وقدرته وسطوته لا فعل لهم ولا قدرة

ولا تصرف لا الان ولا حين كانوا احياء في دار الدنيا فان صفتهم الفناء والاستهلاك
ليس الا ولو كان هذا شركا وتوجها الى غير الله كما زعمه المنكر فينبغي ان يمنع التوسل
وطلب الدعاء من الصالحين من عباد الله واوليائه في حالة الحيوة ايضا وليس ذلك
مما يمنع فانه مستحب مستحسن شايع في الدين ولو زعم انهم عزلوا واخرجوا من الحالة
والكرامة التي كانت لهم في الحيوة فما الدليل عليه او شغلوا عن ذلك بما عرض
لهم من الافات بعد الممات فليس كليا ولا دليل على دوامه واستمراره الى
يوم القيمة غايته انه لم يكن هذه المسئلة كلية وفايدة الاستمداد عامة بل
يمكن ان يكون بعض منهم منجذبا الى عالم القدس ومستهلكا في حضرة الاله بحيث
لا يكون له شعور وتوجه الى عالم الدنيا وتصرف وتدبير فيه كما يوجد من احد في
احوال المجذوبين والمتمكنين من المشايخ في الدنيا واما نفي ذلك مطلقا وانكاره
كليا فكلا ولا دليل على ذلك اصلا بل الدلايل قائمة على خلافه نعم لو كان
الزائرون يعتقدون اهل القبور متصرفين مستبدين قادرين من غير توجه
الى حضرة الحق والالتجاء اليها كما يعتقده العوام الجاهلون الغافلون
وكما يفعلون غير ذلك من تقبيل القبور والسجود له والصلوة اليه مما وقع
في احاديث النبي التحذير فذلك مما يمنع ويحذر منه وفعل العوام لا يعتبر فهو
خارج عن البحث وحاشا من العالم بالشريعة والعارف باحكام الدين
ان يعتقد ذلك ويفعل هذا وما ينقل عن المشايخ المكاشفين في الاستمداد
من ارواح الكمل واستفادتهم منهم فخارج عن الحصر مذكور في كتبهم مشهور
فيما بينهم لا حاجة الى ان نذكرها ولعل المنكر المتعصب لا ينفعه كلماتهم

عافانا الله من ذلك نعم المروی فی السنة فی الزیارة السلام علی الموتی و الاستغفار لهم و قراءة القرآن ولکن لیس فیها النهی عن الاستمداد فیکون الزیارة للاستمداد والافادة معا علی تفاوت حالة الزائر والمزور ثم اعلم ان الخلاف انما هو فی غیر الانبیاء فانهم احیاء حقیقة بالحیوة الدنیا بالاتفاق صلوٰت الله علی نبینا و علیهم انما اطنبنا الکلام فی هذا المقام رغما لانف المنکرین فانه قد حدث فی زماننا شرذمة ینکرون الاستمداد من الاولیاء الذین نقلوا من هذه الدار الفانیة الی الدار الباقیة الذین هم احیاء عند ربهم ولکنهم لا یشعرون و یسمون المتوجهین الیهم مشرکین بالله کعبدة الاصنام و یقولون ما یقولون و ما لهم علی ذلک من علم ان هم الا یخرصون وقد کان یختلج فی صدری ان اتکلم فی هذه الشان فتیسر لی والامور مرهونة باوقاتها حالا ببینید که شیخ عبد الحق بچه شدومد استمداد را ثابت نموده و بر منکرین چه نوع نکیر و نفرین نموده و بزعم منکران که در قرب زمان او پیدا شده بودند تطویل نموده پس نقل کردن مجیب درباره منسوخه عبارت ترجمه شیخ را و دراربعین نوشتن فقره چیا چه شیخ عبد الحق در شرح مشکوٰة شریف الخ بعد قول او که استعانت و استمداد از اہل قبور بهر نهج که باشد جایز نیست اغوای مستفیدین است و در کشف الغطا تصنیف شیخ الاسلام که مجیب جا بجا بآن استناد میکند و درین باب تمم حواله او می نویسد بعد نقل اختلاف و عبارت که مجیب بشیخ عبد الحق نسبت نموده میفرماید و این امر ثابت است و مقرر نزد مشایخ صوفیه از اہل کشف و کمال تا آنکه گویند اکثری را فیوض و فتوح از ارواح رسیده امام شافعی گفته که قبر موسی کاظم تریاق مجرب است مر اجابت دعا را و حجة الاسلام گفته هر که استمداد کرده شود بوی در حیات استمداد کرده شود بوی بعد از ممات و امام رازی گفته چون می آید زایر نزد قبر حاصل میشود

نفس او را تعلق خاص بقبر چنانکه نفس صاحب قبر را و بسبب این دو تعلق حاصل میشود میان هر دو نفس
مقابله معنوی و علاقه مخصوص پس اگر نفس مزور قوی تر باشد نفس زائر مستفیض میشود و اگر بعکس بود
بعکس شود و در شرح مقاصد ذکر کرده نفع یافته می شود بزیارت قبور و استعانت نفوس اخیار از ارواح اموات
بدرستیکه نفس مفارقه را تعلقی هست ببدن و به تربتی که دفن کرده شده است در آن پس چون زیارت
میکند زنده آن تربت را و متوجه میشود بسوی نفس میت حاصل میشود میان هر دو نفس ملاقات و
افاضات و اختلاف کرده‌اند درین که امداد حی قوی تر است از امداد میت یا بالعکس مختار بعض محققان
ثانی است و درین باب بعضی روایت میکنند که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون متحیر شوید
شما در امور یعنی برآمد کار پس مدد جوئید از اصحاب قبور شیخ اجل در شرح مشکوة گفته که یافته نمیشود
در کتاب و سنت و اقوال سلف صالح چیزی که منافی و مخالف این باشد و رد کند این را و بالجمله از
آنکه ثابت شد که روح باقیست و او را تعلقی خاص باجزای بدن بعد مفارقتش از وی و تغیر کیفیت وی
نیز هست که بدان علم و شعور بزائران قبر و احوال ایشان دارد و ارواح کمل که در حین حیوة ایشان بسبب
قرب مکانت و منزلت از رب العزت کرامات و تصرفات و امدادها داشتند بعد از ممات چون بهمان قرب
باقی اند نیز تصرفات دارند چنانکه در حین تعلق کلی بجسد داشتند یا بیشتر از آن پس انکار استمداد
را وجهی صحیح نمی نماید مگر آنکه از اول امر منکر شوند تعلق روح ببدن بالکلیه و بجمیع وجوه بعد مفارقت
و زوال علاقه حیاتی و آن خلاف منصوص است و برین تقدیر زیاده در رفتن بقبور همه لغو
گردد بعضی گویند این امری دیگر است که تمام اخبار و آثار دال بر خلاف آنست و هیئت صورت
استمداد همین که محتاج طلب کند حاجت خود را از جناب عزت الهی بتوسل روحانیت بنده
مقرب و مکرم درگاه وی و گوید خداوندا ببرکت این بنده که تو رحمت و اکرام کرده او را برآورده گردان
حاجت مرا یا ندا کند آن بنده مقرب و مکرم را که ای بنده خدا و ولی وی شفاعت کن مرا و بخواه

از خدا تعالی مطلوب مرا تا قضا کند حاجت مرا پس هست بنده در میان مگر وسیله و قادر و معطی و
مسئول پروردگار است تعالی شانه و در وی هیچ شایبه شرک نیست چنانکه منکر وهم کرده و اینجا نسبت
که توسل و طلب دعا از صالحان و دوستان خدا در حالت حیوة کنند و آن جایز است باتفاق
پس این چرا جایز نباشد و فرقی نیست در ارواح کاملان در حین حیوة و بعد از ممات مگر ترقی کمال و
شرح و بسط این مبحث چنیدها در شرح مشکوة است خصوص در باب حکم اسرا که اینجا داد تحقیق داده
و سیوطی در شرح الصدور نیز مفصل ذکر کرده و سرد احادیث بالتفصیل و طرق نموده چون وظیفه این
رساله اختصار بود بر این قدر اکتفا شد تمام شد عبارت کشف الغطا به بینید که شیخ الاسلام در کشف
الغطا چگونه اثبات جواز استعانت میکند و بر منکران بچه نوع نکیر و نفرین می نماید و از ائمه فقه
و کلام و عقاید و حدیث استناد میسازد و میگوید که انکار را وجهی صحیح نیست و بر خلاف تمام اخبار
و آثار است و نیست در کتاب و سنت و اقوال سلف صالح چیزی که منافی و مخالف جواز استعانت
باشد پس نسبت کردن مذهب فقها بانکار استعانت بحوالۀ کشف الغطا صریح بر ردی
حق بعضها اند احمق است حاشا که مراد از بسیار فقها آن باشد که مجیب فهمیده یعنی منکر بت
نسبت مثبتین بسیار اند که بر این تقدیر نکیری که نموده بهمانا در سنت میگردد بلکه مراد بسیار
نیست مگر فی نفسه مقابل وحده چنانکه گویند قاتلنا ناس کذابان و مفتریان در دهلی بسیار اند و از عبارت
شیخ عبد الحق صاف ظاهر که آن فرقه بهارت که در قرب عهد شیخ پیدا گردیده و بر خلاف سلف صالح
بودند و لطف این است که یکی طمطراق مجیب بر کتب شیخ عبد الحق و شیخ الاسلام در آنها که نوشته
که بسیاری از فقها منکر اند تصریح نمودند که آن فرقه در قرب این زمان پیدا گردیده اند و مذهب
شان خلاف منصوص و مخالف تمام اخبار و آثار و نیست در کتاب و سنت و اقوال سلف صالح
چیزی مخالف جواز استعانت و مجیب بخبر از این دو بزرگوار که اینهم در حقیقت یکی اند یعنی شیخ الاسلام

هم گویا از شیخ احمد کرده از کدام کتاب دیگر مقدم بر شیخ نقل نموده پس دیده و دانسته مذهبی
محدث را که مستند ش رد کرده و بمخالفت منصوص و اخبار و آثار سلف صالح نسبت نموده
باشد التزام نمودن و تصحیح آن را برحمان بزرگواران بغابسطه اجمالا حواله نمودن کار دینداری
نیست در جامع البرکات می نویسد اما استمداد با اهل قبور در غیر انبیاء علیهم السلام منکر شده انه
از جماعتی از فقها الی آخر ما قال و سید احمد بن زروق که از اعاظم فقها و علما و مشایخ دیار
مغرب است گفت که روزی شیخ من شیخ ابو العباس حضرمی از من پرسید که امداد حی اقوی
یا امداد میت گفتم قومی گویند امداد حی قوی تر است و من میگویم که امداد میت قوی تر است
پس شیخ گفت که نعم زیرا که وی در بساط حق است و در حضرت اوست و نقل در ین معنی ازین طائفه
بیشتر از آنست که حصر و احصا کرده شود و یافته نمی شود در کتاب و سنت و اقوال سلف صالح
چیزی که منافی و مخالف این باشد و رد کند این را تحقیق ثابت شده است بآیات و احادیث
که روح باقیست و او را علم و شعور بزایران و احوال ایشان ثابت است و این امری مقرر است در دین
و ارواح کاملان را قربی و مکانی در جناب حق ثابت است و واقع است چنانکه در حالت حیات
بود یا بیشتر از ان و اولیا را کرامات و تصرفات در اکوان حاصل است و آن نیست مگر ارواح ایشان
را چون ارواح باقی است تصرف بعد از ممات نیز باشد و متصرف حقیقی نیست مگر حق عزشانه
و همه بقدرت اوست و ایشان فانی اند در جلال حق در حیات و بعد از ممات پس اگر داده
شود مر احدی را چیزی بوساطت یکی از دوستان حق و مکانی که نزد خدا دارد دور نباشد
چنانکه در حالت حیوة بود و نیست فعل و تصرف در هر دو حالت مگر حق را جل جلاله و نیست چیزی
که فرق کند میان هر دو حالت و یافته نشده است دلیلی بران در شرح شیخ ابن حجر هیثمی
مکی در شرح حدیث لعن الله الیهود والنصاری اتخذوا قبور انبیاءهم

مساجد گفته است این بر تقدیری که بگذارد نماز بجانب قبر از جهت تعظیم وی که آن حرام است باتفاق و اما اتخاذ مسجد در جوار پیغمبری یا صالحی و گذاردن نماز نزد قبر وی نه بقصد تعظیم قبر و توجه بجانب وی بلکه بنیت حصول مدد از وی تا کامل شود ثواب عبادت ببرکت و قرب و مجاورت مر آن روح پاک را حرجی نیست دران و در حدیث عایشه صدیقه رضی الله عنها آمده است که گفت بودم من می در آمدم که رسول خدا صلی الله علیه وسلم و ابوبکر رضی الله عنه دران مدفون بودند و می افگندم جامه را از بدن و میگفتم که نیست در وی مگر زوج من و پدر من و چون دفن کرده شد عمر رضی الله عنه در نمی آمدم مگر آنکه سخت ترمی بستم جامه را بر بدن خود جهت شرم از عمر که بیگانه بود و شیخ ابن حجر گفت و درین حدیث دلیلی واضح است بر حیوة میت و علم وی و بر احترام میت نزد زیارت خصوصاً صلحا و رعایت ادب بر قدر مراتب ایشان چنانکه در حالت حیات بودند زیرا که صلحا را مدد و بلیغ است مر زیارت کنندگان خود را بر اندازه آداب ایشان و تمام گردد این سخن در کتاب جهاد چنانچه عبارت شرح فارسی را در آنجا هم نقل نموده و در جذب القلوب می نویسد اما توسل و ابتهال و استشفاع بحضرت سید رسل و استغاثت و استمداد بجاه وجناب وی صلی الله علیه وسلم فعل انبیاء و مرسلین و سیرت خلف و سلف صالحین است چه ازان وقت که روح پاکش لباس جسمانیت پوشید و چه بعد ازان هم در حیات دنیویه و هم در عالم برزخ و هم در عرصه قیامت که انبیاء مرسل را مجال نطق و تاب دم زدن نباشد و در استمداد از جناب رسالت صلی الله علیه وسلم درین هر چهار موطن اخبار و آثار بطور و پیوسته و باز میگوید اما حالت که توجه و توسل بدوست بعد از وفات مر وی نیز آثار دیده و یافته طبرانی در معجم از عثمان بن حنیف رضی الله عنه روایت می آرد که مردی بود که در نزد عثمان بن عفان حاجتی بود روا نمی شد و عثمان رض

اصلا بحال او نظر التفات نمی گماشت آن مرد حال خود را به عثمان بن حنیف برد و صورت
علاج آن بازجست گفت بتوضی خانه رو وضو کن و به مسجد در آ و دو رکعت نماز بگذار و بگو اللهم
انی اسالک واتوجه الیک بنبیک محمد صلی الله علیه وسلم
نبی الرحمة یا محمد انی اتوجه بک الی ربی لتقضی حاجتی بعد ازان حاجت
خود را عرض کن آن مرد برفت و بدانچه وی فرموده بود عمل کرد و بعد ازان بر در عثمان بن
عفان آمد دربان پیش آمد و دست او را بگرفت و بعثمان در آورد و وی او را بر فراش
خاصه خود بنشاند و حاجت پرسید هر چه حاجت او بود روا کرد و گفت بعد ازین هر حاجتی که ترا
باشد بگو تا روا کنم آن مرد خوشحال از پیش عثمان رضی الله عنه برآمد و نزد ابن حنیف رفت
و گفت جزاک الله تعالی خیرا اگر تو چیزی بعثمان در باب حاجت من نگفتی که اینچنین ساخته و پیش
ازین اصلا بحال من التفات نمیکرد گفت والله من با وی هیچ نگفتم مگر آنکه رسول خدا صلی الله
علیه وسلم را دیده بودم که ضریری پیش او آمد و دعا خواست تا چشم او بینا گردد تمام آن حدیث
سابق را سوق نمود و گفت پس بران قیاس کردم که توسل بوی صلی الله علیه وسلم موجب
قضای حاجت است و سبب انجاح مرام است و از شفا قاضی عیاض نقل نموده که ابو جعفر
خلیفه عباسی از مالک گفت یا ابا عبد الله در وقت دعا توجه بقبله کنم یا روی برسول آرم گفت
چرا روی از پیغمبر گردانی و وی وسیله تست و وسیله پدر تو آدم صفی الله نزد خدا عز و جل
استقبال به پیغمبر کن و طلب شفاعت کن از وی تا شفیع تو گردد و در باب آداب زیارت
استحباب استقبال بدان حضرت و توسل بوی و دعا در حضرت وی در غایت ادب و نهایت
خضوع مذکور گردید میگوید و ابن ابی شیبه بسند صحیح آورده است که در زمان عمر رضی الله عنه
قحطی افتاد شخصی بقبر شریف نبوی آمد و گفت یا رسول الله استسق لامتک فانهم

قد هلکنا الحضرت شد در خواب او آمد و فرمود برو بعمر بشارت ده که باران خواهد نشست باز میگوید
و در نیل مطالب و فوز رغایب که ثمره استغاثه و طلب از مرقد منور است در اینجا که محتاجان و
مسکینان را روی نموده است اخبار و آثار بسیار آمده محمد بن المنکدر گوید مردی پیش پدر من
هشتاد دینار ودیعت نهاد و بجهاد رفت و اذن داد که اگر ترا حاجتی افتد از نیها خرچ کن
پدرم نزد احتیاج آن را خرج کرد چون آن مرد باز آمد مبلغی که نهاده بود طلب کرد پدرم از ادای آن
درماند و با وی گفت که فردا بیا تا جواب تو گویم این بگفت و شب در مسجد شریف نبوی بنشست
کرد و زمانی در حضور روضه مقدسه و گاهی پیش منبر استغاثه کرد و فریاد نمود تا گاه در تاریکی شب
مردی پیدا شد و صره هشتاد دینار بدست وی داد بامداد مبلغ را بآن مرد بداد و امام ابوبکر
ابن مقری گوید که من و طبرانی و ابو الشیخ هر سه در حرم شریف مصطفوی بودیم جوعی بر ما غلبه
کرده بود روزی دو بهمین حال گذشته چون وقت عشا در رسید بجانب قبر شریف رفتیم و گفتیم
یا رسول الله الجوع الجوع همین کلمه گفتیم و برگشتیم و من و ابو الشیخ بخواب رفتیم و طبرانی
نشسته انتظار چیزی می برد تا گاه یکی علوی آمد و در بزد و با وی دو غلام بدست هر یکی زنبیلی
و در وی چیزی کثیر از طعام ده ترو جز آن بنشست با ما بخورد و آنچه باقی ماند هم پیش ما بگذاشت
و گفت ای قوم مگر شما شکایت پیش رسول الله صلی الله علیه و سلم کردید که همین ساعت آنحضرت
را در خواب دیدم که مرا فرمود تا چیزی بر شما حاضر آوردم و ابن الجلا میگوید که بمدینه رسول الله
صلی الله علیه و سلم در آمدم یک دو فاقه بر من گذشته بود بقبر شریف ایستادم و گفتم انا
ضیفک یا رسول الله و بخواب رفتم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم را بخواب دیدم رغیفی
بدست من داد نصفی هم در خواب خوردم چون بیدار شدم نصف دیگر در دست من باقی بود
و ابو الخیر اقطع گوید که بمدینه در آمدم پنج روز بر من گذشت طعامی نچشیدم رو نشستم بر قبر شریف

رفتم و گفتم انا ضیفک یا رسول الله بعد از آن در خواب می بینم که سرور انبیا می آید
ابوبکر بر یمین و عمر بر شمال و علی بن ابی طالب در پیش علی رضی الله عنه مرا میگوید برخیز که پیغمبر آمد رفتم و بوسه
در میان دو چشم مبارک او دادم رغیفی بمن داد خوردم چون بیدار شدم هنوز پاره از وی در دست
من بود و بار میگوید اما تبرک و توسل در عالم برزخ و موطن قبر در اختصاص او بحضرات قدسی
سمات انبیا و رسل تردد است و ظاهر جواز اوست در غیر ایشان از اولیاء الله و صلحاء امت
والله اعلم از جهت عموم جواز توسل در حالت حیات باضمیمه بقای روح میت و شعور و ادراک
و قرب و منزلت او عند الله که بایمان و عمل صالح و شرف اتباع سید رسل حاصل شده یا اگر
حقیقت معنی توسل و استمداد سوال دعاست از جناب صمدیت بوساطت محبتی و کرمی که بدین
بنده خاص دارد یا طلب و التماس از روحانیت این بنده دعا و خواهش را از حضرت عزت بوسیله
قربی و کرامتی که مر او راست دران درگاه تو ورود نص قطعی در روی حاجت نیست از جهت وجود
بقای ذات متوسل به خلاف موطن اول بلکه عدم وجود نص بر منع آن کافی است نعم اگر دلیل
قاطع بر اختصاص آن بحضرت انبیا صلوات الله علیهم اقامت یابد منع آن درست گردد و الکلام فی
عدم الدلیل المذکور یا گویند که موت بر ایمان و حصول قرب الهی در غیر معصوم معلوم و متیقن
نیست گوییم بقای آن در اینها همی که مشتهر اند از آن حضرت خصوصا او کما معطوع به است
فیجوز التوسل بهم و لا قائل بالفصل با آنکه ورود آثار و نقل اخبار از مشایخ کبار که ارباب کشف
و محرمان اسرار عالم مثال اند حاسم ماده این شبهه است نعم بعضی از فقها را درین مسئله
خلافی گونه است و لکن الحق احق ان یتبع به والله اعلم باز میگوید تاج الدین سبکی بیان
فضیلت و قربت زیارت آنحضرت باصول اربعه شرع بیان کرده اما کتاب الله قول
حق سبحانه تعالی است ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله و

واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما گفته است که این آیه کریمه دلالت وارد
بر حث و ترغیب جستن در رکاه رسالت پناه و سوال مغفرت دران جناب اجابت مآب و طلب
استغفار از وی صلی الله علیه وسلم واین رتبه عظیم است که ابدا انقطاع نپذیرفته است از جهت استوای
حالتین موت و حیات نسبت سرور کائنات صلی الله علیه وسلم و بثبوت استغفار آنحضرت مر امت را بعد موت نزد
عرض ملائکه اعمال ایشان را بروی صلی الله علیه وسلم چنانچه در فصل سابق گذشت و مرجو از کمال
رحمت و غایت رافتی که آنحضرت با امت دارد آنست که استغفار او مر بنده را که در جناب او مستغفر آید
اوکد و ابلغ بود از دیگران و جمیع علما ازین آیه مجید استوای حالت موت و حیات فهم نموده تا در آداب
زیارت حکم کرده که این را بخوانند و استغفار کنند و حکایت اعرابی که بعد از رحلت آنحضرت بزیارت
آمد و این آیه را خواند مشهور است و جمیع ارباب مذاهب اربعه که تصنیف مناسک کرده اند این حکایت
را آورده و استحسان نموده و بسیاری از ائمه اعلام باسانیدی که دارند روایتش کرده اند
محمد بن حرب هلالی گوید بمدینه آمدم در زیارة قبر نبی صلی الله علیه وسلم کردم و در مقابل آن نشستم
ناگاه اعرابی آمد و زیارت کرد و گفت یا خیر الرسل حق سبحانه و تعالی کتابی بر تو فرستاد صادق
و در وی فرمود ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاءوک فاستغفروا الله الآیة و من
بر تو آمده ام مستغفر از ذنوب خود و مستشفع بجناب تو و بگریست و این بیت انشا نمود

یا خیر من دفنت بالقاع اعظمه ... فطاب من طیبهن القاع والاکم
نفسی الفداء لقبر انت ساکنه ... فیه العفاف و فیه الجود والکرم

بعد از انصراف او آنحضرت
را صلی الله علیه وسلم بخواب می بینم که میفرمایند آن مرد را دریاب و بشارت ده که حق تعالی او را
بشفاعت من مغفرت داد و کذا بان او را بخشید و حافظ ابو عبد الله در مصباح الظلام آورده
امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه می آرد که بعد از دفن آن سرور بسه روز اعرابی آمد

و خود را بر قبر انداخت و خاک پاک او را بر سر خود ریخت و گفت یا رسول الله آنچه تو از خدا شنیدی
ما از تو شنودیم و آنچه تو از خدا یاد گرفتی ما از تو یاد گرفتیم و از جمله آنچه بر تو خوانده این است ولو انهم
اذ ظلموا انفسهم الآیه و من بر خود ظلم کرده ام و نزد تو آمده تا برای من استغفار کنی از
قبر ندا آمد قد غفر لک در مقامی دیگر نوشته بعضی علما گفته اند که مقصود از زیارت قبور
تذکره آخرة است چنانچه در حدیث آمده است که زوروا القبور فانها تذکرکم
الآخرة و گاهی از برای دعا و استغفار است چنانچه در زیارت آنحضرت مر اهل بقیع را وارد
یافته گاهی از جهت انتفاع باهل قبور بود چنانچه در زیارت قبور صالحین آثار آمده باز میگوید
بعضی از علمای مذهب را در استمداد بقبور و قصد انتفاع بدان خلافی هست چنانچه
کمال الدین بن همام نقل کرده است و الله اعلم ابو محمد مالکی گوید که قصد انتفاع بمیت بدعت است
مگر در زیارت مصطفی صلی الله علیه و سلم و زیارت قبور سایر مرسلین علیهم السلام امام
سبکی گوید که استثنای وی قبور شریفه انبیا را صحیح است و حکم او به بدعت در غیر آن منع
فیه است انتهی و زیارت گاهی از جهت ادای حق اهل قبور باشد در حدیث آمده ما نوس تر
حالتی که میت را بود در وقتی است که یکی از آشنایان او زیارت قبر او کند و احادیث
باب بسیار است در حدیث مرفوع آمده من زار قبر ابویه فی کل جمعة او احدهما
کتب بارا و ان کان فی الدنیا قبل ذالک لهما عاقا تا اینجا عبارت جذب القلوب
هرچند که ابن همام خلاف را نسبت بعلمای مذهب نموده و نزد ابن همام مراد از علمای مذهب
کسانی میباشند که فقه مصطلح را میدانند بلکه مسایل فقه میدانند لیکن دلیل آن اقوال
معتبر نمی باشد چنانچه از فتح القدیر در باب بغاة امیمعنی ظاهر است و شیخ عبد الحق و شیخ الاسلام
که در کتب خود اطلاق فقها نموده هم موافق عرف عام است مطابق اصطلاح و در تکیر و تعریف

ونیست در تمام کتب مخالف سنی مگر یک کس ابو محمد مالکی آن هم در غیر انبیا و کسی که این نقل
نموده همراه آن روایت هم نقل کرده و بر قول او سکوت نموده پس این کلام ابو محمد هم مفید مدعا
مجیب نیست چه در آن صرف لفظ بدعت واقع و آن منحصر در حرام نیست بر تراویح هم اطلاق بدعت
آمده و این بحث بجای خود تمام یافته و درین کتاب هم خواهد آمد در جذب القلوب در زیارت
اهل بیت میگوید در فصل الخطاب از امام جعفر صادق سلام الله علیه و علی سایر اهل النبوة حکی آرد
کرده من زار واحدا منا اهل البیت کان کمن زار رسول الله صلی الله علیه
وسلم وقیل للرضا رضی الله عنه علمنی قولا بلیغا کاملا اذا زرت
واحدا منکم فقال اذا صرت الی الباب فقف واشهد الشهادتین
وانت علی غسل فاذا دخلت ورایت القبر فقف وقل الله اکبر ثلثین
مرة ثم امش قلیلا وعلیک السکینة والوقار وقارب بین خطاک ثم
قف وکبر الله ثلثین مرة ثم ادن من القبر وکبر الله اربعین مرة ثم قل السلام
علیکم یا اهل بیت الرسالة ومختلف الملائکة ومهبط الوحی وخزان
العلم الی اخر ما قال انی مستشفع بکم ومتقرب الیکم امام طلبتی وارادتی
ومسألتی وحاجتی واشهد الله انی مؤمن بسرکم وعلانیتکم وانی ابرأ الی
الله تعالی من عدو محمد وآل محمد من الجن والانس الا رجوع میکنم بنقل از دیگران
در فتاوی عالمگیری در زیارت قبر آنحضرت صلی الله علیه وسلم می نویسد قال مشایخنا انها
افضل المندوبات وفی مناسک الفارسی وشرح المختار انها قریبة
من الواجبات لمن له سعة والحج ان کان فرضا فالاحسن ان یبدأ به ثم
فهو بالخیار ثم یقول السلام علیک یا نبی الله ورحمة الله وبرکاته

ويبلغه سلام من اوصاه فيقول السلام عليك يا رسول الله من
فلان بن فلان يستشفع بك الى ربك فاشفع له ولجميع المسلمين بازسگو
ثم يرجع قدر نصف ذراع فيقول السلام عليكما يا ضجيعي رسول
الله ورفيقيه ووزيريه ومشيريه والمعاونين له على القيام في الدين
والقائمين بعده بمصالح المسلمين جزاكما الله عنا احسن جزاء جئنا نتوسل
بكما الى رسول الله ليشفع لنا ويسال ربنا ان يتقبل سعينا ويحيينا
على ملته ويميتنا عليه ويحشرنا في زمرته وبازسگويد ويزيد في ذالك
ماشاء وينقص ماشاء ينقص ان شاء ويدعو ملجميع من الدعاء
ويعقوله انشاء الله تعالى ابن همام در فتح القدير نوشته المقصد الثالث
في زيارة قبر النبي صلى الله عليه وسلم قال مشايخنا من افضل
المندوبات وفي مناسك الفارسي وشرح المختار انها قريبة من
الواجب لمنزله سعة روى الدارقطني والبزار عنه عليه السلام
من زار قبري وجبت له شفاعتي واخرج الدارقطني عنه عليه الصلوة
والسلام من جاءني زائرا لا تعمله حاجة الا زيارتي كان حقا على ان
الكون شفيعا له يوم القيمة واخرج الدارقطني انه من حج وزار قبري بعد
موتي كان كمن زارني في حياتي والحج هما ان كان فرضا فالاحسن
ان يبدا ثم يثني بالزيارة وان كان تطوعا كان بالخيار فاذا نوى
زيارة القبر فلينو معه زيارة المسجد يعني مسجد رسول الله صلى
الله عليه وسلم بازميگويد والاولى عند العبد الضعيف تجريد

النية لزيارة قبر النبي صلى الله عليه وسلم ثم ان حصل له اذا وقت
زيارة قبر النبي صلى الله عليه وسلم في المسجد او يستفتح بفضل الله
سبحانه في مرة اخرى ينوي بهما فيها لان في ذلك زيادة تعظيمه
صلى الله عليه وسلم واجلاله ويوافق ظاهر ما ذكرنا من قوله
لا تعمله حاجة الا زيارتي وبازيكويد ويسال الله حاجته متوسلا
في حضرة نبيه عليه السلام واعظم المسائل واهمها سؤال حسن
الخاتمة والمغفرة ثم يسال النبي صلى الله عليه وسلم الشفاعة فيقول
يا رسول الله اسالك الشفاعة واتوسل بك الى الله ان اموت مسلما على
ملتك وسنتك وبازيكويد وعن ابي فديك قال سمعت بعض من
ادركته يقول بلغنا انه من وقف عند قبر النبي صلى الله عليه وسلم
وتلى هذه الآية ان الله وملئكته يصلون على النبي ثم قال صلى الله
عليك يا محمد سبعين مرة ناداه ملك صلى الله عليك يا فلان
ولم يسقط له حاجة هذا ويبلغه سلام من اوصاه بتبليغ السلام فيقول
السلام عليك يا رسول الله من فلان بن فلان يسلم عليك يا رسول
الله وروي ان عمر بن عبد العزيز كان يبعث بالسلام ويرسل البريد
من الشام الى المدينة الشريفة لذلك وبازيكويد اذا عزم على الرجوع
الى اهله يستحب ان يودع المسجد بصلوة ويدعو بعدها بما احب وان
ياتي القبر الكريم فيسلم ويدعو بما احب له ولوالديه واخوانه واولاده
واهله وماله ويسال الله تعالى ان يوصله الى اهله سالما غانما

عافية من بلاء الدنيا والاخرة ويقول غير مودع يا رسول الله ويسال
الله ان يرده الى حرمه وحرم نبيه في عافية فليكثر دعاءه
بذل الحسن في الروضة الشريفة عقيب الصلوة وعند القبر ودر فتاوى قاضي خان
مي نويسد واذا اتى المدينة يستعد لزيارة قبر النبي صلى الله عليه
وسلم باتيا بالسكينة والوقار والهيبة والاجلال لانه محل رسول
الله صلى الله عليه وسلم ومهبط الوحي ونزول الملائكة وروي
انه ينزل كل يوم سبعون الف ملك يحفون بالقبر الى قيام
الساعة باز ميگويد فاذا وقف هناك فقد وقف عند وجه النبي عليه
السلام ثم يقول السلام عليك يا رسول الله ورحمته وبركاته
اشهد انك رسول الله قد بلغت الرسالت واديت الامانة ونصحت
الامة وجاهدت في امر الله حتى قبضك الله تعالى حميدا محمودا فجزاك
الله عن صغيرنا وكبيرنا خير الجزاء وصلى عليك افضل الصلوة وازكاها
اللهم اجعل نبينا يوم القيمة اقرب النبيين واعطه الدرجة والوسيلة
والفضل والفضيلة واوردنا حوضه واسقنا بكاسه وارزقنا شفاعته
واجعلنا من رفقائه يوم القيمة اللهم لا تجعل هذا اخر العهد من قبر نبينا
عليه السلام وارزقنا العود اليه يا ذا الجلال والاكرام ويدعو
لصاحبيه ابي بكر وعمر فيقول السلام عليكما ويسال حاجته در مواهب
لدنيه مي نويسد وينبغي ان يدعوا ولا يتكلف السجع فانه يودي الى الاخلال
بالخشوع وحكى جماعة منهم الامام ابو نصر بن الصباغ في الشامل

الحكايات المشهورة عن العتبي واسمه عبد الله بن عمرو بن معاوية بن عتبة
بن سفيان بن صخر بن حرب توفي في سنة ثمان وعشرين ومائتين
وذكرها ابن النجار وابن عساكر وابن الجوزي عن محمد بن حرب الهلالي
قال اتيت قبر النبي صلى الله عليه وسلم فزرته وجلست بحذائه فجاء
اعرابي فزاره ثم قال يا خير الرسل ان الله انزل عليك كتابا صادقا قال
فيه ولو انهم اذ ظلموا انفسهم الاية وقد جئتك مستغفرا عن ذنبي مستشفعا بك
الى ربي وانشأ يقول يا خير من دفنت في القاع اعظمه فطاب من طيبهن
القاع والاكم نفسي الفداء لقبر انت ساكنه فيه العفاف وفيه الجود والكرم
ووقف اعرابي على قبره الشريف وقال اللهم انك امرت بعتق العبيد
وهذا حبيبك وانا عبدك فاعتقني من النار على قبر حبيبك فهتف به هاتف
يا هذا تسال العتق لك وحدك هلا سألت لجميع الخلق اذهب فقد اعتقناك
من النار وهو در مواهب منقول است ووقف الحاتم الاصم على قبره صلى
الله عليه وسلم وقال يا رب انا زرنا قبر نبيك فلا تردنا خائبين فنودي
يا هذا ما اذنا لك في زيارة قبر حبيبنا الا وقد قبلناك فارجع انت ومن معك
من الزوار مغفورا لكم وقال ابن ابي فديك سمعت بعض من ادركت يقول
بلغنا انه من وقف عند قبر النبي صلى الله عليه وسلم فتلا هذه الاية
ان الله وملائكته يصلون وقال صلى الله عليك يا محمد حتى يقولها
سبعين مرة ناداه ملك صلى الله عليك يا فلان ولم تسقط له حاجة قال
الشيخ زين الدين المرغيناني وغيره والاولى ان ينادي يا رسول الله

وانكانت الرواية يامحمد انتهى وقد نبهت على ذلك مع مزيد بيان فى كتاب لوامع الانوار فى الادعية والاذكار باسكويه ويكثر الدعاء والتضرع ويجدد التوبة فى حضرته الكريمة ويسال الله تعالى بجاهه ان يجعلها توبة نصوحا ويكثر من الصلوة والسلام على رسول الله بحضرته الشريفة حيث يسمعه ويرد عليه وبازسكويه وينبغى للزائران يكثر من الدعاء والتضرع والاستغاثة والتشفع والتوسل به صلى الله عليه وسلم فجدير لمن استشفع به ان يشفعه الله واعلم ان الاستغاثة هى طلب الغوث فالمستغيث يطلب من المستغاث لمان يحصل له الغوث منه فلا فرق بين ان يعبر بلفظ الاستغاثت والتوسل والتشفع او التوجه لانهما من الجاه والوجاهة ومعناه علو القدر والمنزله وقد يتوسل بصاحب الجاه الى من هو اعلى منه ثم ان كلا من الاستغاثت والتوسل والتشفع والتوجه بالنبى صلى الله عليه وسلم كما ذكره فى تحقيق النصرة ومصباح الظلام واقع فى كل حال قبل خلقه وبعد خلقه فى مدة حياته فى الدنيا وبعد موته فى مدة البرزخ وبعد البعث فى عرصات القيمة واما الحالة الاولى فحسبك ما قدمته فى المقصد الاول من استشفاع ادم عليه السلام به لما اخرج من الجنة وقول الله تعالى له يا ادم لو استشفعت الينا بمحمد فى اهل السموات والارض لشفعناك وفى حديث عمر بن الخطاب رضى الله عنه عند الحاكم والبيهقى وغيرهما وان سالتنى فقد غفرت لك ويرحم الله بن جابر حيث قال به قد اجاب الله ادم اذ دعا به نجى فى بطن السفينة نوح وما ضرت النار الخليل لنوره

ومن أجله نال الفداء ذبح وأما التوسل به بعد خلقه في مدة حياته
فمن ذلك الاستغاثة به عليه السلام عند القحط وعدم الأمطار
وكذلك الاستغاثة به من الجوع ونحو ذلك مما ذكرته في مقصد المعجزات
ومن ذلك استغاثة ذوي العاهات به وتوسلهم به وروى النسائي
والترمذي عن عثمان بن حنيف أن رجلا ضريرا أتاه صلى الله عليه
وسلم فقال ادع الله أن يعافيني قال فأمره أن يتوضأ فيحسن وضوءه
ويدعو بهذا الدعاء اللهم إني أسألك وأتوجه إليك بنبيك محمد
نبي الرحمة يا محمد إني أتوجه بك إلى ربي في حاجتي لتقضى لي اللهم
فشفعه في وصححه البيهقي وزاد فقام وقد أبصر وأما التوسل به صلى الله
عليه وسلم بعد موته في البرزخ فهو أكثر من أن يحصى أو يدرك باستقصاء
وفي كتاب مصباح الظلام في المستغيثين بخير الأنام للشيخ أبي
عبد الله بن النعمان طرف من ذلك ولقد كان حصل لي داء أعيا دواؤه
الأطباء وأقمت به سنين فاستغثت به صلى الله عليه وسلم ليلة الثامن
والعشرين من جمادى الأولى سنة ثلاث وتسعين وثمانمائة بمكة
زادها الله شرفا ومن علي بالعود إليها في عافية بلا محنة فبينما أنا
نائم إذ جاء رجل معه قرطاس يكتب فيه هذا دواء لداء أحمد بن القسطلاني
من الحضرة الشريفة بعد الإذن الشريف النبوي ثم استيقظت فلم أجد بي
والله شيئا مما كنت أجده وحصل الشفاء ببركات النبي صلى الله عليه
وسلم ووقع لي أيضا في سنة خمس وثمانين وثمانمائة في طريق مكة

بعد رجوعی من الزيارة الشريفة النبوية لقصد مصر اذ صرعت خادمنا
عند الجنة واستمر بها اياما فاستشفعت به صلى الله عليه وسلم
فی ذالك فاتانی ات فی منامی ومعه الجنی الصارع لها فقال قد
ارسله لك النبی صلى الله عليه وسلم فعاتبته فحلفته ان لا
يعود اليها ثم استيقظت وليس بها فلبه فكانما نشطت من عقال
ولا زالت فی عافية من ذالك حتى فارقتها بمكة سنة اربع وتسعين
وثمانمائة والحمد لله رب العلمين واما التوسل به صلى الله عليه وسلم
فی عرصات القيمة فمما قام عليه الاجماع وتواترت الاخبار فی
حديث الشفاعة فعليك ايها الطالب ادراك السعادت والمؤمل
لحسن الحال فی حضرت الغيب والشهادة بالتعلق باذيال لطفه وكرمه والتطفل
على موايد نعمه والتوسل بجاهه الشريف والتشفع بقدره المنيف
فهو الوسيلة الى نيل المعالی واقتناص المرام والمفزع يوم الجزع والهلع
لكافة الرسل الكرام واجعله امامك فيما نزل بك من النوازل و
امامك فيما تحاول من القرب والمنازل فانك تظفر بالمراد باقصاه
وتدرك رضا من احاط بكل شیٔ علما واحصاه واجتهد مادمت بطيبة
الطيبة حسب الامكان فی تحصيل انواع القربات ولازم قرع ابواب
السعادات باظافير الطلبات وارق فی مدارج العبادات وجرّ فی
سرادق المرادات ودر باب استسقا نوشته وروی ابن ابی شيبة باسناد
صحيح من رواية ابی صالح السمان عن مالك الدار قال اصاب الناس

قحط فی زمن عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ فجاء رجل الی قبر النبی صلی اللہ
علیہ وسلم فقال یا رسول اللہ استسق لامتک فانہم قد ہلکوا
فاتی الرجل فی المنام فقیل ایت عمر ابن حجر در عقود الجمان فی مناقب النعمان
می نوید لم یزل العلماء وذو الحاجات یزورون قبر الامام ابی حنیفۃ
رضی اللہ عنہ ویتوسلون الی اللہ تعالی فی قضاء حوائجہم ویرون
نجح ذالک منہم الامام الشافعی یقول انی لاتبرک بابی حنیفۃ واجی
الی قبرہ یعنی زائرا فاذا عرضت لی حاجۃ صلیت رکعتین وجئت الی
قبرہ وسالت اللہ عندہ فما یبعد حتی تقضی قلت وذکر شیخ شیوخنا
امام الولایۃ الزاہد الولی اللہ الشیخ شہاب الدین الابشیطی فی بعض
مصنفاتہ وغالب ظنی انہ فی شرح خطبۃ منہاج النووی ان الامام
الشافعی صلی الصبح بمقام الامام ابی حنیفۃ فلم یقنت فی صلوۃ الصبح فقیل
لہ فی ذالک فقال تادبا مع ہذا القبر شاہ ولی اللہ در کتاب قرۃ العینین فی
تفضیل الشیخین نوشتہ نوع چہلم اشارہ فرمودن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در مقام
منام کہ استسقا از عمر طلب کند از حدیث مالک قال اصاب الناس قحط فی زمن
عمر رضی اللہ عنہ فجاء رجل الی قبر النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقال
یا رسول اللہ استسق لامتک فانہم قد ہلکوا قال فاتاہ رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی المنام فقال ایت عمر فمرہ ان یستسقی
للناس فانہم سیسقون الحدیث رواہ ابو عمر فی الاستیعاب واضح باد کہ نقل
از شاہ ولی اللہ دہلوی ومن دونہ کہ مینمایم الزاما انہ احتجاجا ملا علی قاری در مرقاۃ شرح

مشکوٰۃ در حال محمد اسمعیل بخاری می نویسد وبعد مضی سنین من موته استسقی اهل
سمرقند مرارا فلم یسقوا فقال بعض الصالحین لو انهم [illegible] ان تخرج
بالناس الی قبر البخاری وتستسقی عنده فعسی الله ان یسقینا ففعلوا
وبکی الناس عند القبر وشفعوا بصاحبه فارسل الله تعالی من السماء
غزیرا اقام الناس من اجله سبعة ایام لا یستطیع احد منهم الوصول الی
سمرقند ودر حال مسلم می نویسد قال [illegible] مشایخنا علامة [illegible] ابو الخیر
شمس الدین محمد بن الجزری فی [illegible] شرحه للمصابیح المسمی بتصحیح
المصابیح انی زرت قبره ورایت آثار البرکة ورجاء الاجابة فی تربته ودر
حال امام [illegible] توفی [illegible] قبرها [illegible]
[illegible] قبره [illegible] فلم یرفع فی [illegible]
[illegible] الرکعتین [illegible] فقیل له فی ذالک
[illegible] الامام [illegible] مخالفة بحضرته ودر [illegible]
[illegible] ظاهر [illegible]
[illegible] کلام [illegible]
[illegible] دیگری [illegible]
[illegible] شنیده ام [illegible] استعانت بغیر خدا [illegible] یا ولی
ملک باشد یا جن دور باشد یا قریب مرده باشد یا زنده مشترک است [illegible]
استعانت [illegible]
[illegible]

میگوید فی نسخة بصیغة الفاعل ای لتقضی الحاجة لی والمعنی لتکون سببا لحصول حاجتی ووصول مرادی والاسناد مجازی مخالفین درین حدیث دعوی اختصاص جواز خواندن این بحضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم میکنند واین ادعای شان در جنب مثل صاحب حصن حصین وغیره که حکم بعموم کردند قابل اعتبار نیست چه صاحب حصن حصین میگوید من کانت له ضرورة وقطع میکند این شجره خبیثه سوء عقیدت را از بیخ وبن انچه طبرانی در معجم کبیر از عثمان بن حنیف روایت نموده که در خلافت عثمان بن عفان حاجتمندی را تعلیم نمود واجازت داد چنانچه این قصه در ماسبق بتفصیل گذشت به بیند که عثمان بن حنیف رض که راوی حدیث است بعد وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم بحاجتمندی اجازت داد آنشخص بران عمل نمود ومطلبش برآمد ودر حصن حصین آمده اذا انفلتت دابة فلیناد اعینونی یا عباد الله رحمکم الله وان اراد عونا فلیقل یا عباد الله اعینونی یا عباد الله اعینونی یا عباد الله اعینونی وقد جرب ذلک مخالفین درین حدیث بدو طور تغلیط میکنند اول جرح موقوف بودن این حدیث که صاحب حصن حصین علامت موقوف نوشته است دیگر تصرف در معنی که از عباد الله احیا موجود مراد اند وغرض تعلیم آنست که اگر نام کسان دانسته باشد بنام شان بخواند واگر ندانسته باشد باینطور بخواند واین هردو ادنی اصل محض چه موقوف صرف رحمکم الله است بروایت ابن ابی شیبه ولفظ اذا انفلتت دابة فلیناد اعینونی یا عباد الله موقوف نیست بلکه مرفوع است بروایت بزار ونوشتن صاحب حصن حصین لفظ بز علامت بزار قبل از رحمکم الله ونوشتن مو علامت وقف است وحص علامت مصنف ابن ابی شیبه

بعد ازان صریح دلالت بران میکند در روایت ثانی از طبرانی است و آن ہم مرفوع پس ثابت
شد کہ جرح مجروح است و بیچاران تصرف در معنی حدیث کہ آخر عبارت حدیث ازان ابا
میکند ملا علی قاری در شرح می نویسد اعینونی یا عباد اللہ المراد بہا الملٰئکۃ
او المسلمون من الجن او رجال الغیب المسمون بالابدال رواہ البزار
عن ابن عباس وروی ابن سنی عن ابن مسعود مرفوعا اذا انفلتت دابۃ
احدکم بارض فلاۃ فلیناد یا عباد اللہ اعینونی فان للہ تعالیٰ عبادا
فی الارض تحبسہ قلت حکی لی بعض شیوخنا الکبار فی العلم انفلتت
لہ دابۃ اظنہا بغلۃ وکان یعرف ہذا الحدیث فقال لہ فحبسہا اللہ
علیہم فی الحال وکنت انا مرۃ مع جماعۃ فانفلتت منہا بہیمۃ وعجزوا
عنہا فقلتہ فوقفت فی الحال بغیر سبب سوا ہذا الکلام ذکرہ النووی
فی الاذکار ورحمکم اللہ منو مصل ای روی ابن ابی شیبہ ہذہ الزیادۃ
موقوفا من قول ابن عباس رض و در شرح حدیث ثانی بعد ط می نویسد رواہ
الطبرانی عن زید بن علی عن عقبہ ابن غزوان عن نبی اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم انہ قال اذا ضل احدکم شیئا او اراد عونا وہو بارض
لیس بہا انیس فلیقل یا عباد اللہ اعینونی فان للہ عبادا لا نراہم
وقد جرب ذالک ای ذلک مجرب محقق ط ای رواہ الطبرانی من
حدیث عقبۃ بن غزوان اھ قال بعض العلماء الثقات حدیث حسن
یحتاج الیہ المسافرون وروی عن المشائخ انہ مجرب قرن بہا النجح ذکرہ
میرک و مولوی عبد الحی در رد استعانت فتویٰ نوشتہ و بران خواتیم سی و یک کس از

وقع صحیح بنام امداد محمد حسن انصاری و وجیه الدین و محمد یوسف و بشیر الدین
کشف ... بی محبوب علی و خدا بخش و مفتی شهاب الدین و محمد مصطفی و عبد الاحد و الهی بخش
مفتی و اسمعیل و ... و خلیل الدین و محمد ... و محمد صلاح فتحپوری و ...
... سعادت علی سهارنپوری و مولوی محمد یادشاه و وحید الدین و عبد الرحمن ...
... و امان الدین ساکن کانپور و خرم علی و قمر الدین سهارنپوری و ابوالقاسم ...
سعد الدین محمد حیات الله سراج الدین علاء الدین عنایت علی وکیل انگریزی ثبت ...
... و اگر بالفرض این روایت از قسم صحاح بود پس حدیث مرفوع نیست بلکه موقوف
است و حدیث موقوف در تمسک ... است بنسبت مرفوع الی آخر اینجا معلوم شد که ...
... و نقل بی اصل و حکم خلاف واقع ... نیست بلکه خاصه مصنف ... است
است حدیث مرفوع را برای اثبات هوای نفسانی خود موقوف نوشتن ...
ثبت کردن و بزعم خود داد دین داری دادن بجز این ... از دیگری محال اگر دیده و دانسته چنین
کردند معاذ الله ... و اگر از راه جهالت است و ظاهر حال اکثر اهل ... همین که علم و فهم ندارند
اعتماد ... اول برای خود ... کردند و رجوع بکتاب ننمودند ... است ...
بیهقی و ابن عبد البر در کتاب الاستیعاب روایت نموده که ابو جحیفه صحابی رضی الله عنه
در ... هنگام حکومت ابوموسی اشعری ... عرائی ... تا زیانه خورده
جنازه ... و خواندند یکی از آن این است فیا قبر النبی صلی الله تعالی علیه و سلم و
صاحبیه الا یا غوثنا لو تعلمنا و در فتاوی خیریه که از کتب معتبره فقه حنفی است
... صاحب در المختار از آن نقل بسیار است می آید اما قول
یا شیخ عبد القادر ... اذا اضیفت الیه شیئا لله ...

طلب شيء اكراما لله ثم الموجب لحرمته ولا يجوز الاعتراد بما في قيد السرايد
ونظم الفريد ومن قال شيئا لله بعض يكفر ولا وجه لذلك وكيف ذلك مع
قولهم لا يخرج المؤمن الا بجحود ما ادخله وقولهم الكفر شيء عظيم فلا
يكفر المسلم اذا اختلف فيه ولو برواية ضعيفة ومعاذ الله ان توجه
الكفر بذلك وقد قال شارحه ينبغي ان يرجح فيها عدم الكفر ووجه
التكفير بانه طالب شيء لله وهو جل وعلى غني عن كل شيء والكل محتاج
اليه وهذا لا يختلج في خاطر احد فان ذكره للتعظيم كما في قوله تعالى
فان لله خمسه ومثاله كثير مولوى رفيع الدين در رسالہ اسرار المحبت نوشتہ
المحبت مع الاحياء الحاضرين نافعة عاجلا واجلا واما مع الاموات
فنافعة في الاجل الاتية بشرط الاهلية والايمان واما في العاجل فلتيسر
دوام التوجه وتخلية القلب معه في الخلوات ومداومة ذكره وكثرة
النداء له والبر معه بارسال الثواب اليه والاحسان الى اهله فعلت
كثيرا ما انفتح باب الاويسية ويعطى منفعة الصحبة در شفاء قاضي عياض
منقول است ان عبد الله بن عمر خدرت رجله فقيل له اذكر احب الناس
اليك يزل عنك فصاح يا محمداه شاه ولى الله والد شاه عبد العزيز در قصيده
اطيب النغم نام ميگويد وصلى عليك الله يا خير خلقه ويا خير مامول ويا خير
واهب ويا خير من يرجى لكشف رزية ومن جوده قد فاق جود السحائب
فاشهد ان الله راحم خلقه وانك مفتاح لكنز المواهب وانك
على المرسلين مكانة وانت لهم شمس وهم كالكواكب وانت شفيع

یوم لا ذو شفاعة شفعی کما انی سواد بن قارب انت مجیری من هجوم
ملمة اذا انشبت فی القلب شر المخالب فما انا اخشی اذمة من لهمة
ولا انا من ریب الزمان براهب فانی منکم فی قلاع حصینة و تحمد
یه من سیوف المحارب شاه ولی الله در انتباه می نویسد اخبرنی الشیخ
ابو طاهر عن النجاشی انه کتب الی النبی صلی الله علیه وسلم کتابا
فی بعض حاجاته صورته یا رسول الله صلی الله علیک اتیت اقرب
الی منی ام هذا فبحق تقربک منی وان بعدت لها تشفعت فی سوق
قضاء حاجتی کلها الدنیویة والاخرویة لی و من احب الخ و هم در
کتاب مذکور نوشته بعض اصحاب طریقه قادریه برای حصول مهمات ختم باین طور میکنند
اول دو رکعت نفل بعد ازان یکصد و یازده بار درود و بعد ازان یکصد یازده بار کلمه
تمجید و یکصد یازده بار شیئا لله یا شیخ عبد القادر جیلانی الخ واضح باد که نام
کتاب مذکور انتباه فی سلاسل اولیاء الله نهاده و موضوع کتاب حالات و کلمات سلاسل
اولیاست و اثبات نسبت خود بسلاسل و بر نقل ختم ایراد نکرده پس مسلم بودن آن نزد
مصنف ظاهر است و هم در کتاب مذکور نوشته بدانکه ذکر برای کشف قبور اول چون در مقبره
درآید دوگانه را بروح آن بزرگوار ادا کند اگر سوره فتح یاد باشد در اول رکعت بخواند و در دوم
اخلاص والا در هر رکعت سوره اخلاص پنج بار بخواند بعده قبله را پشت داده بنشیند و یکبار
آیة الکرسی و بعضی سورتها بخواند و ختم کند و تکبیر گوید بعده هفت کرت طواف کند و دران تکبیر
بخواند و ابتدا از راست کند بعده طرف پایان رخساره نهد و باید نزدیک روی میت بنشیند بگوید
یا رب بست و یکبار بعده اول طرف آسمان بگوید یا روح و در دل ضرب کند یا روح الروح

مادام که انشراح یابد این ذکر بکند ان شاء الله تعالی کشف قبور و کشف ارواح حاصل آید انتهی
و در همعات در انواع علاج حدیث نفس نوشته و هم اینکه با ارواح طیبه مشایخ متوجه شود
و برای ایشان فاتحه خواند تا بزیارت قبر ایشان رود و از انجا انجذاب و مدد یوزه کند
از شاه عبد العزیز صاحب **سوال** بت پرستی مدد از بت میخواست عالمی منع کرد
لکن بت پرست گفت که اگر شریک خدا دانسته پرستش کنند البته شرک است و اگر مخلوق
فهمیده پرستش نمایند چگونه شرک باشد عالم گفت که در کلام مجید متواتر آمده که از غیر خدا مدد نخواهید
باز بت پرست گفت که نبی انسان از بهر چرا سوال می نماید عالم گفت که نبی نوع زنده اند از
ایشان سوال منع نیست و بتان تو مثل کنهیا و کالکا و غیره مرده اند قدرت بر هیچ چیز ندارند
بت پرست گفت شما که از اهل قبور مدد و شفاعت می طلبید باید که امر شما هم بشرک عاید شود
القصه هرچه مقصد شما از اهل قبور است همان قسم مقصود من هم از صورت کنهیا و کالکا است
بحسب ظاهر قوت اهل قبور و از نه بت و اگر میگوئی که بقوت باطن اهل قبور
حاجات می نمایند میگوئیم پس اینجا از بتان هم روای حاجات حی شود اگر میگوئید که
میگوئیم که از خدا برای ما شفاعت بخواهند من هم از بتان همین استمداد دارم
که جواز استمداد از اهل قبور ثابت شد پس بعض مسلمین ضعیف الاعتقاد از پرستش
و مثالی و غیره چگونه باز خواهند آمد **جواب** درین سوال چند جا اشتباه واقع شده
آن چند جا را خبردار باید شد انگاه بفضل الهی جواب سوال بخوبی واضح خواهد شد اول
آنکه مدد خواستن چیزی دیگر است و پرستش چیزی دیگر عوام مسلمین بر خلاف حکم شرع
از اهل قبور مدد میخواهند و پرستش نمیکنند و بت پرستان مدد هم میخواهند و پرستش هم
میکنند پرستش آنست که سجده بکند یا طواف نماید یا نام او را بطریق تقرب ورد سازد

یا ذبح جانور بنام او کنند یا خود را بنده فلانی بگویند و هر که از مسلمانان جاهلی با اهل قبور این
چیزها بعمل آرد فی الفور کافر گردد و از مسلمانی می برآید دوم آنکه مدد خواستن دو طور است یا
یکی آنکه مدد خواستن از مخلوقی مثل آنکه از امیر و بادشاه نوکر و گدا در مهمات خود مدد می جویند
و عوام الناس از اولیا میخواهند که از جناب الهی فلان مطلب ما را درخواست نماید این
نوع مدد خواستن در شرع از زنده و مرده جایز است دویم آنکه بالاستقلال چیزی که مخصوص
بجناب الهی دارد مثل دادن فرزند و یا بارش باران یا دفع امراض یا طول عمر و مانند اینها
چیزها بی آنکه دعا و سوال از جناب الهی در نیت منظور باشد از مخلوق درخواست نماید این نوع
حرام مطلق بلکه کفر است اگر مسلمانان کسی از اولیای مذهب خود خواه زنده باشد خواه مرده
این نوع مدد خواهد از دایره مسلمانان خارج میشود بخلاف بت پرستان که همین نوع مدد را
از معبودان باطل خود میخواهند و آن را جایز میشمارند و آنچه بت پرست گفت که من از بتان
خود شفاعت میخواهم چنانچه شما از پیغمبران و اولیا شفاعت میخواهید پس درین کلام هم دخل
و تلبیس است زیرا که بت پرستان هرگز شفاعت را نمیدانند و در دل خود تصور میکنند پس معنی
شفاعت سفارش است و سفارش آنست که هر کس مطلب کسی را از غیر خود بعرض و معروض
او سازد و بت پرستان دروقت درخواست مطالب خود از بتان نمی فهمند و نمیگویند که حاشا
ما بحضور پروردگار جل و علی نمائید و مطلب ما را از جناب او تعالی بر آرید بلکه از بتان خود درخواست
مطلب خود میکنند و آنچه گفته است که هرچه مقصد شما از اهل قبور است همان قسم مقصد من هم از سنگها
و کاٹهاست نیز خطا محض است زیرا که ارواح را تعلق با بدان خود که در قبور مدفون اند البته
می باشد زیرا که مدت دراز درین بدن بوده اند و اینها از طرف خود صورت سنگها و درختان
اختراع نموده قرار میدهند که صورت فلان است بی آنکه آن را تعلق با آن ارواح باشد و این

قرار داد افترای را هیچ اثر نیست آری حاجت روائی بندگان خالق اکبر از راه رحمانیت خود میفرماید
اینها می فهمند که از طرف بتان این فایده حاصل شد حق تعالی که عالم الغیب والخفیات است حاجت
بندگان خود را مینه اند و در زندگانی دنیا حاجت روائی منظور است از هر طرف که خواهند مطلب
ایشان را با ایشان میدهد چنانچه پدر مشفق حاجت پسر خود را که صغیر السن است میداند و قبلیکه
از خدمتگار و دایه چیزی میطلبد باو نمیدهد حالانکه خدمتگار و دایه مقدور ندارند همچنین است حال
بتان بلکه حال اهل قبور نیز موافق قاعده اهل اسلام و انچه مرقوم شده که پس هرگاه که جواز
استمداد از اهل قبور ثابت شده بعض مسلمین ضعیف الاعتقاد از پرستش ستیلا و متانی
چگونه باز خواهند آمد پس فرق در میان استمداد از اهل قبور و پرستش ستیلا و متانی بچند
وجه است اول آنکه اهل قبور معلوم اند که صلحا و بزرگان بوده اند و ستیلا و بهوانی موهوم
محض اند وجود انها معلوم نیست بلکه ظاهرا خیال بندی این مردم است دوم آنکه متانی و ستیلا
بر تقدیر وجود انها از قبیل ارواح خبیثه و شیاطین اند که کمر بر ایذای خلق بسته اند اینها را
بارواح طیبه انبیا و اولیا چه مناسبت سیوم آنکه استمداد از اهل قبور بطریق دعاست که از
جناب الهی عرض کرده مطلب ما را بر آرند و پرستش این چیزها بنا بر اعتقاد استقلال و قدرت
اوست که کفر محض است انتهی باید دانست که غرض از نقل این استفتا الزام مجیب است
صرف در باب استمداد در تفسیر عزیزی در تفسیر سوره انشقت نوشته اول حالتی که بمجرد جدا شدن
روح از بدن خواهد شد فی الجمله اثر عبادات سابقه و الفت بدن و دیگر متعلقان از ابنای جنس
خود باقی است و این وقت گویا برزخ است در میان زندگانی دنیا و استغراق عالم قبر که چیزی
ازین طرف و چیزی از آن طرف دارد و درین حالت حالت اکتشافات نیکیها و بدیها است
و مدد زندگان درین حالت زودتر میرسد و مردگان منتظر لحوق مدد ازین طرف می باشند

وچنان گمان می برند که هنوز زنده اند و بنابرین در حدیث شریف در حال قبر وارد است که مرده مسلمان
ندا بجا میگوید و عنوانی اصلی و نیز وارد است که مرده دران حالت مانند غریقی است که انتظار
فریادرسی می برد و صدقات و ادعیه و فاتحه درین وقت بسیار بکار او می آید و ازینجاست که طوایف
بنی آدم تا یکسال و علی الخصوص تا یک چله بعد فوت درین نوع امداد کوشش تمام می نمایند
و روح مرده نیز در قرب موت در عالم خواب و عالم مثال ملاقات زندگان میکند و مافی الضمیر
خود را انها میکند دویم حالتی است که بعد از انقطاع تعلق زندگانی دنیا بالکلیه دمیده بود و استغراق
بتعظیم در مشاهده کیفیات مکسوبه حاصل گردد و قوی مدرکه و متصرفه ازین عالم گسسته شده بان عالم
متوجه میگردند حس و حرکت معنوی او ازین جهان مطلق بیکار میشود و این حالت عوام مردگان
است و بعض از خواص اولیا را که خارجه تکمیل و ارشاد بنی نوع خود گردانند درین حالت هم تصرف
در دنیا داده و استغراق انها بجهت کمال وسعت مدارک انها مانع توجه باین سمت نمیگردد
و اویسیان تحصیل مطلب کمالات باطن از انها می نمایند و ارباب حاجات و مطالب حل مشکلات
خود را از انها میطلبند و می یابند و زبان حال انها دران وقت هم مترنم باین مقالات است
؎ من آیم بجان گر تو آئی بتن ؎ انتهی ملتقطا و در تفسیر ثم اماته فاقبره نوشته دفن کردن گویا
مسکنی برای روح ساختن است بنابرین است که اولیای مدفونین و دیگر صلحا را انتفاع و استفاده
جاریست و انهارا افاده و اعانت نیز متصور و در تفسیر سوره فاتحه در فضائل انبیاء صدیقین و شهدا
و صالحین نوشته که برکت در کلام و در انفاس و در افعال و در مکانات ایشان و در صحبت
ایشان و در اولاد و نسل ایشان و در زیارت کنندگان ایشان پی در پی ظاهر میگرداند و نزد خود
ایشان را جای و مرتبه می بخشد که دعای ایشان مستجاب میشود بلکه در هر حاجتی بایشان توسل
نمایند حاجت او روا میگردد خصوصیات و علامات ایشان را در عالم برزخ و مواقف قیامت

ودر عالم ملکوت میدهند ازان قبیل نیست که عوام مومنین بان استدلال توانند کرد
الا بعد از مشاهده آن عوالم انتهی ودر اصلاح اقسام شرک نوشته اصلاح قسم سیوم
تحصیل ربط با ارواح طیبه صلحا واولیاست که اکثر اویسی مشربان بعمل می آرند ودر رجوع
خود ودیگر خلق بآن منتفع میشوند ودر طریق تحصیل این نیز طهارت وتلاوت وارسال
ثواب وصدقات برای آن ارواح منظور میدارند ومولوی رفیع الدین صاحب در رساله
نذر می نویسند مسئله اول آنکه لفظ نذر که اینجا مستعمل میشود نه بمعنی شرعیست چه عرف هست
اینچه پیش بزرگان می برند نذر ونیاز میگویند آری نذر شرعی قسمی ازان گاهی میباشد
وحکم آن نذر این است که اگر بتحقیق محض برای اولیاست حرام است که داخل شده لانذر
لغیر الله ونیز قضای حاجت باستقلال از کسی خواستن واورا مالک نفع وضرر خود
اعتقاد کردن نوعی از شرک واگر بصورت است نه حقیقة در واقع بر یکی از سه وجه مباح
است اول آنکه خالص برای خدا تعالی است وایشان مصرف محض گویا میگوید الهی
این مرادمن حاصل شود نذر تو بزار خدام آن صالح رسانم دویم آنکه ایشان را شفیع سازند
وگویا میگوید یا حضرت درجناب الهی برای این مشکل دعا بکنید اگر این مراد حاصل شود از
طرف تو درجناب الهی برای این مشکل اینقدر طعام یا نقد رسانم تا ثواب این عاید بشما
شود واین معنی جواز دارد چرا که جناب نبوت مآب صلی الله علیه وسلم حضرت امیر المومنین
علی مرتضی رضی الله عنه را وصیت فرمودند که تا زنده باشی از طرف من قربانی کرده باشی
وسعد بن عباده را فرمودند چاهی بنا کن وبگو هذه لام سعد وجه سیوم آنکه آن بزرگ را
درجناب الهی وسیله سازد وگویا میگوید الهی ببرکت فلان بزرگ وبحق عنایات ومهربانی
خود براو که عمر خود در رضای تو بندگی ودر رضاجویی تو گذرانیده اگر مشکل من آسان کنی

اینقدر مال برای تو بدہم و ثواب آن خواہ روح آن بزرگ سازم تا از بہر احسان ما بان
بزرگ خود ستوده شوی واین ہم است کہ مذہب حنیفہ است کہ للانسان ان یجعل
ثواب نافلتہ لمن شاء انتہی پس از آنچہ مذکور شد ثبوت استعانت قولا وفعلا
وتقریرا از جماعہ صحابہ وتابعین وتبع تابعین وائمہ مجتہدین وفقہا ومحدثین متقدمین ومتاخرین
گردیده عمر فاروق رضی اللہ عنہ وعلی ابن ابی طالب رضی اللہ عنہ وعبد اللہ ابن مسعود رضی اللہ
عنہ وعثمان ابن حنیف رضی اللہ عنہ وابن عباس رضی اللہ عنہ ونابغہ جعدی رضی اللہ عنہ وعتبہ
بن غزوان رضی اللہ عنہ وحسن بصری ومحمد بن المنکدر وامام علی موسی رضا علیہ السلام
وامام مالک وابن ابی فدیک باسنادہ امام شافعی وحاتم اصم وابن ابی شیبہ استاد
بخاری وبزار وابن سنی وامام ابوبکر مقری وابو الشیخ وابوبکر اقطع وطبرانی وابن الجلا
وامام نووی ومحمد بن حرب ہلالی وحجۃ الاسلام غزالی واحمد ابن زروق وشیخ ابو العباس
حضرمی وامام ابو نصر صباغ وابن نجار وابن عساکر وابن جوزی وجنی وامام ابو عبد اللہ
النعمان وصاحب تحقیق النصرة وقاضی عیاض وامام تاج الدین سبکی وابو عمر وصاحب
استیعاب وشمس الدین محمد الجزری وقسطلانی وشیخ ابن حجر وجلال الدین سیوطی
وامام رازی وشارح مقاصد وزین الدین مرغینانی وابن ہمام وقاضی خان وصاحب
فصل الخطاب وقاضی سمرقند وصاحب فتاوی خیریہ وملا علی قاری ومیرک وشیخ عبد الحق
وجمیع ارباب مذاہب اربعہ کہ تصنیف مناسک کرده اند وشاه ولی اللہ ومولوی عبد العزیز
ومولوی رفیع الدین وغیرہم واکثر کلمات طیبات حضرت غوث الثقلین نور الکونین غوث اعظم
محبوب سبحانی رضی اللہ تعالی عنہ وحضرت سلطان المشایخ نظام الدین اولیا قدس سرہ
وامثال سید آدم بنوری کہ مجیب در رسایل خود بایشان استشہاد کرده واستناد واعتقاد

اعتقاد اینست که این فرقه را انحرافی است ازین حضرات وطعن برایه سلاسل اربعه شعار
انهاست ما ایهم چیزی ایراد کنیم تا دفتری میگردد و مجیب را که اصلا ازین امور مبالات نیست
در ماته مسایل به محمد عابد سندی الانصاری استناد نموده حالانکه جناب ممدوح بر تمام مسایل
وهابیه نجدیه که اصل ماخذ مجیب است رد و فقیر از زبان جناب ممدوح شنیده و مسایل متعدده خاص رد وهابیه که مشتمل
بر جمیع نجدیه ما از کلام مجیب رد کرده ایم در بلاد هند هم رسیده بعضی نزد فقیر هم موجود بر همین مسائل ما به الامتیاز مجیب
هم مذهبانش شیخ مذکور و عامه علمای حرمین و مصر و روم و شام و مغرب تکفیر وهابیه
نموده اند سوال سماعت موتی کلام احیاء در شرع جایز است یا گناه کدام گناه

جواب عادت ذیکه کلام سایل آنست در هر جامی پرسد جایز است یا گناه کدام
گناه و بنا بر ذیکه کلام خود اینجا نیز همی پرسد که جایز است یا گناه و الا این مقام پرسیدن
باین عبارت نمی سزد زیرا که جواز و گناه در افعال و اعمال میشود و این متعلق باخبار است
که این عمل ثابت است یا نی پس جواب این است که نزد اکثر حنفیه سماعت موتی ثابت نیست چنانکه
از کتاب کافی شرح وافی و فتح القدیر حاشیه هدایه صراحة و اشارة که قریب بتصریح است
از مستخلص شرح کنز و کفایه شرح هدایه معلوم میشود چنانچه عبارات انها مرقوم میشود و در دیگر
کتب هم موجود بنا بر طول عبارات بر نقل عبارت این پنج کتب اکتفا نموده شد فی الکافی
شرح الوافی فی باب بیان احکام الیمین فی الضرب والقتل وغیر ذلک دخل
قال ان ضربتک او کسوتک او کلمتک او دخلت علیک او قال
لامراة وطیتک او قبلتک فعبده حر یتقید بالحیوة حتی لو فعل
هذه الاشیاء بعد الموت لا یحنث لان الضرب اسم لفعل مولم
والمیت لا یتالم بضرب بنی ادم وانما ذالک مما ینفرد به الله تعالی

كما في عذاب القبر فانه ثابت عند اهل السنة وان اختلفوا فيما بينهم
فقال بعضهم نؤمن باصل العذاب ونسكت عن الكيفية وان الواجب
علينا تصديق ما ورد به السنة وهو التعذيب بعد الموت فنؤمن به ولا
نشتغل بكيفيته وعند العامة يوضع فيه الحيوة بقدر ما يتألم لا
الحيوة المطلقة وقيل يوضع فيه الحيوة من كل وجه ومعنى كسوتك
ملكتك عند الاطلاق يقال كسى الامير فلانا اى ملكه وهو المراد
بقوله تعالى او كسوتهم والتمليك من الميت لا يتحقق لان الموت ينافي الملك
فلان ينافي ابتداء اولى الا ان ينوي الستر فحينئذ يصدق لان فيه تشديدا
وقيل ان كانت يمينه بالفارسية يحنث لانه يراد به الالباس والمقصود
من الكلام الافهام وذا بالاسماع وذا لا يتحقق بعد الموت قال الله تعالى
انك لا تسمع الموتى فان قيل روي ان قتلى بدر من المشركين لما القوا في
القليب قام رسول الله صلى الله عليه وسلم على راس القليب وقال
هل وجدتم ما وعد ربكم حقا فقال عمر رضي الله عنه اتكلم الجيفة
فقال ما انتم باسمع من هؤلاء قلنا غير ثابت فانه لما بلغ هذا الحديث
عائشة رضي الله عنها قالت كذبتم على رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال الله تعالى انك لا تسمع الموتى وقال الله تعالى ما انت بمسمع من
في القبور على انه عليه الصلوة والسلام كان مخصوصا به والغرض من
الدخول عليه الكرامة لتعظيمه او اهانته بتحقيره او زيارته ولا يتحقق
الكل بعد الموت لانه لا يزار الميت وانما يزار قبره قال نهيتكم عن زيارة

القبور فزوروها ولان الميت كالغايب من حلف بباب رجل لو بعد زيارته
له فيهما اولى والغرض من الوطي والتقبيل قضاء الشهوة وقد لا يتحقق
بعد الموت انتهى وفي فتح القدير من باب اليمين في الضرب والقتل وغير
ذلك قوله وكذلك الكلام يعني اذا حلف لا يكلمه اقتصر على الحيوة
فلو كلمه بعد موته لا يحنث لان المقصود منه الافهام والموت ينافيه
لانه لا يسمع فلا يفهم واورد انه عليه الصلوة والسلام قال لاهل قليب بدر
هل وجدتم ما وعد ربكم حقا فقال عمر اتكلم الميت يا رسول الله فقال
عليه الصلوة والسلام والذي نفسي بيده ما انتم باسمع من هؤلاء
لما اقول منهم واجيب بانه غير ثابت يعني من جهة المعنى والا فهو في
الصحيح وذلك بسبب ان عايشة رضي الله عنها ردته بقوله تعالى وما
انت بمسمع من في القبور وانك لا تسمع الموتى وبانه انما قاله على وجه
الموعظة للاحياء لا لافهام الموتى كما روي عن علي رضي الله عنه انه
قال السلام عليكم دار قوم مؤمنين اما نساءكم فنكحت واما اموالكم
فقسمت واما دوركم فقد سكنت فهذا خبركم عندنا فما خبرنا عندكم
وبانه مخصوص باولياء تضعيفا للحسرة عليهم لكن يشكل انه روي انه
عليه السلام قال ان الميت يسمع خفق نعالهم اذا انصرفوا والمنصف
في كتاب الجنايز من هذا الشرح انتهى اه في فتح القدير في كتاب الجنايز
هذا احد اكثر مشايخنا وهو ان الميت لا يسمع عندهم على ما صرحوا
به في كتاب الايمان في باب اليمين بالضرب لو حلف لا يكلمه فكلمه ميتا

لا يحنث لانها تنعقد على ما حيث يفهم والميت ليس كذلك لعدم السماع
واورد قوله عليه الصلوة والسلام فی اهل القليب ما انتم باسمع لما اقول
منهم واجابوا تارة بانه مردود من عائشة رضی الله عنها قالت كيف
يقول عليه الصلوة والسلام ذالك والله تعالى يقول وما انت بمسمع
من فی القبور وانك لا تسمع الموتى وتارة بان تلك خصوصية عليه الصلوة
والسلام معجزة وزيادة حسرة وتارة بانه من ضرب المثل كما قال علی
رضی الله تعالى عنه ويشكل عليهم ما فی مسلم ان الميت ليسمع قرع نعالهم
اذا انصرفوا اللهم الا ان يخصوا ذالك باول الوضع فی القبر مقدمة للسوال
جمعا بينه وبين الآيتين فانهما تفيدان تحقيق عدم سماعهم فانه
تعالى شبه الكفار بالموتى لعدم افادة بعد سماعهم وهو فرع عدم
سماع الموتى انتهى وفی العينی شرح الكنز عبارته هكذا اليمين فی الضرب
والقتل وغير ذالك ولو قال رجل ان ضربتك فعبدی حر وان كسوتك
فعلی كذا وان كلمتك فامرأتی طالق وان دخلت عليك فامتی حرة
تقيد يمينه بالحيوة ای بحيوة المخاطب حتى لو فعل به هذه الاشياء
بعد موت المخاطب لا يحنث لان هذه الاشياء لا تتحقق فی الميت لان
الضرب ايقاع الالم وبعد الموت لا يتصور ومن يعذب فی القبر توضع
فيه الحيوة على الصحيح وان اختلفوا فی كيفيتها الى ان قال والكلام
للافهام فلا يتحقق فی الميت فان قلت قال النبی صلى الله عليه وسلم
لقتلى بدر من المشركين هل وجدتم ما وعد ربكم حقا قالت ردته

عايشه رضى الله عنها وقالت قال الله تعالى انك لا تسمع الموتى وما انت
بمسمع من فى القبور ولئن ثبت فهو مخصص بالنبى صلى الله عليه وسلم و
ويجوز ان يكون ذالك لوعظ الاحياء لا على سبيل الخطاب للموتى
انتهى وفى المستخلص شرح الكنز لو قال ان كلمتك فعبدى حر وكلمه بعد موته
لا يحنث لان المقصود من الكلام الافهام وذا لا يتحقق فى الميت فان قيل
قد روى ان النبى صلى الله عليه وسلم قد كلم اصحاب القليب من
اهل البدر من الكفار حين القاهم فى القليب قام على راس القليب وقال عليه
الصلوة والسلام هل وجدتم ما وعد ربكم حقا فقال عمر اتكلم بالميت
يا رسول الله فقال عليه الصلوة ما انتم باسمع من هولاء قلنا هذه
غير ثابت لقوله تعالى انك لا تسمع الموتى وقوله وما انت بمسمع من
فى القبور وان ثبت فهو معجزة لرسول الله صلى الله عليه وسلم وقيل
بل المقصود من ذالك وعظ الاحياء لا افهام الموتى انتهى وفى الكفاية
شرح الهداية قوله ولك الكلام بان حلف لا يكلم فلانا ولا يدخل
دار فلان لان المقصود من الكلام الافهام وذا بالاسماع وذا لا يتحقق
بعد الموت فان قيل روى ان قتلى بدر من المشركين لما القوا فى القليب
قام رسول الله صلى الله عليه وسلم براس القليب وقال هل وجدتم
ما وعد ربكم حقا وقال عمر اتكلم الميت يا رسول الله فقال ما انتم باسمع
من هولاء قلنا غير ثابت فانه لما سمع هذا الحديث عائشه رضى الله
عنها قالت قال الله تعالى انك لا تسمع الموتى وما انت بمسمع من فى القبور

ثم لو صح كان ذالك معجزة لرسول الله صلى الله عليه وسلم وقيل المقصود بذالك وعظ الاحياء لا افهام الموتى ونظيره ما روى ان ابن عباس رضى الله عنه كان اذا اتى المقابر قال السلام عليكم دار قوم مؤمنين اما نساءكم فقد نكحت واما اموالكم فقد قسمت واما داركم فقد سكنت فهذا خبركم عندنا فما خبرنا عندكم وكان ذالك على سبيل الوعظ للاحياء لا على سبيل الخطاب بالجمادات والموتى بزار قبره كلا هو لان
من طاف بباب اميرلم يعد زائرا انتهى مجيب نقل عبارات طويله مغالطة را خوب رونق داده كه ازين قدر كتب ثابت است حال انكه از چهار نسخ كتاب حكم اكثر حنفيه معنى مزعوم مجيب ثابت نمى شود چه كثرت اضافى را هم حديث طويل وعريض مگر آنكه از كثرت كثرة فى نفسه اراده كند وآن مفيد نيست ودرين كتب مذكوره هيچ يك تذكره اين معنى نيست كه اين مذهب اكثر حنفيه است بلكه مذهب بودن صاحب آن كتاب هم ثابت نميگردد بلكه از بعضى اينها صاف واضح ميشود صاحب كتاب آن مذهب صحيح نيست وتذكره آن در ضمن استدلال بر عدم حنث بطريق بحث واقع گرديده ودر حقيقت اين مسئله از علم فقه هم نيست چنانچه مجيب نيز در بيجا اقرار نموده وماده تخليط عوام كه عبارت فتح القدير است اگر آن را بر خلاف طريقه ملتزمه خود از اول تا آخر مطابق اصل نقل ميكرد تا فساد مغالطه ظاهر ميگرديد حالا تمام عبارت فتح القدير را اول بايد ديد در كتاب الايمان فتح القدير در عبارت منقوله مجيب هم حواله كتاب الجنائز مسطور است عبارتش اين است واما التلقين بعد الموت وهى فى القبر فقيل يفعل لحقيقته عادة ثنا ونسب الى اهل السنة والجماعة وخلافه الى المعتزلة وقيل لا يؤمر به ولا ينهى عنه ويقول يا فلان بن فلان اذكر دينك الذى كنت

عليه في دار الدنيا شهادة ان لا اله الا الله وان محمد رسول الله ولا شك
ن اللفظ لا يجوز اخراجه عن حقيقته الا بدليل فيجب تعيينه وما في الكفاية
من انه ان كان قد مات مسلما لم يحتج اليه بعد الموت والا لم يفد يمكن حمله الصلاة
يعني ان المقصود منه التذكر في وقت تعرض الشيطان وهذا لا يفيد بعد الموت
قد يختار الشق الاول والاحتياج اليه في حق تذكر التثبيت لجنان عند
السؤال فنفي الفائدة مطلقا ممنوع نعم الفائدة الاصلية منتفية
عندي ان مبنى ارتكاب هذه المجاز هنا عند اكثر مشايخنا هو ان الميت
لا يسمع عندهم على ما صرحوا به في كتاب الايمان في باب اليمين في الضرب
حلف لا يكلمه فكلمه ميتا لا يحنث لانها تنعقد على ما حيث يفهم والميت
ليس كذالك بعدم السماع وورد قوله عليه السلام في اهل القليب
ما انتم باسمع لما اقول منهم واجابوا تارة بانه مردود من عائشة
رضي الله عنها قالت كيف يقول عليه السلام ذالك والله تعالى
يقول وما انت بمسمع من في القبور وانك لا تسمع الموتى وتارة بان تلك
خصوصية له عليه السلام معجزة وزيادة حسرة على الكافرين وتارة
انه من ضرب المثل كما قال علي رضي الله عنه وتشكل عليهم ما في مسلم
ان الميت ليسمع قرع نعالهم اذا انصرفوا اللهم الا ان يخصوا ذلك باول
الوضع في القبر مقدمة للسؤال جمعا بينه وبين الآيتين فانهما تفيدان
تحقيق عدم سماعهم فانه تعالى شبه الكفار بالموتى لافادة بعد
سماعهم وهو فرع عدم سماع الموتى الا انه على هذا ينبغي التلقين

بعد الموت لانه يكون حين ارجاع الروح فيكون ح لفظ موتيكم في حقيقة
وهو قول طايفة من المشايخ او هو مجاز باعتبار ما كان نظرا الى انه
الان حي اذ ليس معنى الحي الا من في بدنه الروح وعلى كل حال يحتاج
الى دليل اخر في التلقين حالة الاحتضار اذ لا يراد المعنى الحقيقي والمجازي
معا ولا مجازان وليس يظهر معنى يعم الحقيقي والمجازي يعتبر مستعملا
فيه ليكون من عموم المجاز وشرط استعماله فيهما ان لا يتضادا
حاصلش اينکه تلقين بعد موت کذشت که بايد کرد بنا بر حديث لقنوا موتاکم چه موتی در
حقيقت بعد موت ميت ونسبت کرده شد اين مذهب باهل سنت وجماعت وخلاف اين بسوی
معتزله کفته شد که امر کرده شود بان ونهی کرده شود ازان وشک نيست که از لفظ معنی حقيقی
نکرفتن بی دليل جايز نيست ومعنی حقيقی نيست مکر بعد موت پس همان متعين شد يعنی مانعی
از اراده معنی حقيقی درينجا نيست وانچه در کافی نوشته که اکر مسلمان مرد بعد محتاج تلقين
نيست واکر نه مفيد نيست پس اينست که صارف از معنی حقيقی باشد يعنی غرض از تلقين
بعد موت تذکير ميت در وقت تعرض شيطان واين بعد موت مفيد نيست که مسلمان محتاج
نيست وغير مسلمان را فايده نيست واکاه اختيار کرده ميشود شق اول يعنی مسلمان بود
واحتياج هم هست بسوی تلقين در حق تذکره بنا بر تثبيت دل در وقت سوال پس نفی فايده
مطلقا ممنوع است اری فايده اصلی منتفی است يعنی کفتن او کلمه طيبه در حيات وختم
کلام بر و نزد من انست که اختيار کردن اکثر مشايخ ما مجاز را درينجا يعنی در لقنوا موتاکم از
موتی قريب بموت اراده کردن مبنی بر انست که موتی نزد ايشان نمی بشنود چنانچه بتصريح کرده اند
بان در کتاب الايمان پس ملخص کلام ابن همام اينکه مرتکبين مجاز يعنی مانعين تلقين بعد

موت بہمان کسانند کہ منکر سماع میت اند و ابن ہمام در ما سبق دلیل مانعین تلقین بعد موت
را رد نمود و گفت کہ نسبت کردہ شدہ است بسوی معتزلہ و آنچہ مبنای منع شان نزد ابن ہمام
قرار یافت یعنی عدم سماعت میت آن را در مالحق رد نمودہ پس استشہاد عجیب بفتح القدیر
بشمول دیگر کتب بحذف اول و آخر و فصل موصول تغلیطی پیش نیست بلکہ برای جواب دیگر
کتب ہم کافیست کہ کسی از اوشان در تحقیق و استناد بمرتبہ ابن ہمام نیست باقی ماند
لفظ اکثر مشایخنا کما بہ التغلیط است چنانچہ لفظ کثیر من الفقہاء در مسئلہ استمداد و خطاب
کہ مراد ابن ہمام از اکثر مشایخ متقدمین و متاخرین و از اکثر مقابل اقل نیست کہ این تقدیر
مناسب بود و تضعیف نیست و لفظ اکثر مشایخنا چنانکہ فہمیدہ مفید وثوق نیست زیرا کہ افادہ
این معنی میکند کہ ہمان قول مشایخ حنفیہ باشد یا ناقل ہم ہمان مذہب دارد یا مراد از ان سلف
صالح اند کہ اتباع شان حسن باشد یا منسوبین نزد ناقل یا جمہور حنفیہ باشد و تبادر
این ہمہ اشتباہ عدم مہارت کتب فقہ و نا آشنائی از طرز بیان است در ہمان فتح القدیر
کتاب الحج در فصل جزاء صید می نویسد قال شمس الائمۃ فی المبسوط اکثر مشایخنا یقولون
فی ہذہ المسئلۃ اذا کان مع المحرم القاتل سلاح یقتل بہ لانہ یمکن من قتلہ
فاما اذا لم یکن ما یقتل بہ ینبغی ان یجب الجزاء لان التمکن باعادتہ والی
ہذا اشار فی السیر قال شمس الائمۃ والاصح عندی انہ لا یجب الجزاء علی
المحرم علی کل حال فی الوجہین ہم شمس الائمۃ قول اکثر مشایخ نقل نمودہ مسلم ندا
پس مراد ابن ہمام از اکثر مشایخنا معتزلہ اند کہ منکر اند سماع موتی را و ہم تلقین بعد موت را چنانچہ
در اول کلام صاف گفتہ کہ منع تلقین منسوب کردہ شدہ است بسوی معتزلہ و امام راجح بعدا

کہ در شبہ ... فی المذہب ... تلقین الا ... ینبغی ان

يلقن الميت على مذهب الامام الاعظم والمقتدى الاكرم ومن لم يلقن فهو
على مذهب الاعتزال و علماء اهل سنت كه حديث لقنوا موتاكم را بر تلقين محتضر حمل
كرده ودر لفظ موتى مجاز اختيار نموده اند نزد ايشان وجه اختيار مجاز عدم سماع موتى
نيست بلكه امرى ديگر است وآن اينكه مقصود تلقين كه بودن لا اله الا الله آخر كلام ميت
است حاصل نمى شود چنانكه در عينى شرح هدايه مذكور والمراد الذى قرب من الموت
فيطلق عليه المجاز باعتبار ما يؤل اليه وذلك لان التلقين ما يطاوعه الملقن
وحصول ذلك من الميت محال فامرنا بحقيقته يكون امرا للعاجز عنه والعقل
يأباه فوجب حمله على هذا المعنى فان قلت عند اهل السنة على الحقيقة
لانه يجب على ما جاءت به الآثار فلم يحمل على المجاز قلت لان
المقصود من ذلك ان يكون آخر كلام الميت كلمة الشهادة فالتلقين
فى قبره لا يساعد المقصود وقد قال عليه السلام من كان آخر كلامه
قول لا اله الا الله دخل الجنة رواه ابو هريرة ومانعين تلقين بعد دفن
بسبب عدم سماع نيستند مگر معتزله واختلاف اهل سنت در استحباب و عدم استحباب
آن راجع است بصحت جزو عدم صحت آن وتحقيق اين امر در محل خود خواهد آمد باقى ماند
استبعاد اين امر كه از مشائخ حنفيه معتزله چگونه مراد باشند يا حنفى معتزله را چگونه مشائخ خود
قرار دهد اين استبعاد محض ناواقفى وجهالت است حنفيه باعتبار ديگر واعتزال باعتبار
ديگر هزار هزار مردم از معتزله ومرجيه وزيديه وغير هم حنفى بوده اند خصوصا معتزله كه در فروع عمليه
چندان تصرف نموده اند در كتب حنفيه هزاران هزار روايت از معتزله موجود هست فتاوى
[illegible]

وغیره مشایخ معتزله چه قدر روایت میکنند و بچه طور یاد میکنند اول مسئله که در کتاب نوشته
از معتزلی نقل نموده در باب زلة القاری می نویسد قال رضی الله عنه سالت
استاذنا علامة الدنیا برهان الائمة المطرزی قدس الله روحه و
ادیمنا الله درین کتاب القدر روایت نموده است که القدریان دیگران کم خواهد بود و نزدیک
بصیر ظاهر است و در باب ذبائح از قاضی عبد الجبار و مجد الائمه ترجمانی نقل نموده عن
ابی علی انه یحل ذبیحة المجبرة اذا کانت اباءهم مجبرة فانهم کاهل
الذمة وان کان اباءهم من اهل العدل لم یحل لانهم بمنزلة المرتدین
بعینه این مسئله را هم در کتاب حنفیه موجود و مراد از مجبره اهل سنت که معتزله خود را اهل
عدل و اهل سنت را مجبره میگویند و صاحب اشباه و نظایر را اشتباه افتاد که نوشته
لا یحل ذبیحة المجبری ان کان ابوه سنیا وان کان مجبریا حلت و صاحب
در المختار هم بران راه رفته گفته لا یحل ذبیحة جبری ابوه سنی ولو ابوه مجبریا
حلت اشباه لانه صار ذکره قبیل الائمة بنای مسئله بر اعتزال است چنانچه حموی در
شرح اشباه نوشته قیل علیه هذه المسئلة مذکورة فی القنیة وعبارته
وعن ابی علی انه یحل ذبیحة المجبرة ان کانت اباءهم مجبرة فانهم کاهل
الذمة وان کانت اباءهم من اهل العدل لم یحل لانهم بمنزلة المرتدین
انتهی ومبناها علی الاعتزال الصریح والعجب ان المصنف لم یتفطن له مع تطفله
من القنیة انتهی والمراد بابی علی ابو علی الجبائی احد مشایخ اهل الاعتزال یعبرون
بالمجبرة اهل السنة والجماعة کما یفصح عنه کلام البیهقی الحنفی فی
تفسیره فکان المصنف فهم ان المراد بالمجبرة الجبریة واهل العدل اهل السنة کما ...

ذلك من سمع كتب الكلام وان منشاء ما وقع فيه المصنف عدم الالتفات الى معرفة الفرق بين الجابرية والمجبرة وقد علمت المجبرة واما الجابرية ففرقة من اهل الهواء والبدع الغرض اشتمال معتزله در خیر الریت کرد و اتفاق نفی نیست این صاحب قنیه هم معتزلی است چنانچه صاحب در المختار می نویسد و قد افصح الراشد عن اعتزاله فی هذا المقام و در مدینة العلوم مسطور منها القنیة لنجم الدین مختار بن محمود الزاهدی ابو الرجاء الغزمیتی وله شرح القدوری والرسالة الناصریة یصنفها البرکة خان تفقه علی سدید الخیاطی و برهان الائمة وغیرهما وقرء الکلام علی یوسف السکاکی وقرء الحروف والروایات علی الشیخ رشید الدین القندی واخذ الادب من شرف الافاضل وله کتاب زاد الائمه وکتاب المجتبی فی الاصول والفرائض وغیر ذالك ولکن کان علی مذهب الاعتزال ولهذا لا یعتمد فتواه و در کتب فن طبقات اگر ملاحظ کنند ازین امر مالامال است علامه کفوی در طبقات حنفیه می نویسد بشیر بن غیاث عبد الرحمن المریسی المعتزلی ادرك مجلس ابی حنیفه و اخذ نبذا من العلم عنه ثم لازم ابا یوسف واخذ الفقه عنه وتفقه علیه وبرع فیه حتی صار من اخص اصحابه وله تصانیف وروایات کثیرة عن ابی یوسف خذ الحسین النجاری مذهبه و جای دیگر میگوید الامام الکبیر ابو عبد الله الحسین بن علی البصری المعتزلی کان فی الکلام من امر المعتزله کان اصولیا کلامیا و جای دیگر میگوید الشیخ الامام العلامه جار الله العلامه ابو القاسم محمود بن عمر بن محمد الزمخشری

اما م عصره بلا مدافعة و بعد از آن میگوید وکان من اکابر العلماء الحنفیة حنفی
المذهب معتزلی المعتقد و جای دیگر میگوید الشیخ الامام برهان الدین
علامة الدنیا ناصر بن ابی المکارم عبد السید بن علی المطرزی العراقی
محتدا والخوارزمی منشاء والمکنی بابی المظفر وابی الفتح وکان لسان
البرهان فی زمانه و سحبان البیان فی اوانه عدیم النظیر فی الفقه
واصوله فقید المثل فی تفریع العلم و تاصیله بعد آن میگوید و روی انه
کان راسا فی الاعتزال و جای دیگر میگوید الشیخ العلامة الامام سراج
الدین یوسف بن ابی بکر محمد ابو یعقوب السکاکی الخوارزمی اخذ الفروع
والاصول عن شیخ الاسلام علاء الدین سدید بن محمد الحناطی انه
و رافعی در کتاب تدوین فی ذکر اهل العلم بقزوین در ترجمه قاضی القضاة محمد بن ابرهیم
بن احمد الفقیه ابو نصر البخاری می نویسد وکان ظاهر السداد مع تقرر فقیها ینتحل
مذهب ابی حنیفة رحمه الله تعالی وله الطبع القویم والشعر الجید والخصال
المرضیة الا انه کان یشتد میلانه الی الاعتزال انتهی و ولی الله در کتاب انتباه نوشته
واما الاحادیث والآثار التی علیها بناء مذهب ابی حنیفة فقد دونها
مسلسلا بالفقهاء الحنفیین فی ضمن کتاب الآثار للامام محمد بن الحسن الی
ان قال و فی ضمن الموطا تالیف الامام محمد بن مفتی بلد الله الحرام الی آخره
و درین سلسله شمار کرد مطرزی و زمخشری را هم غرض اگر استقصای این باب نموده
شود کتابی ضخیم گردد بلکه این فرقه یعنی حنفیه را اسمی است خاص و آن حنفی است چنانچه در کتاب
فهرست العلوم مذکور است تمام انتهی و استبعاد می نماید و میگوید از شنایعها در کلام این جماعة

معتمد مراد است چه اطلاق حنفیه بر معتزله شایع است اهل علم العالم اطلاق میکنند و نادانان
بجهالت چنانچه مجیب در کتب ... از قنیه نقل میکنند ولیکن منتسب اند کرا و معتزلی است صرف
از دیدن کتابی قنیه نمیتوان شناخت حال کتاب و مصنف آن و حال روایات و ماخذ آن
و فهم معانی هم شرط است و آن بدون کتب این فن دست نمیدهد علی حصول مباد
و رعایت شروط جرات تقوی از دیانت دور است آمدم بر سر مطلب که مطلب فتح القدیر
صریح منافی دعوی مجیب است که بحذف اول و آخر راست نموده باقی از کتب که نقل
نموده در آن کتب هم مذکور نیست که این مذهب اکثر حنفیه است بلکه عینی در شرح بدایه
سماعت موتی را مذهب اهل سنت قرار داده و ابن همام از قول کافی که در فتح القدیر
جواب داده چنانکه گذشت الغرض مسئله تمام است برآنکه بعد موت حانث نخواهد شد
چه در کتب معتبره موجود که بنای ایمان بر عرف است بلکه از کتاب هایکه مجیب این
عبارات نقل کرده در همان کتب هم در اول این امر موجود در کافی نوشته که الاصل
ان الالفاظ المستعملة فی الایمان مبنیة علی العرف عندنا الی آخر ما قال
ولنا ان غرض الحالف ما هو المتعارف فیتقید بما هو غرضه الا تری ان من
حلف ان لا یستضئ بالسراج او لا یجلس علی البساط فاستضاء بالشمس
او جلس علی الارض لا یحنث وان سمی فی القرآن الشمس سراجا والارض
بساطا رجل حلف ان لا یدخل بیتا لا یحنث بدخول الکعبة والمسجد
والبیعة والکنیسة والدهلیز وظلة باب الدار والصفة الی
آخر ما قال والجواب فی الصفة بناء علی عرفنا وفی عرف اهل الکوفة
یحنث لان صفافهم علی هیئة البیوت وفی عرفنا الصفة لا یکون

بیوت البیوت در شرح قول باتن ولو حلف لا یاکل لحما فاکل لحم السمک
لا یحنث می نویسد مبنی الایمان علی العرف در شرح قول او وان حلف
لا یاکل راسا فیمینه علی ما یکبس فی التنانیر ویباع فی المصر می نویسد
وکان ابو حنیفه یقول ولا یدخل فیه راس الابل والبقر والغنم لما
رای من عادة اهل الکوفة فی هذه الثلثة ثم ترکوا هذه العادة
فی الابل فرجع وقال یحنث فی راس الغنم والبقر خاصة ثم ان ابا یوسف
ومحمد لما شاهدا عادة اهل بغداد وسائر البلدان انهم لا یفعلون
ذالک الا فی راس الغنم فعلم انه اختلاف عصر وزمان لا اختلاف
حجة وبرهان والعرف الظاهر اصل فی الایمان در شرح قول حلف
لا یتکلم فقرء القرآن لم یحنث می نویسد وجه الاستحسان ان هذا لا
یسمی کلاما عرفا الغرض بجاهای متعدده در کتاب مذکور این مقدمه مسطور در عینی
شرح کنز موجود الایمان عند نا مبنیة علی العرف وعند الشافعی واحمد علی
الحقیقة وعند مالک علی معانی کلام القرآن در فتح القدیر در باب الیمین
فی الدخول می نویسد قوله لا یدخل بیتا فدخل الکعبة او المسجد او الکنیسة
وهی معبد الیهود والبیعة وهی معبد النصاری لم یحنث لان الاصل
ان الایمان مبنیة علی العرف عندنا لا علی الحقیقة اللغویة کما نقل
عن الشافعی ولا علی الاستعمال القرآنی کما عند مالک ولا علی النیة
مطلقا کما عند احمد بلکه در فتح القدیر در باب الیمین فی الکلام تصریح است باینکه
[illegible] قال لا تاکله ونحو ذلک تسبیح کلاما مطلقا

مكانه منه الا انه نائم حنث لانه قد كلمه ووصل الى سمعه الا انه لم يفهم لنومه فصار كما اذا ناداه وهو بحيث يسمع لكنه لم يفهم لتغافله فانه يحنث فى هذا لان العلم بوصول صوته الى صماخه غير ثابت فادير على فطنة ذالك فحكم به وهو كونه بحيث لو كان مصغيا لسمعه ولهذا لو كان اصم حنث وفى بعض روايات المبسوط شرط ان يوقظه فانه قال فى بعضها فناداه او ايقظه وفى بعضها فناداه وايقظه قال واختاره مشايخنا لانه اذا لم ينتبه بكلامه صار كما اذا ناداه من بعيد جدا بحيث لا يسمع صوته فضلا عن ان يميز حروفه وفى ذالك يكون لاغيا لا متكلما مناديا فصار كما لو كان ميتا لا يحنث بكلامه بخلاف الاصم لانه صحيح يقال كلمه اذ كان بحيث لولا الصمم يسمع لا يقال فى الميت كذالك لولا الميت يسمع لانا نقول يمينه لا ينعقد الا على الحى لان المتعارف هو الكلام معه ولان الغرض من الحلف على ترك الكلام اظهار المقاطعة وذلك لا يتحقق فى الميت ولا البعيد الذى لا شعور له بنداءه وكلامه الى اخره وهو دران باب مى نويسد ولو حلف لا يحدثه لا يحنث الا ان يشافهه وكذا لا يكلمه يقتصر على المشافهه وهم دران باب نوشته ولو كتب اليه كتابا او ارسل رسولا لا يحنث لانه لا يسمى كلاما عرفا خلافا لمالك رحمه الله واحمد رحمه الله واستدلا لهم بقوله تعالى وما كان لبشر ان يكلمه الله الا وحيا الى قوله او يرسل رسولا اجيب عنه بان مسمى الكلام [illegible]

نوشت. ومن حلف لا یأکل لحما فاکل لحم المیتة لا یحنث. در آخر این قول
نوشته فظهر ان قول ابی حنیفة رحمه الله انما هو بالعرف لا بما ذکره المصنف
فی وجه الاستحسان. در باب الیمین فی الضرب والقتل مینویسد قوله
ومن قال ان ضربتک فعبدی حر فهو علی الحیوة حتی اذا مات فضربه
لم یحنث لان الضرب اسم لفعل مولم یتصل بالبدن او استعمال آلة التأدیب
فی محل قابل للتادیب والایلام والادب لا یتحقق فی المیت لانه لا یحس وفیه
ان الحق ان المیت المعذب فی قبره توضع فیه الحیوة بقدر ما یحس بالالم
والبنیة لیس بشرط عند اهل السنة حتی لو کان متفرق الاجزاء بحیث
لا یمیز الاجزاء بل هی مختلطة بالتراب فعذب جعلت الحیوة فی تلک
الاجزاء التی لا یاخذها البصر وان الله علی ذلک لقادر والخلاف فیه
ان کان بناء علی انکار عذاب القبر فکفر والا فلا یخفی ما فیه من عاقل القول
بالعذاب مع عدم الاحساس. صاحب کفایه نوشته الاصل ان الالفاظ
المستعملة فی الایمان مبنیة علی العرف عندنا و هم در کفایه از مبسوط شیخ
الاسلام نقل نموده اعلم ان التکلیم عبارة عن اسماع کلامه کما فی
تکلیم نفسه فانه عبارة عن اسماع نفسه الا ان اسماع الغیر فاذا کان
لا یوقف علیه فاقیم السبب المؤدی الیه مقامه وهو ان یکون بحیث
لولا صممه لسمع اذنه ولم یکن به مانع لیسمع [illegible] ومنعنا حقیقتا
حقیقة الاسماع. در قصص روایت نموده و لو قال ان کلمت فلانا الا ان [illegible]
فلان لان المقتضی الکلام الا سیحقق الا بعد المرت

وكذا المراد بالدخول عليه زيارته بنفسه لا زيارة قبره وما وقع في قصة ضرب ايوب عليه السلام امراته وكلام النبي صلى الله عليه وسلم مع قتلى بدر من المشركين فالجواب بعد التيا واللتي ان الفقهاء في مسائل الايمان خصوصا الحنفية كانوا يعتبرون العرف العام ولا استعمال الحسم في غيره كذا في العمان پس ذکر عدم سماع موتی ورطی کلام بضمن ایراد سوال وجواب بطریق بحث ومواخذات کہ عادت شراح ومحشین است در ذیل او عاست وجوه استحاثیۃ گردیده ومسئلہ سماع موتی از علم فقہ نیست چنانچہ مجیب ہم در محل طعن بر مسائل میکوید کہ جواز وگناه در افعال واعمال میشود واین متعلق باخبار است کہ این امر تابت است یا نی انتهی وفقہ نیست مگر نام قسم اول وثانی از فقہ نیست ونہ محلش علم فقہ بلکہ مقام بیانش فن دیگر پس باوجود اطلاع بر حقیقی رجوع نکردن تحقیق مسئلہ از اخبار کہ محل اوست ودست بکرده نقل از فن دیگر کہ محل تحقیق آنست بلکہ استطرادا مذکور گردیده وکلامیکہ در حقیقت مہو وندمیہ الی اصول من خالی از شناعت نیست واستدلال باین عبارات لائق فقیہ ونہ شایان محدث علاوه بران درین کتب عدم سماع موتی عام است کلام وسلام را ومجیب درباب سوال نور ہم نوشتہ سماعت موتی بسلام زائر را از شرح مشکوة ملا علی قاری از سیوطی نقل نموده بہذا عبارتہ قال السيوطي واخرج العقيلي عن ابي هريرة رضي الله عنه قال ابو رزين يا رسول الله ان طريقي على الموتى فهل من كلام اتكلم به اذا مررت عليهم قال قل السلام عليكم يا اهل القبور من المسلمين المؤمنين انتم لنا سلف ونحن لكم تبع وانا ان شاء الله بكم لاحقون قال ابو رزين يسمعون ولكن لا يستطيعون

بجواباً ای لا یسمع الحی ولا یفهم مردون حیث لا یسمع انتهی بر کاملا از عبارات منقول
این عدم سماع مطلقاً ثابت گردید این جواب سوال تو نیز هم چگونه راست خواهد آمد مگر اینکه
گوید این مسئله از فقه نیست متعلق با اخبار است و در خبر سماع سلام آمده چنانچه ملا علی قاری
از سیوطی نقل نموده برین تقدیر آنچه در باب سماعت کلام هم ملا علی قاری نقل نموده
باشد و یا سیوطی ذکر کرده باشد البته قابل تسلیم و نیز یکبار دو بهوالینی چو ماولا از
علمای حنفیه که بمرتبه جامعیت رسیده آنچه سروست و ست میاید نقل نموده بعد از ان
از کتاب سیوطی که اکابر حنفیه حواله بران نموده اند و دیگر اسمه اخبار نقل خواهم کرد ملا علی
قاری در شرح فقه اکبر نقل نموده قال القونوی والاصل فی ذالک ان عند اهل
السنة ان للانسان ان یجعل ثواب عمله لغیره صلوٰة او صوما او
صدقة او حجا او غیرها والتعدیة الی المالی الصدقة والعبادة
المالیة و جوزه فی الحج وقد اقیم من الفقراء احمد المستقیم ومن فصل
ثواب القران الی الموتی و ثواب الصدقة والصوم و جمیع الدعاوات العبادات
غیر المالیة و عند ابی حنیفة و اصحابه یجوز ذالک و ثوابه الی المیت و
قالت المانع من ذالک بقوله تعالیٰ وان لیس للانسان الا ما سعی
وبقوله علیه السلام اذا مات ابن آدم انقطع عمله الحدیث والجواب ان
الایة حجة لنا لان الذی اهدی ثواب عمله لغیره سعی فی ایصال
الثواب الی ذالک الغیر فیکون له ما سعی بهذه الایة ولا یکون له بالسعی
الا بوصول الثواب الیه فکانت الحجة لنا لا علینا و اما الحدیث فیدل
علی انقطاع عمله و نحن نقول به و انما الکلام فی وصول ثواب عمل غیره

الیه والموصل للثواب الی المیت هو الله سبحانه لان المیت لا یسمع
بنفسه والقریب والبعید سوی فی قدرة الحق سبحانه ودر مرقاة در
شرح حدیث جرید نوشته واستحب العلماء قراءة القران عند القبر
لهذا الحدیث اذ تلاوة القران اولی بالتخفیف من تسبیح الجرید ودر
شرح حدیث صلوا علی فان صلوتکم تبلغنی حیث کنتم می نویسد
قال الطیبی وذلک ان النفوس الزکیة القدسیة اذا تجردت
عن العلائق البدنیة عرجت واتصلت بالملاء الاعلی ولم یبق
لها حجاب فتری الکل کالمشاهد بنفسها او باخبار الملک لها
وفیه سر یطلع علیه من تیسر له ودر شرح حدیث ان الله حرم
علی الارض ان تاکل اجساد الانبیاء می نویسد ولیس الامر کذلک یعنی
عرض وسماع بعد موت محصور در انبیا نیست فاید سائر الاموات انهم یسمعون
السلام والکلام ویعرض علیهم اعمال اقاربهم فی بعض الایام ثم
الانبیاء یکون حیاتهم علی الوجه الاکمل ویحصل لبعض اتباعهم
من الشهداء والاولیاء والعلماء الحظ الاوفی تحفظ ابدانهم
الظاهر بل بالتلذذ بالصلوة والقراءة ونحوها فی قبورهم الظاهرة
الی قیام الساعة الاخرة وهذه المسایل کلها ذکرها السیوطی فی
کتابه شرح الصدور فی احوال القبور بالاخبار الصحیحة والاثار
الصریحة قال ابن حجر وما افاده من ثبوت حیوة الانبیاء وحیوة
بها یصلون ویصلون فی قبورهم مع استغناءهم عن الطعام

والشراب كالملائكة امر لا مرية فيه وقد صنف البيهقي جزءا في
ذلك وهم دران كتاب در شرح حديث مذكور سخا بى ديگرمى نويسد ان تاكل
اجساد الانبياء اى جميع اجزاءهم فلا فرق لهم في الحالين ولذا قيل
اولياء الله لا يموتون ولكن ينتقلون من دار الى دار وفيه اشارة
الى ان العرض على مجموع الروح والجسد بخلاف غيرهم ومن في حكمهم
من الشهداء والاولياء فان عرض الامور ومعرفة الاشياء انما هو
بارواحهم مع بعض اجسادهم فنبي الله حي في قبره لا اختصاص بالانبياء
الا كمل والظاهر هو الاول لانه راى موسى في اوقات مختلفة وفي اماكن
متعددة وهو جائز عقلا كما ورد به الخبر الصادق حي اى دائما
يرزق رزقا معنويا فان الله تعالى قال في حق الشهداء ابو من بل
احياء عند ربهم يرزقون فكيف سيد هم بل رئيسهم لانه
له ايضا مرتبة الشهادة مع السعادة باكمل الشهادة المذكورة الى
آخر ما قال ولا ينافي ان يكون هناك رزق حسي ايضا وهو الظاهر
المتبادر وقد صح ان ارواح الشهداء في اجواف طير خضر تسرح في
ثمار الجنة رواه الترمذي عن كعب بن مالك وفي رواية ارواح
الشهداء في اجواف طير خضر تسرح في الجنة حيث شاءت ويأكل من
ثمارها ثم تأوي الى قناديل تحت العرش ودر كتاب الجلاء درج است
قال النبي صلى الله تعالى عليه وسلم والذي نفس محمد في يده الحديث
وسلم يقول ما انتم باسمع لما اقول منهم صحيح باسمع من هؤلاء

ما انتم باسمع منهم لكن لا يجيبون فی شرح مسلم للنووی قال المازری
قیل ان المیت یسمع عملا بظاهر هذا الحدیث وفیه نظر لانه خاص فی حق
هؤلاء ورد علیهما القاضی وقال یحمل سماعهم علی ما یحمل علیه سماع
الموتی فی احادیث عذاب القبر وفتنتها التی لا مدفع لها وذلك باحیائهم
واحیاء جزء فیهم یعقلون به ویسمعون فی الوقت الذی یرید الله
قال الشیخ هذا هو المختار قال ابن الهمام فی شرح الهدایه اعلم ان
اکثر المشایخ الحنفیة علی ان المیت لا یسمع علی ما صرحوا به فی کتاب
الایمان لو حلف لا یکلمه فکلمه میتا لا یحنث لانها تنعقد علی ما یفهم
بفهم والمیت لیس کذلك اقول هذا منهم مبنی علی ان مبنی الایمان
علی العرف فلا یلزم منه نفی حقیقة السماع کما قالوا فیمن حلف
باکل اللحم فاکل السمك مع انه تعالی سماه لحما طریا قال واجابوا عن
هذا الحدیث تارة بانه مردود عن عایشة قالت کیف یقول صلی الله
علیه وسلم ذالك والله تعالی یقول وما انت بمسمع من فی القبور
انك لا تسمع الموتی اقول الحدیث المتفق علیه لا یصح ان یکون مردود
لا سیما ولا منافاة بینه وبین القران لان المراد من الموتی الکفار
والنفی منصب علی نفی النفع لا علی مطلق السمع کقوله تعالی صم
بکم عمی فهم لا یعقلون او علی نفی الجواب المترتب علی السمع قال البیضاوی
فی قوله تعالی لا تسمع الموتی وهم مثلهم لما سد واعن الحق مشاعرهم
ان الله یسمع من یشاء ای یدبه فیوفقه لفهم ایاته والاتعاظ

سبحانه وما انت بمسمع من فى القبور توبيخ لتمثيل المصرين على الكفر
بالاموات والمبالغة فى اقناطه عنهم انتهى فالاية من قبيل انك
لا تهدى من احببت ولكن الله يهدى من يشاء ثم قال وتارة
بان ذلك خصوصية له صلى الله عليه وسلم معجزة وزيادة
حسرة على الكافرين اقول يرده قول قتادة الاتى ويرده ان الاختصاص
لا يصح الا بدليل وهو مفقود ههنا بل السوال والجواب ينافيانه
قال وتارة بانه من ضرب المثل اقول ويدفعه جوابه صلى الله
عليه وسلم قال ويشكل عليهم خبر مسلم ان الميت يسمع قرع نعالهم
اذا انصرفوا اللهم الا ان يخصوا ذلك باول الوضع فى القبر مقدمة
للسوال جمعا بينه وبين الايتين فانهما يفيدان تحقق عدم سماعهم
فان الله تعالى شبه الكفار بالموتى لافادة بعد سماعهم وهو فرع
عدم سماع الموتى انتهى وهو كما ترى فيه نوع نقص لا يحصل به تصحيح
مع ان ما ورد من السلام على الموتى يرد على التخصيص باول احوال
الدفن والله اعلم متفق عليه وزاد البخارى قال قتادة احياهم الله
حتى اسمعهم قوله توبيخا وتصغيرا اى تحقيرا ونقمة اى انتقاما وحسرة
وندما اى تحسرا وتندما وكان الازدى اخذ الاختصاص من هذا القول
وهو خلاف قول الجمهور كما هو مبين فى شرح الصدور فى احوال
القبور وفى شرح فقه اكبر من تاليف واعادة الروح اى ردها وتعلقها
الى العبد اى جسده بجميع اجزائه او بعضها مجتمعة او متفرقة حق

وفي المسئلة خلاف المعتزلة وبعض الرفضة وقد وردت الاحاديث المتظاهرة
في المبنى المتواترة في المعنى في تحقيق حال البرزخ والعقبى وقد استوفيهما
شيخ مشايخنا الجلال السيوطي في كتابه المسمى بشرح الصدور في
احوال القبور وفي كتابه الاخر المسمى بالبدور السافرة في احوال الآخرة
فعليك بهما ان كنت تريد الاطلاع وارتفاع النزاع من الطباع ومن جملة
الادلة قوله تعالى يعرضون عليها غدوا وعشيا اي قبل القيمة وذلك
في القبر بدليل قوله تعالى ويوم تقوم الساعة الاية وكذا قوله ولنذيقنهم
من العذاب الادنى دون العذاب الاكبر وقوله ومن اعرض عن ذكري
فان له معيشة ضنكا الاية فكانهما اخذ من قول الامام ودليل قول الامام
وضغطة القبر حق وعذابه اي ايلامه حق كائن للكفار كلهم اجمعين ولبعض
المسلمين من يريد اي عصاة المسلمين كما في نسخة وكذا التنعيم لبعض
المؤمنين حق وقد ورد ان القبر روضة من رياض الجنة او حفرة من
حفر النيران رواه الترمذي والطبراني وفي الحديث ان القبر اول
منازل الآخرة فان نجى منه فما بعده ايسر منه وان لم ينج منه فما
بعده اشد منه رواه الترمذي والنسائي والحاكم بسند صحيح عن
عثمان بن عفان رضي الله عنه واعلم ان اهل الحق اتفقوا على ان الله
تعالى يخلق في الميت نوع حيوة في القبر قدر ما يتألم او يتلذذ لكن اختلفوا
في انه هل يعاد الروح اليه فالمنقول عن ابي حنيفة التوقف الا ان
كلامه هنا يدل على اعادة الروح اذ جواب الملكين فعل اختياري

ولا يتصور بدون الروح وقيل قد يتصور الا ترى ان التالم لم يخرج روحه ويكون روحه متصلا بجسده حتى يتالم في المنام ويتنعم بازمينه ثم من الادلة على انتعام اهل الطاعة وايلام اهل المعصية قوله سبحانه ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون فرحين بما آتاهم الاية وقوله تعالى مما خطيئاتهم اغرقوا فادخلوا نارا فان الاصل في وضع الفاء التعقيب واختلف انه بالروح او بالبدن او بهما وهو الاصح منهما الا انا نؤمن بصحته ولا نشتغل بكيفيته ودر شرح قول امام ومنها ان المقتول ميت باجله ووقته المقدر موته مى نويسد اهل السنة والجماعة على انها مخلوقة وممن نقل الاجماع على ذلك محمد بن نصر المروزي وابن قتيبة وغيرهما واختلف الناس هل يموت الروح ام لا فقالت طائفة يموت لانها نفس وكل نفس ذائقة الموت وقال اخرون لا يموت فانها خلقت للبقاء وانما يموت الابدان وقد دل على ذلك الاحاديث الواردة في نعيم الارواح وعذابها بعد المفارقة الى ان يرجعها الله تعالى في اجسادهم ثم اعلم ان الروح لها بالبدن خمسة انواع من التعلق متغايرة الاحكام الاول تعلقها في بطن الام جنينا الثاني تعلقها به في حال النوم فلها به تعلق من وجه ومفارقة من وجه والرابع تعلقها به في البرزخ فانها وان فارقته وتجردت عنه فانها لم تفارقه فراقا كليا بحيث لا يبقى لها التفات

البتة فان ورد ردها اليه وقت سلام المسلم عليه وورد انه يسمع خفق نعالهم حين يولون عنه وهذا الرد اعادة خاصة لا يوجب حيوة البدن قبل يوم القيمة الخامس تعلقها به يوم يبعث الاجساد وهو اكمل انواع تعلقها اذ لا يقبل البدن معه موتا ولا نوما ولا شيئا من الفساد وليس السوال فی البرزخ للروح وحدها كما قال ابن حزم وغيره وافسد عنه قول من قال انه للبدن بلا روح والاحاديث الصحيحة ترد القولين والحاصل ان احكام الدنيا على الابدان والارواح تبع لها واحكام البرزخ على الارواح والابدان تبع لها واحكام الحشر والنشر على الارواح والاجساد جميعا و شیخ عبد الحق در ترجمہ مشکوۃ در باب زیارت القبور می نویسد عن عایشة رضی الله عنها قالت كنت ادخل بيتي الذی فيه رسول الله

گفت بودم من که می درآمدم خانه خود را که دروی مدفون بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وابو بکر نیز مدفون بود دروی وانی واضع ثوبی وحالانکه من نهنده وافکنده بودم جامه خود را یعنی او را از بدن و اقول انما هو زوجی وابی و میگفتم بدل خود یا اگر پرسند از ان کسی نیست مدفون مگر شوہر من که آنحضرت صلی الله علیه وسلم است و پدر من که ابی بکر است رضی الله عنه فلما دفن عمر پس ہرگاہ که دفن کرده شد عمر رضی الله عنه معهم فوالله ما دخلته الا وانا مشدودة علی ثیابی +

پس بخدا نه در آمدم آن خانه را مگر آنکه بسته شده است برمن جامهای من حیاء من عمر از جهت شرم داشتن از عمر که بیگانه بود رواه احمد درین حدیث دلیلی واضح است بر حیات میت وعلم وی وانکه واجب است احترام میت نزد زیارت وی خصوص

صالحان و مراعات ادب بر قدر مراتب ایشان چنانکه در حالت حیات ایشان بود
زیراکه صالحان را مدد بلیغ است زیارت کنندگان خود را باندازهٔ ادب ایشان
کذا فی شرح الشیخ انتهی و در باب اسماء البعث ترجمه حدیث قلیب بدر می نویسد بدانکه
این حدیث صحیح متفق علیه صریح است در ثبوت سماع مر اموات را و حصول علم مر ایشان
را بانچه خطاب کرده میشود و همچنین در حدیث مسلم آمده است که میت می شنود کوفتن
نعل مردم را وقتیکه بر میگردد از دفن و همچنین در زیارت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
اهل بقیع را آمده که سلام کرد برایشان و خطاب کرد مر ایشان را و گفت سلام بر شما
ای اهل دار مسلمانان آمد شما را انچه وعده کرده شده بودید و ما نیز ان شاء الله تعالی
می پیوندیم بشما زیراکه خطاب با کسی که نشنود و نفهمد معقول نیست و نزدیک است
که شمار کرده شود از جمله عبث و در حدیث ترمذی آمده است که چون زیارت کرد عایشه
رضی الله عنها قبر برادر خود را عبد الرحمن بن ابی بکر بلکه خطاب کرد او را و گفت اگر حاضر میشدم
دران وقت زیارت نمیکردم ترا چنانچه در باب زیارت القبور گذشت و نقل کرده است
شیخ بن الهمام در شرح هدایه که اکثر مشایخ حنفیه برانند که میت نمیشنود و تصریح کرده اند
در کتاب الایمان که اگر یکی سوگند خورد که کلام نکنم پس کلام کرد او را بعد از مردن او حانث
نمیگردد زیراکه یمین منعقد میگردد بر کسی که وی حیثیت و قابلیت فهم دارد و میت اینچنین نیست
و جواب داده اند اینجماعه از حدیث مسلم که ناطق است بسماع میت قرع نعال مردمان
را بانکه این مخصوص بوقت نهادن میت در قبر است از برای مقدمه سوال و این تخصیص
خلاف ظاهر است و دلیل نیست بران و ظاهر حدیث آنست که این حالت حاصلست
میت را در قبر و جواب داده اند ازین حدیث که درین باب نص است و در خلاف

بسبب ایشان تکاهی باآنکه مخصوص است بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ومعجزه ودست
ونزیاده حسرت است بر کافران دپوشیده نماند که حمل بر این مجرد احتمال وتاویل
حمل نتوان کرد بروی تا قایم نشود دلیل بر استحاله سماع وبه ورود کار غرض حمل قاستت
بران وصیت حواس مراد آنکه را عادیست ومعجزه خلق باریتعالی است چنانکه در کتب
مقرر شده است وگاهی جواب میدهند باآنکه از باب ضرب المثل است ومراد حقیقت کلام نیست
واین از جواب اول بعیدتر است ومبنای ایمان برعرف عادت است نه حقیقت فافهم
واقوی ازین وجوه تاویل ایشان آنست که این روایت مردود است از عایشه رضی الله
عنها که چون این را از عمر رضی الله عنه شنید گفت چگونه گوید این را رسول الله صلی الله علیه
وسلم وحالانکه میگوید خدای تعالی انک لا تسمع الموتی و ما انت بمسمع من فی
القبور یعنی تو ای محمد سخن نشنوانند کسانی را که در قبر اند کذا قال الشیخ ابن
الهمام ودر مواهب لدنیه میگوید که تاویل کرده است عایشه رضی الله عنها وگفته است
که مراد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم آنست که میگویند شما الآن میدانید که آنچه من میگفتم حق
است ولکنه که وهم شده عمر را که بجای علم سمع گفت وبالجمله عایشه رضی الله عنها انکار کرد
سماع موتی را واستدلال کرد باین روایت قرآنی که مذکور شد ولکن علما جواب داده اند
از قول عایشه رضی الله عنها واستدلال او بقرآن وقبول نکرده اند این قول را از عایشه
رضی الله عنها ودر مواهب لدنیه نقل کرده از اسمعیلی که گفت بود نزد عایشه از فهم وذکا وکثرت
روایت وخوض در غوامض علوم آنچه زیاده بران متصور نباشد لکن سبیل نیست بسوی رد
روایت ثقه مگر بنص که مثل او باشد دلالت کند بر نسخ یا تخصیص یا استحاله آن ومراد بآیه
قرآنی آنست که تو نمی شنوانی الا آنکه خدای تعالی بشنواند ومراد بموتی ومن فی القبور

موتی را در برزخ باحوال آخرت وتحقیقات دین اسلام چنانکہ عائشہ گفت ومتفق علیہ است در مراد
بحدیث پس ممکن است علم باحوال دنیا واہل دنیا وچیست دلیل بر زوال این علم ونسیان
آن باوجود بقای روح وآمدہ است کہ کافران تنا خواہند کہ عود بدنیا وآمدہ است کہ چون
نیست از سوال منکر ونکیر جواب بخیر وبد در راحت یا بدآرزو میکنند ومیگویند ای کاش کسی باشد
کہ خبر کند باہل من کہ در راحتم وخوشم وبالجملہ کتاب وسنت مملو ومشحون اند باخبار وآثار کہ
دلالت میکنند بر وجود علم موتی را بدنیا واہل آن پس منکر نشود آن را مگر جاہل باخبار ومنکر
دین وگفتم من وبخدا التوفیق انتہی ودر شرح عربی میگوید اعلم ان هذا الحدیث المتفق
علی صحته صریح فی ثبوت السماع للموتی وحصول العلم لهم بما یخاطبون
وکذلك حدیث مسلم ان المیت یسمع قرع نعالهم اذا انصرفوا وما
جاء فی زیارته صلی الله علیه وسلم اهل البقیع والسلام علیهم و
الخطاب معهم بقوله السلام علیکم دار قوم مومنین وانا کم ماتوعدون
غدا موجلون وانا ان شاء الله بکم لاحقون فان الخطاب مع من
لا یسمع ولا یفهم مما لا یعقل وکاد یعد من العبث ولیس هذا مخصوصا
به علیه الصلوة والسلام بل هی سنة مستمرة لمن یزور القبور وجاء
فی حدیث الترمذی انه لما زارت عائشة قبر اخیه عبد الرحمن
بن ابی بکر خاطبته وقالت والله لو حضرتك ما دفنت الا حیث مت
ولو شهدتك ما زرتك وقد ذکروا فی توجیه قوله صلی الله
علیه وسلم تحیة المیت انه لیس المراد المنع من تحیته بالسلام
علیك بل المراد انه لما لم یتوقع منه رد السلام استوی

فی حقه التقدیم والتاخیر فیفهم منه ان السماع حاصل له لا الرد
ونقل عن الشیخ ابن الهمام فی شرح الهدایه ان اکثر المشایخ الحنفیه
علی ان المیت لا تسمع وقد صرحوا فی کتاب الایمان لو حلف لا یکلمه فکلمه
میتا لا یحنث لانها تنعقد علی ما یحنث یفهم والمیت لیس کذلک وابحا
عن حدیث مسلم الناطق بسماع المیت قرع نعالهم بانه مخصوص با
الوضع فی القبر مقدمه للسوال وهو خلاف الظاهر بل الظاهر ان
هذه الحالة حاصلة له فی القبر ثم اجابوا عن هذا الحدیث المذکور
فی الباب تارة بان تلک مخصوصة له صلی الله علیه واله وسلم
معجزة وزیادة حسرة علی الکافر ولا یخفی ان الحمل علی ذلک مجرد
احتمال وتاویل لا یذهب الیه حتی یقوم دلیل علی استحالة السماع والله
تعالی قادر علی ذلک وسببیة الحواس للاحساس والادراک عادیة
کما تقرر فی المذهب واخری بان ذلک من ضرب المثل ولیس المراد
حقیقة الکلام هذا ابعد من الاول ومبنی الایمان علی العرف لا الحقیقة
واقوی وجوه تاویلهم ان هذا مردود عن عایشة حیث قال کیف
یقول ذلک رسول الله صلی الله علیه وسلم والله تعالی یقول وما
انت بمسمع من فی القبور کذا قال الشیخ ابن الهمام وفی المواهب اللدنیه
تاولت عایشة وقالت انما اراد النبی صلی الله علیه وسلم انهم الان
یعلمون ان الذی اقول لهم حق ثم قرأت انک لا تسمع الموتی وما انت
بمسمع من فی القبور ویعلم من صحیح البخاری انها ما قالت انما قال

رسول الله صلی الله علیه وسلم انهم الآن یعلمون ان ما کنت اقول لهم حق وشرحه القسطلانی بقوله ای وهو ابن عمر یسمعون بدل یعلمون وبالجملة عایشة منکرة سماع الموتی ولروایة من روی ذلک مستندة بینین فانهما تفیدان تحقق عدم سماعهم فانه تعالی شبه الکفار بالموتی لافادة بعد سماعهم وهو فرع عدم سماع الموتی ولکن العلماء اجابوا عن قول عایشة واستدلالها بالقران ولم یتلقوا هذا القول منها بالقبول ونقل فی المواهب عن الاسمعیلی انه قال کان عند عایشة من الفهم والذکاء وکثرة الروایة والغوص علی غوامض العلم مالا مزید علیه لکن لاسبیل الی رد روایة ثقة الا بنص مثله یدل علی نسخه او تخصیصه او استحالة وکیف والجمع بین الذی انکرته واثبته غیرها ممکن لان قوله تعالی انک لا تسمع الموتی لا ینافی قوله علیه الصلوة والسلام انهم یسمعون لان الاسماع هو ابلاغ الصوت من المسمع فی اذن السامع فان الله تعالی هو الذی ابلغهم بان اسمعهم صوت النبی صلی الله علیه وسلم بذلک انتهی وقد اجیب ایضا بان المراد بالموتی ومن فی القبور هو الکفار مجازا من غیر نظر الی حقیقة الکلام والمراد بعدم السماع عدم اجابتهم للحق بدلیل ان الایتین نزلتا فی دعاء الکفار الی الایمان وعدم اجابتهم لذلک فافهم وقد یقال المراد بالموتی موتی القلوب وبالقبور اجسادهم التی فیها تلک القلوب المیتة هذا وقد ذکر فی المواهب ان من الغریب فی المغازی لابن اسحق روایة یونس بن بکر باسناد جید عن عایشة حدیثا

مثل حديث ابى طلحة وفيه ما انتم باسمع لما اقول منهم واخرجه الامام
احمد باسناد حسن فان كان محفوظا فكانها رجعت عن الانكار لما ثبت
عندها من رواية هؤلاء الصحابة لكونها لم تشهد القصة وذكر
فى شرح البخارى مثل ذالك انتهى وجاءت عن عائشة انها قالت
كنت اضع ثيابى فى بيتى بعد وضع رسول الله صلى الله عليه وسلم
والى بكر فيه لانه ما كان بها الا زوجى وابى فلما عمر كنت استر نفسى
حياء امنه وهل هذا الا اثبات العلم والادراك للميت فيتمسك الذين
للسماع بما ذكر من رواية البخارى من قوله قال قتادة احياهم الله
حتى اسمعهم قوله توبيخا وتصغيرا ونقمة وحسرة وندامة وحاصله
يرجع الى ما يثبت للموتى فى القبور من الحيوة وذلك اما باحياء هم
واعادة الروح الى الجسد كله او بعضه بحيث يحصل به السماع والفهم
لما يحصل اللذة والالم ولا يذهب عليك انه ليس فى هذا القول
تخصيصه بالنبى صلى الله عليه واله وسلم معجزة له ولا الاختصاص
بهؤلاء فالله تعالى قادر على ان يخلق تلك الحالة فى الاموات كلهم
عند ندائهم من اى شخص كان وفى اى زمان يكون قد مر بالله التوفيق
ثم اعلم انه قد ثبت من هذا سماع الموتى كلام الاحياء ولئن نزلنا
عن هذا فلا يلزم من نفى السماع نفى العلم لان السماع يكون بما خلقه
الذى فى البدن وقد خربت واما العلم فيكون بالروح فهما فى
شئ عليه الذى لا يكون بالقوى الجسمانية فلا يكون منهما الى شئ

والمبصرات لا على وجه الابصار والسمع بخروج الشعاع وقرع الصوت
كما اول بعض المتكلمين سمع الله تعالى وبصره بالعلم بالمسموعات والمبصرات
وقد وردت الاخبار والآثار بعلم الموتى باحوال الزائرين ومعرفتهم
اياهم حتى وردان الزيارة يوم الجمعة احب لانه يكون في هذا اليوم
علم الميت اتم واكمل واحوال الزائرين لهم اكشف واظهر وايضا لا شك
في حصول العلم للموتى باحوال الآخرة وحقيقة دين الاسلام
فليمكن ان يكون العلم باحوال الدنيا واهلها ايضا ثابتا وما الدليل على
زواله مع بقاء الروح وقد جاء في الحديث ان الشهداء لما راوا ما اعد
الله لهم من النعمة والراحة قالوا ليت من يخبر اخواننا فقال تعالى
انا اخبرهم بذلك فانزل قوله تعالى ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل
الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون الآية وقد جاء ان العراة
الذين قتلوا اخبروا اخواننا بان لقينا ربنا فرضي عنا وارضانا و
كان هذا قرءانا يقرء ثم نسخ تلاوته وجاء في الحديث ان الميت اذا
فرغ من جواب الملكين بالخير فنور في القبر ويقال له نم كنومة
العروس فيقول ارجع الى اهلي فاخبرهم فعلم ان الموتى ثبت لهم العلم
بالاهل والاخوان والاحباب وقد ثبت بالقران تمني الكفار العود الى
الدنيا والتحسر على اضلال خلانهم اياهم كما قال يا ليتني لم اتخذ فلانا
خليلا واذا كان لهم علم باصحابهم واقرانهم يوم القيمة ففي البرزخ
اولى واقرب وبالجملة الكتاب والسنة مملوان باخبار تدل على

وجود العلم للموتی بالدنیا و اهلها فلا مجال لانکاره الا لجاهل بالاخبار و منکر بالدین در خزانه مذکور است و ان قرء القران عند القبور ان نوی ان یونسه فانه یقرء وان لم یقصد بها ذالک فان الله تعالی یسمع القران حیث کانت در فتاوی عالمگیری می نویسد وان قرء القران عند القبور ان نوی بذلک ان یونسه صوت القران فانه یقرء وان لم یقصد ذلک فالله تعالی یسمع قراة القران حیث کان کذا فی فتاوی قاضیخان و در قاضی خان مینویسد و یکره قطع الحشیش الرطب من غیر الحاجت حاصل اینکه عامه اهل سنت و جمهور حنفیه یعنی سنیه متفق اند بر علم و ادراک و سماع اموات و میت مخالف دران مگر فرقه اهل هوا محل افسوس این است که مجیب اگر از اطلاع بر کتب مذکوره قاصر بود بر فتوی جد فاسد خود هم که بابه الاعتماد و الاعتقاد مجیب بود نظر نمود حالانکه مجیب در آخر حیات کاتب آن مرحوم بود و این فتاوی در دو نوشته دستخاص مجیب نزد بعض خواص موجود و تا چندی بعد وفات شان نیز بر طریقه شان ملتزم بود و آن اینست **سوال** چه میفرمایند علمای دین اندرین معنی که انسان را بعد موت ادراک و شعور میماند چنانچه زایران قبر خود را شناسند و سلام شان می شنوند یا نه **جواب** انسان را بعد از موت شعور و ادراک باقی میماند و برین معنی شرع شریف و قواعد فلسفی اجماع دارند اما شرع شریف پس عذاب القبر و نعیم القبر متواتر ثابت است و تفصیل این دفتری طویل میخواهد در کتاب شرح الصدور فی احوال القبور تصنیف شیخ جلال الدین سیوطی و دیگر کتب حدیث باید دید و اثبات عذاب القبر در کتب کلامیه از مباحث عمده است حتی لبعض از اهل کلام مسئله ...

تکفیر کرده اند و عذاب و تنعیم بغیر ادراک و شعور نمی تواند شد و نیز در احادیث صحیحه مشهوره
در باب زیارت قبور و سلام بر موتی و هم کلامی با آنها که انتم سلفنا و نحن بالاثر
و انا ان شاء الله تعالی بکم لاحقون ثابت است و در بخاری و مسلم موجود
است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم با کفار مکه که در بدر کشته شده بودند خطاب فرمودند
هل وجدتم ما وعد ربکم حقا مردم عرض کردند که یا رسول الله ما تکلم
من اجساد لیس فیها ارواح فرمودند ما انتم باسمع منهم ولکنهم لا
یجیبون و در قرآن مجید ثابت است ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات
بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما آتیهم الله من فضله بلکه از احیا
بس باند که آن هم خوش وقت و استبشار ثابت است و یستبشرون بالذین لم
یلحقوا بهم من خلفهم الا خوف علیهم ولا هم یحزنون بالجمله انکار شعور و ادراک
اموات اگر کفر نباشد در الحاد بودن او شبهه نیست و با قواعد فلسفی پس بقاء روح بعد از
مفارقت بدن و بقاء شعور و ادراک او و لذت روحانی و الام روحانی مجمع علیه فلاسفه است الا
جالینوس و بنا بر آن در فلاسفه نشمرده اند و ظاهر است که بدن در ایام در تحلیل است
و روح در شعور و ادراک در ایام در ترقی پس مفارقت بدن در سلب ادراک و شعور او چه
قسم تاثیر تواند کرد **سوال** اگر ادراک و شعور میماند بقدر حیات میماند یا زیاده و کم میشود
جواب ادراک و شعور اهل قبور بعد از موت در بعضی امور زیاده میشود و در بعضی کم
در آنچه تعلق با امور غیبیه دارد ادراک آنها زیاده است و در آنچه متعلق با امور دنیویه باشد
ادراک بعض اکثر مبتنی است که التفات و توجه ایشان در امور غیبیه زیاده است و از امور
دنیوی التفات و توجه کم باین جهت تفاوت واقع میشود و الا اصل ادراک و شعور یکسان است

بلکه اگر تامل کرده شود در دنیا نیز بسبب توجه و التفات زیاده قوی حولی در شعور و ادراک واقع
میشود چنانچه دقایق علمیه را وکلای دربار بسیار کم فهمند و لذاید طعام و محاسن
و کیفیت نغمات و اوتار را امیرزاده ها خوب ادراک میکنند و علماء و فضلا در ادراک اکثر اینها
بسیار قاصر اند این همه بسبب قلت توجه و التفات و کثرت آنست **سوال** کسی خدا
باطن و صاحب کشف بر قبورات رو مراقبه شده چیزی از باطن اخذ می تواند نمود
یا نه **جواب** میتواند نمود انتهی شاه عبد العزیز صاحب تحفه اثنا عشریه میفرمایند حاصل
آنکه چون روح از بدن جدا گشته قوای بدنی از وی جدا میشوند نه قوای نفسانی و حیوانی
و اگر وجود قوای نفسانی و حیوانی فیضانا یا بقاء مشروط باشد بوجود قوای بدنی
لازم آید که ملایکه را شعور و ادراک حسی و حرکتی و شهوت و غضب و دفع منافر باشند پس حال
ارواح در عالم قبر مثل حال ملایکه است که بتوسط شکلی و بدلی کار میکنند و صدور
افعال حیوانی و نفسانی میگردند پس آنکه النفس باقی همراه داشته باشند فرق همین
که ملایکه موافق اعمال تنعیم و تعذیب میت دارند ایشان را بحسب اعمال مکسوبه تنعیم و تعذیب
خواهد بود و اینهمه که ذکر کرده ایم از کلام اعلام حنفیه است حاصل النقل کنیم روایات چند از
شرح الصدور و قبل از ذکر آن تمهیدی واجب الذکر است و آن اینکه فرقه محدثه
کیدی عجب آفریده اند براه زن عوام بیچاره و آن اینکه میگویند که مثلا جلال الدین شافعی
است و شما حنفی استدلال بقول شافعی چرا میکنید و این کید بوجوه مرتفع اول
اینکه اختلاف شافعیه و حنفیه در فروع قیاسیه است البته در هر مسئله فرعی عملی که اجتهاد
هر دو امام بزرگوار مختلف باشد مقلد یکی را استناد بدیگری علی التفصیل
و از مسایل فرعیه در آنکه اختلاف نداشته در مسایل فرعیه عملا و استناد یکی بدیگری کردن

چهارم آنست تمام حنفیه بشافعیه و شافعیه بحنفیه استدلال میکند کتب هایشان از آن مملو و احادیث و اخبار هایکیست راجع بحنفیه و شافعیه نیست و فیما بین حنفیه و شافعیه معاذ الله افتراق ملت نیست و نیکی منکر مدالت و جلالت دیگری است دوم اینکه رجوع کردیم بکتب حنفیه دیدیم که این سند را حواله کرده بر شرح الصدور و تمدیح و تصحیح آن کردند چنانچه از آنچه ذکر کردیم واضح است سیوم اینکه مجیب هم در جواب سوال نوزدهم بر نقل ملا علی قاری از سیوطی و در جواب سوال بست سیوم بمقدمه عرض اعمال بر اقارب بشرح الصدور استناد نموده حالا اتباع مجیب را بچگونه محل کلام نیست و کتاب شرح الصدور که صرف موضوع آن برای همین نوع مسایل است از اول تا آخر در مخترعات این فرقه است قلیلی از آن در اینجا ذکر میکنیم باب زیارة القبور و علم الموتی بزوارهم و رؤیتهم لهم اخرج ابن ابی الدنیا فی کتاب القبور عن عایشة قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من رجل یزور قبر اخیه ویجلس عنده الا استانس به حتی یقوم واخرج ایضا والبیهقی فی الشعب عن ابی هریرة قال اذا مر الرجل بقبر کان یعرفه فسلم علیه الا رد علیه السلام واخرج ابن عبد البر فی الاستذکار والتمهید عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم ما من احد یمر بقبر اخیه المؤمن کان یعرفه فی الدنیا فیسلم علیه الا عرفه ورد علیه السلام صححه عبد الحق واخرج العقیلی قال قال ابو رزین یا رسول الله صلی الله علیه وسلم ان طریقی علی الموتی فهل من کلام اتکلم به اذا مررت بهم قال قل السلام علیکم یا اهل القبور من المسلمین

الى اخر ما قال قال ابو رزين يا رسول الله ايسمعون قال يسمعون ولا يستطيعون ان يجيبوا قال قوله لا يستطيعون ان يجيبوا اجوابا يسمعه الحي والا فهم يردون بحيث لا يسمع واخرج احمد والحاكم عن عائشة قالت كنت ادخل البيت فاضع ثوبي واقول انما هو ابي وزوجي فلما دفن عمر معهم ما دخلت الا وانا مشددة على ثيابي حياء من عمر واخرج الطبراني في الاوسط عن ابن عمر والحاكم وصححه والبيهقي عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم انه وقف على مصعب بن عمير حين رجع من احد فوقف عليه وعلى اصحابه فقال اشهد انكم احياء عند الله فزوروهم وسلموا عليهم فوالذي نفسي بيده لا يسلم عليهم احد الا ردوا عليه الى يوم القيامة واخرج ابن ابي الدنيا والبيهقي في الشعب عن محمد بن واسع قال بلغني ان الموتى يعلمون بزوارهم يوم الجمعة ويوما قبله ويوما بعده واخرجا ايضا عن الضحاك قال من زار قبرا يوم السبت قبل طلوع الشمس علم الميت بزيارته قيل له وكيف ذلك قال لمكان يوم الجمعة منه قال السبكي عود الروح الى الجسد في القبر ثابت في الصحيح لسائر الموتى فضلا عن الشهداء وانما النظر في استمرارها في البدن وفي ان البدن يصير حيا بها كحياته في الدنيا او حياة وهي حيث شاء الله فان ملازمة الحيوة للروح امر عادي لا عقلي فهذا الى ان البدن يصير بها حيا كحالته في الدنيا مما

مجوزة العقل فان صح به سمع اتبع وقد ذكره جماعة من العلماء ويشهد
له صلوته وسی فی قبره فان الصلوة تستدعی جسدا حیا وكذلك
الصفات المذكورة فی الانبیاء لیلة الاسراء كلها صفات الاجسام
ولا یلزم من كونها حیوة حقیقة ان یكون الابدان معها كما كانت
فی الدنیا من الاحتیاج الی الطعام والشراب وغیر ذلك من صفات
الاجسام التی نشاهدها بل یكون لها حكم اخر واما الادراكات
كالعلم والسماع فلاشك ان ذلك ثابت لهم ولسایر الموتی وقال
غیره اختلف فی حیوة الشهید هل هی للروح فقط او للجسد معها
بمعنی عدم البلی له علی قولین وقال البیهقی فی كتاب الاعتقاد
الانبیاء بعد ما قبضوا ردت الیهم ارواحهم فهم احیاء عند ربهم
كالشهداء وقال ابن القیم فی مسألة تزاور الارواح وتلاقیها الارواح
قسمان منعمة ومعذبة فاما المعذبة فهی تشغل عن التزاور و
التلاقی واما المنعمة المرسلة غیر المحبوسة فتلاقی وتتزاور وتتذاكر
ما كان منها فی الدنیا وما یكون من اهل الدنیا فیكون كل روح
مع رفیقه الذی هو علی مثل عملها وروح نبینا صلی الله علیه
واله وسلم فی الرفیق الاعلی قال الله تعالی ومن یطع الله والرسول
فاولئك مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین
والشهداء والصالحین وحسن اولئك رفیقا وهذه المعیة
ثابتة فی الدنیا وفی دار البرزخ وفی دار الجزاء والمرء مع من احب

فی هذه الدور الثلث انتهی وقال سید له فی کتاب البرهان فی علوم
القران فان قیل قوله تعالی ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا
بل احیاء کیف یکونون امواتا احیاء قلنا یجوز ان یحییهم الله فی قبورهم
وارواحهم یکون فی جزء من ابدانهم یحس جمیع بدنه بالنعیم واللذات
لاجل ذلک الجزء کما یحس جمیع بدن الحی ببرودة او حرارة یکون فی جزء
من اجزاء بدنه وقیل المراد ان الاجساد لا تبلی فی قبورهم ولا ینقطع
اوصالهم فهم کالاحیاء فی قبورهم وقال ابو حیان الاندلسی فی تفسیر
هذه الایة اختلف الناس فی هذه الحیوة فقال قوم معناها بقاء ارواحهم
دون اجسادهم لانا نشاهد فسادها وفناءها وذهب اخرون ان الشهید
حی الجسد والروح ولا یقدح فی ذلک عدم شعورنا به فنحن نراهم
علی صفة الاموات وهم احیاء کما قال الله تعالی وتری الجبال تحسبها
جامدة وهی تمر مر السحاب کما تری النائم علی هیئته وهو یری فی
منامه ما یتنعم به او یتالم قلت ولذلک قال الله تعالی بل احیاء ولکن
لا تشعرون فنبه بقوله ذلک خطابا للمومنین علی انهم لا یدرکون هذه
الحیوة بالمشاهدة والحس وبهذا تمیز الشهید عن غیره ولو کان المراد
حیوة الروح فقط لم یحصل له تمیز عن غیره لمشارکة سائر الاموات
له فی ذلک ولعلم المومنین باسرهم حیوة کل الارواح فلم یکن لقوله
ولکن لا تشعرون معنی وقد کشف الله لبعض اولیاءه فی منامه ذلک
ونقل السهیلی فی دلائل النبوة عن بعض الصحابة انه حفر فی مکان

ثم انفتحت طاقة فاذا شخص على سرير وبين يديه مصحف يقرء فيه
وامامه روضة خضراء وذلك بما جد وعلم انه من الشهداء لانه
راى في صفحة وجهه جرحا واورد ذالك ابو حيان وشبيه هذا
ما حكاه اليافعي في روض الرياحين عن بعض الصالحين حضرت قبر [رجل]
من العباد والحدته فبينا انا اسوى اللحد سقطت لبنة من لحد قبر
يليه فنظرت فاذا الشيخ جالس في القبر عليه ثياب بيض تقعقع وفي
حجره مصحف من ذهب مكتوب بالذهب وهو يقرء فيه فرفع راسه
الي وقال لي اقامت الساعة رحمك الله قلت لا فقال رد اللبنة الى
موضعها عافاك الله فرددتها ودرينجا حكايات كثيره نقل نموده مطابق مضمون
حكايات سابقه بطرق متعدده وبعد ازان نوشته قال اليافعي في كفاية المعتقد
اخبرنا بعض الاحياء عن بعض الصالحين انه كان ياتي قبر والده في بعض
الاوقات ويتحدث معه وپس ازان روايات كثيره از كتب احاديث ومحدثين
نقل نموده كه برخى ازان بطريق التقاط نقل مى آيد واخرج ابن ابي الدنيا في
كتاب القبور بسند فيه مبهم عن عمر بن الخطاب انه مر بالبقيع فقال
السلام عليكم يا اهل القبور اخبار ما عندنا ان نساءكم قد تزوجن
ودياركم قد سكنت واموالكم قد فرقت فاجابه هاتف يا عمر بن الخطاب
اخبار ما عندنا ان ما قدمناه فقد وجدناه وما انفقناه فقد
ربحناه وما خلفنا فقد خسرناه واخرج الحاكم في تاريخ نيشابور و
البيهقي وابن عساكر في تاريخ دمشق بسند فيه من يجهل عن

سعيد بن المسيب قال دخلنا مقابر المدينة مع علي بن ابي طالب فنادى
يا اهل القبور السلام عليكم ورحمة الله تخبرونا باخباركم
ام تريدون ان نخبركم قال فسمعنا صوتا وعليكم السلام ورحمة
الله وبركاته يا امير المومنين اخبرنا عما كان بعدنا فقال علي اما
ازواجكم فقد تزوجن الى اخر ما قال فاجابه ميت قد تخرقت الاكفان
الخ قال البيهقي اخبرنا ابو عبد الله الحافظ قال سمعت ابا يعلى حمزة
بن محمد العلوي قال سمعت هاشم بن محمد العمري يقول اخذني ابي
بالمدينة الى زيارة قبور الشهداء في يوم جمعة بين طلوع الفجر
والشمس فكنت امشي خلفه فلما انتهى الى المقابر رفع صوته فقال
سلام عليكم بما صبرتم فنعم عقبى الدار قال فاجيب وعليك السلام
يا ابا عبد الله فالتفت ابي الي فقال انت المجيب يا بني فقلت لا فاخذ
بيدي فجعلني عن يمينه ثم اعاد السلام عليهم ثم جعل كلما سلم عليهم
يرد عليه السلام حتى فعل ذلك ثلث مرات فخر ابي ساجدا شكرا
لله عز وجل واخرج اللالكائي في السنة عن يحيى بن معين قال
قال حفار اعجب ما رايت من هذه المقابر اني سمعت انينا كانين المريض
وسمعت من قبر المؤذن يؤذن وهو يجيبه من القبر واخرج ابن عساكر
في تاريخه بسنده من طريق الاعمش عن المنهال بن عمر قال والله
رايت راس الحسين رضي الله عنه حين حمل وانا بدمشق وبين
يدي الراس رجل يقرا سورة الكهف حتى بلغ قوله تعالى ام حسب

ان اصحاب الكهف والرقيم كانوا من اياتنا عجبا قال فانطق الله الراس
بلسان ذرب فقال اعجب من اصحاب الكهف قتلى وحملى قال البيهقى
وقد روى فى التكلم بعد الموت عن جماعة باسانيد صحيحة و بعد نقل بسيارى
از روايات در باب كلام احيا باموات وجواب اموات باحيا نوشته فهذه
اثار مستندة خرجها ائمة الحديث باسانيدهم فى كتبهم واوردتها
تقوية لما حكاه اليافعى وتصديقا له بازا يافعى نقل نموده مذهب اهل السنة
ان ارواح الموتى ترد بعض الاوقات من عليين او سجين الى اجسا
دهم فى قبورهم عند ارادة الله تعالى وخصوصا ليلة الجمعة ويجلسون
ويتحدثون وينعم اهل النعيم ويعذب اهل العذاب قال ويختص
الارواح دون الاجساد بالنعيم او العذاب ما دامت فى عليين او
سجين وفى القبر يشترك الروح والجسد وقال ابن القيم الاحاديث والا
يدل على ان الزائر متى جاء علم به المزور وسمع سلامه وانس به ورد
عليه وهذا عام فى الشهداء وغيرهم وانه لا توقيت فى ذلك وهو
اصح من اثر الضحاك الدال على التوقيت قال وقد شرع رسول الله صلى
الله عليه وسلم لامته ان يسلموا على القبور بسلام من يخاطبونه
ممن يسمع ويعقل ودر باب تقرار واح بعد ذكر احاديث وآثار بسيار كه يكى ازان اين است
اخرج احمد والحاكم وصححه والبيهقى وابن ابى داود فى البعث وابن ابى
الدنيا فى القبور من طرق عن ابى هريرة رضى الله عنه قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم اولاد المؤمنين فى جبل من الجنة

يكفلهم ابراهيم وسارة حتى يردهم الى اباءهم يوم القيمة ولقد مر شاهده
فى الصحيح فى حديث سمرة فى باب عذاب القبر از ابن قيم نقل نموده لا
منافاة بين كون الروح فى عليين او الجنة او السماء وان لها بالبدن
اتصالا بحيث تدرك وتسمع وتصلى وتقرء وانما يستغرب هذا لكون
الشاهد الدنيوى ليس فيه ما شانه هذا وامور البرزخ والاخرة
على نمط غير المالوف فى الدنيا وهذا كله كلام ابن القيم وقال فى موضع
اخر للروح من سرعة الحركة والانتقال الذى كلمح البصر ما يقتضى عروجها
من القبر الى السماء فى ادنى لحظة وشاهد ذلك روح النائم فقد ثبت
ان روح النائم يصعد حتى يخرق السبع الطباق وتسجد لله بين يدى
العرش ثم ترد الى جسده فى ايسر زمان قال حافظ ابن حجر فى فتاوىه
ارواح المومنين فى عليين وارواح الكفار فى سجين ولكل روح بجسدها
اتصال معنوى لا يشبه الاتصال فى الحيوة الدنيا بل اشبه شئ به
حال النائم وان كان هو اشد من حال النائم اتصالا قال وبهذا يجمع بين
ما ورد ان مقرها فى عليين او سجين وبين ما نقله بن عبد البر عن
الجمهور انها عند افنية قبورها قال ومع ذلك فهى ماذون لها فى التصرف
وتاوى الى محلها من عليين او سجين قلت ويويد ما ذكره من الاذن
فى التصرف مع كون المقر فى عليين ما اخرجه ابن عساكر من طريق بن
اسحق قال حدثنى الحسين بن عبد الله بن عباس ان رسول الله صلى
الله عليه واله وسلم قال بعد قتل جعفر لقد مر بى الليلة جعفر يقتفى

نفرا من الملائكة له جناحان مختضبة قوادمهما بالدم يريدون بيشة
بلدا باليمن واخرج بن عدی من حديث علی بن ابيطالب ان رسول الله
صلی الله عليه واله وسلم قال عرفت جعفرا فی رفقة من الملائكة
يبشرون اهل بيشة بالمطر واخرج الحاكم عن ابن عباس قال بينا النبی
صلی الله عليه وسلم جالسا واسما بنت عميس قريبا منه اذ رد السلام
وقال يا اسما هذا جعفر مع جبريل وميكائيل مروا فسلموا علينا واخبر
انه لقی المشركين يوم كذا وكذا قال فاصبت فی جسدی من مقاديمی
ثلثة وسبعين من طعنة وضربة ثم اخذت اللواء بيدی اليمنى فقطعت
ثم اخذت بيدی اليسرى فعوضنی الله من يدی جناحين اطير بهما
مع جبرئيل وميكائيل انزل من الجنة حيث شئت واكل من ثمارها
ما شئت قالت اسما هنيا لجعفر ما رزقه الله من الخير لكن اخاف ان
لا يصدق الناس فاصعد المنبر فاخبر به الناس فصعد المنبر فحمد الله
واثنى عليه ثم قال ان جعفر بن ابيطالب مر مع جبرئيل وميكائيل وله
جناحان عوضه الله من يديه فسلم علی ثم اخبرهم بما اخبرها وتعد
ان سيويه وقال الحكيم الترمذی الارواح تجول فی البرزخ فتنظر
احوال الدنيا والملائكة تتحدث فی السماء عن احوال الادميين و
ارواح تحت العرش وارواح طاهرة فی الجنان والی حيث شاءت علی
قدر سعيهم السعی الی الله تعالى ايام الحيوة وذكر البيهقی فی كتاب
عذاب القبر بعد ما ذكر حديث ابن مسعود فی ارواح الشهداء وحديث

بن عباس ثم اورد حديث البخاري عن البراء قال لما توفي ابراهيم بن
النبي صلى الله عليه وسلم ان له مرضعا في الجنة ثم قال فحكم رسول
الله صلى الله عليه واله وسلم على ابنه ابراهيم بانه يرضع في
الجنة وهو مدفون بالبقيع في مقبرة المدينة انتهى
كلامي نقل نوود آخر شرائين است قلو ورد ان الروح في القبر يعرض عليه
مقعدها من الجنة والنار ولانا امرنا بالسلام على القبور ولولا ان الارواح
تادرك لما كان فيه فائدة وبدان مي نويسد وحكى عن طائفة من
المتكلمين ان الارواح تموت بموت الاجساد ونسب الى المعتزلة وقال به
جماعة من فقهاء الاندلس قديما ومنهم عبد الاعلى بن وهب بن محمد
بن عمر بن لبابة ومن متاخريهم كالسهيلي وابي بكر بن العربي ورد
نكير العلماء لهذه المقالة حتى قال سحنون ابن سعيد وغيره هذا قول
اهل البدع والنصوص الكثيرة الدالة على بقاء الارواح بعد مفارقتها
للابدان ترد ذلك وتبطله والفرق بين حيوة الشهداء وغيرهم من
المومنين الذين ارواحهم في الجنة من وجهين احدهما ان ارواح
الشهداء تخلق لها اجساد وهي الطير التي يكون في حواصلها لتكمل
بذلك نعيمها ويكون اكمل من نعيم الارواح المجردة عن الاجساد فان
الشهداء بذلوا اجسادهم للقتل في سبيل الله فعوضوا عنها هذه
الاجساد في البرزخ والثاني انهم يرزقون من الجنة وغيرهم لم يثبت
في حقه مثل ذلك وان جاء انهم يعلقون في شجر الجنة فقيل معناه

التعلق وقبل الاكل من الشجرة وبكل حال فلا يلزم مساواتهم للشهداء
فى كمال نعيم فى الاكل والله اعلم وما اخرجه بن السنى عن بن مسعود ان
النبى صلى الله عليه واله وسلم كان اذا دخل المقابر قال السلام
عليكم ايتها الارواح الفانية والابدان البالية والعظام النخرة التى خرجت
من الدنيا وهى بالله مومنة اللهم ادخل عليها روحا منك وسلاما
منا فانه مع ضعف سنده ماول بان المراد بفناء الارواح ذهابها من
الاجساد المشاهدة وان ابن القيم نقل كرده وعرض المقعد لا يدل على ان
الروح فى القبر ولا على فنائه بل ان لها اتصالا به يصح ان يعرض عليها معه
فان للروح شان اخر فيكون فى الرفيق الاعلى وهى متصله بالبدن بحيث
اذا سلم المسلم على صاحبها رد عليه السلام وهى فى مكانها هنالك
وهذا جبرئيل عليه السلام راه النبى صلى الله عليه واله وسلم له ستمائة
جناح منها جناحين سد الافق وكان يدنو من النبى صلى الله عليه وسلم
حين يضع ركبتيه على ركبته ويديه على فخذيه وقلوب المخلصين متسع
من الممكن انه كان يدنوا هذا الدنو وهو فى مستقره من السموات وفى
الحديث فى روية جبرئيل فرفعت راسى فاذا جبريل صاف قدميه
بين السماء والارض يقول يا محمد صلى الله عليه وسلم انت رسول
الله تعالى وانا جبرئيل فجعلت لا اصرف بصرى الى ناحية الا رايته
كذلك وعلى هذا يحمل نزول الله تعالى الى السماء الدنيا ودنوه عشية عرفة
ونحوه فهو منزه عن الحركة والانتقال وانما ياتى الغلط هنا من قياس الغائب

على الشاهد فيعتقد ان الروح من جنس ما يعهد من الاجسام التى اذا
شغلت مكانا لم يمكن ان يكون فى غيره وهذا غلط محض وقد راى
النبى صلى الله عليه وآله وسلم ليلة الاسراء موسى قائما يصلى
فى قبره وراه فى السماء السادسة فالروح كانت هناك فى مثال ولها
اتصال بالبدن بحيث يصلى فى قبره ويرد على من يسلم عليه وهو
فى الرفيق الاعلى ولا تنافى بين الامرين فان شان الارواح غير شان
الابدان وقد مثل ذلك بعضهم بالشمس فى السماء وشعاعها فى
الارض وان كان غير تام المطابقة من حيث ان الشعاع انما عرض
للشمس واما الروح فهى نفسها منزلة وكذلك روية النبى صلى الله
عليه وآله وسلم الانبياء ليلة الاسراء فى السموات الصحيح انه راى
فيها الارواح فى مثال الاجساد مع ورود انهم احياء فى قبورهم يصلون
قد قال صلى الله عليه وآله وسلم من صلى على عند قبرى سمعته
ومن صلى على نائيا ابلغته اخرج البيهقى فى الشعب من حديث ابى هريرة
قال ان الله وكل بقبرى ملكا اعطاه اسماع الخلائق فلا يصلى على
احد الى يوم القيمة الا بلغنى باسمه واسم ابيه اخرجه البزار والطبرانى
من حديث عمار بن ياسر هذا مع القطع بان روحه فى اعلى عليين
مع ارواح الانبياء وهو الرفيق الاعلى فثبت بهذا انه لا منافاة بين
كون الروح فى عليين او الجنة او السماء وان لها بالبدن اتصالا
بحيث تدرك وتسمع وتصلى وتقرء وانما يستغرب هذا لكون الشاهد

الدنیوی لیس فیہ ما یشابہ ھذا امور البرزخ والاخرۃ علی نمط غیر المالوف
فی الدنیا انتہی کلام ابن القیم است ودرباب تاذی المیت بما یبلغہ عن الاحیاء
می نویسد اخرج الدیلمی عن عائشۃ رضی اللہ عنہا عن النبی صلی اللہ علیہ
وسلم قال المیت یوذیہ فی قبرہ ما یوذیہ فی بیتہ قال القرطبی یجوز ان
یکون المیت یبلغہ من افعال الاحیاء واقوالہم ما یوذیہ بلطیفۃ یحدثہا
اللہ تعالی لہم من ملک مبلغ او علامۃ او دلیل او ما شاء اللہ تعالی
فلذلک زجر عن سوء القول فی الاموات ودر فصل قرات قران می نویسد
قال القرطبی وقد قیل ان ثواب القرءۃ للقاری وللمیت ثواب الاستماع
ولذلک تلحقہ الرحمۃ قال اللہ واذا قرئ القران فاستمعوا لہ وانصتوا
لعلکم ترحمون ولا یبعد من کرم اللہ تعالی ان یلحقہ ثواب القرءۃ والاستماع
معا ویلحقہ ثواب ما یہدی الیہ من القرءۃ وان لم یسمع کالصدقۃ والدعاء
وفی فتاوی قاضیخان من الحنیفۃ قرء القران عند القبور فان نوی بذلک
ان یونسہم صوت القران فانہ یقرا وان لم یقصد ذلک فاللہ یسمع القرءۃ
حیث کانت قال القرطبی استدل بعض علمائنا علی نفع المیت بالقرءۃ عند
القبر بحدیث العسیب الذی شقہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم باثنین
وغرسہ وقال لعلہ یخفف عنہما ما لم ییبسا ودر جائی می نویسد اکثر
المسلمین علی ان الروح جسم وھو الذی دل علیہ الکتاب والسنۃ واجماع
الصحابۃ لوصفہا فی الایات والاحادیث بالتوفی والقبض والامساک
والارسال والتناول والاخراج والخروج والتنعیم والتعذیب والرجوع

والدخول والرضاء والانتقال والتردد في البرزخ وانها تاكل وتشرب وتسرح وتاوي وتنطق وتعرف وتنكر الى غير ذلك مما هو من صفات الاجسام ودرجاي مينويسد ذهب اهل الملل من المسلمين وغيرهم الى ان الروح تبقى بعد موت البدن وخالف فيه الفلاسفة دليلنا قوله تعالى كل نفس ذايقة الموت والذايق لابدان يبقى بعد المذوق وما تقدم من هذا الكتاب من الايات والاحاديث في بقائها وتصرفها وتنعمها وتعذيبها الى غير ذلك ودرجاي مي نويسد اختلف في ان الروح تموت مع البدن ام الموت للبدن وحده على قولين والصواب انه ان اريد بذوقها الموت مفارقتها للجسد فنعم هي ذايقة الموت بهذا المعنى وان اريد انها تعدم فلا بل هي باقية بعد خلقها بالاجماع في نعيم او عذاب وقد اخرج ابن عساكر في تاريخ دمشق بسنده الى محمد بن فضاح احد الايمة المالكية قال سمعت سحنون بن سعيد وذكر له عن رجل يذهب الى ان الارواح تموت بموت الاجساد فقال معاذ الله هذا قول اهل البدع وبازمينويسد فان قيل باي شيء تتمايز الارواح بعد مفارقت الاشباح حتى تتعارف و هل تتشكل فالجواب على قاعدة اهل السنة ان الروح ذات قائمة بنفسها تصعد وتنزل وتتصل وتنفصل وتذهب وتجي وتتحرك و تسكن وعلى هذا اكثر من مائة دليل مقررة منها قوله تعالى ونفس وما سوّيها فاخبر انها مسواة كما قال الذي خلقك فسوّيك فعدلك فسوى بدنه كالقالب لنفسه فتسوية البدن تابع لتسوية النفس

قال ومن هذا يعلم انها تاخذ من بدنها صورة تتميز بها عن غيرها وانها تتاثر وتنفعل عن البدن كما يتاثر البدن وينفعل عنها فيكتسب البدن الطيب والخبيث منها كما يكتسبها هي منه قال بل تميزها بعد المفارقة يكون اظهر من تميز الابدان والاشتباه بينها ابعد من اشتباه الابدان فان الابدان تشتبه كثيرا واما الارواح فقلما تشتبه قال ويوضح هذا انا نشاهد ابدان الانبياء والائمة وهم تميزون فى علمنا اظهر تميز وليس ذلك التميز راجعا الى مجرد ابدانهم بل هي بما عرفناه من صفات ارواحهم وانت ترى اخوين شقيقين متشبهين فى الخلقة غاية الاشتباه و بين روحيهما غاية التباين الى اخرها قال واذا كانت للملائكة تميز من غير ابدان تحملهم وكذالك الحق فالارواح البشرية اولى قسطلانى در مواهب لدنيه نوشته واما الادراك كالعلم والسماع فلاشك ان ذالك ثابت له بل ولساير الموتى حكاه الشيخ زين الدين المراغى و در باب زيارت قبر رسول الله صلى الله عليه وسلم نوشته ويلازم الادب والخشوع و التواضع غاض البصر فى مقام الهيبة كما كان نفعل بين يديه فى حياته ويستحضر علمه بوقوفه بين يديه وسماعه سلامه كما هو فى حياته اذ لا فرق بين موته وحيوته فى مشاهدته لامته ومعرفته باحوالهم ونياتهم وعزائمهم وخواطرهم وذلك جلى عنده لاخفاء به فان قلت هذه الصفات مختصة بالله تعالى فالجواب ان من انتقل الى عالم البرزخ من المومنين يعلم احوال الاحياء غالبا وقد وقع

كثير من ذلك كما هو مسطور في مظنة ذلك وفور مواهب من بوب
ومنها انه حي في قبره وكذلك الانبياء ولهذا قيل لا عدة على ازواجه
وقيل ويصلى فيه باذان واقامة وقد حكى ابن زبالة وابن النجار ان
الاذان ترك في ايام الحرة ثلاثة ايام وخرج الناس وسعيد بن المسيب
في المسجد قال سعيد فاستوحشت فدنوت الى القبر فلما حضرت الظهر
سمعت الاذان في القبر فصليت الظهر ثم مضى ذلك الاذان والا
قامة في القبر بكل صلوة حتى مضت ثلث ليال ورجع الناس وعاد
المؤذنون فسمعت اذانهم كما سمعت الاذان في قبر النبي صلى الله
عليه واله وسلم انتهى وقد ثبت ان الانبياء يحجون ويلبون فان قلت
كيف يحجون ويصلون ويلبون وهم اموات في الدار الاخرة وليست
دار عمل فالجواب انهم كالشهداء بل افضل منهم والشهداء احياء
عند ربهم يرزقون فلا يبعد ان يحجوا ويصلوا وفقول ان البرزخ ينسحب
عليه حكم الدنيا في استكثارهم من الاعمال وزيادة الاجور وانما
المنقطع في الاخرة انما هو التكليف وقد يحصل الاعمال عن غير تكليف
على سبيل التلذذ بها ولهذا انهم يسبحون ويقرؤن القرآن ومن
هذا سجود النبي صلى الله عليه واله وسلم وقت الشفاعة وقد
قال صاحب التلخيص ان ماله عليه السلام بعد موته قائم على نفقته
وملكه وعده من خصائصه ونقل امام الحرمين عنه ان ملكه
بقي على ما كان في حيوته فكان ينفق منه ابو بكر على اهاله وخدمه

وكان يرى انه باق على ملك النبى صلى الله عليه واله وسلم كان
الانبياء احياء وهذا يقتضى اثبات الحيوة فى احكام الدنيا وذلك
زائد على حيواة الشهيد والذى صرح به النووى زوال ملكه وان
ما ترك صدقة على جميع المسلمين لا يختص به ورثته فانقلت القرآن
ناطق بموته صلى الله عليه واله وسلم قال الله تعالى انك ميت
وانهم ميتون وقال عليه السلام انى مقبوض وقال الصديق
ان محمدا قد مات واجمع المسلمون على اطلاق ذلك اجابه الشيخ
تقى الدين السبكى بان ذلك الموت غير مستمر وانه صلى الله عليه
واله وسلم احيى بعد الموت ويكون انتقال الملك ونحوه مشروطا
بالموت المستمر والا فالحيوة الثانيه حيوة اخروية ولا شك انها اعلى
واكمل من حيوة الشهداء وهى ثابتة بالروح بلا اشكال وقد ثبت
ان اجساد الانبياء لا تبلى اذ عود الروح الى الجسد ثابت فى الصحيح
لساير الموتى فضلا عن الشهداء فضلا عن الانبياء وانما النظر فى
استمرارها فى البدن وفى ان البدن يصير حيا كحاله فى الدنيا
او حيا بدونها وهى حيث شاء الله فان ملازمة الحيوة للروح امر
عادى لا عقلى فهذا مما يجوزه العقل فان صح سمع اتبع وقد ذكر جماعة
من العلماء وشهد له صلوة موسى فى قبره فان الصلوة تستدعى
جسدا حيا وكذلك الصفات المذكورة فى الانبياء ليلة الاسراء كلها صفات
الاجسام ولا يلزم من كونها حيوة حقيقية ان يكون الابدان معها

كما كانت في الدنيا من الاحتياج الى الطعام والشراب وغير ذلك من
صفات الاجسام التي نشاهدها بل يكون لها حكم اخر فليس في العقل
ما يمنع من اثبات الحيوة الحقيقية لهم واما الادراكات كالعلم والسماع فلا
شك ان ذلك ثابت لهم بل ولساير الموتى حكاه الشيخ زين الدين
المراغي وقال انه مما يعز وجوده وفي مثله فليتنافس المتنافسون
و در باب زيارت قبر شريف ميگويد و ينبغي للزايران يستحضر من الخشوع ما
امكنه ويكن مقصوده في سلامه بين الجهر والاسرار وفي البخاري ان
عمر رضي الله عنه قال لرجلين من اهل الطايف لو كنتما من اهل
البلاد لاوجعتكما ضربا ترفعان اصواتكما في مسجد رسول الله صلى الله
عليه واله وسلم وقد روى عن ابي بكر الصديق رضي الله عنه
قال لا ينبغي رفع الصوت على نبي حيا ولا ميتا وروى عن عايشة رضي
الله عنها انها كانت تسمع صوت الوتد يوتد والمسمار يضرب في بعض
الدور المطيفة لمسجد النبي صلى الله عليه وسلم فترسل اليهم لا تؤذوا
رسول الله صلى الله عليه واله وسلم قالوا وما عمل علي بن ابي طالب
مصراعي داره الا بالمناصع توقيا لذلك نقله من زبالة فيجب الادب
معه و بعد ازان که گفته من انتقل الى عالم البرزخ من المومنين يعلم احوال
الاحياء غالبا ووقع كثير من ذلك كما هو مسطور في مظنة ذلك من
الكتب ميگويد وقد روى بن المبارك عن سعيد بن المسيب ليس من يوم
الا يعرض على النبي صلى الله عليه واله وسلم اعمال امته غدوة

وعنسية فيعرفهم بسيماهم واعمالهم فلذلك يتهد لهم بازميكوه ويكفي من الصلوٰة والسلام على رسول الله صلى الله عليه واله وسلم بحضرته الشريفة حيث يسمعه ويرد عليه وقد روى ابو داود من حديث ابي هريرة رضى الله عنه انه صلى الله عليه واله وسلم قال مامن مسلم يسلم علي الارد الله علي روحي حتى ارد عليه السلام وعند ابن ابي شيبة من حديث ابي هريرة مرفوعا من صلى علي عند قبري سمعته ومن صلى علي نائيا بلغته وعن سليمان ابن سحيم في ماذكره القاضي عياض في الشفاء قال رايت النبي صلى الله عليه وسلم في النوم فقلت يا رسول الله هولاء الذين ياتون يسلمون عليك اتفقه سلامهم قال نعم ارد عليهم ولاشك ان حيوة الانبياء عليهم السلام ثابتة مستمرة معلومة ونبينا صلى الله عليه وسلم افضلهم واذا كان كذلك ينبغي ان تكون حياته اكمل واتم من حيوة سائرهم فان قال سقيم الطبع ردي الفهم لوكان حيوته صلى الله عليه وسلم مستمرا ثابتا لماكان لرد روحه معنى كما قال الارد الله علي روحي فيجاب عن ذلك من وجوه احدها ان هذا اعلام ثبوت وصف الحيات دائما لثبوت رد السلام دائما فوصف الحيات لازم لرد السلام اللازم و الازم يجب وجوده عند ملزومه او ملزوم ملزومه و وصف الحيوة ثابت دائما لان ملزوم ملزومه ثابت دائما وهذا من نفاسات بحر البيان في اثبات المقصود باكمل انواع المبلاغة واجمل فنون

البراعة التي هي قطرة من بحار بلاغة العظمى ومنها ان ذلك عبارة
عن اقبال خاص والتفات روحاني يحصل من الحضرة الشريفة النبوية
الى عالم الدنيا وقوالب الاجساد الترابية وتنزل الى دايرة البشرية
حتى يحصل عند ذلك رد السلام وهذا الاقبال يكون عاما شاملا
حتى لو كان للمسلمين في كل لمحة اكثر من الف الف لوسعهم
ذلك الاقبال النبوي والالتفات الروحاني ولقد رايت من ذلك
ما لا يمكنني ان اعبر عنه ولقد احسن من سُئل كيف يرد النبي
صلى الله عليه وسلم على من يسلم عليه في مشارق الارض
ومغاربها في ان واحد فانشد قول ابي الطيب كالشمس في وسط
السماء ونورها فيغشي البلاد مشارقا ومغاربا ولا ريب ان حاله
صلى الله عليه وسلم في البرزخ افضل واكمل من حال الملائكة
هذا سيدنا عزرائيل عليه السلام يقبض مائة الف روح في وقت
واحد ولا يشغله قبض عن قبض وهو مع ذلك مشغول بعبادة الله
مقبل على التسبيح والتقديس فنبينا صلى الله عليه واله وسلم
حي يصلي ويعبد ربه ويشاهده ولا يزال في حضرة اقترابه متلذذ
بسماع خطابه وقد تقدم الجواب من قوله تعالى انك ميت وانهم ميتون
في اواخر خصايص من المقصد الرابع وروى الدارمي عن سعيد ابن
عبد العزيز قال لما كان ايام الحرة لم يؤذن في مسجد النبي صلى الله
عليه وسلم ولم يبرح سعيد بن المسيب من المسجد كان لا يعرف

وقت الصلوة الا سمعه ليمعها من قبر النبي صلى الله عليه وسلم
وذكره ابن النجار وابن بالة بلفظ قال سعيد يعني ابن المسيب فلما حضرت
الظهر سمعت الاذان من القبر فصليت ركعتين ثم سمعت الاقامة فصليت
الظهر ثم مضى ذلك الاذان والاقامة في القبر المقدس لكل صلوة حتى
مضت ثلاث ليال يعني ليالي ايام الحرة وقد روى البيهقي وغيره
من حديث انس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الا
نبياء احياء في قبورهم يصلون وفي رواية ان الانبياء لا يتركون
في قبورهم بعد اربعين ليلة ولكن هم يصلون بين يدي الله حتى ينفخ
في الصور وله شواهد في الصحيح منها قوله صلى الله عليه وسلم
مررت بموسى وهو قائم يصلي في قبره وفي حديث ابي ذر في قصة
المعراج انه لقي الانبياء في السموات وكلموه وكلمهم وقد ذكرت مزيد بيان
لذلك في حجة الوداع من مقصد عباداته وفي ذكر الخصائص في مقصد
معجزاته وفي مقصد الاسراء والمعراج وهذه الصلوات والحج الصادر من
الانبياء ليس على سبيل التكليف انما هو على سبيل التلذذ ويحتمل ان
يكون في البرزخ فيسحب عليهم حكم الدنيا في استكثارهم من الاعمال
وزيادة الاجور من غير خطاب التكليف وبالله التوفيق واذا ثبت
بشهادة قوله تعالى ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل
احياء عند ربهم يرزقون حيوة الشهيد ثبت حيوة النبي صلى الله
عليه وسلم بالطريق الاولى والذي عليه جمهور العلماء ان الشهداء

احياء حقيقة وهل ذلك للروح فقط او للجسد معها ينبغي عدم البلاء له فيه قولان وقد صح عن جابر ان اباه وعمرو ابن الجموح كانا ممن استشهد باحد ودفنا في قبر واحد حتى حفر السيل قبرهما فوجدا لم يتغيرا وكان احدهما قد جرح فوضع يده على جرحه فدفن وهو كذلك فاميطت يده عن جرحه ثم ارسلت فرجعت كما كانت وكان بين ذلك وبين احد ست واربعون سنة وروى عنه عليه السلام انه قال في شهداء احد والذي نفسي بيده لا يسلم عليهم احد الى يوم القيمة الا ردوا عليه رواه البيهقي عن ابي هريرة وقد قال ابن شهاب بلغنا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اكثروا من الصلوات على في الليلة الزهراء واليوم الازهر فانهما يوديان عنكم وان الارض لا تاكل اجساد الانبياء رواه ابو داود وابن ماجه ونقل ابن زباله عن الحسن ان رسول الله تعالى صلى الله عليه وسلم قال من كلمه روح القدس لم يوذن للارض ان تاكل من لحمه وقد ثبت ان نبينا صلى الله عليه وسلم مات شهيداً باكله يوم خيبر من شاة مسمومة سماً قاتلاً من ساعته حتى مات عنه بشير بن البراء وصار بقاءه صلى الله عليه وسلم معجزة وكان الم السم يتعاهده الى ان مات وكذا قال في مرض موته كما مر ما زالت اكلة خيبر تعاودني حتى كان الان قطعت ابهري والابهر ان عرقان يخرجان من القلب يتشعب منهما الشرايين كما ذكره في الصحاح قال العلماء فجمع الله بذلك بين

البنوة والشهادة انتهى وبارميكوند فان قلت لوكان المراد الحقيقة الحسية لادرك كل واحد فالجواب لا يلزم من قيام المعنى بمحل ادراكه لكل احد حتى توجد الشرائط وتنتفي الموانع وعدم الادراك لا يدل على عدم المدرك وانتفاء الدليل لا يدل على انتفاء المدلول والمزكوم لا يدرك رائحة المسك مع ان الرائحة قائمة بالمسك بيقين ولما كانت احوال القبر من الامور الاخروية لاجرم لا يدركها من الاحياء الا من كشف له الغطاء من الاولياء المقربين لان متاع الاخرة باق ومن في الزمان والفاني لا يتمتع بالباقي للتضاد ودرر منثورة قال ابن اسحق حدثني بعض اهل العلم انه عليه السلام قال يا اهل القليب بئس العشيرة كنتم كذبتموني وصدقني الناس فقال عمر بن الخطاب يا رسول الله كيف تكلم اجسادا لا ارواح فيها فقال ما انتم باسمع لما اقول منهم غير انهم لا يستطيعون ان يردوا شيئا وقالت عائشة رضي الله عنها ذلك فقال انما اراد النبي صلى الله عليه وسلم انهم الان ليعلمون ان الذي اقول لهم لحق ثم قرأت انك لا تسمع الموتى الاية فقولها يدل على انها كانت ببكر ذلك مطلقا لقولها انهم الان يعلمون وقال قتادة احياهم الله تعالى توبيخا وتصغيرا ونقمة وحسرة وفيه رد على من انكر انهم يسمعون كما روي عن عائشة رضي الله عنها ومن الغريب ان في المغازي لابن اسحق رواية يونس ابن بكير باسناد جيد عن عائشة رضي الله عنها

حدثنا وفيه ما انتم باسمع لما اقول منهم واخرجه الامام احمد باسناد حسن فان كان محفوظا فكانها رجعت عن الانكار لما ثبت عندها من رواية هولاء الصحابة لكونها لم تشهد القصة وقال الاسمعيلي كان عند العائشة من الفهم والذكاء وكثرة الرواية والغوص على غوامض العلم ما لا مزيد عليه لكن لا سبيل الى رد رواية الثقة الا بنص مثله يدل على نسخه او تخصيصه او استحالة فكيف والجمع بين الذي انكرته واثبته غيرها ممكن لان قوله تعالى انك لا تسمع الموتى لا ينافي قوله عليه السلام انهم الان يسمعون لان الاسماع هو ابلاغ الصوت من المسمع في اذن السامع فالله تعالى هو الذي اسمعهم بان ابلغهم صوت النبي صلى الله عليه وسلم واما جوابها بانه انما قال انهم ليعلمون فان كانت سمعت ذلك فلا ينافي رواية يسمعون بل يؤيدها وقال السهيلي محصله ان في نفس الخبر ما يدل على خرق العادة بذلك لنبيه عليه السلام لقول الصحابة له اتخاطب اقواما قد جيفوا فاجابهم بما اجابهم قال واذا جاز ان يكونوا في تلك الحالة عالمين جاز ان يكونوا سامعين وذلك اما باذان رؤسهم اذا قلنا ان الروح يعاد الى الجسد والى بعضه عند المسئلة وهو قول اكثر اهل السنة واما باذن القلب او الروح على مذهب من يقول بتوجه السؤال الى الروح من غير رجوع الى الجسد والى بعضه قال وقد روي عن عائشة انها احتجت لقوله تعالى وما انت

يسمع من في القبور ان انت الا نذير وهذه الآية كقوله تعالى افانت تسمع
الصم او تهدي العمي ان الله هو الذي يهدي ويوفق ويوصل الوعظ
الى اذان القلوب لا انت وجعل الكفار امواتا وصما على جهة
التشبيه بالاموات وبالصم فالله هو الذي يسمعه على الحقيقة
اذا شاء لا نبيه ولا احد فاذا لا تعلق بالآية من وجهين احدهما
انها نزلت في دعاء الكفار الى الايمان الثاني انه انما نفى عن
نبيه ان يكون هو المسمع لهم وصدق الله فانه لا يسمعهم اذا شاء
الا هو ويفعل ما يشاء وهو على كل شيء قدير معتزله استدلال كرده اند بأين
آيت چنانچه عینی در شرح صحیح بخاری در باب المیت یسمع خفق النعال نوشته
يستفاد منه اثبات عذاب القبر وهو مذهب اهل السنة والجماعة
وانكر ذلك ضرار بن عمرو وبشر المريسي واكثر المتاخرين من المعتزلة واحتجوا
في ذلك بقوله تعالى لا يذوقون فيها الموت الا الموتة الاولى اي لا
يذوقون في الجنة موتا سوى الموتة الاولى ولو صاروا احياء
في القبور لذاقوا موتتين لا موتة واحدة وبقوله تعالى وما انت
بمسمع من في القبور فان الغرض من سياق الآية تشبيه الكفرة باهل
القبور في عدم الاسماع وبعد ازان جواب داده در تفسیر بیضاوی در ذیل آیه
كريمه لا تقولوا لمن يقتل في سبيل الله اموات بل احياء ولكن لا
تشعرون می نویسد وفيها دلالة على ان الارواح جواهر قائمة بانفسها
مغايرة لما يحس به من البدن تبقى بعد الموت دراكة وعالمة

جمهور الصحابة والتابعين وبه نطقت الآيات والسنن وعلى هذا فتخصيص الشهداء لاختصاصهم بالقرب من الله تعالى ومزيد البهجة والكرامة انتهى سؤال السيد و بلهم دعاء زاير ازجناب الہی باین طور که الہی بحرمت نبی و ولی حاجت مرا روا کن جایز است یا نه جواب دعا باین طور که الہی بحرمت نبی و ولی حاجت مرا روا کن جایز است چنانچه از فقه اکبر ملا علی قاری مفهوم می شود و نیز در قواعد الایمان فی علم الکلام و معرفة الایمان تصنیف ملا علی قاری مذکور است عبارته بلفظ اگر بحرمت مصطفی گوید شاید چه در دعای استفتاح بحرمة الشهر الحرام والشعر الحرام و قبر نبیک علیه السلام ماثور و مرویست اما بحق فلان گفتن نشاید قواعد الایمان و معرفة الایمان اینوقت موجود نیست فاما شرح فقه اکبر موجود از دیدنش واضح میگردد که استشهاد مجیب بآن صرف برای تغلیط و غلط است چه ملا علی قاری بعد نقل کراهت بحق فلان و غیره و نقل اختلاف در معتقد الغرضی نویسد قلت و مرد ایه اللهم انی اسئلک بحق السائلین علیک وبحق ممشائی الیک فالمراد بالحق الحرمت او الحق الذی وعده بمقتضی الرحمة یعنی منع که برای بحق گفتن است در دلیل آن نوشته که انه لیس لاحد علی الله حق پس مراد آنست که حق وجوبی بر خدا کسی را نیست پس بحق فلان باین معنی مکروه است و بحق فلان که وارد است مراد در اینجا از حق رحمه است یا حق تفضلی مسئله بحرمت نبی و ولی دران مذکور نیست و ذکر رحمه در ضمن بحق است یعنی از حق رحمه مراد است پس بحق گفتن وارد و غیر مکروه شد در سراجیه می نویسد وجاء فی الآثار ما دل علی الجواز و در تفسیر عزیزی نوشته است الحجة

در روایت توبه حضرت آدم یعنی اسئلک بحق محمد آمده است محمول است بر حق تفضل
که مذهب اهل سنت است وانچه در کتب فقه ممنوع است حق حقیقی است بر مذهب معتزله
که افعال عباد را مخلوق عباد دانند پس جزای آن افعال حق حقیقی بندگان است واز
بسکه در زمان سابق مذهب معتزله رواج بسیار داشت واستعمال این لفظ در
مذهب ایشان میشد فقها از استعمال این لفظ منع نمودند تا خیال کسی بآن مذهب
نرود **سوال** اگر اهل مشرق بگویند یا رسول الله یا اولیاء الله واگر اهل مغرب گویند
یا رسول الله یا اولیاء الله جایز است یا نه **جواب** در ندا کردن غایب میان
نبی وغیر نبی فرق است اگر نبی را ندا کنند برای ایصال درود یا سلام ظاهرا
جواز است تخصیص ندا برای ایصال درود وسلام محض غلط اری ندا برای ایصال
درود وسلام هم جایز است وبرای استمداد هم جایز است خواه نبی باشد خواه ولی
چنانچه سابق مفصلا در مبحث استمداد گذشت وتمام میگردد این نزاع بانکه خود مجیب
در جواب استفتا هم می نویسد که برای انجاح حاجت صلوة الحاجة ثابت شده
ودر کتب حدیث هم مرقوم ومذکور است انتهی ودران ندائی برای استمداد موجود
که در بحث استمداد از حصن حصین وشرح آن از ملا علی قاری نقل نموده ایم صلوة
الحاجة بتعدد طرق وارد یکی ازان این هم هست قوله بدو جهته یکی انکه در حدیث شریف
وارد است که ملائکه از طرف حق تعالی بر همین مقرر اند که هر جا نبی صلی الله علیه وسلم صلوة
یا سلام میفرستد ملائکه نزد پیغمبر علیه السلام میرسانند میگوئیم که رسیدن سلام
بسوی نبی بهما یعین هم باصح الطریق ثابت در صحیح بخاری وصحیح مسلم وغیرهما از ابن
مسعود رضی الله عنه مرویست قال کنا اذا صلینا مع النبی صلی الله علیه

لمطالب من خصوصیات صلی الله

والہ وسلم قلنا السلام علی الله قبل عبادہ السلام
علی میکائیل السلام علی فلان فلما انصرف النبی صلی الله علیہ
وسلم قال لا تقولوا السلام علی الله فان الله هو السلام فاذا
احدکم فی الصلوٰۃ فلیقل التحیات لله والصلوات والطیبات السلام
علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاتہ السلام علینا وعلی
عباد الله الصالحین فانہ اذا قال ذلک اصاب کل عبد صالح فی السماء
والارض ودر شفائی قاضی عیاض می نویسد هذا احد مواطن التسلیم علیہ
وسنتہ اول التشهد وقد روی مالک عن ابن عمر انہ کان یقول
ذلک اذا فرغ من تشهدہ واراد ان یسلم واستحب مالک فی المبسوط
ان یسلم بمثل ذلک قبل السلام قال محمد بن مسلمة اراد ماجاء
عن عایشة وابن عمر انهما کانا یقولان عند سلامهما السلام علیک
ایها النبی ورحمة الله وبرکاتہ السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین
السلام علیکم واستحب اهل العلم ان ینوی الانسان حین السلام
کل عبد صالح فی السماء والارض من الملائکہ وبنی ادم والجن ملا علی قاری
در شرح مشکوٰۃ در شرح حدیث صلوا علی فان صلوتکم تبلغنی حیث کنتم
می نویسد قال القاضی وذلک ان النفوس الزکیة القدسیة اذا تجردت
عن العلایق عرجت واتصلت بالملاء الاعلی ولم تبق لها حجاب فتری
الکل کالمشاهد بنفسها او باخبار الملک لها وفیہ سر یطلع علیہ
من یتیسر لہ انتهی ودر شرح حدیث ان من افضل ایامکم یوم الجمعة

کسی اعتقاد کند که فلانی بذات خود بی اسماع خدا میشنود و عام است کہ زنده
باشد یا مرده نبی باشد یا غیر نبی سماع سلام باشد یا غیر سلام یا قدرت مستقله
در انجاح حاجات دارد یا در عالم متصرف است یا شرکت تدبیر در کارخانجات الہی
دارد پس این اعتقاد خود کفر است و شرک اگرچه ندا نکند موقوف بر نداکردن نیست
پس قول مجیب که این قسم نداکردن غیر خدا را موجب کفر و شرک است بی محل است
علاوه بران از کلامش ظاهر که ندای غیر خدا منحصر درین اعتقاد نیست بلکه ندای غیر خدا
باین اعتقاد که من هرگاه فلانی را ندا میکنم خدا که علم ذاتی خاصه اوست او را میشنواند
وآن شخص قدرت مستقله در انجاح حاجات ندارد و نه در عالم متصرف است و نه شرکت
تدبیر در کارخانجات الہی است بلکه بنده مقرب و ولی اوست و دعای او در حضرت
الوہیت نسبت بدعای من قبولیتی زاید دارد این قسم نداکردن غیر خدا را بشرک
و کفر نیست و ہمین صورت مطلوب سایل بود که مومن از ولی الله بجز این اعتقاد
نمیدارد و ازین قسم اغماض نموده محض برای تغلیط ندای نبی را برای سلام جایز
نوشته ما بقی را داخل شرک کرده داد و حال آنکه این امر خلاف عبارت خود مش
ہم ہست غایة الامر اینکه حسب اعتقاد فاسد خویش میگفت که این قسم شرک است و
سوای آن شرک نیست و آنکه شرک نیست ازان ندای نبی برای سلام وارد ندای
نبی برای استمداد و ندای غیر نبی برای سلام و ہم برای استمداد وارد نیست
اول مستحب یا جایز و ثانی مباح یا ناجایز و ظاہر است این تغلیط آن است که اعتقاد
این فرقه چنان است که نداکردن اموات از دور باعتقاد استماع شان اعتقاد
نمودن علم غیب است اموات را گویا سماع خدا اعتقاد کنند و این امر صریح البطلان

وابطال آن معلوم ہر کرومر کردیده است لہذا آن را در پرده ادا نمود اول معنی علم غیب را
باید فہمید بعد ازان حکم باید کرد شاه عبد العزیز در تفسیر سوره جن مینویسد غیب نام
چیزیست که از ادراک حواس ظاہره و باطنه غایب باشد نه حاضر بالمشاہده و بوجدان
دریافت شود و اسباب و علامات آن نیز در عقل و فکر آن در نیاید تا بدا ہتہ او استدلالا
دریافت شود و این غیب مختلف میباشد مثل کور مادرزاد عالم الوان غیب است
و عالم اصوات و نغمات و الحان شہادت و مثل عنین لذت جماع غیب است و
مثل فرشته الم گرسنگی و تشنگی غیب است و دوزخ و بہشت شہادت و لہذا این
قسم را غیب اضافی گویند و آنچه نسبت بہمه مخلوقات غایب است غیب مطلق است
مثل وقت آمدن قیامت و احکام کونیه و شرعیه باریتعالی در ہر روز در ہر شریعت و مثل
حقایق ذات و صفات او تعالی است علی سبیل التفصیل و این قسم را غیب خاص
او تعالی نامند فلا یظہر علی غیبه احدا یعنی پس مطلع نمیکند بر غیب خاص خود ہیچکس را
بوجہی که رفع تلبیس و اشتباه و خطا بکلی دران اطلاع حاصل شود و احتمال خطا و اشتباه
اصلا نماند و ہمین اطلاع دادن لذائی است که او را اظہار شخص بر غیب توان گفت
بخلاف اطلاع منجمین و اطبا و کاہنین و رمالان و جفریان و فال بینان که علم ایشان
ببعض حوادث کونیه از راه استدلال و علامات ظنیه یا اخبار محتملة الصدق والکذب جنیان
و شیاطین تخمینی و وہمی میباشد نه یقینی و اولیا اگرچه عالم الہامی یقینی ببعض
حقایق ذات و صفات یا وقایع کونیه حاصل می شود اما تلبیس و اشتباه بجمیع الوجوه
ازان مرتفع نمی گردد تا اظہار ایشان بر غیب و استیلا بران متحقق گردد بلکه اظہار
غیب بر ایشان و انعکاس صور غیبیه در آئینه وجدان ایشان است و لہذا تکلیف

عليه ملك ولا نبي مرسل واما اللواحق فهو ما اظهره الله على بعض احبائه لوحة علمه وخرج ذلك عن الغيب المطلق وصار غيبا اضافيا وذلك اذا تنور الروح القدسيه وازداد نورانيتها واشراقها بالاعراض عن ظلمة عالم الحس وتجليه ذات القلب عن صداء الطبيعة والمواظبة على العمل وفيضان الانوار الالهية حتى تقوى النور وينبسط في فضاء قلبه فينعكس فيه النقوش المرتسمة في اللوح المحفوظ ويطلع على المغيبات ويتصرف في اجسام العالم السفلى بل تجلى حينئذ الفياض الاقدس بمعرفته التي هي اشرف العطايا فكيف لغيره پس سماع موتی ندای احیارا یا سماع خدا در برزخ چگونه در علم غیب داخل باشد واعتقادش چگونه شرک گردد شاه عبد العزیز در ابیات تحفه اثنا عشریه می نویسد حاصل آنکه چون روح از بدن جدا شد قوای نباتی از و جدا میشوند نه قوای نفسانی وحیوانی واگر وجود قوای نفسانی وحیوانی فیضانا یا بقاء مشروط باشد بوجود قوای نباتی ومزاج لازم آید که ملایک را شعور وادراک حسی وحرکت وغضب ودفع منافر باشد پس حال ارواح در عالم قبر مثل حال ملایکه است که بتوسط شکلی وبدنی کار میکند لیکن آنکه نفس نباتی همراه داشته باشند فرق همین است که ملایکه را موافق اعمال تنعم وتعذیب نیست وارواح را بحسب اعمال مکسوبه تنعم وتعذیب خواهد بود انتهی وترمذی ونسائی وابن ماجه وابن حبان وحاکم از انس روایت کرده اند من سأل الله الجنة ثلاث مرات قالت الجنة اللهم ادخله الجنة ومن استجار من النار ثلاث مرات قالت النار اللهم

اجرہ من النار و شراح حدیث نوشته اند کہ مراد قول جنت و نار است بحقیقت و نیست دران بعدی و استبعادی کہ اللہ تعالی میفرماید و تقول ھل من مزید و جایز است کہ مراد خزنہ و حفظہ جنت و نار باشند و جلال الدین سیوطی در بدور سافرہ میگوید اخرج الترمذی و حسنہ و ابن ماجۃ عن معاذ بن جبل عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال لا تؤذی امرءۃ زوجھا الا قالت زوجتہ من الحور العین لا تؤذیہ الخ و اخرج الطبرانی عن ابی امامۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا انصرف المنصرف من الصلوۃ ولم یقل اللھم اجرنی من النار وادخلنی الجنۃ و زوجنی من الحور العین قالت الملائکۃ ویح ھذا اعجز ان یستجیر باللہ من جھنم و قالت الجنۃ ویحک ھذا اعجز ان یسال اللہ و قالت الحور اعجز ان یسال اللہ تعالی الحور العین پس ہرگاہ کہ ملایکہ و حور در جنت بلکہ جنت و نار کہ قسم جماد اند می شنوند کلام احیا را بلکہ ملک و حور را در جنت علم دعا نکردن او میگردد پس ارواح کاملا کہ در جنت و برزخ می شنوند کلام احیا را کہ بخوبی ثابت و علم یاد کردن حیا حاصل شد شرک از کجا آمد تحقیق درین مقام آنست کہ افعال عباد ہمہ مخلوق خدا اند و درین حکم احیا و اموات آدم و ملک وغیرہ ہمہ یکسان اگر کسی فرشتہ یا آدمی زندہ یا مردہ را در کسی ازین فعل مستقل و خالق داند کفر است کلام و سماع احیا ہم نیست مگر بخلق و قدرت او تعالی اگر او تعالی بخواہد کلام کند و بشنود و اگر نخواہد نشنود اگرچہ صور اسرافیل در گوش او دمیدہ شود علی ہذا القیاس ارواح اموات ہم می شنوند تا آنکہ خدا شنوانیدہ اند و با سماع خدا می شنوند و کلام میکنند و دیگر افعال مینمایند و چنانچہ جریان عادت الٰہی در عالم

طریقی برای برزخ وغیره هریک نهاده که بران طریق هم در افزاده و انواع تفاوت تا کمالی شمار پیدا کرده باصره یکی را از باصره دیگری و سامعه یکی را از سامعه دیگری و علی هذا القیاس و بر طرف خامه مخلوق هم قدرت او نکرده هرگاه که خواست دران طرف هم تصرف نموده همچنان در عالم مجرد یعنی ملک و روح مفارق هم طرق حیات و علم و ادراک و سامعه وغیره نهاده که افعال و اعمال ایشان در ارض معلوم و معدک ایشان گرده بر آسمان و جنت و برزخ علی تفاوت المراتب با علام الله و اسماء و صفات و افعال آن عالم از صفات و افعال این عالم بطور دیگر اند مثلا ابدان در حیات دنیا محتاج بطعام و شراب اند و دران عالم چنان نیست و سمع که درین عالم برفع صماخ سامعه بقوت مادیه موقوف است دران همچنان نیست و می تواند که کسیکه انکار سماع موتی میکند همین سماع است بلکه آن عالم اشبه و اقرب است بعالم ملکوت و لهذا افعال آن عالم قوی از افعال این عالم می باشند چه سماع دنیا اگرچه مسموع نمیشود بسبب بعد فاصله یا حیلولت حاجب وغیره دران عالم نمیشود و این عوایق مانع آن نمیشوند در برزخ سامعه و گفته که امور برزخ را بر امور دنیا قیاس نباید کرد و نزدد و انکار ملاحده طبعیه درین احکام مجرد استبعاد است بخلاف معتاد یعنی قدرت الله را در عالم مادی محسوس عادی منحصر میدانند و لهذا ایجهت است که در معجزات و کرامات انبیاء و اولیاء کلام میکنند باید سیکنند و این امر ناشی است از جهل بقدرت قدیر مطلق علاوه بران میگوییم که این استبعاد بخلاف معتاد منافی امکان نیست فاما ملاحده که اعتقاد معاد و حشر و ثواب و عذاب و تکلیفات و نبوات ندارند کلام خاص در باب برزخ چندان از ایشان مستبعد نیست محل کمال غرابت این است که بعضی متشرعین بدین اسلام هم کلام نا ملایم بر زبان می آرند و روایات صحیحه صریحه قویه را بر طاق نسیان گذاشته روایتی ضعیف المتن و اسند ضعیف الدلالة که بفهم شان

موید وہم باشد متصرفات بعیدہ در مجالس اعلان میکنند و این امر ثابت است شرعاً چنانچہ بالا گذشت و نیست دران رائحہ از شرک بلکہ انکار آن خطاست وہمین قدر کافیست برای ندای و خطاب شان و آنچہ کہ مولوی اسمعیل نوشتہ کہ بزرگان را چنان تصور نمودہ اند کہ از دور و نزدیک برابر میشنوند این شرک است خبطی است عجیب بمقام حیرانی است کہ از غیر مجنون چگونہ سرزند و اتباعش ہمہ دیوانہ گردیدند کہ باین کلمہ بیمعنی تفوہ میکنند معلوم نمی شود کہ ازین دعوی یعنی از دور و نزدیک یکسان شنیدن خاصہ خدا است چہ ارادہ دارند با وجودیکہ خدا از قرب و بعد مکان منزہ است و نسبت او با جمیع امکنہ یکسان و تصریح نمودہ اند جمہور کہ مراد از قرب کہ واقع شدہ است ہم قرب مکانی نیست و آنانکہ خطاب میکنند ارواح کاملہ را می شنوند خدا تعالی در عالم برزخ و جنت کلام احیا را بطریقی کہ معہود است و این امر شرعاً ثابت با شرک ربطی ندارد و معلوم نیست کہ از دور و نزدیک چہ ارادہ نمود اگر قبر مقصود است پس مہمل است زیرا کہ اگر بر قبر ہم کلام کنند نمی شنود روح مگر جائیکہ ہست از برزخ و جنت و اگر برزخ و جنت کہ محل ارواح است مقصود است پس نسبت برزخ و جنت با قبر و دیگر امکنہ یکسان قرب و بعد معنی ندارد و اجر زیارت مرتب است بر تعلقی کہ روح را از جنت و برزخ بآن حاصل است و لہذا میگویند کہ استعانت نزدیک قبر در افاضہ قویست از دور چنانچہ بجای خود مبین است ظاہرا ارواح را محبوس در قبور تصور نمودہ قیاس بر احیا ساخت کہ عادۃً از دور نمی شنوند و از نزدیک می شنوند و یا برزخ را دور تصور نمودہ استبعاد شنیدن ارواح نمود و این قیاس چنانکہ گذشت فاسد است حال ارواح بعد مفارقت ابدان مثل ملائکہ میگردد بران قیاس باید کرد در تفسیر عزیزی نوشتہ روح را قرب و بعد مکانی مانع این دریافت نمیشود و مثال آن در وجود انسانی روح بصری است کہ ستارہا

بخت آسمان را در دن چاه می تواند دید پس این قسم نداکردن غیر خدا را موجب کفر و شرک است چنانچه آیات قرآنی واحادیث نبوی صلی اللہ علیہ وسلم وروایات فقہیہ بر معنی دلالت دارد بالا گفتیم کہ از اعتقاد علم ذاتی و علم غیب و قدرت مستقلہ و تصرف در عالم و شرکت در تدبیر کفر لازم می آید بی ندا ہم کفر است مگر لفظ چنانچہ کہ درین عبارت واقع است محض غلط کہ ازین آیات و احادیث و روایات فقہیہ کہ نقل نمودہ اصلا حکم ندا ظاہر نیست چنانچہ مفصلا می آید در بعضی آیات کہ لفظ دعا وارد است مراد ندا قرار دادن مغالطہ عامہ این فرقہ است اکابر این طریق کہ بر مطلق ندا بی تفصیل کہ عجیب ہم مجملا ادا کردہ رہست می نماید قال اللہ تعالی قل لا یعلم من فی السموات والارض الغیب الا اللہ وما یشعرون ایان یبعثون صاف ظاہر است کہ این آیہ نفیا افادہ اختصاص علم غیب بحضرت باری عز شانہ می نماید و دران کلام نبود کلام در ندا و این آیہ افادہ آن نکند ومن اضل ممن یدعوا من دون اللہ من لا یستجیب لہ الی یوم القیمۃ وھم عن دعائھم غفلون وقال اللہ تعالی ولا تدع من دون اللہ ما لا ینفعک ولا یضرک فان فعلت فانک اذا من الظالمین وقال اللہ تعالی قل ادعوا الذین زعمتم من دون اللہ لا یملکون مثقال ذرۃ فی السماء ولا فی الارض وما لھم فیھما من شرک وما لہ منھم من ظھیر و دیگر آیات بہمین معنی بسیار اند طریقہ کلیہ این فرقہ است کہ آیات قرآنی را بی لحاظ موارد نزول مخالف تفاسیر منقول از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وخلاف تفاسیر ماثورہ از صحابہ رضی اللہ عنہم وجمہور مفسرین محض برای فاسد خویش نمودہ احکام مخترعہ خود را بران بنا نمودن از انجملہ این آیات و امثال ہا صاحب کتاب التوحید

که اصل شیوخ نجدیه است و باتباع آن در تقویة الایمان که گویا ترجمه کتاب التوحید شیخ نجدیست که مولوی اسمعیل
هم هرجا که در قرآن و حدیث لفظ دعا یافته ترجمه آن ندا نموده این آیات هم از انجاست مگر گونه فرقی است و آن اینکه
مولوی اسمعیل بالتصریح آنکه همین ندا مطلق سبب شرکست و بنا مجیب در ظاهر اینکه ندا بطریق شرک است بطریق
این آیات را بدعوی تراشیده هر دو بین ایشان تعلق نیست چه بطرق صحیحه تفسیر دعا بعبادت از آنحضرت صلعم منقولست جلال الدین سیوطی در تفسیر در منثور عن النبی
مرفوعا در تفسیر سوره فاطر می نویسد اخرج احمد و اصحاب السنن والحاکم و ابن
حبان عن النعمان بن بشیر قال قال رسول الله صلی الله علیه و
سلم ان الدعاء هو العبادة ثم قرء ادعونی استجب لکم ان الذین
یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین و در مدارک نوشته
وقال ربکم ادعونی اعبدونی استجب لکم اثبکم فالدعاء بمعنی العبادة
کثیر فی القران ویدل علیه ان الذین یستکبرون عن عبادتی وقال
علیه السلام الدعاء العبادة وقرء الایة وسیاتی مفصلا و در صحاح
وکتب معتبره تفسیر در جاها که تفسیر وی بعبادة موجود بود همه جا ندا قایم نمود چنانچه این تفصیل
در رساله ندا مسطور است حالا تفسیر این آیات نقل میکنیم آیه اول در تفسیر بحر ابو حیان اندلسی
که خیلی معتمد و مستند و جلال الدین سیوطی در اتقان مدح آن نموده می نویسد ومن
اضل استفهام فی نحو لعبدة الاصنام ای لا احد اضل ای ابلغ فی
الضلال ممن یعبد الاصنام وهی جماد لا قدرة لها علی استجابة دعا
مادامت الدنیا ای لا یستجیبون لهم ابدا ولذلک غیاء انتفاء
استجابتهم بقوله الی یوم القیمة ومع ذلک لا شعور لهم بعبادتهم
ایاهم وهم فی الاخرة اعداء لهم فلیس لهم فی الدنیا بهم نفع و لهم

علیہم فی الاخرۃ ضرر اھ و در بیضاوی نوشتہ و من اضل ممن یدعوا من دون اللہ من لا یستجیب لہ انکار اینکہ احد مثل من المشرکین حیث ترکوا عبادۃ السمیع العلیم المجیب القادر الخبیر الی عبادۃ من لا یستجیب لہم لو سمع دعائہم فضلا ان یعلم سرائرہم و یراعی مصالحہم و در مدارک ہم یدعوا بمعنی یعبد و من دون اللہ را باصنام تفسیر نمودہ آیۃ دویم جلال الدین سیوطی در اتقان نوشتہ الدعاء ورد علی اوجہ العبادۃ نحو و لا تدع من دون اللہ الخ و در مدارک نوشتہ اذا من الظالمین اذا جزاء الشرط و جواب سوال مقدر کان سائلا سأل عن عبادۃ الاوثان لانہ لا ظلم اقبح من الشرک و قال بعد تمام ما ملخصہ النہی عن عبادۃ الاوثان و وصفہا لا تنفع و لا تضر ان اللہ ہو الضار النافع الذی ان اصابک بضر لم یقدر علی کشفہ الا وحدہ دون کل احد فکیف بالجماد التی لا شعور لہا و کذا ان اراد بخیر لم یقدر واحد ان یرد ما یریدہ بک من الفضل و الاحسان فکیف الاوثان فہو الحقیق ادن بان یتوجہ الیہ العبادۃ دونہا آیہ سیوم بیضاوی مینویسد قل للمشرکین ادعوا الذین زعمتموہم الہتہ من دون اللہ فالمعنی ادعوہم فیما یہمکم من جلب نفع او دفع ضر لعلہم یستجیبون لکم ان صح دعویکم و در تفسیر واحدی می نویسد قل لکفار مکہ ادعوا الذین زعمتم انہم اللہ من دون اللہ قال مقاتل یقول ادعوہم لیکشفوا عنکم الضر الذی نزل بکم فی سنی الجوع ثم اخبر عنہم فقال لا یملکون

مثقال ذرة في السموات ولا في الارض نحو الغرض این آیات را بر کفر و شرک

بودن ندا حمل کردن تفسیر نیست بلکه تحریف است واما احادیث پس از انجمله این است

قالت احداهن وفينا نبي يعلم ما في غد فقال دعي هذه وقولي بما الذي

كنت تقولين ونیز در حدیث شریف عن عائشة رضي الله عنها قالت من

اخبرك ان محمدا صلى الله عليه وسلم يعلم الخمس التي قال الله تعالى

ان الله عنده علم الساعة الاية فقد اعظم الفرية كذا في المسلم

وايضا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم والله لا ادري والله

لا ادري وانا رسول الله ما يفعل بي ولا بكم كذا في المشكوة ودیگر احادیث

موید احادیث مذکوره بسیار اند بطریق نمونه همین قدر ذکر نموده شد اما فقهیه پس این است

ثم اعلم ان الانبياء لم يعلموا المغيبات من الاشياء الا ما اعلمهم الله

احيانا وذكر الحنفية تصريحا بالكفر باعتقاد ان النبي صلى الله عليه

وسلم يعلم الغيب لمعارضة قوله تعالى قل لا يعلم من في السموات والارض

الغيب الا الله كذا في شرح فقه الاكبر لملا علي قاري قال في البزازية و

غيرها من كتب الفقه من قال ان ارواح المشايخ حاضرة يعلم يكفر

كذا قال الشيخ فخر الدين ابو سعيد عثمان الجياني بن سليمان الحنفي في

رسالته ومن ظن ان الميت يتصرف في الامور دون الله واعتقد بذلك

كفر كذا في البحر الرائق هر کسیکه کونه فهم داشته باشد ظاهر است که حاصل این احادیث

وروایات فقهیه نیست مگر اختصاص علم غیب بخدا و کفر بودن اعتقاد علم غیب بغیر خدا

و دعوی مجیب که بران این احادیث وروایات سند آورده چیزی دیگر یعنی خدا

پس حاصلش بجز این نیست که جهال اینقدر بدانند که مسئله از آیه و حدیث و فقه نوشته است حال آنکه محض بی اصل نوشته است و هر کاهیکه در جواب سوالیکه بالای این سوال و جواب نوشته معرض اعمال احیا بر اموات و دعا اموات برای احیاء تسلیم نموده بنابر استبعاد جواز نداء وجهی نماند و اثبات جواز نداء در بحث استمداد بتفصیل گذشته از انجا باید دید مولوی رفیع الدین صاحب کثرة نداء اموات را چه قدر ستوده و در رساله نداء یه کما ینبغی تحقیق این مسئله گردیده **سوال** اذان بر قبر دادن بعد از دفن میت جایز است یا نه **جواب** اذان دادن بعد از دفن بدعت و مکروه است زیرا که معهود از سنت نیست و انچه معهود از سنت نیست بموجب روایات کتب فقه مکروه می باشد و عبارة الکتب هکذا یکره عند القبر ما لم یعهد من السنة والمعهود منها لیس الا زیارته والدعاء عنده قائما کما فی فتح القدیر والبحر الرائق والنهر الفائق والفتاوی العالمگیری پس ازین روایات واضح شد کراهة اذان بر قبر پس کسیکه بران اصرار کند و این را سنت داند در حق او کراهة شدیده خواهد شد اول تمام کلام را باید دید و بعد ازان معنی آن باید فهمید پس ازان اگر بدلالت مطابقه صریحه منطوقه منطبق باشد بر مسئله مسئوله تا آن وقت نوشتن جواب مضایقه ندارد و مثلا در جواب نوشت که مکروه است روایات فقهی انجنان می آورد که در وحکم کراهة اذان مصرح می بود نه اینکه عبارت را بحذف و تصرف نقل نموده و بعضیش نرسیده یا دیده و دانسته برای تغلیط عوام بر محل بیگانه کشان کشان برده راست نمودن که از شان مفتی بعید است این مسئله اصل از فتح القدیر است دیگران که ناقلش برده همه از فتح القدیر اخذ نموده اند و عبارت فتح القدیر این است

ویکرہ النوم عند القبر وقضاء الحاجة بل اولی کلما لم یعھد من السنة والمعھود منہا لیس الا زیارتہا والدعاء عندھا قائما کما کان یفعل صلی اللہ علیہ وسلم فی الخروج الی البقیع ویقول السلام علیکم دار قوم مؤمنین وانا انشاء اللہ بکم لاحقون اسئل اللہ لی ولکم العافیة واختلف فی اجلاس القاری لیقرء عند القبر والمختار عدم الکراھة اصل مذہب این طایفہ آنکہ بر قبر نزد قبر جز السلام علیکم دار قوم مؤمنین ہیچ یک ذکر و کلام جایز نیست محصل تغلیط مجیب آنکہ معہود از سنت زیارت و دعا نزد قبر و ہر چہ معہود نیست مکروہ است و اذان دعا نیست پس مکروہ شد و فساد درین قیاس از خطا در معنی دعا ست کہ بدان معنی اذان از دعا خارج است و وجہ خطا اینکہ در فتح القدیر در خاتمہ ہمان کلام موجود کہ نشانیدن قاریان برای قرأة نزد قبر بر مذہب مختار مکروہ نیست حال آنکہ چنانچہ اذان از معنی خاص دعا خارج قرأة قران ہم از ان خارج پس تہافت و تعارض در ہمان یک مقام در سند لازم میگردد و چونکہ مجیب با وجود نقل عبارت از فتح القدیر بسبب عدم فہم تعارض افتتاح ہم کہ معنی ترا شیدہ و اشنی لازم می آید متنبہ نگردیدہ دیگر قبایح کہ لازم می آیند فہم آن بعیب اللہ است یکی از ان اینکہ در ہمان فتح القدیر در مقصد ثالث از خاتمہ کتاب الحج آنچہ نوشتہ بجیری در ماسبق ذکر کردیم مخالف آنست دیگر آنکہ اگر مراد از دعا معنی مزعوم مجیب باشد تا این فقرہ یعنی والمعھود من السنة لیس الا زیارتہا والدعاء عندہ قائما غلط میگردد چہ بسیاری سوای آن از سنت معہود است چنانچہ می آید وحقیقت اینست کہ دعا بمعنی طلب ادنی از اعلی بوجہ خضوع است و بمعنی ذکر ہم می آید و اینجا مراد از دعا ذکر است و این اطلاق در عرف

شرح خیلی شمایم ترمذی و ابن ماجہ از جابر رضی اللہ عنہ روایت نمودہ اند کہ فرمود رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم افضل الدعاء الحمد للہ و امام احمد حنبل و ترمذی از سعد رضی اللہ عنہ روایت نمودہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دعوۃ ذی النون اذ دعا بہ وھو فی بطن الحوت لا الہ الا انت سبحانک انی کنت من الظلمین و بخاری و مسلم از موسی اشعری روایت نمودہ قال کنا مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی سفر فجعل الناس یجھرون بالتکبیر فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ایھا الناس اربعوا علی انفسکم انکم لا تدعون اصم ولا غائبا انکم تدعون سمیعا بصیرا و در شرح السنہ از ابی سعید خدری مرویست قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال موسی علیہ السلام یا رب علمنی شیئا اذکرک بہ او ادعوک فقال یا موسی قل لا الہ الا اللہ الی اخر الحدیث و ملا علی قاری در شرح حصن حصین نوشتہ کل دعاء ذکر و کل ذکر متضمن للدعاء لما فیہ من عرض الثناء و تعریض بالعطاء و در مرقاۃ در شرح حدیث بکسر نفہ کل دعا ذکر و کل ذکر دعا و در شرح حدیث موسی اشعری در فایدہ زاید کردن بصیر نوشتہ والاولی ھو ان یقال لما کان الدعاء یشتمل العبادۃ الفعلیۃ والقولیۃ انی بھما جمیعا و در کتب حدیث کتاب الدعوات مشتمل بر ہر انواع میباشد تا الا ذکر میکنم انچہ از احادیث و روایات فقیر درین باب بما رسیدہ است در مشکوۃ عن جابر رضی اللہ عنہ قال خرجنا مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الی سعد بن معاذ رضی اللہ عنہ حین توفی فلما صلی علیہ رسول اللہ صلی اللہ

علیه وسلم ووضع فی قبره وسوی علیه سبح رسول الله صلی الله علیه
وسلم فسبحنا طویلا ثم کبر فکبرنا فقیل یا رسول الله لم سبحت ثم کبرت
قال لقد تضایق علی هذا العبد الصالح قبره حتی فرجه الله تعالی عنه
رواه احمد وملا علی قاری در شرح نوشته وقال الطیبی حتی متعلق بمحذوف
ای ما زلت اکبر وتکبرون واسبح وتسبحون حتی فرجه الله انتهی والا
نسب تقدیر التسبیح والتکبیر علی هذا الاطفاء الغضب الالهی ولذا ورد
استحباب التکبیر عند رؤیة الحریق وهم در مشکوة است عن عثمان رضی الله
عنه قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا فرغ من دفن المیت وقف
علیه فقال استغفروا لاخیکم ثم سلوا له بالتثبیت فانه الان یسئل
رواه ابو داود ملا علی قاری در شرح مینویسد ای ادعوا له بدعاء
التثبیت یعنی قولوا ثبته الله تعالی بالقول الثابت او اللهم ثبته بالقول
الثابت وهو کلمة الشهادة عند منکر ونکیر وهذا افضل من التلقین
المختلف فیه ولکن اکثر الناس عنه غافلون قال الخطابی ولیس فیه
دلالة علی التلقین عند الدفن کما هو العادة ولا نجد فیه حدیثا مشهورا
ولا باس به اذ لیس فیه الا ذکر الله تعالی وعرض الاعتقاد علی المیت والحاضرین
والدعاء له وللمسلمین والارغام لمنکر الحشر وکل ذلک حسن الی اخره وقال
ابن حجر فیه ایماء الی تلقین المیت بعد تمام دفنه وکیفیته مشهورة
وهو سنة علی المعتمد من مذهبنا خلافا لمن زعم انه بدعة کیف
وفیه حدیث صریح یعمل به فی الفضائل اتفاقا قائل اعتضد بشواهد

يرتقي بها الى درجة الحسن وفي الاذكار عن الشافعي واصحابه انه يستحب
يقرء على القبر بعد الدفن اول سورة البقرة وخاتمتها قال الطيبي وفي رواية
يقرء اول البقرة عند راس الميت وخاتمتها عند رجليه وشيخ عبد الحق در
ترجمه مشكوة نوشته درين حديث دليل است که دعای زندگان سود کننده است مردگان را
وطلب آمرزش ایشان ورا سبب رحمت وهمین است مذهب مشایخ اهل سنت وجماعت
رضوان الله علیهم اجمعین در عقاید نوشته اند وفي دعاء الاحياء للاموات وصدقتهم
عنهم نفع لهم واین دعا وطلب تثبیت غیر تلقین میت است که بعد از دفن کنند وستحب
نزد بسیاری از شافعیه وبعضی از حنفیه حدیثی از ابی امامه رضی الله عنه آمده است که گفت رسول
خدا صلی الله علیه وسلم چون مرد یکی از برادران شما ودفن کردید او را وریختید بروی خاک
باید که بایستد مردی از شما نزد قبروی وبگوید یا فلان بن فلان یعنی میت میشنود از او
لیکن جواب نمیدهد پس بگوید یا فلان بن فلان چون باز میشنود بر می نشیند در قبر پس
بگوید یا فلان بن فلان درین نوبت میگوید ارشاد بکن مرا رحمت کند خدا تعالی ترا ولیکن
شما نمی شنوید پس بگوید یاد کن آن کلمه را که برآمدی بر آن از دنیا شهادة ان لا اله الا
الله وان محمدا عبده ورسوله راضی شده که خدای پروردگار تست ومحمد پیغمبر
تست واسلام دین تست وقران امام تو چون گفت این را میگیرد یکی از منکر ونکیر دست
دیگر را ومیگوید بیرون آئید از پیش این بنده چه کار داریم با وی اکنون که حق سبحانه
تعالی تلقین کرد او را حجت وی گفت یا رسول الله اگر نام مادر میت ندانیم چه گوییم وبکه
نسبت کنیم او را فرمود نسبت کن بحوا که مادر همه است انتهی وخواندن اول سوره بقره تا مفلحون
واواخر از آمن الرسول نیز آمده است اگر ختم قران کند اولی وافضل باشد واز بعضی علما

شنیده شده است که اگر مسئله از مسایل فقه ذکر کنند نیز فضیلت دارد و باعث نزول رحمت است
و مختار است که مناسب حال ذکر مسئله فرایض است و خواندن قران بر سر قبر مکروه نیست
خلافا لبعضهم کذا قال الشیخ ابن الهمام رحمه الله و در مشکوة است عن عمرو ابن العاص قال
لابنه وهو فی سیاق الموت اذا انا مت فلا تصحبنی نائحة ولا نار
فاذا دفنتمونی فشنوا علی التراب شنا ثم اقیموا حول قبری قدر ما
تنحر جزور ویقسم لحمها حتی استانس بکم واعلم ماذا اراجع به رسل
ربی رواه مسلم شیخ عبد الحق در ترجمه گفته پس چون دفن کنند مرا بریزید بر من ریختنی
بیندازید بر من خاک را یعنی اندک اندک اندازید و این دلالت میکند باین که میت احساس
میکند و دردناک میشود بآنچه دردناک میشود زنده و عن عبد الله بن عمر قال سمعت
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اذا مات احدکم فلا تحبسوه
واسرعوا به الی قبره ولیقرأ عند راسه فاتحة البقرة وعند رجلیه
بخاتمة البقرة رواه البیهقی فی شعب الایمان قال والصحیح انه موقوف
علیه شیخ عبد الحق در ترجمه نوشته و در آثار قرءت فاتحة الکتاب
ومعوذتین وقل هو الله احد وگردانیدن ثواب برای اهل مقابر آمده است در شرح
الصدور در باب ما یقال عند الدفن مسطور است اخرج الطبرانی والبیهقی فی
الشعب عن ابن عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول
اذا مات احدکم فلا تحبسوه واسرعوا به الی قبره ولیقرأ عند راسه
فاتحة الکتاب وعند البیهقی فاتحة البقرة وعند رجلیه بخاتمة سورة
البقرة واخرج الطبرانی عن عبد الرحمن بن العلاء بن اللجلاج قال قال لی ابی

يابنى اذا وضعتنى فى لحدى فقل بسم الله وعلى ملة رسول الله ثم شن
على التراب شنا ثم اقرء عند راسى فاتحة البقرة وخاتمتها فان رسول
الله صلى الله عليه وسلم يقول ذلك واخرج ابن شيبة عن قتادة
ان انسا دفن ابناله فقال اللهم جاف الارض عن جنبه وصعد روحه
وتقبله وتلقاه منك بروح واخرج ابن ماجه والبيهقى فى سننه
عن المسيب قال حضرت ابن عمر فى جنازة فلما وضعها فى اللحد قال بسم الله
وفى سبيل الله فلما اخذ فى تسوية اللحد قال اللهم اجرنا من الشيطان ومن
عذاب القبر فلما سوى الكثيب عليها قام جانب القبر ثم قال اللهم
جاف الارض عن جنبها وصعد روحها وتلقاه منك رضوانا ثم قال
سمعت من رسول الله واخرج ابن ابى شيبة عن مجاهد انه كان يقول
بسم الله وفى سبيل الله اللهم افسح له فى قبره ونور له فيه والحقه بنبيه
واخرج ابن ابى شيبة فى المصنف عن خيثمة قال كانوا يستحبون اذا دفنوا
الميت ان يقول بسم الله وفى سبيل الله وعلى ملة رسول الله صلى الله
عليه وسلم اللهم اجره من عذاب القبر وعذاب النار ومن شر الشيطان
الرجيم واخرج سعيد بن منصور عن ابن مسعود قال كان رسول الله صلى
الله عليه وسلم يقف على القبر بعد ما يسوى عليه فيقول اللهم نزل
بك صاحبنا وخلف الدنيا خلف ظهره اللهم ثبت عند المسئلة منطقه
ولا تبتله فى قبره بما لا طاقة له به واخرج الطبرانى فى الكبير عن ابن منده
عن ابى امامة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا مات

احد من اخوانكم فسويتم التراب عليه فليقم احدكم عند راس قبره ثم يقول يا فلان بن فلانة فانه يسمعه ولا يجيب ثم يقول يا فلان بن فلانة يستوي قاعدا ثم يقول يا فلان بن فلانة يقول ارشدنا رحمك الله ولكن لا تشعرون فليقل اذكر ما خرجت عليه من الدنيا شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله وانك رضيت بالله ربا وبالاسلام دينا وبمحمد نبينا وبالقرآن اماما فان منكرا ونكيرا يأخذ كل واحد منهما بيد صاحبه ويقول انطلق بنا ما لنا عند من لقن حجته فيكون الله حجيجه دونهما قال رجل يا رسول الله فان لم يعرف امه قال ينسبه الى حوا يا فلان بن حوا واخرج ابن منده من وجه اخر عن ابي امامة الباهلي قال اذا مت فدفنتموني فليقم انسان عند راسي فليقل يا صدي بن عجلان اذكر ما كنت عليه في الدنيا شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله اخرج سعيد بن منصور عن راشد بن سعد وضمرة بن حبيب وحكيم بن عمير قالوا اذا سوى على الميت قبره وانصرف الناس عنه كان يستحب ان يقال للميت عند قبره قل لا اله الا الله ثلاث مرات يا فلان قل ربي الله وديني الاسلام ونبيي محمد صلى الله عليه وسلم ثم ينصرف تنبيه قال الآجري يستحب الوقوف بعد الدفن قليلا والدعاء للميت مستقبل وجهه بالثبات فيقال اللهم هذا عبدك وانت اعلم به منا ولا نعلم منه الا خيرا وقد اجلسته تسأله اللهم فثبته بالقول الثابت في الآخرة كما ثبته في الدنيا اللهم ارحمه والحقه بنبيه ولا تضلنا بعده ولا تحرمنا اجره

وقال الترمذی الحکیم فی نوادر الاصول الوقوف علی القبر وسوال التثبیت
فی وقت الدفن مدد للمیت بعد الصلوٰۃ لان الصلوٰۃ بجماعۃ المسلمین
کالعسکر له قد اجتمعوا بباب الملک یشفعون له والوقوف علی القبر
وسوال التثبیت مدد العسکر وذلک ساعۃ شغل المیت لانه متقبله
هول المطلع وسوال القیا بین ودر فصل قرءۃ القران للمیت او علی القبر
بعد از ان گفته اختلف فی وصول ثواب القرءۃ للمیت فجمهور السلف والائمۃ
الثلثۃ علی الوصول وخالف امامنا الشافعی رضی نویہ واما القرءۃ
علی القبر فجزم بمشروعیتها اصحابنا وغیرهم واخرج الخلال فی جامع
عن الشعبی قال کانت الانصار اذا مات لهم المیت اختلفوا الی قبرہ یقرءون
له القران واخرج الدارقطنی والسلف عن علی مرفوعا من مر علی المقابر
وقرء قل هو الله احد احدی عشرۃ مرۃ ثم وهب اجرہ للاموات اعطی
من الاجر بعدد الاموات واخرج عبد العزیز صاحب الخلال بسندہ
عن انس رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال
من دخل المقابر فقرء سورۃ یس خفف الله عنهم وکان له بعدد من
فیها حسنات وفی فتاوی قاضیخان من الخنفیۃ قرءۃ القران عند القبور
فان نوی بذلک ان یؤنسهم صوت القران فانه یقرء وان لم
یقصد ذلک فالله یسمع القراءۃ حیث کانت وحبیب حارث که نام کتب بکمال
صدق بر زبان می آرد همان سوء فهم باعث جرات است در عالم گیری منویبید واما
فضل الدفن فی المقبرۃ التی فیها قبور الصالحین ویستحب اذا دفن المیت

ان يجلسوا ساعة عند القبر بعد الفراغ بقدر ما ينحر جزور ويقسم لحمها يتلون القران ويدعون للميت كذا في الجوهرة النيرة قراءة القران عند القبور عند محمد رضي الله عنه لا يكره ومشايخنا رحمهم الله تعالى اخذوا بقوله وهل ينفع والمختار انه ينفع هكذا في المضمرات ويجيء نحوه وفي التهذيب يستحب زيارة القبور وكيفية الزيارة كزيارة ذلك الميت في حيوته من القرب والبعد كذا في خزانة الفتاوى واذا اراد زيارة القبور تستحب له ان يصلي في بيته ركعتين يقرء في كل ركعة الفاتحة واية الكرسي مرة واحدة والاخلاص ثلث مرة ويجعل ثوابه للميت بعث الله تعالى الى الميت في قبره نورا ويكتب للمصلي ثوابا كثيرا ثم لا يشتغل بما لا يعنيه في الطريق فاذا بلغ المقبرة يخلع نعليه ثم يقف مستدبر القبلة مستقبلا لوجه الميت ويقول السلام عليكم يا اهل القبور باز ميگويد ثم يقرء سورة الفاتحة واية الكرسي ثم يقرء سورة اذا زلزلت والهكم التكاثر كذا في الغرائب وان قرء القران عند القبور ان نوى بذلك ان يونسه صوت القران فانه يقرء وان لم يقصد ذلك فالله تعالى يسمع قرءة القران حيث كانت كذا في فتاوى قاضيخان ولو مات رجل واجلس وارثه على قبره من يقرء الاصح انه لا يكره وهو قول محمد رحمة الله عليه كذا في المضمرات و هم ميگويد اذا مر بمقبرة فقرء شيئا بنية من يكون فيها لا باس به كذا في السراجية وحكى عن ابي بكر بن سعيد انه قال يستحب عند زيارة القبور قراءة سورة الاخلاص سبع مرات فانه يلغي من قرء

سبع مرات انکان ذلک غیر مغفور یغفر له وانکان مغفورا غفر لهذا القاری ووهب ثوابه للمیت کذا فی الذخیرة وان قرءها غایة مرات فهی احسن ومن اراد غایة الکمال فلیزد علیها بالتصریح والابتهال سوءا اخر ومن قرء علی قبر بسم الله وعلی ملة رسول الله ادفع الجواب والضیق والظلمة عن صاحب القبر اربعین سنة و نیز گفته وضع الورد والریاحین علی القبور حسن وزیارت قبر نبی صلی الله علیه وسلم گفته است بالاگذشت ودر بحر الرایق نوشته ولا باس بقرءة القران عند القبور وانما یکون افضل وبجوز ان یخفف الله من اهل القبور شیئا من عذاب القبر او یقطعه عند دعاء القاری وتلاوته وفیه ورد اثار من دخل المقابر فقرء سورة یس خفف الله عنهم یومئذ وکان له بعدد من فیها من الحسنات شیخ الاسلام در کشف الغطا گفته ومستحب است که چون از قبر فارغ شوند بنشینند نزد قبر ساعتی بقدر آنکه اشتری نحر کرده شود وقسمت کرده شود گوشت او را و تلاوت کنند قرآن را و دعا کنند برای میت کذا فی الجوهرة ووصیت کرده بود عمرو بن عاص پسر خود را وقت موت خود بنشستن بعد دفن وگفت تا انس گیرم بشما و بدانم که بچه چیز باز بگردانم وجواب میدهم فرستاده های پروردگار خود را که در قبر آمده سوال کنند در خزانه است چون میت را در گور بپوشند از و سوال کنند درین حالت سوره ملک باید خواند و ثواب آن باید بخشید تا جواب سوال او را آسان گردد و در حدیث خواندن افتتاح سوره بقره تا مفلحون نزد میت و اختتام آن از امن الرسول تا آخر نزد سر و پای او بعد از دفن آمده طیبی گفته مستحب است همچنین شنیدیم ما از بعض علما که مستحب است ذکر مسئله از مسایل فقه در وقت

ومتعارف ذکر مسئله از علم فرایض است در وسیلة النجاة از اذکار نقل نموده و یستحب ان
یقعد عند القبر بعد الفراغ ساعة قدر ما ینحر جزور و تقسم لحمها و یشتغل
القاعدون بتلاوة القرآن والدعاء للمیت والوعظ والحکایات لاهل الخیر
والصالحین و روینا فی صحیح مسلم عن عمرو بن العاص قال اذا دفنتمونی فاقیموا
حول قبری قدر ما ینحر جزور و تقسم لحمها حتی استانس بکم وانظر ماذا
اراجع رسل ربی و از ذیل مجمع البحار نقل نموده ثم سلوا الله بالتثبیت لیس فیه
دلالة علی التلقین للمیت ولا باس به اذ لیس فیه الا ذکر الله و عرض الاعتقاد
علی المیت والحاضرین والدعاء لهم وکله حسن و اتفق کثیر علی التلقین و از
مفتاح الجنان نقل نموده چون بر سر گورستان از جانب قبله در آید و بگوید السلام من اهل
لا اله الا الله علی اهل لا اله الا الله وکیف وجدتم قول لا اله الا الله اللهم
احشرنا فی زمرة من قال لا اله الا الله ولا تنسنا قول لا اله الا الله محمد
الرسول الله و برابر وی مرده بنشیند فاتحه و اذا زلزلت الارض بخواند و ان
دعا بخواند الحمد لله الذی لا یبقی الا وجهه ولا یدوم الا ملکه اشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شریک له الها واحدا احدا فردا وترا لم یتخذ صاحبة ولا
ولدا و اشهد ان محمدا عبده و رسوله جزی الله محمدا النبی الامی عنا ما
هو اهله و آیة شهد الله انه لا اله الا هو تا سریع الحساب و از ذخیرة الفقها
نقل نموده چون سلام کردی تکبیر بگوی و حکمت در تکبیر آنست بر اهل گورستان که رسول علیه السلام
فرموده است اذا رایتم الحریق فکبروا چون آتش در جای افتد و از دست شما بر نیاید
که فرو نشانند تکبیر بگوئید که آتش به برکت تکبیر فرو نشیند چون عذاب قبر آتش است و

تنہا بان نیز مسجد تکبیر می باید کفت تا مردکان از آتش دوزخ خلاص یابند ملا علی قاری در شرح
عین العلم نوشته ویقرء القران ما تیسر ففی صحیح مسلم عن ابی امامه الباهلی اقرءوا
القران فانه یاتی یوم القیمة شفیعا لاصحابه ثم یسبح ویدعو بالرحمة والمغفرة
لنفسه وللمومنین فان الاذکار کلها نافعة له فی تلک الدار وعن حاتم الاصم
من مر بالمقابر فلم یتفکر لنفسه ولم یدع لهم فقد خان نفسه وخانهم
وورد قراءة یس فی المشاهیر ای فی الاحادیث المشهورة والاخلاص سبعا
ای سبع مرات والمشهور انه یقرء ثلث مرات لانه بمنزلة ختم القران لجمیع
الایات فی روایة العقیلی عن رجاء الغنوی من قرء قل هو الله احد ثلث
مرات فکانما قرء القران اجمع ودرجامع از مفاتیح نقل نموده من زار قبر مومن
فقال اللهم بحق محمد وال محمد لا تعذب هذا المیت دفع الله العذاب عنه
الی یوم ینفخ فی الصور عینی درشرح صحیح بخاری نیز باب موعظة المحدث عند القبر
وقعود اصحابه حوله مینویسد. ما مصلحة الحی فمثل ان یجتمع قوم عند قبر
وفیهم من یعظهم ویذکرهم الموت واحوال الاخرة واما مصلحة المیت فمثل
ان یجتمعوا عنده لقرءة القران والذکر فان المیت ینتفع به وروی ابو داود
حدیث معقل بن یسار قال قال النبی صلی الله علیه وسلم اقرءوا یس علی
موتاکم واخرجه النسائی وابن ماجة ایضا فالحدیث یدل علی ان المیت
ینتفع بقرءة القران عنده وهو حجة علی من قال ان المیت لا ینتفع بقرءة
الحی الغرض امثال این روایات درکتب فقه بکثرت موجود که تطویل موجب ملال است مثل
اینکه از احادیث وروایات فقهیه سوای زیارت ودعا معنی فرعومی مجیب وحشر جمیعت قرءة القران

و تسبیح و تکبیر و تهلیل و جملهٔ اذکار حتی که وعظ و حکایات صالحین و گفتن مسئلهٔ فقهیه ثابت گردید
پس دعوی مجیب یعنی کراهت اذان که مبنی بود بر عدم معهود بودن چیزی بجز زیارت و دعا
بخوبی باطل گردید و هم ظاهر گردید که مراد ابن همام نه آنست که مجیب تراشیده که مخالف جمهور
و خلاف حدیث و فقه بلکه مخالف و معارض بکلام خودش میگردد و مقصود ابن همام
این است که خواب کردن و قضاء حاجت نمودن نزد قبر و جمیع آنچه معهود نیست مکروه است
که در آن توهین قبر است و معهود از سنت نیست مگر تعظیم قبور و ذکر خیر و زدان قسطلانی در مواهب
گفته زیارة القبر تعظیم و در حدیث آمده الا فزوروها و لا تقولوا هجرا یعنی فحش مگوئید
و کلام قبیح مکنید و بعضی از علمای این فرقه باین نوع تلبیس میکنند که شرعیت اذان صرف برای
اعلام نماز است پس در غیر آن بدعت است و حرام و در غیر از آنکه برای نماز باشد فعل
عبث بلکه لغو است و این جهالت محض است در مشکوة مرویست عن ابی هریرة رضی
الله عنه قال کنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فقام بلال رضی
الله عنه ینادی فلما سکت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال
مثل هذا الیقین دخل الجنة رواه النسائی ملا علی قاری در شرح نوشته
من قال مثل هذا القول ای تبعا او هو خیرا او مطلقا و این حدیث را ابن حبان
در صحیح خود آورده و حاکم گفته که اسناد او صحیح است ملا علی قاری از مرک نقل نموده پس
ثابت شد که تخصیص اذان خاص نیست چنانچه مخالفان فهمیده اند و هم شرعیت اذان خاص
برای نماز نیست برای غیر نماز هم مسنون است چنانچه اذان در گوش راست مولود و
اقامت در گوش چپ هم مسنون است و برای سوء خلق انسان و دابه هم مسنون است
ملا علی قاری در مرقاة نوشته و قال فی حجر فی شرح الاعلام و شرعا قول مخصوص یعلم

به وقت الصلواة اصالة وخرج بها الاذان الذی لیس بغیر الصلوة کا الاذان فی اذن للمولود الیمنی والاقامة فی الیسری ولیس ایضا عند لهم وسوء الخلق لخبر الدیلمی عن علی اتی النبی صلی الله علیه وسلم حزینا فقال یا ابن ابی طالب انی اراك حزینا فمر بعض اهلك یؤذن فی اذنك فانه درء للهم فجربته فوجدته کذلك وقال کل من رواته الی علی جربه فوجده کذلك وروی الدیلمی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ساء خلقه من انسان او دابة فاذنوا فی اذنه انتهی سوال

معانقه کردن نمازیان روز عید جایز است یا نه جواب معانقه برای قدوم از حدیث ثابت است چنانچه در مشکوة مذکور است وتخصیص روز عید از حدیث ثابت نشده وموافق قیاس مصافحه عقب عصر وفجر که سابق مذکور شد مکروه خواهد بود مسامی مجیب اگر حصر ثبوت معانقه در قدوم است پس آن محض غلط بلی قدوم از حصر هم ثابت است در مشکوة شریف مرویست عن اسید بن حضیر رجل من الانصار قال بینما هو یحدث القوم وکان فیه مزاح بینما یضحکهم فطعنه النبی صلی الله علیه وسلم فی خاصرته بعود فقال اصبرنی فقال اصطبر قال ان علیك قمیصا ولیس علی قمیص فرفع النبی صلی الله علیه وسلم عن قمیصه فاحتضنه وجعل یقبل کشحه قال انما اردت هذا یا رسول الله صلی الله علیه وسلم وعن ابی ایوب بن بشیر عن رجل من عنزة قال قلت لابی ذر هل کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصافحکم اذا لقیتموه قال ما لقیته قط الا صافحنی وبعث الی ذات یوم ولم اکن فی اهلی فلما جئت اخبرت انه ارسل

الی فأتیته وهو علی سریره فالتزمنی وکانت تلک اجود واجود شیخ عبد الحق
در ترجمه مشکوة گفته که ازینجا معلوم شد که معانقه در حال غیر قدوم از سفر نیز آمده از برای اظهار محبت
وعن یعلی قال ان حسنا وحسینا استبقا الی رسول الله صلی الله
علیه وسلم فضمهما الیه الحدیث در اول باب گفته معانقه اگر خوف فتنه نباشد مشروع
است خصوصا نزد قدوم از سفر چنانکه در حدیث جعفر بن ابیطالب بیامد و بعد نقل اختلاف
نوشته از شیخ ابو منصور ماتریدی در تطبیق احادیث نقل کرده شده است که آنچه بر وجه شهوت
بود مکروه است و آنچه بر وجه بر و کرامت باشد مشروع و گفته اند که خلاف در حالیست که برهنه
تن باشد اما با قمیص و جبه لا باس به است باجماع وهو الصحیح کذا فی الکافی و در ذیل حدیث
نهی گفته بعضی گفته اند که مکروه است که بر سبیل تملق و تعظیم بود و جایز آنکه نزد توریع و قدوم سفر
باشد یا بجهت طول عهد ملاقات یا غلبه و شدت حب فی الله بود انتهی پس تخصیص معانقه
بقدوم باطل شد و آنچه مجیب گفته و تخصیص روز عید از حدیث شریف ثابت نشده میگوییم که اگر از
حدیث شریف ثابت نشد سنت و مستحب میگردید و نهی آن هم از حدیث شریف ثابت نشده که مکروه
و حرام گردد پس باقی نماند مگر مباح بعده گفته موافق قیاس مصافحه عقیب عصر و فجر که سابق
مذکور شد مکروه خواهد بود فقط در اینجا از اصل مخترعه خود فراموش کرد که صرف ثابت نشدن
را باعث کراهت قرار نداد بلکه محتاج قیاس شد و در مقیس علیه غلطی نمود چنانچه در بحث مصافحه
گذشت که مکروه نیست پس قیاس هم غلط شد و کراهت معانقه روز عید هم ثابت نگردید
در اربعین گفته اما تلقین میت بعد از موت پس در آن اقاویل علما مختلف است و در ظاهر روایت آنست
که تلقین نکنند و در بعض روایات آمده است که نزد یک تربیع و نزد یک دفن هر دو تلقین کنند
انتهی چنانچه در فتاوی عالمگیری مرقوم است و اما بعد الموت فلا تلقین عندنا فی

ظاهر الرواية كذا في العيني شرح الهداية وفي معراج الدراية ونحن نفعل بهما بعد
الموت وعند الدفن كذا في المضمرات انتهى اكتفا بنقل اختلاف شان مفتي نيست ونه
از ان سائل استفتی ورنه همین یک جواب برای جمله سائل فرو حجة کفایت میکند بلکه تفتیش
و تحقیق کند که مختار و معمول به و راجح چیست بعد از ان جواب نویسد و کتابیکه از ان نقل
کند و حواله و میدهد مختار صاحب کتاب را نیز بدو باید کرد و قولی را که صاحب کتاب نقل
نموده رد آن کرده باشد و آن را اختیار نموده باشد و آن هم تحریف حال این است
که مجیب عبارت عالمگیری را بزیاده کردن لفظ فی در فقره وفی معراج الدراية بر مطلب خود را
نموده گویا مطلب عالمگیری اینست که تلقین کرده نشود نزد ما در ظاهر روایت چنان است و در عینی
پس قول اول ثابت شد و در معراج الدرایت اینست که ما عمل میکنیم بهر دو پس قول دوم
ثابت شد حال اینکه این چنان نیست صاحب عالمگیری عدم تلقین بعد [illegible] ظاهر الروایت از عینی
و معراج الدرایة نقل کرده و آنرا قابل عمل نه دانسته بطریق تعریض میگوید ما عمل میکنیم بهر دو
تلقین بعد موت و نزد دفن و همچنان است در مضمرات پس از عالمگیری ثابت میکرد و عمل
بهر دو تلقین پس کسیکه استناد کند بعالمگیری او را میباید نوشت عمل بهر دو تلقین در جواب
و لطف این است که این فقره را جلبی هم خود نقل کرده است بلکه از شرح و جیز نقل کرده
شرح و بسط رد نموده و عبارته وفي شرح الوجيز ولا يلح عليه ولكن يذكر بين يديه
بانكر بين يديه وهذا التلقين مستحب بالاجماع واما التلقين بعد الموت
فلا يلقن عندنا في ظاهر الرواية وعند الشافعي يستحب ان يلقن بعد
الدفن فيقال يا عبد الله يا امة الله اذكر ما خرجت عليه من الدنيا
من شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وان الجنة حق وان

حق والبعث حق وان الساعة آتية لا ريب فيها وان الله يبعث من في القبور
وانک رضيت بالله ربا وبالاسلام دينا وبمحمد صلی الله علیه وسلم
نبیا ورسولا وبالقرآن اماما وبالکعبة قبلة وبالمومنین اخوانا المظاهر قوله
علیه لقنوا موتاکم کذا فی شرح الوجیز قلت روی الطبرانی عن ابی
امامة رضی الله عنه اذا امت فاصنعوا بی کما امرنا رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان نلقن موتانا امرنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال
اذا مات احد اخوانکم فسویتم التراب علی قبره فلیقم احدکم علی راس
قبره ثم لیقل یا فلان بن فلانة فانه یسمعه ولا یجیبه ثم یقول یا فلان
بن فلانة فانه یستوی قاعدا ثم یقول یا فلان بن فلانة فانه یقول ارشدنا
یرحمک الله ولکن لا تشعرون فلیقل اذکر ما خرجت علیه من الدنیا
شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله وانک رضیت
بالله ربا وبالاسلام دینا وبالقرآن اماما فان منکرا ونکیرا یاخذ
کل واحد منهما بید صاحبه ویقول انطلق بنا ما یقعدنا عند من لقن
حجته فقال رجل یا رسول الله فان لم یعرف امه قال ینسبه الی
امه حوا علیها السلام یا فلان بن حوا اسناده صحیح وقد قواه الضیاء
فی احکامه کذا قیل ولکن الراوی عن ابی امامة سعید الاودی
وقد بیض له ابن ابی حاتم وفی حیرة الفقهاء وفتاوی الظهیریة جوز بعض
المشایخ التلقین بعد الدفن ولا اراه یفعل قلت وکیف لا یفعل وقد روی
عنه علیه السلام انه امر بالتلقین بعد الدفن فیقول یا فلان بن فلان

لی اخر ماذکرناه من شرح الوجیز وقال الحلوانی لاینهی ولایومر به
ال قاضیخان انکان التلقین لاینفع لایضر ایضا فیجوز وحکی عن
ظهیرالدین المرغینانی انه لقن بعض الائمة من السلف بعد دفنه و
صی ان یلقن هو ایضا بعد دفنه کذا فی عباب المفتی باید دانست که مسئلہ
تلقین بعد موت از مسایل معرکه و بنای اکثر مسایل دین جدید از انکار سمع اموات و استمداد
ز ایشان وغیرها است چنانچه گذشته و همچنین در مانه مسایل انکار فقهار از استمداد
بنی شود بر عدم سماع موتی نزد ایشان و عدم سماع را بر ارتکاب مجاز و لقنوا موتاکم در
متابها با ان ظهر طرا فتهای کاذبه جولانیها نمود و ازین مسئلہ اغماض نموده وانجا هم بطریق
هل در گذشته بشنوید که انکار تلقین بعد موت باین جهت که میت نمیشنود مذهب معتزل
ست و مذهب اهل سنت و جماعت جواز و استحباب است چنانچه از کلام محققین معتمدین
بن امر انقل سیکنم اول در فتح القدیر نوشته فقیل نفعل بحقیقته سماده بنا ونسب
لی اهل السنة والجماعة وخلافه الی المعتزلة ودلایل مانعین را ذکر
رده وجواب داده که مفصل بالا مذکور است دوم عینی در شرح هدایه اثبات و تصحیح تلقین
بعد دفن نموده و مانعین را جواب داده و قول انبار را رد کرده و از شمس الائمه حلوائی و قاضیخان
ظهیرالدین مرغینانی جواز آن نقل نموده حواله کتاب عباب نموده واز مرغینانی حکایت
رده که یکی از ائمه سلف را بعد دفن تلقین کرد و وصیت نمود که مرا هم بعد دفن تلقین کنند
در عبارتیکه قبل ازین عبارت منقوله اینجا ست و ما از او در ماسبق نقل کرده ایم گفت که
ز د اهل سنت میت جواب تلقین کننده میدهد بلکه آخر کلام میت کلمه شهادت بودن حاصل
میشود بدین سبب در لقنوا موتاکم شهادة ان لا اله الا الله مجاز اختیار کرده سیوم

ورزاد البيت مرقوم است اذا فرغ من تقبيره من تلقينه روى اخرجا ما
اذا مات احد كم فسويتم عليه التراب فليقم احد كم على راس
قبره ثم ليقل يا فلان بن فلانة فانه يقول ارشدنا يرحمك الله ولكن
لا تشعرون فيقول اذكر ما خرجت عليه من دار الدنيا شهادة ان
لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله وانك رضيت بالله ربا
بالاسلام دينا وبمحمد نبيا وبالقران اماما فان منكرا ونكيرا يقولان
ما قعودنا عند هذا وقد لقن حجة حر دقد اورد الزاهد الصفار في
كتاب تلخيص الاوله وينبغي ان يلقن الميت على مذهب الامام الا
والمقتدى المقدم فمن يلقن فهو على مذهب الاعتزال وبيان ذلك
في التلخيص وكيفية التلقين هذا بسم الله الرحمن الرحيم تثبت الله الذين
امنوا بالقول الثابت في الحيوة الدنيا وفي الاخرة يا عبد الله يا امة الله
هذا بيت الوحشة هذا بيت الوحدة هذا بيت الغربة هذا بيت
الحسرة والله امته هذا اول منزل من منازل الدنيا فاذا اتاك
الكان الكريمان المخلوقان المامورات لا ينفعانك ولا يضرانك الا
باذن الله فيسألانك عن ربك وعن دينك ونبيك لا تخف ولا
تحزن فقل لهما الله ربي ومحمد نبيي والاسلام ديني والقران امامي
الكعبة قبلتي والمومنون اخواني وانا اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شريك له اعترافا بربوبية وان محمدا عبده ورسوله ونبيه و
صفيه ارسله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره

الشکون کراعن الاحیاء ویستحب تلقین المیت بعد الدفن والدعاء الغفر
فیہ من عمدۃ الابرار سئل شمس الائمۃ عن ذالک فقال لا
نامران ترکوا ولا ننہی ان فعلوا غیر سئل الحلوائی عن ذلک فقال فی
فعلہ بعض مشایخنا ولا ننہی ولا نامر ولا حجۃ لمن یقول لا بد منہ و
فی الجواھر لما سئل عن التلقین ما راہ المسلمون حسنا فھو عند اللہ
حسن چہارم در بحر ذاخر مرقوم است والتلقین بعد الدفن مشروع عند
اھل السنۃ پنجم در عیایۃ مرقوم الی سمعت اسنادی قاضیخان یحکی
عن الامام ظہیر الدین انہ لقن بعض الائمۃ واوصانی بتلقینہ فلقنہ
ششم در جواہر مرقوم لما سئل القاضی محمد الکرماسی عنہ قال ما راہ
المسلمون حسنا فھو عند اللہ حسن وروی فی ذلک حدیثین ہفتم در
در المختار مرقوم لا یلقن بعد تلقینہ وان فعل لا ننہی عنہ وفی الجوھرۃ
لانہ مشروع عند اھل السنۃ ویکفی قول یا فلان ابن فلان اذکر ما کنت
علیہ وقل رضیت باللہ ربا وبالاسلام دینا وبمحمد صلی اللہ علیہ
وسلم نبیا فسئل یا رسول اللہ فان لم یعرف اسمہ قال ینسب
الی حوا ہشتم در فتاوی رحمانی مسطور اورد الزاھد الصفار فی
کتابہ تلخیص الادلہ ینبغی ان یلقن المیت علی مذھب الامام الاعظم رضی
اللہ عنہ ممن لم یلقن فھو علی مذھب الاعتزال وکیفیت التلقین انہم
در کشف الغطا بعد بیان اختلاف ونقل از شمس الائمۃ حلوائی وا
مضمرات وصاحب عنایۃ کہ شنیدم استاد خود قاضیخان را کہ حکایت میکرد کہ امام ظہیر سلیمان

تلقین میکرد بعض یاران خود را بعد از دفن و وصیت کرد مرا بتلقین وی بعد از دفن گفت قاضیخان
بالفرض تلقین اگر نفع نکند ضرر هم نمیکند کذا النقله الشیخ ابو المکارم مینویسد و بالجمله مقتضای
مذهب اهل سنت و جماعت که قایل اند بحقیقت سوال در قبر و اعاده روح و عقل بوی بعد از دفن از
برای سوال تلقین ملایم و مناسب است چنانچه در تلخیص الادله از امام صفار نقل کرده است و او از نسفی
که تلقین کرده شود میت بر مذهب امام اعظم و هر که تلقین نمیکند و نمیگوید بان پس او بر مذهب
اعتزال است که گویند میت جماد محض است و روح در قبر معاد نمیشود و آنچه در کافی گفته که اگر
مسلمان مرده است محتاج نیست بسوی وی بعد از موت و گرنه فایده نمیکند ناتمام است چه تا گرد
اسلام احتیاج بسوی تلقین برای ثابت داشتن دل باقی است چنانچه در حدیث آمده
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از دفن فرمودی استغفار کنید برادر خود را و سوال کنید برای
وی تثبیت را بدرستیکه الان سوال کرده میشود از وی و سیوطی در جوامع الجوامع بتعدد
طرق آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم وقتیکه بمیرد یکی از برادران شما بریزید بر وی
خاک را باید که بایستد مردی از شما نزد سر وی بگوید یا فلان بن فلانه وی میشنود و
لیکن جواب نمیدهد پس تر باز میگوید همان را در ین نوبت میگوید ارشاد کن مرا رحمت کند
خدا تعالی ترا و لیکن شما نمیشنوید پس گوید یاد کن ای فلان آنرا که بر آمده تو بر آن از
دنیا شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و آنکه راضی شدی که خدا پروردگار تست
و محمد پیغمبر تست و اسلام دین تست و قرآن امام تو چون این را میگوید میگیرد دست یکی از منکر نکیر
دست دیگری را و میگوید بیرون آئید از پیش آن بنده چه کار داریم ما اکنون با وی
که حق سبحانه تلقین کرد حجت او را گفت مردی یا رسول الله اگر نام مادر میت نداند
بکه نسبت کنم فرمود که نسبت کن بحوا که مادر همه است و حلبی صورتش چنان آورده

لعنة بافلان اذکر دنیک الذی کنت علیہ عنیت بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد صلی الله علیه وسلم نبیا و القرآن اماما و بالکعبة قبلة" الغرض اگر امثال این روایات از کتب معتمده معتبره اقتضا نموده اید و فتوی گردد الحاصل بروایات این اکابر ثقات که شمس الائمه وامام صغار وامام ظهیر الدین مرغینانی وقاضیخان وغیره در طبقه ثانیه و مجتهدین فی المسایل معدود و کرمانی و ابن ہمام و عینی در تمام حنفیه ممتاز و از کتبها نقل کردیم ہمه معتمد بودن تلقین مذہب امام اعظم و مذہب اہل سنت و بودن مانع تلقین از معتزله بخوبی ظاہر پس اگر بسبب اختلاط معتزله در حنفیه که بالا ذکر کردیم در کدام کتاب روایه منع تلقین یافته آن با امام اعظم وغیره بر آمد اعتبار را نشاید تا اگر برای تصدیق او تکذیب و تخطیه این ہمه اعلام اختیار کرده شود و رجحانش بر ہمه التزام نموده اید بان تحقق در روایت و فقاہت برین ہمه با ترجیح صریح داشته باشد و نیست مگر بندرت در کلام کوہستانیان و سکنه افغانستان کدون از طبقه خامسه و ایشان را قدرة بر تمیز در اقوی و قوی و ضعیف و ظاہر المذہب و ظاہر الروایات و روایات نادره ہم حاصل نیست و اقوال مردوده و روایات ضعیفه ہم در کتاب شان میباشد و آیه شان بحواله الکتب فتها که عبارت از اصحاب طبقات خمسه است معتبر نیست که ایشان بحسب اصطلاح فقیه نیستند و مطلق به تمیز روایات و مراعات اصول آشنائی ندارند و کتب شان از ہر گونه رطب و یابس پر می باشد و آن کتابها باین علل قابل فتوی نیستند خصوصا در صورت مخالفت با جمهور اعلام سوال زیارت قبور زنان را جایز است چنانچه مردان را جایز شده است یانه جواب زیارت قبور مردان را جایز است بشرطیکه موافق سنت باشد نه زنان را بار میگردد و زنان را زیارت قبور بقول اصح مکروه تحریمی است چنانچه

ودرستملی مرقوم است ویستحب زیارة القبور للرجال وتکرہ للنساء ودرکتاب
مجالس واعظیہ می نویسد واما النساء فلا یحل لهن ان یخرجن الی المقابر
لما روی عن ابی هریرة انہ علیہ السلام قال لعن اللہ زوارات القبور
وعن ابن عباس قال لعن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم زائرات
القبور والمتخذین علیہا المساجد والسرج کذا فی المشکوٰة ودرنصاب
الاحتساب آمدہ کہ سئل القاضی عن جواز خروج النساء للمقابر والمساجد
مثل هذا وانما نسئل عن مقدار ما یلحقها من اللعن واعلم انها کلما
نوت الخروج کانت فی لعنة اللہ وملائکتہ علیہم السلام واذا خرجت
یلحقها الشیاطین من کل جانب واذا اتت القبر یلعنها روح المیت واذا
رجعت کانت فی لعنة اللہ کذا حتی تعود وفی حدیث ایما امرأة خرجت
الی مقبرة تلعنها ملائکة السموات السبع وملائکة الارضین السبع
فتمشی فی لعنة اللہ وایما امرأة وعظت للمیت تحنو فی بیتها یعطیها اللہ تعالی
ثواب حجة وعمرة وروی عن سلیمان وابی هریرة انہ علیہ السلام
ذات یوم خرج من المسجد فوقف علی باب دارہ فاتت ابنتہ فاطمة
رضی اللہ عنها فقال لها من این جئت فقال خرجت الی دار التی
التی ماتت فقال هل ذهبت قبرها فقال معاذ اللہ ان افعل
بعد ما سمعت فقال لو ذهبت قبرها لم تجد رائحة الجنة انتهی وقاضی ثناء اللہ
پانی پتی در رسالہ مالا بد آوردہ کہ زیارت قبور مردان را جائز است نہ زنان را طرفہ ماجرا
کہ محدثین وعلمای کرامت تحریمی زیارت قبور زنان را بقول اصح وعمومی معتمد در دلیل ...

روایتی ہم بتصریح صحتِ قول کراہت تحریمی نادردہ کہ از عبارتش ظاہر لیس لفظ چنانچہ
بی محل محض افتادہ حالا میگویم کہ زیارت قبور زنان را مباح است بقول افصح چنانچہ
در بحر الرائق مرقوم است و الاصح ان الرخصۃ ثابتۃ لہما و در عالمگیری
مینولیسد ظاہر قول محمد رحمہ اللہ یقتضی الجواز للنساء ایضا لانہ لم یخص الرجال و
فی الاشربۃ اختلف المشایخ فی زیارۃ القبور للنساء قال شمس الائمۃ
السرخسی الاصح انہ لا باس بہا و در جامع الرموز می نویسد و زیارۃ القبور
مستحبۃ للرجال وکذا للنساء علی الاصح در مختار الفتاوی می نویسد و لا باس
بزیارۃ القبور و ہو قول ابی حنیفۃ و ظاہر قولہ یقتضی الجواز للنساء ایضا
لانہ لم یخص الرجال و فی اشربۃ المبسوط اختلف المشایخ فی زیارۃ
القبور للنساء قال شمس الائمۃ السرخسی الاصح انہ لا باس بہا
در کشف بزدوی در نسخ سنت لیث مرقوم و الاصح ان الرخصۃ ثابتۃ للرجال
والنساء جمیعا فقد روی ان عائشۃ رضی اللہ عنہا کانت تزور قبر رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم فی کل وقت و انہا خرجت حاجۃ زارت قبر
اخیہا عبد الرحمن در سراجیہ می نویسد و لا باس لہا ای الحائض والجنب
بزیارۃ القبور در فتاوی حمادیہ می نویسد فی کشف البزدوی قبل
الاذن تثبت للرجال دون النساء فالنساء یمنعن من الخروج الی المقابر
لما روی ان فاطمۃ رضی اللہ عنہا ذہبت لتعزیۃ لبعض الانصار فلما رجعت
قال لہا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لعلک ابتت المقابر قالت لا قال
لو اتیت ما فارقت یوم القیمۃ ای کنت معہا فی النار والاصح

الرخصة ثابتة للرجال والنساء جميعا ودر در المختار می نویسد لا باس بزيارة القبور
ولو للنساء لحديث كنت نهيتكم الا فزوروها الخ وشيخ الاسلام در كشف الغطا
بعد نقل اختلاف مينويسد در غرايب گفته ظاهر مذهب امام محمد اقتضا ميكند جواز زيارت زنان را
نيز وشمس الائمة سرخسی گفته اصح آنست كه باك نيست زيارت زنان را ودر خزانه نيز باصحيه عموم
رخصت تصريح كرده وشيخ اجل در فتح المنان فی تاييد مذهب النعمان گفته اكثر علما بر ثبوت
رخصت اند برای مردان وزنان همين است مذهب ائمه ثلثه سوای احمد ره در وی دو روا
است نقلا من شرح الحرقی انتهی پس از حكم اصحيه اجماع علماء اعلام اغماض نمودن واقوال ثناء
ثناء الله قاضی پانی پتی وعمر سنانی دهلوی وصاحب مجالس واعظ ومشعلی را با وجود تحريف فی التصرف
در عبارت بلی اگر در آن عبارت هم اشاره اصحيت باشد دليل صحيحه كراهت تحريمی با وجود حكم
ائمه فن باصحيه جانب مخالف دور از ديانت است **سوال** مقرر كردن روز عرس جائز است
يا نه **جواب** مقرر كردن روز عرس [illegible] ثبوت آن از آنحضرت صلی الله عليه وسلم وخلفای
راشدين وائمه اربعه نرسيده پس اگر كه ثبوت آن از شارع ومجتهدين متحقق نباشد آن امر
بر اصل خود بايد داشت ماداميكه خلاف آن از دليل ثابت شود واصل شیء يا حرمت است
نزد جمهور كما فی التفسير الاحمدی تحت قوله تعالی هو الذی خلقكم ما فی الارض جميعا يمكن
ان يستدل بها على ان الاصل فی الاشياء الاباحة كما هو مذهب ابی حنيفة
بخلاف الجمهور فان عندهم الاصل هو الحرمة انتهی يا توقف است كما يظهر
من [illegible] والاشباه من الدر فی كتاب الوضوء المتصور ان الاصل فی
الاشياء التوقف الا ان الفقهاء كثيرا ما يلهجون بان الاصل الاباحة
وفی الدر ايضا من كتاب الجهاد من باب استيلاء الكفار [illegible] من منها

اهل السنة ان الاصل فی الاشیاء التوقف والاباحة رای المعتزلة انتهی
قال فی الاشباه ما فلاحن شرح المختار للمم قال اصحابنا الاصل فی الاشیاء
التوقف انتهی یا اباحة است کما هو مذهب طایفه ورای معتزله هم
کما هو مکتوب فی الدر پس ازین روایات معلوم شد که اصل در اشیا یا حرمته است
یا اباحت یا توقف اگر مذهب حرمه یا توقف داشته شود پس مقرر کردن یوم عرس از طرف خود
بنا باید ساخت که در حرمت خواهد افتاد یا در امری خواهد افتاد که حال او معلوم نیست بنای جواز
بر اصل هدا اشبار وذکر اختلاف وبودن اباحت رای معتزله ونقل عبارت کتب همه ناشی است
از نفهمیدن اصل مسئله وسطالب عبارات مذکوره ومعانی لفظ توقف واباحته وتحریف در
نقل علاوه بران اما التحریف در نقل پس اول در نقل اشباه چه تمام عبارت اشباه
اینست هل الاصل فی الاشیاء الاباحة حتی یدل الدلیل وهو مذهب
الشافعی رح او التحریم ونسبه الشافعی الی ابیحنیفه رح وفی البدایع المختار
ان لا حکم للافعال قبل الشرع والحکم عندنا وان کان ازلیا فالمراد هنا عدم
تعلقه بالعقل قبل الشرع فانتفی المتعلق لعدم فایدته انتهی وفی شرح المنار
للمصنف الاشیاء فی الاصل علی الاباحة عند بعض الحنفیة ومنهم الکرخی وقال
بعض اصحاب الحدیث الاصل فیه الحظر وقال بعض اصحابنا الاصل فیه التوقف
بمعنی انه لا بد لها من حکم لکن لم نقف علیه بالعقل انتهی وفی الهدایة
من فصل الحداد ان الاباحه اصل انتهی اینست عبارت اشباه پس ازان
سرف بریک فقره اکتفا نمودن وازان هم لفظ بعض را ستر نمودن ودر نظر جهال بودن
توقف مذهب حنفیه بقول واهد جلوه دادن مباح وعرس حرام لا حول ولا قوة الا بالله

وعبارت در المختار این است واورد علیه فی البحر المباح بناءا علی ما هو المنصوص
من ان الاصل فی الاشیاء التوقف الا ان الفقهاء کثیرا ما یلهجون
بان الاصل الاباحة فالتعریف بناء علیه پس بحذف اجزای جملهٔ در تعریف
جمله المنصور ان الاصل فی الاشیاء التوقف ونسبت نمودنش در المختار باظهار آنکه
مذهب ومختار صاحب کتاب است برخلاف واقع از دیانت بسیار بعید است وظاهر گردید
محیب در المختار در بیان مناب اعتراض واقع است که لفظ اورد بران صاحب میکند بعنی
تعریف سنت را که کرده شد مباح وقول او الا ان الفقهاء الخ جواب او است و در تایید
در المختار که نقل نموده از نقل تمام عبارت اینجا ظاهر میگردد که آوردنش درین محل
تمام عبارت را نقل میکنم وحالتش بعد ازین بیان نموده خواهد شد بعد تحقیق مسئلهٔ که
قهستانی بیان کرده در باب استیلاء الکفار وان غلبوا علی اموالنا ولو حیثما
مع مسلم واحرزوها بدارهم ملکوها لانه استیلاء علی مباح لان الصحیح
من مذهب اهل السنة ان الاصل فی الاشیاء التوقف والا
باحة رای المعتزلة بل لان العصمة من جملة الاحکام المشروعة ولم
یخاطبوا بها فبقی فی حقهم مالا غیر معصوم فیملکونه حال اصل مسئله حسن
اصالة واباحة شرعیه وانکه اصل در اشیاء چیست باید شنید وچونکه بنای این مسئله بر
حسن وقبح ذاتی یعنی عقلی وشرعی است لهذا بالاجمال بقدر ضروری بقلم می آید تا مستحضر
ذهن نشین گردد حسن بمعنی استحقاق مدح وثواب خدا تعالی وقبح بمعنی استحقاق ذم وعقاب
نزد اشاعره شرعی است فقط پس هرچه شارع بدان امر کرد حسن است وازهرچه نهی کرد
قبیح است واگر امر منقلب گردد حسن قبیح گردد وقبیح حسن ونزد ماتریدیه ومعتزله عقلی است

یعنی موقوف بر شرع نیست لیکن فرق است در هر دو مذهب نزد ماتریدیه این حسن و قبح مستلزم
حکمی از خدا در حق بنده نیست تا آنکه خدا حکم نکند هیچ حکم در اینجا نیست پس ترک احکام در زمان
فترت عقاب نیست و از اینجا ست که بلوغ دعوة در تکالیف شرعیه است پس کافر که دعوت باو
نرسیده مکلف بایمان نیست و در آخرت مواخذ بکفر خواهد شد بخلاف معتزله که واجب میکنند
آن حسن و قبح حکم را پس اگر شرع نبودی و رسولی مرسل نشدی و افعال موجود بودندی هر آینه
احکام حسب تفصیلی که الان در شریعت حقه است واجب می بودند و فعل صالح برای اباحت
مباح می بود البته و مراد از حکم در اینجا اشتغال ذمه عبد است بفعل و از حنفیه ابو منصور ماتریدی
و فخر الاسلام و صدر الشریعه وغیره گفتند عقل گاه مستقل میشود در ادراک بعض احکام خدا
پس واجب کرد ایمان را و حرام کرد کفر را و آنچه لایق نیست بخدا حاصل اینکه سه مذهب
قرار یافتند اول مذهب اشعریه که حسن و قبح شرعیست و حکم هم دویم مذهب ماتریدیه که حسن و قبح
عقلی است و موجب حکم نیست و نه کاشف از تعلق حکم بذمه عبد و اختیار کرد آن را صاحب
تحریر و اتباع کرد او را صاحب مسلم و گفت که مشایخ خود را که ملاقات کردم موافق اشعریه یافتم
مذهب سیوم حسن و قبح عقلی است و همچنین حکم و آن مذهب معتزله و فخر الاسلام وغیره است اعلم
نزد معتزله بنابر وجوب عمل عقوبت بحسب عقل واجب و نزد جماعه کرام عقوبت بحسب عقل واجب
نیست و نیست خلافی میان معتزله و اهل سنت در اینکه حکم اگرچه در هر فعل قدیم است لیکن جایز
است که بعض از آن قبل بعثت معلوم نگردد لیکن نزد معتزله اگرچه حکم ذاتی است موقوف بر شرع نیست
لیکن بعض چنان است که علت حسن و قبح فعل بعقل دریافت نمیگردد و نزد اهل سنت از اشاعره
و ماتریدیه پس موجب حکم اگرچه کلام نفسی قدیم است فاما ظهور آن به تعلق است و آن حادث
است بحدوث بعثت پس نیست حکم اصلا قبل بعثت نزد جمهور اهل سنت و بعض ائمه ما اگرچه

موافق اند معتزله را اما جمهور ماتریدیه موافق اند باشاعره که نزد جمهور اہلسنت نیست ظهور حکم مگر بشرع
وآن به بعثت است پس معلوم میشود قبل بعثت و خلافیکه مشهور است در اہل سنت که اصل
اباحت است وآن مختار اکثر حنفیه و شافعیه یا خطر که مذهب بعض ایشان است و صدر الاسلام
گفته که اصل اباحت است در اموال و حظر در انفس و گویا که این تفسیر قول حنفیه و شافعیه
است و در بادی الرای مخالف می نماید با نچه مذکور شد از نبودن حکم قبل بعثت و موافق میگردد
بمعتزله قائله باباحت اصلیه جواب اینکه کدام زمان بر انسان از بعثت نبی صلعم الدین خالی
نگذشته از آدم تا اینجدم پس خلاف حاصل نمیگردد در هیچ یک زمانه از ازمنه و نه حکم باباحت
مطلقا و به تحریم مطلقا پس نیست خلاف مگر در زمان فترت که شریعت مندرس گردید
بتقصیر سابقین حاصل اینکه کسانیکه پیدا شدند بعد اندراس شریعت و جهل احکام پس
این جهل عذر است نزد اکثر حنفیه و شافعیه پس معامله کرده میشود با جمیع افعال معامله مباح
یعنی ماخوذ نمیشوند بفعل و ترک چنانکه در مباح و این را اباحت اصلی نام نهاده اند پس قول
باباحت اصلیه مبنی است بر زمان فترت قبل شریعت متقدمه یعنی اباحت حقیقت نیست بل بمعنی
نفی حرج است در فعل و ترک بسبب عدم مانع و موجب و برهمین اباحت اصلیه آیت نسخ مناظر
اگرچه دران کلامی است و قوی در تنقیح نوشته و فیه نظر لان الاباحة الاصلیة لیست حکما شرعیا
فلکو یکون الرفع نسخا و در شرح آن را تفصیل بیان نموده است و معتزله تقسیم کرده اند افعال
اختیاریه را باینکه جهت محسنه و مقبحه معلوم گردد پس منقسم است باقسام خمسه یعنی وجوب و ندب
و اباحت و تحریم و کراهت و اینکه جهت محسنه و مقبحه معلوم نگردد در ین قسم معتزله را قبل شرع
مذهب است اول اباحت و آن مذهب معتزله بصره است دوم حرمت و آن مذهب معتزله
بغداد است سیوم توقف و مشهور آنست که مذهب شیخ ابوالحسن اشعری و ابوبکر صیرفی ایشان هم توقف

است و مراد بتوقف بر طبق معتزله عدم العلم بحکم و بر طریق شیخ عدم حکم است این همه از گفته بحث
اباحت اصلیه و قبل بعثت حاصلش آنکه اباحت اصلیه عبارت است از آنکه قبل بعثت باشد و اباحت
اصلیه که مختار اکثر حنفیه و شافعیه است امری دیگر در تلویح نوشته وهذه المسئلة تورد في
اصول الشافعية والاشاعرة على التنزل الى مذهب المعتزلة في ان العقل
حاكم بالحسن والقبح والا فالفعل قبل البعثة لا يوصف عندهم بشيء من الاحكام
حاصل آنکه دانست که اباحت اصلیه شرعیه ورا اباحت اصلیه قرة است چه اباحت اصلیه قبل
خطاب ثابت است بهذا میگویند که قابل نیست برای نسخ و اباحت شرعیه عبارت است از خطاب
شارع بالتخییر و آن عبارت است از خطاب شرع به تخییر و اباحت اصلیه نوعی است از
خطاب بالتخییر چنانکه مدرک شرعی حرج فعل و ترک معدوم باشد پس اینجا مدرک شرعی
برای حکم تخییر یعنی عدم مدرک شرعی برای فعل و ترک مدرک شرعی است برای حکم شرع
به تخییر پس آن حکم شرعی است بخلاف معتزله اباحتیه میگویند که اباحت در عرف شرع عبارت
است از عدم حرج در فعل و ترک و نزد اهل سنت عبارت است از حکم شارع بآن پس تحریکه
خطاب متعلق نشد و مشتمل متعلق و نفی نیست مباح باتفاق معتزله و اهل سنت اما نزد
معتزله پس از آن جهت که اباحت در عرف شرع یعنی عدم حرج در فعل و ترک است و آن بجا بان
است و نزد جمهور از جهت آنکه چیزی که در و مدرک شرعی برای حرج در فعل و ترک معدوم است
پس معدوم شدن او مدرک شرعی است بحکم شارع بتخییر در مبنی الاصول مرقوم لا حکم
قبل ورود الشرع وقسم المعتزلة الافعال الاختيارية التي يقتضي العقل
فيها بالحسن والقبح الى خمسة والتي لا يقتضي فيها بحسن ولا قبح ثالثا التوقف
عن الحظر والاباحة بازمیگوید الاباحة حكم شرعي خلافا لبعض المعتزلة

فانهم قالوا المباح ما انتفى الحرج فى فعله وتركه وذالك ثابت قبل الشرع و
بعده ونحن ننكر ان ذلك اباحة شرعية وانما الاباحة خطاب
الشارع قاضى عضد در شرح مختصر نوشته لاحكم لافعال العقلاء قبل الشرع
وقد قسم المعتزله الافعال الاختياريه الى ما لا يقضى العقل فيها بحسن
لا قبح ولهم فيها ثلثه مذاهب الحظر والاباحة والتوقف عنهما والى
غيرها وهو ينقسم عندهم الى الاقسام الخمسة المشهورة من واجب
ومندوب ومحظور ومكروه ومباح پس معلوم شد كه اباحة حكم شرعى خلافا
لبعض المعتزله فانهم يقولون المباح ما انتفى الحرج فى فعله وتركه وذلك
ثابت قبل الشرع وبعده ونحن ننكر ان ذلك اباحة شرعية بل الاباحة
خطاب الشارع بذلك فافهم قاله مرزاجان در حاشيه عضدى منسوب فى له
خلافا لبعض المعتزله هم الذين قالوا الافعال الاختيارية التى لا يدرك
العقل اشتمالها على المصلحة والمفسدة وخلوها عنهما مباحة قبل الشرع
بالاباحة الاصلية لانه تعالى خلق العبد وما ينتفع به فالحكمة تقتضى
اباحة له دفعا للعبث وحاصل النزاع يرجع الى ان الاباحة فى لسان الشرع
هل هو عدم الحرج فى فعله وتركه او حكم الشارع بذلك والتحقيق ان ما
يدرك العقل اشتمالها على المصلحة والمفسدة وخلوها عنهما ولم يتعلق به
الخطاب والكاشف عنها الصريح فهو مباح بالاتفاق الا ان عند هولاء البعض
من جهة ان الاباحة فى عرف الشرع بمعنى عدم الحرج فى فعله وتركه
وهذا لك وعند الجمهور ان كلما عدم المدرك الشرعى للحرج

فی فعله وترکه فذلک مدرک شرعی بحکم الشارع بالتخییر بینهما وسلم الثبوت
مرقوم لاخلاف فی ان الحکم وان کان فی کل فعل قدیما لکن یجوز ان لا یعلم
قبل البعثة بعض منه بخصوصیة اتفاقا اما عند المعتزلة فلانه وان کان
ذاتیا لکن منه مالا یدرک علة الحسن والقبح فیه واما عند غیرهم فلان
الموجب وان کان الکلام النفسی القدیم لیکن لما کان ظهوره بالتعلق الحادث
بحدوث البعثة فلا حکم متحقق قبلها فلا حرج عندنا مولینا نظام الدین
وشیخ عند غیرهم بوت من اهل السنة کالاشاعرة والماتریدیة وشرح
فلا حکم متحقق قبلها ثبوت بل لاحکم اصلا الا بالوقوف علیه قال
صاحب المسلم واما الخلاف المنقول بین اهل السنة ان الاصل فی
افعال الاباحة کما هو مختار اکثر الحنفیة والشافعیة او الحظر کما ذهب
الیه غیرهم قال صدر الاسلام الاصل الاباحة فی الاموال والحظر فی
الانفس فقیل بعد الشرع بالادلة السمعیة ای دلت علی ان ما لم یقم
دلیل التحریم ماذون فیه او ممنوع عنه وفیه ما فیه وقال فی الحاشیة
اذ یظهر من تتبع کلامهم ان الخلاف قبل ورود الشرع ومن ثم لم یجعلوا
رفع الاباحة الاصلیة نسخا بعد ورود خطاب الشرع قال مولینا بحر العلوم
فانقیل فعلی ما ذکر کیف یصلح الخلاف بین اهل السنة فی ان الاصل
الاباحة او التحریم اجاب بقوله واما الخلاف المنقول الا وقال و
نقل فی تقریر الحق فانمهد مقدمة اولا هی انه لم یجر علی انسان زمان
یبعث فیه البتة نبی مع دین لان شریعة ادم علیه السلام کان

باقيا الى مجيء نوح عليه السلام وشريعته عليه السلام الى ابراهيم عليه السلام وكانت شريعته عامة الكل فنسخت في حقه فقد قام غيره مقامها كشرع موسى وعيسى عليهما السلام في حق بني اسرائيل وبقي في حق غيره كما كان الى ورود شريعتنا بخصمة الباقية الى قيام الساعة الكبرى ويدل عليه قوله تعالى وان من امة الا خلا فيها نذير وقوله تعالى ايحسب الانسان ان يترك سدى واذا علمتها فهذا اقول فحينئذ لا يتاتى خلاف في زمان من ازمنة وجود الانسان اصلا ولا يتاتى الحكم بالاباحة مطلقا ولا بالتحريم مطلقا كيف وفي كل زمان شريعة فيها تحريم بعض الاشياء وايجابه واباحته وغير ذلك فاذن ليس الخلاف الا في زمان الفترة التي اندرست الشريعة بتقصير من قبله وحاصله ان الذين جاءوا بعد اندراس الشريعة وجهل الاحكام فجهلهم هذا اما ان يكون عذرا فيعاملون مع الافعال كلها معاملة المباح اعني لا يؤاخذ بالفعل ولا بالترك كما في المباح واليه ذهب اكثر الحنفية والشافعية وسموه اباحة اصلية وهذا هو مراد الامام فخر الاسلام بقوله لسنا نقول بهذا الاصل اي بان يكون الحرم ناسخا له باباحة الاصلية لان الانسان لم يترك سدى في شيء من الازمان وانما هذا اي القول بالاباحة الاصلية بناء على زمان الفترة قبل شريعتنا السلمية يعني ان الاباحة ليست حقيقية بل بمعنى نفي الحرج اه وقال مولانا نظام الملة والدين قدس سره ان الاباحة الاصلية انما هي بمعنى معاملة المباح لفقد ان الدليل وقصورهم

في الولوج في معرفة البحث عنه حتى تظهر جلية الحال وتلخيصه انا؛ يعني
عدم الحرج في الفعل والترك بعدم المانع والموجب وهذا ليس بمنكر من احد
سوى المعتزلة القائلين بلزوم حكم الحسن والقبح حتى ان من قال بالحظر لا
اينجا قول بها صاحب مسلم بعد از آنکه مبحث حسن و قبح عقلی یعنی استحقاق مدح وثواب
خدا و متقابلین آن نوشته عند الاشاعرة شرعي اي حكمه فقط فما امر به حسن
وما نهي عنه قبيح ولو انعكس الامر لانعكس الامر وعندنا وعند المعتزلة عقلي
اي لا يتوقف على الشرع لكن عندنا لا يستلزم حكما في العبد بل يصير موجبا
لاستحقاق الحكم من الحكيم الذي لا يرجح المرجوح فما لم يحكم ليس هنالك
حكم ومن ههنا اشترطنا بلوغ الدعوة في التكليف بخلاف المعتزلة و
الامامية والكرامية والبراهمة فانه عندهم موجب للحكم فلولا الشارع
وكانت الافعال لوجبت الاحكام قالوا منها ما هو ضروري ومنه نظري
ومنه ما لا يدرك الا بالشرع كحسن صوم آخر رمضان وقبح صوم اول
شوال فانه لا سبيل للعقل اليه لكن الشرع كشف عن حسن وقبح ذاتيين
مي نويسد اما المعتزلة فقسموا الافعال الاختيارية الى ما يدرك فيه جهة
محسنة او مقبحة فتنقسم الى الاقسام الخمسة المذكورة والى ما ليس كذلك
ولهم فيه قبل الشرع ثلثة اقوال الاباحة وفي الشرح وهو قول معتزلة
البصرة والحظر وهو قول معتزلة بغداد الثالث التوقف وفي الشرح و
اشتهر انه مذهب الشيخ ابي الحسن الاشعري وابي بكر الصيرفي وللمصنف
لم يقصده لان كلامه في اقوال المعتزلة وفسر بعدم الحكم وهو المناسب

للشيخ فان الاشعرية قد عن آخرهم ينفون الحكم قبل البعثة قال صاحب المسلم
الاباحة حكم شرعي لانه خطاب الشرع بتخيير والاباحة الاصلية ليست منها
لان ما عدم فيه المدرك الشرعي للحرج في فعله وتركه فذلك ليس من
شرعي لحكم الشارع بالتخيير فهي لا تكون الا بعد الشرع خلافا لبعض المعتزلة
وقال مولانا بحر العلوم اي عدم المدرك الشرعي ليس مدركا شرعيا
لحكم الشرع بالتخيير والاباحة الاصلية لا تكون الا في موضع عدم المدرك
الشرعي للحرج في الفعل والترك بل لحكم بخصوصية اصلا فالاباحة
الاصلية فيما حكم بالتخيير فهي لا تكون الا بعد الشرع خلافا للمعتزلة
فانهم يقولون بالاباحة وغيرها من الاحكام قبل الشرع حاصل عبارت
مرقومه اينكه نزد معتزله حسن وقبح عقلي وموجب حكم ليس اشيائيكه حسن وقبح آن معلوم
منقسم باقسام خمسه قبل شرع وبعد شرع بي مداخلت شارع واشيائيكه علت
حسن وقبح آن بعقل معلوم نميكردد نزد يک فرقه از معتزله مباح واين اباحت اصليه معتزله
اباحت حقيقيه وحکم است واشعريه وماتريديه ازان منكر مرشان قبل شرع حكم ثبت
واطلاق توقف هم كه در كتب ايشان است مبني عدم حكم است واباحت اصليه كه مختار
اكثر حنفيه وشافعيه است نسبت بزمان فترت آن اباحت حقيقيه نيست ونه حكم نزد ايشان وحكمي را
مغاير اباحت اصليه معتزله واباحت اصليه بعد شرع علاوه هر دو اباحت اصليه كه گويند مصنف كه
دران حكم است چه اباحت شرعيه عبارت است از خطاب شرع بتخيير واباحت اصليه
خطاب تخيير چه عدم مدرك شرعي حرج در فعل وترك مدرك شرعيت براي حكم شرع بتخيير واين اباحت
اصليه نيست مگر درجائيكه مدرك شرعي براي حرج در فعل وترك معدوم باشد حالا معاني

عبارات مذکوره جواب باید داد است فی التفسیر الاحمدی یمکن ان یستدل بها علی ان
الاصل فی الاشیاء الاباحة کما هو مذهب طائفة بخلاف الجمهور فان
عندهم الاصل هو الحرمة یعنی لذ قایلین بودن حکم در اصل کسانیکه باباحت قایل اند
ممکن است که باین ایه استدلال کنند و آن یک طایفه است بخلاف جمهور که نزدیشان
اصل حرمت است یعنی جمهور کسانیکه بودن حکم در اصل تعالی لذ حرام میگویند ظاهر که جمهور
اهل سنت مراد نیستند چه از اصل حکم در اصل منکر با حرمت و اباحت چه رسد و اگر مراد باباحت اباحت
اصلیه قرار باشد پس درست نمی آید چه بتصریح نزد ایمه فن اصول ثابت که مذهب اکثر حنفیه و شافعیه
اباحت است و حرمت مذهب مرجوح و مجهول علاوه بران قول احمدی با روایت در الحماس
که خودش نقل نموده متعارض چه دران مصرح که الصحیح من مذهب اهل السنة ان
الاصل فی الاشیاء التوقف والاباحة رای المعتزلة و همچنان در روایت دیگر الحماس
که بان لفظ استناد نموده ایست المنصور ان الاصل فی الاشیاء التوقف و همچنان
بعبارت تراشیده اشباه قال اصحابنا الاصل فی الاشیاء التوقف پس هر گاه
که روایات نقل نموده اش هم باهم تخالف لازم می اید که همه از پایه استدلال ساقط شوند
واگر از اباحت اصلیه سیه مراد باشد پس دران خلافی و نزاعی در ایمه اصول منقول نیست و قطع نظر
از مخالف روایت تفسیر احمدی با دیگر روایت منقوله اش و احتمال خطا در بودن لفظ جمهور
بجای طائفه و بالعکس آخر عبارت تفسیر احمدی اباء تمام دارد از انچه مجیب قرار داده یعنی بعد بعثت
پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم چیزیکه حکم آن بیان نشده باشد حرام باشد چه بتصریح حکم اباحت
دران صورت موجود و انچه از تفصیل اقسام اباحت بیان کردیم همه از ان ظاهر چه بعد ذکر تعارض
مبیح و محرم و ترجیح محرم از امام فخر الاسلام نقل نموده ثم قال وهذا بناء علی قول من

جعل الاباحة اصلا ولسنا نقول هذا في اصل الوضع لان الناس لم يتركوا سدى في شيء من الزمان وانما هذا بناء على زمان الفترة قبل شريعتنا يعني ان جعل المحرم ناسخا بناء على قول من جعل الاباحة اصلا في الاشياء كالكرخي وابي بكر الرازي وطائفة من الفقهاء الحنفية والشافعية وهو قول المعتزلة ولسنا نقول بكون الاباحة اصلا في الوضع لان عباد الله تعالى لم يتركوا سدى اي مهملا في شيء من الزمان ولو كان الاباحة اصلا لكانوا مهملين غير مكلفين وانما جعل المبيح اصلا والمحرم ناسخا بناء على زمان الفترة بين عيسى ومحمد عليهما الصلوة والسلام قبل شريعتنا فانه كانت الاباحة حتى ثم بعث نبينا عليه السلام ببيان الاشياء الحرمة وبقي ما سواها على الاباحة هكذا في حواشيه ثم كون الاصل عندنا الاباحة لا ينافي ان يكون الشيء حراما بعينه كالربوا والخمر او لغيره كأكل مال الغير او مكروها كراهة تحريم او تنزيه كأكل الفرس او سؤر الهرة لان كل ذلك يثبت بالادلة ولو القاطعة او الظنية وانما الكلام فيما لم يوجد فيه دليل اصلا بر چند عبارتيکه ما نحن فيه علاقه دارد از تفسير احمدي نقل نموده وانچه که بر ما نحن فيه نص بود از ان ترک کرده لاحول ولا قوة الا بالله ومعني بعديت در المختار از كتاب الطهارت اين است كه نمي سنت را التعريف نمود بانچه ثابت شود بقول وفعل رسول الله صلى الله عليه وسلم وواجب ومستحب نباشد وايراد كرده شد بران در جزمباح بنا بر انچه مشهور است از انكه اصل در اشياء توقف است وصاحب در المختار جواب داد كه فقها بسيار تلفظ ميكنند باينكه اصل اباحت است پس تعريف

آنی است بر عرف فقها فقها اینجا مراد از اباحت اباحت اصلیه حقیقیه نیست که مخالف جمهور اهل سنت است چه از اصل حکم در اصل منکراند و آنچه مبنای مورد است که اصل در اشیا توقف است مراد از توقف نه آنست که حکمی است از اباحت و حرمت و غیره مگر معلوم نیست چه آن متفرع است بر بودن حکم در اصل و لیس فلیس بلکه مراد بتوقف عدم حکم است و معنی روایت کتاب مذکوره از باب الاستیلا اینست که اگر اهل شرک بدار خود احراز کنند مالک آن اموال میشوند بدین جهت که مستولی شدند بر مباح چرا که صحیح از مذهب اهل سنت آنست که اصل در اشیا توقف است یعنی عدم حکم و مباح حکم است پس نیست مباح بر مذهب اهل سنت چه کفار مکلف بفروع نیستند پس باحکام مشروعه مخاطب نشدند پس اطلاق مباح قبل از خطاب شرع بر مذهب اهل سنت راست نمی آید و اباحت که حکم است قبل خطاب شرع رای معتزله است بلکه سبب ملک آنست که عصمت از جمله احکام مشروعه است و کفار مخاطب بعصمت نیستند پس باقی ماند در حق ایشان حال غیر معصوم پس مالک خواهند شد پس ظاهر که مراد از توقف عدم حکم است نه توقف در اباحت و حرمت چنانکه مجیب فهمیده است که آن موقوف بر حکم است و حکم نیست و اگر بالفرض این معنی ادعا کرده شود پس قول او لان العصمة الخ راست نمی آید و اباحت را که رای معتزله گفته غیر اباحت است که در کتاب الطهارت بفقها نسبت کرده و الا التعارض لازم می آید و اضح باد که مقصود از ذکر معانی روایات بیان این امر است که آوردن مجیب این روایات را بی محل است نه تصحیح و تسلیم آن که تصحیح و تطبیق و رفع تعارض بذمه مستدل است نه ذمه ما و آنچه محشین بر صاحب در المختار درین خصوص کلام نموده اند در حواشی مذکوره هر کجا بی بر متعاسبکه نمود پس باشد حجت این طایفه است صاحب رد المحتار که علیت استیلا علی المباح را نفی میکند آن منفی منقول صاحب هدایه و شمس الائمه و امثال

شان است حکم نوشته اند لنا ان الاستیلاء ورد علی مال مباح فینعقد سببا للملک
لو ظاهر که صاحب در المختار و مجیب آن اعیان چه رتبه دارد در غلط او شک نیست و طرفه اینکه در
استدلال خود باز قرار نموده است بانچه ازان فرار ساخته از اباحت و کلام در عبارت
اشباه بعد ازانکه تمام عبارت را نقل کردیم حاجت ندارد که ازان صاف ظاهر که کلام در اباحت
اصلیه حقیقیه است و از قایلین توقف معتزله مراد اند و برین امر دلیلی از همان عبارت ظاهر
چه صاحب اشباه معنی توقف هم بیان کرده است و مجیب هم بواد این حال از عبارت اشباه
بحذف اول و اخر صرف بریک فقره آنهم باسقاط لفظ بعض اکتفا نمود پس تردید مجیب در اصل
شی که یا حرمت است نزد جمهور یا توقف یا اباحت کما هو مذهب طایفه و رای معتزله هم بعینه سست
محض لغو و بی اصل یا شی از سوء فهم و عدم تحقیق مسئله از ناواقفان فن و نفهمیدن مطالب کتب و
تحریف و تصرف است قصه خوانی چیزی دیگر فقاهت چیزی دیگر از نقل عبارت کتب بی فهم مطلب
و بی عرض بر فقها فتوی راست نمی شود مفتی را واجب که در صورت اختلاف روایت تحقیق راجح
و مرجوح و معمول و متروک و ضعیف و قوی دریافت نموده راجح و معمول و قوی را اختیار
نماید بی اینکه خود در ورطه تحیر افتاده است بدایه دیگران معلوم و هر مسئله از فنی که محل تحقیق
او باشد باید گرفت نه از فن دیگر که ضمنا و استطرادا ذکر مسئله اتفاق افتاده باشد نقل کنند
مبحث این مسئله علم اصول است و ما ازانجا حقیقت مسئله را بتفصیل بیان نمودیم ازان بخوبی
ثابت که از اباحت حقیقیه مذهب معتزله جمهور اهل سنت منکر و اباحت اصلیه فتره مختار اکثر حنفیه و
شافعیه و در اباحت اصلیه شرعیه اختلاف کسی از معتمدین منقول نیست پس نسبت حرمت اصل بجمهور
و توقف بمعنی مرغوبش بمذهب صحیح اهل سنت محض غلط است حالا عمل فقها بر اباحت از دیگر
کتب هم نقل میکنیم صاحب اشباه در همان قاعده می نویسد **و فی الهدایة من فصل**

الحد ادان الاباحة اصل ودر قاعده تعارض دلیل تحریم واباحت وتقدیم تحریم می نویسد
وعلله الاصولیون بتقلیل النسخ لانه لو قدم المبیح لزم تکرر النسخ
لان الاصل فی الاشیاء الاباحة باید فهمید که مراد از اباحت دراینجا اباحت اصلیه
فترة است وهر چند درین استدلال یعنی لزوم نسخ کلامیست طویل فاما اقرار اباحت اصلی
از اصولیین ثابت است وحموی در شرح اشباه ونظایر در شرح قول ماتن الاصل فی الا
شیاء الاباحة می نویسد ذکر العلامة قاسم بن قطلوبغا فی بعض تعالیقه
ان المختار ان الاصل الاباحة عند جمهور اصحابنا وقیده فخر الا
سلام بزمن الفترة فقال ان الناس لم یترکوا سدی فی شیء من الزمان
وانما هذا بناء علی زمن الفترة لاختلال الشرائع ووقوع التحریفات فلم
یبق الاعتماد والوقوف علی شیء من الشرائع فظهرت الاباحة بمعنی عدم
العقاب بالوجود لمحرم ولا مبیح انتهی ودلیل هذا القول قوله تعالی
خلق لکم ما فی الارض جمیعا اخبر بانه خلقه لنا علی وجه المنة علینا
وابلغ وجوه المنة اطلاق الانتفاع فثبت الاباحة ودر شرح قول
ماتن والحکم عندنا وان کان ازلیا می نویسد جواب سوال مطوی تقریره
ان یقال اذا کان الحکم عندکم ازلیا ثابتا قبل الشرع کیف یصح قولکم
بانه لا حکم قبل الشرع وتقریر الجواب بان نفس الحکم وان کان ازلیا لکن
تعلقه التنجیزی بافعال المکلفین لیس بازلی والمراد منها عدم تعلق الحکم
التنجیزی منفیا قبل الشرع لعدم الفائدة بانه لو تعلق فتعلقه اما للفائدة فی
الاداء وهو غیر ممکن قبل الشرع لانه عبارة عن الاتیان بعین ما امر

وقت وذلك موقوف على العلم به بكيفية ولا علم بشيء من ذلك قبل الشرع
بقوله تعالى وما كنا معذبين حتى نبعث رسولا وإما بفايدة ترتب العقاب
على الترك وهو منتفي ايضا قبل الشرع لعدم الفايدة و در شرح قول ماتن والشبات
المجهول مي نويسد يعلم منه حل شرب الدخان و در شرح وقايه در شرح ما ليس بحدث
ليس بنجس مي نويسد لما حكم بحرمة المسفوح بقي غير المسفوح على اصله وهي
الحل ويلزم منه الطهارة واحاديث نبوي هم برابر اين مدعا شاهد اند عن
ابن عباس رضي الله عنه قال كان اهل الجاهلية ياكلون اشياء ويتركون
اشياء تقذرا فبعث الله نبيه وانزل كتابه واحل حلاله وحرم حرامه
فما احل فهو حلال وما حرم فهو حرام وما سكت عنه فهو عفو شيخ عبد الحق
در ترجمه مشكوة در ذيل الحديث نوشته از اينجا معلوم ميشود كه اصل در اشيا اباحت است
و در آخر سكوت به تحقيق ثابت شده است تحريم بعض اشيا و ديگر سنت زياده بر كتاب وليكن ابن
عباس خواند كتاب را و نخواند سنت را از جهت كثرت آن يا غرض وي رضي الله عنه از تلاوت اين آيت
آن بوده است كه بدانانند كه تحريم نيست مگر بوحي وجايز نيست بهوا وهمين است مطلب و در شرح ...
و در مشكوة از ابي ثعلبه خشني مرويست قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان
الله فرض فرايض فلا تضيعوها وحرم حرمات فلا تنتهكوها وحد حدودا
فلا تعتدوها وسكت عن اشياء من غير نسيان فلا تبحثوا عنها ملا على قاري
در شرح نوشته دل على ان الاصل في الاشياء الاباحة و در شرح حديث ابن عباس
رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الامر ثلثة امر بين
رشده فاتبعه وامر بين غيه فاجتنبه وامر اختلف فيه فكله الى الله

عزوجل فی نوبته وقیل الاولی ان تفسیر هذا الحدیث بما ورد فی اخر الفصل
الثالث من حدیث ابی ثعلبة ودر تفسیر احمدی تحت آیه قل لا اجد فیما اوحی
الی الایه مینویسد وفیه تنبیه علی ان التحریم انما یثبت بوحی الله وشرعه
لا بهوی النفس حاصل لا یخفی از مسایل جزئیه که ثبوت آن از آنحضرت صلی الله علیه وسلم وخلفا
راشدین وایمه اربعه نرسیده وفقها تصریح نموده اند باباحت بلکه استحباب آن از کتب معتبره
نقل میکنم یکی از آن تلفظ بنیت در صلوة که در مسنون ومشروع واکثر فتاوی استحباب آن مذکور
وهم مختار جمهور شافعیه در وقایه مرقوم والقصد مع لفظه افضل ودر مختصر وقایه ومع اللفظ افضل
ودر برجندی شرح مختصر وقایه مینویسد وفی شرح الطحاوی الافضل ان یشتغل قلبه
بالنیة ولسانه بالذکر ویده بالرفع در هدایه اما الذکر باللسان فلا معتبر به
ویحسن ذلک لاجتماع عزیمته ودر محیط الذکر باللسان سنة فینبغی ان یقول
اللهم انی ارید صلوة کذا فیسرها لی وتقبلها منی با وجودیکه ثبوت آن از آنحضرت
صلی الله علیه وسلم وخلفا راشدین وایمه اربعه نیست وملاحده ظاهریه که از اکابر فرقه مبتدعه اند
گفتگوها کرده مثل تقریر عجیب ایراد نموده فاما جمهور حنفیه وشافعیه این ایرادات را قابل التفات
واعتبار ندانسته در بحر الرائق قد اختلف کلام المشایخ فی التلفظ باللسان فذکره
فی منیة المصلی انه مستحب وهو المختار وصححه فی المجتبی وفی الهدایة والکافی
والتبیین انه یحسن لاجتماع عزیمته وفی الاختیار معزیا الی محمد بن الحسن انه
سنة وهکذا فی المحیط والبدایة وفی القنیة انه بدعة الا ان لا یمکن اقامتها
فی القلب الا باجرائها علی اللسان فحینئذ یباح ونقل عن بعضهم الکراهة
وظاهر ما فی فتح القدیر انه بدعة فانه قال قال بعض الحفاظ لم یثبت عن رسول الله

صلى الله عليه وسلم من طريق صحيح ولا ضعيف انه كان يقول عند الافتتاح
اصلى كذا ولا عن احد من الصحابة والتابعين بل المنقول انه صلى الله عليه
وسلم اذا قام للصلوة كبر وهى بدعة انتهى وقد فهم من قول المصنف لاجتماع
عزيمته انه لا يحسن لغير هذا القصد وهذا لان الانسان قد يغلب عليه
تفرق خاطره فاذا ذكر بلسانه كان عونا على جمعه ثم رايته فى التجنيس قال
والنية بالقلب لانه عمله والتكلم لا معتبر به ومن اختاره اختاره لتجتمع عزيمته
انتهى عبارة الفتح القدير بازصاحب بحر الرائق مينويسد فرادفى شرح المنية انه لم ينقل
عن الائمة الاربعة فتحرر من هذا انه بدعة حسنة عند قصد جمع العزيمة
وقد استفاض ظهور العمل بذلك فى كثير من الاعصار فى عامة الامصار فلعل
القائل بالسنة اراد بها الطريقة الحسنة لا طريقة النبى صلى الله عليه وسلم
ملا على قارى در شرح مشكوة مى نويسد الاكثرون على ان التلفظ بهما مستحب ليطابق
فعل معنى النية واستحضارها ثم قال صاحب الهداية ويحسن لاجتماع عزيمته
قال المحقق ابن الهمام قال بعض الحفاظ لم يثبت عن رسول الله صلى الله عليه
وسلم الى آخره وبعد تمام عبارت فتح القدير كه بالا مذكور شده نوشته وقيل لا يجوز التلفظ
بالنية فانه بدعة والمتابعة كما يكون فى الفعل يكون فى الترك ايضا فمن
واظب على فعل لم يفعل الشارع فهو مبتدع قد يقال فسلم انها بدعة لكنها
مستحسنة استحسنها المشايخ للاستعانة على استحضار النية لمن احتاج اليها
وهو صلى الله عليه وسلم واصحابه كانوا فى مقام الجمع والحضور لم يكونوا
محتاجين الى الاستحضار المذكور وقيل التلفظ شرط لتمييز الصلوة و...

الى الغلط والخطاء ومخالفة الاجماع لكن له محمل عندنا مختص بمن ابتلى بالوسوسة
فى تحصيل النية وعجز عن ادائها فانه قبل فى حقه اذا تلفظ بالنية سقط
عنه الشرة دفعا للحرج وبعد نقل كلام ابن قيم ورد تلفظ وهذه عشر بدع لم تنقل
عن رسول الله صلى الله عليه وسلم باسناد صحيح ولا ضعيف ولا مسند
ولا مرسل لفظة واحدة منها البتة بل ولا عن احد من الصحابة ولا استحسنه احد
من التابعين ولا الائمة الاربعة وبعد ذكر كلام جمال الدين محدث فيروزآبادى گفت
قال القسطلانى فى المواهب بالجملة لم ينقل احد انه عليه السلام تلفظ بالنية
ولا علم احدا من الصحابة التلفظ بها ولا اقر على ذلك بل المنقول منه
فى السيرة انه قال مفتاح الصلوة الطهور وتحليلها التسليم الى اخر ما قال
واطنب ابن القيم فى الهدى فى رد الاستحباب واكثر من الاستدلال بما فى
ذكره طول يخرجنا عن المقصود ولا سيما والذى استقر عليه اصحابنا استحباب
النطق بها ملا على قارى در شرح فقه اكبر نوشته وكذا لبس تاج الرفضة مكروه كراهة
تحريم وان لم يكن كفرا بناء على عدم تكفيرهم بقوله عليه الصلوة والسلام
من تشبه بقوم فهو منهم اما اذا كان فى ديارهم ومامورا بان يمشى مكرها
على آثارهم فلا يضره واما جواب بعض العلماء فى مقام الانكار عليه بان ولو
الاذ بلبسه البدعة فليس فى محله فانا ممنوعون من التشبه بالكفرة واهل
البدعة فى شعارهم ولا منهيون عن كل بدعة ولو كانت مباحة سواء
كانت من افعال اهل السنة او من افعال الكفرة واهل البدعة فالمدار
على الشعار در تهمات مبنية للمصلى مرقوم وسجدة الشكر ذكره الطحاوى

عن ابی حنیفه انه قال لا اراه شیئا قال ابو بکر الزاهدی معناه لیس بواجب ولا مسنون بل هی مباح لا بدعة وعن محمد انه کرهها قال ولکن یستحب اذا اتاه ما یسره من حصول نعمة او دفع نقمة وبه قال الشافعی فیکبر مستقبل القبلة ویسجد فیحمد الله ویشکر ویسبح ثم یکبر فیرفع راسه اما بغیر سبب فلیس بقربة ولا مکروه واما ما یفعل عقب الصلوة فمکروه لان الجهال یعتقدونها سنة او واجبة وکل مباح یودی الیه فمکروه انتهی والفتوی علی ان سجدة الشکر جائزة مستحبة ولا مکروهة وهم دران کتاب است ولا باس بقول الرجل بغیر یوم العید تقبل الله منا ومنکم در شرح وقایه منویسد واستحسن المتاخرون تثویب الصلوة کلها در در المختار مرقوم وتثویب بین الاذان والاقامة للکل لما تعارفوه الا فی المغرب ونیز مینویسد التسلیم بعد الاذان حدث فی ربیع الاخر سنه سبع مایة واحدی وثمانین فی عشاء لیلة الاثنین ثم الجمعة ثم بعد عشر سنین احدث فی الکل الا المغرب ثم فیها مرتین وهو بدعة حسنة وهم در در المختار مینویسد لا وقوف الناس یوم عرفة فی غیرها تشبها بالواقفین لیس بشیٔ هو نکرة فی موضع النفی فیعم انواع العبادات من فرض وواجب ومستحب فیفید الاباحة وقیل یستحب کذا فی مسکین فقال الباما فی لو اجتمعوا لشرف ذلک الیوم السماع الوعظ بلا وقوف وکشف راس جاز بلا کراهة اتفاقا در کتاب مذکور مینویسد ویندب ذکر الخلفاء الراشدین والعمین لا الدعاء للسلطان وجوزه القهستانی ویکره تحریما وصفه بما لیس فیه وهم در کتاب مذکور از نهایه نقل نموده وفی یوم عاشوراء یکره الکحل وکلا باس بالمعتاد خلطا ویوجر در قنیه از زدیری

روایت نموده خلط الحوائج یوم عاشوراء لم یرد فیه اثر قوی ولا باس وزیارت اهل بیت
یوم عاشوراء معظم یستحب فیه الصوم قیل الاکتحال یوم عاشوراء کانت سنة
ولکن لما صار علامة لبعض اهل البیت وجب ترکه از ینابیع صغیر وشرح ظهیریه روایت
کرده ویکره التعشیر والنقط والمشائخ لم یروا به باسا لان العجم لا یمکن لهم التلاوة
الا بالنقط واما کتابه اسامی السور وعدد الای ونحوهما فهی بدعة حسنة واز ملا
رحمانی روایت میکند لا باس بالوقف والتعاشیر فی المصحف واز شرف الائمه مکی نقل نموده
القراءة علی القبر بدعة حسنة واز جندی نقل نموده امام بعتاد کل عند ختم
قراءة آیة الکرسی و اخر البقرة وشهد الله ونحوها جهرا لا باس به والافضل
الاخفاء واز وبری نقل نموده ولا باس باجتماعهم علی قراءة الاخلاص جهرا عند
ختم القران ولو قراء واحد واستمع الباقون فهو اولی واز شرح حنفی نقل نموده
یکره للقوم ان یقرء والقران جملة لتضمنها ترک الاستماع والانصات المامور
بهما واز فتاوی کرمانی روایت نموده لا باس به ودر شرح وقایه در باب الجنایز نوشته
استحسن المتاخرون العامة در فتاوی عالمگیری مینویسد لا باس بکتابة اسامی السور
وعدد الای وهو وان کان احداثا فهو بدعة حسنة وکم من شئ کان احداثا
وهو بدعة حسنة وکم من شئ یختلف باختلاف الزمان والمکان کذا فی جواهر
الاخلاطی ودر ان مینویسد سئل الفقیه ابو جعفر عن قوم قرء وا قراءة ورد
یکرهون بعد ذلک جهرا قال ان ارادوا بذلک شکرا لا باس به ودر مینویسد لا باس
باجتماعهم علی قراءة الاخلاص جهرا عند ختم القران ولو قراء واحد واستمع
الباقون فهو اولی کذا فی القنیه ویستحب له ان یجمع اهله وولده عند الختم

ویدعو لهم کذا فی الینابیع در قاضیخان نوشته تکلموا فی الدعاء عند ختم القران فی شهر رمضان وعند ختم القران بالجماعة واستحسنه المتاخرون فلا یمنع من ذلک وقراءة سورة الاخلاص ثلث مرات عند ختم القران استحسنه مشایخ العراق الا فی المکتوبة ودر فتاوی عالمگیری مینویسد قرءة الفاتحة بعد المکتوبة لاجل المهمات مخافة او جهرا مع الجمع مکروهة واختیار قاضی بدیع الدین انه لا یکره واختیار القاضی الامام جلال الدین انکان الصلوة بعدها سنة یکره والا فلا کذا فی التاتارخانیة قوم یجتمعون فیقرؤن الفاتحة جهرا دعاء لا یمنعون عادة والاولی المخافة وفی الحجة الامام یعتاد کل غداة مع الجماعة قرءة اٰیة الکرسی واخر البقرة وشهد الله ونحوها جهرا لا باس به والافضل الاخفاء قرءة قل هو الله ثلث مرات عقب الختم لم یستحسنها بعض المشایخ واستحسنها اکثر المشایخ ودر بحر الرائق از تجنیس در ذکر خطبه آورده وذکر الخلفاء الراشدین مستحسن بذلک جری التوارث وبذکر العمین غرض امثال این مسئله اگر تتبع کرده آید دفتری گردد واصل مذهب فرقه مبتدعه همین است هرچه منقول نباشد مکروه وحرام واین امر را جابجا تلبیسات جداگانه وتمویهات رنگارنگ بیان میکنند مناسب نمود که این همه مغالطات بجهت مناسبت مقام در اینجا ذکر کنم وقبل از شروع امری واجب التنبیه دریافت باید نمود که اطلاق مکروه در عرف شرع بمعانی متعدده آمده از انجمله ترک اولی است وابمعنی اگرچه عما از ما سبق معلوم شد فاما در اینجا تصریح هم بیان نموده می شود در عضدی می نویسند و تارکا ما ترک الاولی یقال ترک الصلوة الضحی مکروه بذات لم یرد فیه نهی لکثرة الفضیلة فیها فکان فی ترکها حط مرتبة و اطلاق میکنند مکروه ومراد ازان کراهت

بخصوصیتی خاص میباشد چنانکہ ابوحنیفہ گفت حج پیادہ مکروہ است وگفتہ اند مراد آنست کہ مطلق
سوء خلق باشد یا طاقت مشی نداشتہ باشد ازا مکروہ است نہ مطلقا کہ قربت است وبدعت
لازم میگردد چنانچہ در فتح القدیر بتصریح نوشتہ در جواب سوال جہل و ششم می نویسد فاتحہ مروج
ومشہورہ اصلی ندارد زیرا کہ از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وصحابہ تابعین رضی اللہ عنہم
طوریکہ معمول فیما بین الناس است منقول نیست پس امریکہ منقول از آنحضرت صلی اللہ علیہ و
آلہ وسلم وصحابہ نباشد غیر مشروع چنانچہ صاحب ہدایہ چندجا عدم نقل را از آنحضرت صلی
اللہ علیہ وسلم وصحابہ رضی اللہ عنہم دلیل گرفتہ است منہا فی کتاب الصلوۃ فی فصل
الاوقات التی تکرہ فیہ الصلوات قال یکرہ ان یتنفل بعد طلوع الفجر باکثر من
رکعتی الفجر لانہ علیہ السلام لم یزد علیہما مع حرصہ علی الصلوۃ ومنہا ما
قال فی باب العید لایتنفل فی المصلی قبل العید لانہ علیہ السلام لم یفعل مع حرصہ
علی الصلوۃ آوردن این ہر دو روایت برای تائید دعوی بی اصل خود حجت بی فہمی است کہ عدم
نقل چیزی دیگر و نقل عدم چیزی دیگر و فایدہ قید مع حرصہ را فہمیدن نصیب اعدا مرادِ صاحب ہدایہ
این است کہ ترک کردن آنحضرت نفل را درین وقت باوجود حرص بہ احراز فضیلت کہ منقول است
از ان یافتہ میشود کہ نفل را در آن وقت مکروہ میدانستند وگرنہ میخواندند عینی در حاشیہ ہدایہ مینویسد
قال الاترازی ولو لم یکرہ لفعل قلت ہذا مبنی علی معرفۃ الحدیث الذی فیہ
عدم زیادۃ النبی علیہ السلام علی رکعتی الفجر ولذا قال الاکمل ان الترک
مع حرصہ علیہ السلام علی احراز فضیلۃ النفل دلیل الکراہۃ وقد ذکرنا
فیما مضی من حدیث مسلم رواہ عن ابن عمر عن حفصۃ رضی اللہ عنہم
قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا طلع الفجر لا یصلی الا رکعتین خفیفتین

خفيفين وهذا يدل على انه عليه السلام ما كان يزيد على ركعتي الفجر مع حرصه على احراز فضيلة النوافل وفي تخفيف القرءة في ركعتي الفجر قول ابن عمر سمعت النبي عليه السلام يقرأ فيهما قل يا ايها الكافرون وقل هو الله احد وفي المبسوط بشيخ الاسلام والنبي عما سوى ركعتي الفجر فيه لا تحل في الوقت وقال النبي في شرح قوله ولا يتنفل في المصلى قبل صلوة العيد لانه عليه السلام لم يفعل مع حرصه على الصلوة وقد روى الائمة الستة عن سعيد بن جبير عن ابن عباس رضي الله ان النبي صلى الله عليه وسلم خرج فصلى بهم العيد لم يصل قبلها ولا بعدها وروى ابن ماجة في سننه من حديث عطا بن يسار عن ابي سعيد الخدري قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يصلي قبل العيد شيئًا فاذا رجع في منزله صلى ركعتين ومنها ما قال في كتاب الحج من احرم وفي بيته او في قفص معه صيد فليس عليه ان يرسله وقال الشافعي عليه ان يرسله لانه متعرض للصيد بامساكه في ملكه فصار كما اذا كان في يده ولنا ان الصحابه رضوان الله عليهم كانوا يحرمون وفي بيوتهم صيود ودواجن ولم ينقل عنهم ارسالها وبذلك جرت العادة الفاشية وهي من احدى الحجج اوردن اين مسئله دليل بر دعوى غالي انجنون نيست چه صورت دعوى اينكه امري كه منقول نيست غير مشروع است وحال مسئله اينكه اگر كسي احرام كند ودر خانه اش يا در قفسي كه همراه اوست جانوري باشد رها كردن آن بر محرم واجب نيست چراكه در خانه صحابه جانوران ميبودند وبعد احرام رها نميكردند وعادت مستمره مسلمين حجت است از حج شرعيه پس بيان ثابت كه رها كردن جانوران واجب نيست تامل بايد كرد كه از دعوى چه مناسبت

مسئله مذكوره از جمله انهاست كه در اصل مسئله اهل سنت مشتمل است

وارد واصل نقدیر یعنی تحیه بودن عادت مستمره که بازدی دین جاریست کند عینی در شرح هدایه
نوشته لنا ان الصحابة رضی الله عنهم کانوا یکرمون وفی بیوتهم صیود و
واجن رواه ابن ابی شیبة فی مصنفه حدثنا ابو بکر بن عیاش عن یزید
بن ابی زیاد عن عبد الله الحارث کنا نحج ویترک عند اهلنا ما لنا من الصید
ما یرسلهم حدثنا عبد السلام بن حرب عن لیث عن مجاهد عن علی رضی
الله عنه رای من الناس واجنا وهو محرمون ولو یا ابو باد سالهم ولم ینقل
عنهم ارساله ای لم ینقل عن الصحابه ارسال الدواجن بعد الاحرام وبذلک
جرت العادة الفاشیة وهی من احد الحجج ای العادة الفاشیة من احدی الحجج
التی یحکم بها قال علیه السلام ما راه المومنون حسنا فهو عند الله حسن قال
الکاکی العادة الفاشیة مثل الاجماع القولی مالا کردم انطباق عبارات هدایه بر مدعای اینان
بیان نمودیم میخواهیم که بطلان دعوی را از تصریحات صاحب هدایه نشان دهیم صاحب هدایه بجاهای
متعدده باوجود تصریح خودش به نبودن چیزی در عهد آنحضرت وصحابه بحکم بحسن آن امیکند از انجاست
که نوشته التثویب فی الفجر حی علی الصلوة حی علی الفلاح مرتین بین الاذان والاقامة
حسن ذکره فی سایر الصلوات ومعناه العود ای الاعلام بعد الاعلام وهو علی حسب
ما تعارفوه وهذا التثویب احدثه علماء الکوفة بعد عهد الصحابة رضی الله عنهم
لتغیر احوال الناس وخصوا الفجر به لما ذکرنا والمتاخرون استحسنوه فی الصلوة
کلها لظهور التوانی فی الامور الدینیة وبعد ذکر کراهة تفسیر ولفظ مصحف از جهت
قول ابن مسعود رضی الله عنه جردوا القران نوشته قالوا فی زماننا لا بد للعجم من دلالة فترک
ذلک اخلال بالحفظ وهجران القران فیکون حسنا واطلاق لاباس که بر امثال

این امور در همان هدایه بجاهای کثیره است لاباس بتحلیة المصحف لما فیه من تعظیمه
وصار کنقش المسجد بالجص والساج وماء الذهب ولا باس بان ینقش المسجد بالجص
والساج وماء الذهب وقوله لاباس به یشیر الی انه لا یوجر علیه لکنه لا یاثم
به وقیل هی قربة وصاحب هدایه بجاهای متعدده حکم اصل بودن اباحت بتصریح نوشته است دربا
حداو چنانچه در عبارت اشباه گذشت ودر باب الشفاع نوشته فیبقی اصل الاباحة للحاجة
ودر باب استیلاء کفار نوشته لنا ان الاستیلاء ورد علی مال مباح فینعقد سببا
للملک وصاحب در المختار بعین تعلیل مختار را نفی نموده از راه قصور فهم با یراد تعلیلی دیگر خلاف اکابر
خود پرداخته کو متنبه نشد که بی ان اصل شاهد تعلیل او هم تمام نمیشود وبعد نقل روایات هدایه نقل
روایت قرءة الکافرون مع الجمع مکروه لانها بدعة لم ینقل من الصحابة والتابعین
از عالمگیری ونصاب الاحتساب نزد خود داد تحقیق داده واثبات دعوی نموده اینقدر نمی فهمد که
مذهب مخالف ایمه مجتهدین واحادیث صحیحه وخلاف متون وشروح بلکه خلاف اصول وفروع
بیک روایت عالمگیری کدام علامت مختار ومفتی به بودنش مثبت دیم اول واخر آن
روایت دیگر روایات کثیره خلاف دلیل بروایت مذکوره بتصریح اختیار ایمه معتمدین موجود چنانچه
سابق گذشت چگونه ثابت شدن می تواند این اصحاب فتوی هرگونه روایات در کتب جمع
میکنند قابل استناد همان روایت است که مختار ومفتی به ومعمول باشد واین در فتاوی منتو
مگر بتصریح معتمدین وتمهدت دمهارست فن اصول ودر نصاب الاحتساب حواله کدام کتاب هم نمود
وظاهر که صاحب نصاب نه ازان طبقه است که گفتنش بی حواله بر طبقات مستندین سند باشد
محققین فقها از وضع سبحه مقدمه نوشته اند که اری بدعت است مگر حسنه ودر تتمه متنبه نوشته
لاباس به وصحیح روایت ایکاودا لعیب والستة خواندن مکروه است چه منقول از صحابه وتابعین نیست

چنانچه در معنی روایت کراهت تعیین در همان عالمگیری موجود است ویکره ان یوقت شیئا من القران لشیء من الصلوة قال الطحاوی والاسبیجابی هذا اذا راٰه حتما واجبا بحیث لا یجوز غیره او رای قرءة غیره مکروهة واما اذا قرء لاجل الیسر علیه او تبرکا بقرءة فلا کراهة فی ذلک ولکن یشترط ان یقرء غیرها احیانا لئلا تظن الجاهل ان غیرها لا یجوز هکذا فی التبیین در احیا نوشته ومنها ان یکون الخطیب لابسا ثوب اسود یغلب علیه الابریسم او ممسکا سیف مذهب فهو فاسق والانکار علیه واجب فاما مجرد اسواد فلیس بمکروه ولکنه لیس بمحبوب اذا احب الثیاب الی الله البیض ومن قال انه مکروه وبدعة اراد به انه لم یکن معهودا فی العصر الاول ولکن اذا لم یرد فیه نهی فلا ینبغی ان یسمی بدعة ومکروها ولکنه ترک الاحب انتهی وهذا یقتضی صحة ما قلنا ویدل علی ان البدعة والکراهة تطلقان علی خلاف الاولی ولعلهم ارادوا بالکراهة خلاف الاولی در جواب سوال نجاه دویم که سایل از مفهوم بدعت سوال کرده نوشت که مفهوم بدعت چند نوشته اند فی البحر الرایق البدعة ما احدث علی خلاف الحق المتلقی من رسول الله صلی الله علیه وسلم من علم او عمل او حال بنوع شبهة او استحسان وجعل دینا قویما وصراطا مستقیما انتهی ودیگر چند معانی بیان نموده ودر جواب سوال نجاه سیوم می نویسد که یک مفهوم بدعت را بیان کرده اند که ما احدث علی خلاف الحق المتلقی عن رسول الله الخ پس نزد ایشان حاجت تقسیم نیست بر بدعت که هست ضلالت است انتهی این حکم کمال ضلالت است چه این معنی نقل کرد از بحر الرایق وصاحب بحر الرایق در همان کتاب در مسئلهٔ تلفظ بنیت گفته که بدعت حسنه است ودیگر چند جا دران کتاب موجود وابن حجر در فتح المبین نوشته والحاصل ان البدعة الحسنة متفق علی ندبها وبدعت مقابل سنت است بتعریف سنت نزد جمهور الطریقة المسلوکة فی الدین است وبدعت خلاف آن

وآن حسن هم میباشد و سیئه می باشد چنانکه یکی تعریف سنت کاشته عن النبی میکویند بدعت
نزد ایشان مالم یثبت عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم و تقسیم بحسنه و سیئه ننموده و در جواب سوال
نهصد و چهارم نوشته چنانکه بدعت را مطلق ندارند بدعت سیئه مراد می باشد چنانکه از عبارات
کتب فقه معلوم میشود الخ این هم دعوی بی دلیل محض است چند جا ذکر کردیم که مطلق بدعت اطلاق کرده
و لاحقین گفته‌اند که این بدعت است مگر حسنه و لفظ چنانچه که تکیه کلام عجیب است چه بعید از این دعوی
نمی بایست که عباراتی نقل میکرد که از آن ظاهر میشد که هر جا که مطلق بدعت اطلاق میکنند مراد از آن
بدعت سیئه است حال آنکه چنان نیست هر دو احتمال را است و اعجب التنبیه آن است که از خواص فضلا این گروه
بوده است اضطراب و سخافت در کلام و عدم ثبات بر عقاید و تناقض در اقوال و اختلال در جمیع احوال
عجب باینقدر اصرار کرده بر غیر مشروع بودن غیر منقول و حرمت و کراهت آن کرده اند در تمام مباحث [illegible]
و ابطال را احتمال اباحت دارد چنانکه جواب سوال چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم و بیست و [illegible]
و چهل و سیوم و چهل و پنجم و چهل و ششم و چهل و هفتم و چهل و هشتم و هشتاد و هفتم و هشتاد و نهم
هشتادم و هشتاد و نهم صرف بر همین دعوی نموده و بر تنها [illegible] بما لیس [illegible] خلاف صریح
در این چنین جا موجود در جواب سوال دوم مینویسد که پیشکش نمودن حضرت فاطمه زهرا چیزی از قند
و جنس بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس دادن او آن منقول نیست ظاهرا دادن چیزی [illegible]
حال مستحق از باب خیر باشد بشرطیکه در ان سنت بسهم نکرده و در جواب سوال هفتم می نویسد پیش
طلب تقسیم شیرینی و طعام مسنون نیست بلکه اگر این تقسیم در هر وقت از قسم مباح باشد بشرطیکه در ان
تفاخر و ریا و سمعه و لزوم امر مستحب نباشد و الا مکروه خواهند شد و در جواب سوال سیزدهم [illegible]
نشانیدن مخطوبه در مکان علیحده چند روز قبل از نکاح و رفتن ندادن و [illegible] حنا آن مکان هم از
رسم هندوستان که نوشته است می نویسد این امور از قسم مباحات است که فعل و ترک در ان

امور برابر است نزد و در جواب سوال چهاردهم از رسوم سلامی و رونمای می‌نویسد در شریعت محمدی اصل این چیزها یافته نمی‌شود مگر ظاهر حال آن تقسیم چیزها کردادن سلامی و رونمای است مباح است در جواب سوال شانزدهم از دادن مردمان برادری کجام را چیزی وقت پوشانیدن لباس نوشته را می‌نویسد دادن مردمان برادری و غیره در این وقت حجام را درست است درجه اباحت دارد و در جواب سوال بیست ششم دادن و تقسیم نمودن چیزی بفقرا و مساکین وقت رخصت شدن برات می‌نویسد تصدق کردن برای فقرا و مساکین هیچ گاه ممنوع نیست در جواب سوال سی و دوم در تعزیت میت رفتن و هر دو دست برداشته سوره فاتحه خواندن می‌نویسد اما دست برداشتن برای دعا وقت تعزیت ظاهرا جائز است زیرا که در حدیث شریف رفع یدین در دعا مطلقا ثابت شد پس در این وقت هیچ مضایقه ندارد لیکن تخصیص آن برای دعا وقت تعزیت ماثور نیست انتهی هر کسیکه بهره از فهم داشته باشد ظاهر که از همین جواب سوال سی و دوم اگر تسایل تراشیده یا به مسایل بلکه بعضی مجوزات اربعین هم باطل میکردد و ظاهر میشود که مدار حکم مجیب بر دلایل ساخته خود شان هم مبنی است دلیل اگر موافق هوای نفس است دلیل ورنه دلیل و کبدی دیگر است در نیم عام دستآویز این از دیرباز بتضلیل عوام تفکر عامه اهل اسلام و آن مشابهت با کفار و مستمسک حدیث من تشبه بقوم فهو منهم پی فهم معنی در جوع بشراح وایه فن چنانچه در جواب سوال نوزدهم و غیره از اربعین این معنی را خوب آبه تو تابیدادند و مستمسک بود در براة الصفا و کتاب سید آدم بنوری در تکفیر و تماشا اینست در جواب سوال سی و ششم نوشته که خواندن نماز معمولی در کتب حدیث و فقه که معتبر و مضبوط اند از نظر نگذشته لیکن در بعضی وظایف و رسایل صوفیه نوشته است و برای تمسک روایات حدیثیه و فقهیه کافیست و بر قول و فعل مشایخ صوفیه فتوی جاری نمیشود چنانچه شیخ الاسلام در کشف الغطاء نوشته دعادت مشایخ است که این نماز را متصل دفن پیش از مرور شب اول برای نجات میت از عذاب القبر

میخوانند انتهی عبارت شیخ الاسلام در کشف الغطا این است گفته اند بعضی سلف که دعا برای مردگان
بمنزله هدیه است برای زندگان پس در می آید فرشته بر میت و با وی طبق از نور می باشد پس میگوید
این هدیه است برای تو از فلان برادر تو پس خوش میشود میت بآن چنانکه خوش می شود زنده
به هدیه کذا فی الخزانه و در فتح القدیر این را مرفوعا آورده و در کفایه الشعبی مانند آن در صدقه نیز ذکر کرده
پس بدانکه سنت است که تصدق کند ولی میت پیش از گذشتن شب اول هر چه میسر شود که شب اول بر میت
دشوار است پس رحم کند وی را بصدقه تا بانس انوار هدیه از میت وحشت برفع شود و اگر نیابد چیزی را باید
که نماز گذارد دو رکعت بخواند در رکعت اول بعد فاتحه آیة الکرسی ده بار و در رکعت دویم بعد فاتحه سوره
التکاثر ده مرتبه و چون فارغ شود بگوید خداوندا گذاردیم این نماز را برای تو و میدانی تو چیزی را
که خواسته ایم بآن خداوندا بفرست ثواب او را بسوی قبر فلان بنده مرده و چون میکند آن را عطا
میفرماید خدا تعالی آن میت را ثواب بسیار و نور وحسن و درجه بلند و شفاعت کذا فی النشر عنه و عادت
مشایخ است که این نماز را متصل دفن پیش از مرور شب اول برای نجات میت از عذاب میخوانند و
آنرا صلوة الهول نامند انتهی پوشیده که شیخ الاسلام و کتابش نزد مجیب معتبر که جابجا از آن تمسک نموده و در
کتاب خود اول آن نماز را در زیر سنت نوشته استشهادا و بتصریحه نموده و بعد از آن برای تاکید نوشته
که عادت مشایخ است با آنکه در کلام شیخ الاسلام اصلا اشارتی بتضعیف نیست و بلفظ مشایخ مخصوص
بصوفیه و نه مفید بلی اختیاری اطلاق مشایخ بر فقها شایع و ذایع است هر کس که گونه مهارتی داشته
باشد میداند فاما از غبی متعصب مجبوریست و در قول او که بر قول و فعل مشایخ صوفیه فتوی جاری
نمیشود چنانچه شیخ الاسلام در کشف الغطا نوشته لفظ چنانچه بمعنی محض و مجیب را بکدام قول
خود بتالی میت متقدم اتباع بود است این حکم هم از آن قبیل است ورنه در جواب سوال اثبات
و تشنیم تمسک بفواید الفوادی نمود بهر تقدیر میگویم که مجیب صرف باحتمال حمل لفظ مشایخ بر صوفیه

فتوی دادن نتوانست پس تمسک بکتاب سید آدم نوری و مراۃ الصفا چگونہ درست شد وچرا برقول شان فتوی داد لطف اینکہ جائیکہ فتوی جایز نبود از قسم فضایل اعمال کہ توسعہ دران جایز است و اینجا کہ فتوی در باب تکفیر کہ محل کمال احتیاط است در بحر الرائق می نویسد وفی جامع الفصولین روی الطحاوی من اصحابنا لایخرج الرجل من الایمان الا جحود ما ادخله فیه ثم ما تیقن انه ردة یحکم بها وما یشک انه ردة لا یحکم بها اذ الاسلام الثابت لا یزول بالشک مع ان الاسلام یعلو وینبغی العالم اذا رفع الیه هذا ان لا یبادر بتکفیر اهل الاسلام مع انه یقضی بصحة اسلام المکره اقول قدمت هذا التصیر مرانا فیما نقلته فی هذه الفصل من المسائل فانه قد ذکر فی بعضها انه کفر مع انه لایکفر علی قیاس هذه المقدمة فلیتامل انتهی وفی الفتاوی الصغری الکفر شی عظیم فلا اجعل المؤمن کافرا متی وجدت روایة انه لایکفر انتهی وفی الخلاصة وغیره اذا کان فی المسئلة وجوه توجب الکفر ووجه واحد یمنع التکفیر فعلی المفتی ان یمیل الی الوجه الذی یمنع التکفیر تحسینا للظن بالمسلم الا اذا صرح بارادة موجب الکفر فلا ینفعه التاویل حینئذ وفی التاتارخانیة لا یکفر بالمحتمل لان الکفر نهایة فی العقوبة فیستدعی نهایة فی الجنایة ومع الاحتمال لا نهایة انتهی والحاصل ان من تکلم بکلمة الکفر هازلا او لاعبا کفر عند الکل ولا اعتبار باعتقاده کما صرح به قاضیخان فی فتاواه ومن تکلم بها مخطیا او مکرها لا یکفر عند الکل ومن تکلم بها عالما عامدا کفر عند الکل ومن تکلم بها اختیارا جاهلا بانها کفر ففیه اختلاف والذی تحرر انه لا یفتی بتکفیر مسلم امکن حمل کلامه علی محمل حسن او کان فی کفره

اختلاف ولو رواية ضعيفة فعلى هذا فاكثر الفاظ التكفير المذكورة لا يفتى بالتكفير
بها ولقد الزمت نفسي ان لا افتي بشيء منها وهم در بحر الرائق نوشته والحق ان ما صح
عن المجتهدين فهو على حقيقته واما ما ثبت عن غيرهم فلا يفتى به في مثل
التكفير ولذا قال في فتح القدير من باب البغاة الذي صح عن المجتهدين
في الخوارج عدم تكفيرهم ويقع في كلام اهل المذهب تكفير كثير لكن ليس
من كلام الفقهاء الذين هم المجتهدون بل من غيرهم ولا عبرة لغير الفقهاء
ملا علي قاري در شرح فقه اكبر مي نويسد ولا نكفر مسلما بذنب اي بارتكاب معصية
كثيرة وان كانت كبيرة اي كما يكفر الخوارج مرتكب الكبيرة اذا لم يستحلها
اي لكن اذا لم يعتقد حلالها لان من استحل معصية قد ثبت حرمتها بدليل
قطعي فهو كافر الى اخر ما قال واما ما روي عن ابي حنيفة رضي الله عنه
قال لجهم اخرج عني يا كافر فمحمول على التشبيه ثم في بسط الايام الكلام
في نفي تكفير ارباب الاثام من اهل القبلة ولو من اهل البدعة دلالة على ان
سب الشيخين ليس بكفر كما صححه ابو الشكور السالمي في تمهيده وذلك
لعدم ثبوت مبناه وعدم تحقق معناه فان سباب المسلم فسوق كما في حديث
ثابت ح يستوي الشيخان وغيرهما في هذا الحكم ولانه لو فرض ان احدا
قتل الشيخين بل الختنين فهو ايضا لا يخرج عن كونه مسلما عند اهل
السنة ومن المعلوم ان السب دون القتل نعم لو استحل السب او القتل
فهو كافر على تقدير ثبوت الحديث فيجب التاويل كما في حديث من
ترك الصلوة متعمدا فقد كفر والحاصل ان الفسق والعصيان لا يزيل

الايمان فيصير كافراً لا واسطة وكذا البدعة لا يزيل الايمان والمعرفة كانكار المعتزلة صفات الله وخلق افعال العباد وجواز رؤيته سبحانه في المعاد لانه مبنى على تاويل ولو كان على وجه الفساد الا التجسيم وانكار علم الله سبحانه بالجزئيات فانه يكفر بهما اجماعاً من غير النزاع ووزد بل قول ومنها ان استحلال المعصية صغيرة كانت او كبيرة كفر اذا ثبت كونها معصية بدلالة قطعية في نزييد والجمع بين قولهم لا نكفر احداً من اهل القبلة وقولهم نكفر من قال بخلق القرآن او استحالة الرؤية وسب الشيخين او لعنهما وامثال ذلك مشكل كما قال شارح العقايد وكذا قال شارح المواقف ان جمهور المتكلمين والفقهاء على انه لا يكفر احد من اهل القبلة وقد ذكر في كتب الفتاوى ان سب الشيخين كفر وكذا انكار امامتهما كفر ولا شك ان هذه المسالة مقبولة بين جمهور المسلمين والجمع بين القولين المذكورين مشكل انتهى ووجه الاشكال عدم المطابقة بين المسايل الفرعية والدلايل الاصولية التي من جملتها اتفاق المتكلمين على عدم تكفير اهل القبلة المحمدية ويدفع الاشكال بان نقل كتب الفتاوى مع جهالة قايله وعدم اظهار دلايله ليس بحجة من ناقله اذ مدار الاعتقاد في المسايل الدينية على الادلة القطعية على ان في تكفير المسلم قد يفوت مقاصد جليلة وخفية فلا يعنه قول بعضهم انما ذكره بناء على الامور المتعلقة به والمعلقة وقد تصدى الامام ابن الهمام في شرح الهداية للجواب عن هذه الاسئلة حيث قال اعلم ان الحكم بكفر من ذكرنا من اهل الاهواء مع ما ثبت

عن ابی حنیفه والشافعی من عدم تکفیر اهل القبلة من المبتدعة کلهم
محمله ان ذلك المعتقد فی نفسه کفر فالقائل به قائل بما هو کفر وان لم یکفر
بناء علی کون قوله ذلك عن استفراغ وسعه مجتهدا فی طلب الحق لکن
جزمهم ببطلان الصلوة خلفه لا یصح هذا الجمع اللهم الا ان یراد بعدم
الجواز خلفهم عدم الحل ای عدم حل ان یفعل وهو لا ینافی صحة
الصلوة والا فهو مشکل انتهی ولا یخفی انه یمکن ان یقال فی رفع الاشکال
ان جزمهم ببطلان الصلوة مستقبلا الی الحجر احتیاطا مع عدم جزمهم
بانه لیس من البیت بل غالبا حسب ظنهم فیه انه منه وقد وقع الطواف
من ورائه ودر بحث کلمات کفری نویسد وقد ذکروا ان المسئله المتعلقه بالکفر
اذا کان لها تسعة وتسعون احتمال الکفر واحتمال واحد فی نفسه فالاولی
للمفتی والقاضی ان یعمل بالاحتیاط النافی لان الخطاء فی ابقاء الف کافر
هون من الخطاء فی افناء مسلم واحد وفی المسئلة المذکورة تصریح بانه
یقبل من صاحبها التاویل خلافا لما ذکره بعضهم علی خلاف هذا القول
هذا کله اذا صدر عنه بعمد لحدیث رفع عن امتی الخطاء والنسیان
وما استکرهوا علیه فقد صرح قاضیخان فی فتاویه بان الخاطی اذا جری
علی لسانه کلمة الکفر خطاء لا یکون ذلك کفرا عند الکل وباز مینویسد
وفرق بین العام وقتل العموم والواجب انما هو نفی العموم فما نقله المعتزلی
الخوارج الذین یکفرون بکل ذنب وطوایف من اهل البدعة والفقهاء و
الحدیث لا یقولون ذلك فی الاعمال لکن فی الاعتقاد فان المبدعة

وإن كان صاحبها تهما ولا فيقولون نكفر كل من قال هذا القول لا يفرقون
بين المجتهد المخطئ وغيره ويقولون بكفر كل مبتدع وهذا القول يقرب
الى مذهب الخوارج والمعتزلة فمن عيوب اهل البدعة انه يكفر بعضهم
بعضا ومن محاسن اهل السنة انهم يخطئون ولا يكفرون نعم من اعتقد ان
الله تعالى لا يعلم الاشياء قبل وقوعها فهو كافر وان عد قائله من اهل
البدعة وكذا من قال بانه جسم وله مكان ويمر عليه زمان ونحو ذلك
فانه كافر حيث لم يثبت له حقيقة الايمان واما قوله تعالى ومن لم يحكم
بما انزل الله فاولئك هم الكافرون وقوله عليه السلام سباب المسلم
فسوق وقتاله كفر كما رواه الشيخان فمحمول على الاستحلال او قتاله
من حيث انه مسلم وقوله عليه السلام واذا قال الرجل لاخيه يا كافر
فقد باء بها احدهما كما في الصحيحين محمول على انه اذا اعتقد ذلك ولو لم يرد
به اهانة ضلالة او قصد به كفر النعمة ونحو ذلك وقوله عليه السلام
من حلف بغير الله فقد كفر رواه الحاكم بهذا اللفظ فمعناه كفران دون
كفر كما رواه غيره فقد اشرك اي شركا خفيا او محمل على انه اذا اعتقد
تعظيم غيره سبحانه باليمين او استحل هذا الامر المبين بتشديد وفي
المحيط قال علي الرازي اخاف على من يقول بحياتي وحياتك وما اشبه
ذلك الكفر اي بظاهر قوله تعالى فلا تجعلوا لله اندادا وبقوله عليه السلام
من حلف بغير الله فقد اشرك ولكن لما كان الحالف اراد مجرد تعظيم
نفسه او تعظيم نفس مخاطبه في الجملة لا على وجه المقابلة والمشاركة

ما يجزم بكفره فيدخل في قوله وما اشبه ذلك لو حلف بالنبي صلى الله عليه وسلم او بروح النبي او حيات النبي او بالكعبة او بالامامة وامثال ذلك ولو قال ان العامة يقولون ولا يعلمونه تقالت انه شرك اي خفية لانه لا يمين اي منعقدة الا بالله فاذا حلف بغير الله فقد اشرك اي ظاهر او شابه المشركين وقال ابن مسعود لان احلف بغير الله صادقا اشد على من ان احلف بالله كاذبا او قال لان احلف بالله كاذبا احب الي من ان احلف بغير الله صادقا قلت وهذه الرواية صريحة في عدم كفر من حلف بغير الله كما لا يخفى بازميكويد سئل الامام الفضلي عن الجوارات التي يتخذها الجهال للقادم فقال كل ذلك لهو ولعب وحرام ومن ذبح شاة في وجه انسان في وقت الخلعة او القدوم وما اشبه ذلك من الجوارات وفي المحيط اذا اتخذ جوارات كفر اي اذا لم يسم الله في ذبحها او تشارك القادم في التسمية واما بدون ذلك فلا يظهر وجه الكفر بازميكويد نقل صاحب المضمرات عن الاخرة ان في المسئلة اذا كان وجوه يوجب الكفر ووجه واحد يمنع التكفير فعلى المفتي ان يميل الى الذي يمنع التكفير تحسينا للظن بالمسلم درشرح مواقف مي نويسد ولو علم انه شد الزنار لا لتعظيم دين النصارى واعتقاد حقيته لم يحكم بكفره فيما بينه وبين الله كما مر في سجود الشمس ودر مواقف نوشته جمهور المتكلمين والفقهاء على انه لا يكفر احد من اهل القبلة ودر شرح مي نويسد فان الشيخ ابا الحسن قال في اول كتاب مقالات الاسلاميين اختلف المسلمون بعد نبيهم صلى الله عليه وسلم في اشياء ضلل

بعضہم بعضا وتبرء بعضہم عن بعض فصاروا فرق متباینین الا اسوہم
عمہم ویعمہم فہذا مذھبہ وعلیہ اکثر اصحابنا وقد نقل عن الشافعی
انہ قال اوشہادۃ لاحد من اہل القبلۃ الا الخطابیۃ فانہم یتعقدون حل
الکذب وحکی الحاکم صاحب المختصر فی کتاب المنتقی عن ابی حنیفۃ انہ لم
یکفر احدا من اہل القبلۃ وحکی ابوبکر الرازی مثل ذلک عن الکرخی وغیرہ
واز تکفیر معتزلہ وروافض وخوارج وغیرہم جوابہا نوشتہ قد کفر الرافضی والخوارج
بوجوہ الاول ان القدح فی اکابر الصحابۃ تکذیب القرآن والرسول حیث
اثنی علیہم وعظمہم قلنا لا ثناء علیہم خاصۃ ولاہم داخلون فیہ عندہم
اذ الثناء علیہم بشرط سلامۃ العاقبۃ ولم یوجد عندہم الثانی الاجماع
منعقد علی تکفیر من کفر عظماء الصحابۃ قلنا ہم لا یسلمون انہم من اکابر
الصحابۃ وخوارج کہ تکفیر مرتکب کبیرہ میکنند از ادلہ شان جوابہا نوشتہ بعد طول ورایجا
ذکر نمودم غرض از ین روایات ظاہر کہ در مسائل تکفیر کمال احتیاط ملحوظ است ونصوص متون
وشروح وفتاوی معتبرہ ومجیب قاعدہ مذکورہ جواب سوال سی وچہارم از ما یہ مسائل لزوم
نمودہ بروایت مرقاۃ الصفا وکتاب سید آدم بنوری حوصادیہ تہمت تکفیر از نیام برکشیدہ
دور از دیانت است حالا آمدیم بر اصل مطلب یعنی بیان مراد از تشبہ ومعنی حدیث من تشبہ
بقوم فہو منہم میگوییم کہ مراد آنست کہ قصد تشبہ کند بقومی در چیزیکہ شعار دین آن قوم باشد
اکنون از ہمان قوم است تشبہ بی قصد در غیر آنچہ شعار دین باشد از حکم حدیث خارج است
ملا علی قاری در شرح فقہ اکبر می نویسد قلت وکذا لبس تاج الرفضۃ مکروہ کراہۃ
تحریم وان لم یکن کفرا بناء علی عدم تکفیرہم بقولہ علیہ السلام من تشبہ

بقوم فهو منهم اما اذا كان فى ديارهم ومامورا بان يمشى مكرها على زيهم
فى الاخرة واما جواب بعض العلماء فى مقام الانكار عليه بان قلنسوة الاتركية
انها بدعة فليس فى محله فانما ممنوعون من التشبيه بالكفرة واهل البدعة
المنكرة فى شعارهم لا منهيون عن كل بدعة ولو كانت مباحة سواء كانت
من افعال اهل السنة او من افعال الكفرة واهل البدعة فالمدار على الشعار
وورود منهيه فان التشبيه بهم لا يكره فى كل شى بل فى المذموم وفيما يقصد
به التشبيه كما فى البحر الرائق تشبيه در حديث عام است تشبه مسلم بكافر
وتشبه كافر بمسلم هر دو را شامل است پس تشبه مسلم بكافر حرام است و تشبه كافر بمسلم كه كافر خود اختيار كرده
امر ديگر است خود را لازم كرد از آنكه استحلال المعصية كفر است كه بى تحقيق كلام جابجا وارد نموده يعنى هر كجا بدعت
ضعيف يافته بجاى جواز حكم خود اطلاق بدعت و معصيت را ثبت نموده و مذهب مختار
عدم معصيت و جواز باشد اين حكم را پيش نمود با وجوديكه مقصود آن نيست مگر اينكه معصيتى كه بدليل
قطعى ثابت باشد استحلال آن كفر است نقل آن عنقريب گذشت واينجا هم نقل ميكنم ملا على قارى
در شرح فقه اكبر مى نويسد وفى عمدة النسفى فاستحلال المعصية كفر قال شارحها
القونوى كانه اراد والله تعالى اعلم بالمعصية الثابتة بالنص القطعى
لما فى ذلك من جحود مقتضى الكتاب اما المعصية الثابتة بالدليل الظنى كخبر
الواحد فانه لا يكفر مستحلها ولكن يفسق اذا استحق باعتقاد الاباحة فيما
عنا ولا فلا انما عرف امرى عجيب اينوقت بنظر آمده وآن اينكه در جواب سوال ... و تشنيع از
اربعين نوشته اين روايات در كتب صحاح ستة نيست وتا وقتيكه روايات صحيحه مرفوعه متصل
الاسناد نباشد از درجه اعتبار ساقط است اگرچه بعضى آنرا در كتاب خود نقل كنند انتهى

به پیدکه با وجود موجود بودن احادیث در کتب معتبره فن حدیث اقتدا او ما نموده که از درجهٔ اقتها
ساقط است پس در جواب سائل مسلم است از بیان احادیث فتاوی خانیه یکسره قال محمد و نحوه بادی النظر المجیب عبارت شرح
البحار که در بیان نقل نموده مجیب در جواز یزد و باشد اول که در بحر الرائق ینبغی للمفتی ان یفتی للناس بما
هو سهل علیهم متی کذا ذکره الزودی فی شرح الجامع الصغیر وینبغی للمفتی
ان یاخذ بالایسر فی حق غیره خصوصا فی حق الضعفاء لقوله صلی الله علیه
وسلم لعلی ومعاذ رض حین بعثهما الی الیمن یسرا ولا تعسرا دویم اینکه مجیب در جواب
سوال سی و چهارم از رماته نوشته که قاعده فقهاست که روایات متون معتبر می باشد از روایات
شروح و روایات شروح از فتاوی پس هرگاه که عامه ارباب متون و شروح و فتاوی معتبره نص
نموده باشند بصحت چنانچه در وقایه می نویسد وصح عند فاسقین او محدودین و در هدایه
می نویسد عدو لا کانوا او غیر عدول او محدودین فی القذف و هم در آن می نویسد
لا بد من اعتبار العقل والبلوغ لانه لا ولایة بدونهما ولا بد من اعتبار الا
سلام فی انکحة المسلمین العرض در تمام کتب معتبره تصریح صحت نکاح در صورت فسق ولی
و فسق شهود موجود با این همه روایت جداگانه از تصحیح درباره مختلف فیه بودن نکاح مجلس ملاهی
و فرامیر بفسق ولی و فسق شهود در فتوی نوشته و ادخال اینکه در مذهب حنفیه جای اختلاف بنظر نیامده
و مجیب تمام عبارت را هم نقل نه نموده و در بیان اختلاف نموده برای همین تغلیط که مینمایند کسان برآیند
که این اختلاف در مذهب حنفیه است و در خانیه عبارت ترک نکرده و نزد کسی از معتمدین حنفیه اختلاف
منقول نیست و وجوب رعایت اختلاف امام شافعی و مالک و غیره در فتوی بنظر نرسیده و علما را
که اگر قصد جمع در همه مذاهب نموده لا مذهبی مجیب و دینی مذهب خواهد بر آمد البته اختلاف امام شافعی
در باب شهود در کتب مذکور است پس بجهت روایت را در جواب نوشتن از شتر لیلی نفعی دور است

و همچنان آوردن عبارت خزانة الروایة من المظهر نیز درین جواب غلطی بیش نیست که آن در باب
کلمات کفر است با جواب هیچ علاقه ندارد و اگر لحاظ اباحت در اصل اشیا کرده شود پس بطلانش
معلوم نمیشود که مقرر کردن یوم عرس جایز باشد لیکن این امر مردود است بدو وجه یکی آنکه حدیث
صحیح در مشکوة المصابیح بروایت نسائی مرویست دلالت دارد بر کراهیت اجتماع عند قبر در مثل
یوم عید اجتماع نباید کرد عن ابی هریرة رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله
علیه وسلم یقول لا تجعلوا بیوتکم قبورا ولا تجعلوا قبری عیدا وصلوا علی فان
صلوتکم تبلغنی حیث کنتم رواه النسائی کذا فی المشکوة یعنی روایت است از ابی هریره
گفت که شنیدم آنحضرت صلی الله علیه وسلم که میفرمود مگردانید خانهای خود را مثل قبرها که مردگان
دران افتاده و خفته باشند و هیچ عبادتی و نمازی دران کرده نشود و باشند و مگردانید قبر مرا عید
که اجتماع کنند بزینت و سرور لهو و لعب که موجب غفلت است چنانچه یهود و نصاری بر قبور انبیاء خود میکنند
و درود فرستید بر من و اندیشه مکنید از بعد مسافت زیرا که درود شما میرسد مرا هرجا که باشید
روایت کرد او را نسائی چنانچه در مشکوة شریف موجود است قال فی مجمع البحار فی شرح
هذا الحدیث یعنی قوله لا تجعلوا قبری عیدا ای لا تجعلوا زیارة قبری
او قبری مظهر عید ای لا تجتمعوا للزیارة کاجتماعکم للعید فانه یوم
لهو و سرور و حال الزیارة بخلافه وکان داب اهل الکتاب فاورثهم
القسوة او من هجرا عبدة الاوثان حتی عبدوا الاموات انتهی ترجمه اش اینکه
یعنی مقرر نکنید زیارت قبر مرا عیدگاه یا قبر مرا محل ظهور عید یعنی اجتماع مکنید و جمع نشوید برای زیارت قبر
مانند جمع شدن شما در روز عید زیرا که روز عید روز لهو و خوشی است و حال زیارت قبر خلاف آنست
یعنی محل عبرت و یاد آخرت است و بود این رسم حال اهل کتاب پس باعث شد ایشان را سنگدلی

دال بود عادت بت پرستان را که پرستش می‌کردند مردگان را لیکن این وجه مخصوص است بعرس

نزد قبر بخلاف وجه دوم که عام است که عرس نزد قبر باشد یا غیر قبر عجیب استدلالی است
که دلیل از دعوی بیگانه محض چه بیان دعوی اینکه مقرر کردن یوم عرس مردود و دلیلش حدیث
و مدلول حدیث حسب بیان مجیب منع اجتماع مثل یوم عید نزد قبر بهیئت اجتماعیه و در ترجمه
حدیث این مدلول را باین طور تعبیر نمود که مگردانید قبر مرا عیدگاه که اجتماع زینت و سرور و لهو
لعب موجب غفلت است و ظاهر که منع اجتماع کردن بزینت و سرور لهو و لعب موجب غفلت
است نقیض مقرر کردن یوم عرس است نه لازم آن و نه هیچ گونه علاقه با و دارد که بجواز اجتماع
بی مقرر کردن یوم عرس هم ممنوع است و مقرر کردن یوم عرس باجتماع بخواندن قرآن و
استغفار و تذکر آخرت هرگز در آن داخل نیست و عبارت مجمع البحار که نقل کرده ترجمه نمود حاصل
آن هم همینکه اجتماع بلهو و خوشی بر منع مقرر کردن یوم عرس حاشا که یکی از دلالات ثلثه
دلالت داشته باشد پس این وجه ناموجه از اول تا آخر الهی است با بد فهمی اول معنی حدیث
باید فهمید تا حال توجیه بخوبی آشکارا گردد باید دانست که لفظ عید در سه معنی مستعمل است جشن
او عادت گرفتن و هر چه باز آید از اندیشه و در حدیث هیچیک ازین معنی راست نمی‌نشیند که جعل
متعدی بدو مفعول بمعنی تصییر است یعنی گردانیدن چیزی را چیزی جعل الطین خزفا و این معنی
در حدیث بلا تقدیر درست نمی‌افتد بعضی علما گفته اند که عید بمعنی جشن است و مضاف از مفعول
اول محذوف یعنی زیارت قبر را جشن مگردانید که در آن لهو لعب مهیا شود و این محل تذکر آخرت
و مهبط هزاران هزار رحمت و برکت و ذریعه حصول بانواع سعادت است و بعضی گفته که مضاف
مفعول ثانی محذوف است یعنی قبر مرا محل جشن مکنید بعضی گفتند که تقدیر چنین است که قبر را محل
اعیاد نکنند ملا علی قاری در مرقاة مینویسد لا تجعلوا قبری عیدا هو واحد الاعیاد

عيداى لا تجعلوا زيارة قبرى عيدا او لا تجعلوا مظهر عيد فانه يوم لهو وسرور وحال الزيارة خلاف ذلك وقيل يحتمل ان يكون للحث على كثرة زيارته ولا تجعل كالعيد الذى لا يأتى فى العام الا مرتين قال الطيبى نهاهم عن الاجتماع لها اجتماعهم للعيد نزهة وزينة وكانت اليهود والنصارى تفعل ذلك بقبور انبيائهم فأورثهم الغفلة والقسوة ومن عادة عبدة الاوثان انهم لا يزالون يعظمون امواتهم حتى اتخذوها اصناما والى هذا اشار بقوله اللهم لا تجعل قبرى وثنا يعبد فيكون المقصود من النهى كراهة ان يتجاوزوا فى قبره غاية التجاوز ولهذا ورد اشتد غضب الله على قوم اتخذوا قبور انبياءهم مساجد وقيل العيد اسم من الاعتياد يقال عاده واعتاده وتعوده اى صار عادة والعيد ما اعاد اليه من هم او غيره اى لا تجعلوا قبرى محل اعتياد فانه يؤدى الى سوء الادب وارتفاع الحشمة ولئلا يظنوا ان دعاء الغائب لا يصل الى ولذا اعقبه وصلوا على فان صلوتكم تبلغنى اى لا تتكلفوا المعاودة الى قبرى فقد استغنيتم عن هذا بالصلوة حيث كنتم قال القاضى وذلك ان النفوس الزكية القدسية اذا تجردت عن العلائق البدنية عرجت واتصلت بالملأ الاعلى ولم يبق لها حجاب فترى الكل كالمشاهدة بنفسها او باخبار الملك لها وفيه سر يطلع عليه من تيسر له انتهى فيكون فهمه عليه الصلوة والسلام لدفع المشقة عن امته برحمة عليهم پس باوجود اينقدر كثرت معانى و اختلاف بين المحدثين يك معنى هم كنايت مطلوب مجيب اشاره نميكند وجد و هم انكه در تصريح شريفست تاكيد نمودن بانكه شعار اسلام را اهتمام بايد كرد چنانكه باقامت جمعه و جماعات واقامت

اعیاد و جهاد و با قامت صوم و حج مثل طواف خانه کعبه و سعی بین الصفا والمروة و وقوف عرفه و مزدلفه
و اقامت و منار و منی و جمار و ذبح هدایا و تکبیرات تشریق و حلق و غیره پس غیر شعائر اسلام را اهتمام
نمودن مثل اهتمام این امور در شرع مقصود و منهی نیست و فی زماننا ظاهر و هویدا است که اهتمام اعراس
مشائخ اینقدر میکنند که در شعائر اسلام امثال آن دیده نمیشود چنانچه برای اقامت جمعه خروج سلاطین
و امرا و مشائخ عظام هرگز نمیشود و در اعراس بیرون آمدن و اهتمام نمودن هرگز فوت نمیکنند بلکه
بعضی برای ادای فرض صوم اینقدر اهتمام ندارند که برای کردن اعراس اهتمام دارند اگر روزه
فوت شود هیچ باک ندارند و اگر روزی عرس فوت شود موجب بیقراری می انگارند و بروز عرس
در تمام شهر شور و شغب مثل روز عید میشود و شرینیه بلباس فاخره و استعمال طیب نموده میروند
چنانچه برای عید رفته باشند و جائیکه عرس میکنند آنجا رفته نحویکه بدعات شنیعه و منکرات قبیحه
بعمل می آرند ذکر آن نشاید بنا بر همین آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در آخر مرض خود تحذیر
فرموده که لعن الله الیهود والنصاری اتخذوا قبور انبیائهم مساجد فاحذروا ما
صنعوا کذا فی البخاری پس وقتیکه از طرف شارع اقامت شعار اسلام اهتمام باشد غیر آن
را اهتمام نمودن خلاف مقصود شارع کردن پس بنا بر این امور مذکوره اهتمام مقرر کردن روز عرس
جایز نخواهد شد قوله پس غیر شعار اسلام را اهتمام نمودن مثل اهتمام این امور در شرع مقصود منهی نیست
فی الواقع همچنین است که مراتب اهتمام متفاوت و درجات منهم متفاوت اهتمام فرض بدرجه خود اهتمام
واجب بمرتبه خویش اهتمام مستحب بحسب آن اهتمام سنت بمرتبش اهتمام مباح براندازه او و
متفاوت متفاوت اقسام مباح و لحاظ خصوصیات مثلاً در خاندان صاحب کتاب اهتمام شاه
عبدالرحیم و شاه ولی الله و مولوی عبدالعزیز و صاحب کتاب تا روز روانگی از دهلی در عقد مجالس وعظ
بتعیین یوم جمعه و سه شنبه و اهتمام دیگر اکابر اعلام بتعیین روز مقرر برای وعظ و اهتمام مولوی

عبد العزیز صاحب بعرس والد خویش و نوشتن جناب مفتی شیخ و مولوی رفیع الدین صاحب
فتوی بر جواز آن و اهتمام شاه ولی الله بعرس شاه عبد الرحیم صاحب و اهتمام شاه
عبد الرحیم صاحب بمجلس مولد نبوی که یک مرتبه چیزی میسر نیامده فاتحه بر نخود نمودند و باعث آن
اهتمام در منام مشرف بزیارت رسول صلی الله علیه وسلم گردید و این امر از کتاب تصنیف شاه
ولی الله صاحب نقل خواهم نمود مسلم فاما اهتمام این حضرات بر نقیصه امور مثل اهتمام شان
باقامت صلوات خمس نبود پس قول صاحب کتاب که اهتمام بغیر شعائر مثل اهتمام شعائر موجب
تعظیم و تثبیت در سنت است فاما انچه بعد ازین تحریر نموده همه لغو چه میگوید که فی زماننا ظاهر و هویدا
الی آخر ما قال بعمل می آرند که آن شاید میگوئیم که مشایخ و صلحا و علما و امرا و هر کسی که با
چنین برامی انگاشتند جماعه خارج نمیشود بسیار از بسیار بد میکند خواه برای اهتمام عرس بیرون شد
یا نه این چنان نیست که اگر برای عرس هم بیرون نیاید ملامت نگردد و در هم جواز عرس هنوز ثابت
نگردید چه این وجه وجه تحریم اوست بر شق اباحت و معارضه بکسانیکه عرس را مستحب میدانند
و کسیکه از فوت فرض باک ندارد و یقینا بد میکند عام اینکه فوت روز عرس را بزنکاری انگارد
یا نه انکار نه و کسی که فوت روز عرس موجب بزنکاری انگارد و اگر در واقع بزنکاری نیست او
خاطی است فاما ازین خطای ادراک او مضرتی بتقرر کردن روز عرس نمیرسد اگر کسی از فوت
نماز پنجگانه باک ندارد و فوت تحیة الوضوء را موجب بزنکاری داند آنکس با خود خواهد شد اصل تحیة الوضوء
چگونه حرام خواهد گردید و این امر شرعا و حسا و عقلا بخوبی ثابت که در علم خلاف واقع قصور عالم
است نه قصور معلوم و در تمام شهر شور و شغب کردن مثل روز عید و در جای عرس بدعات شنیعه
و منکرات قبیحه بعمل آوردن بد است و هر جا و هر وقت بد است فاما با اصل مدعی یعنی مقرر نمودن روز
عرس مضرتی نمیرساند اگر در مسجد جمعه یا عیدگاه یا مدرسه یا مکان وعظ بدعات شنیعه نمایند

اهم چه است فی ما نحن فیه عید فکس روز عرس منع نخواهد شد قوله لعن الله الیهود اتخاذ مساجد
قبور انبیائهم باعث ملعونی است فاما کلام در مقرر کردن روز عرس عید است و آن اتخاذ مسجد
نیست قبر را قوله پس شبیه از طرف شارع بر اقامت شعائر عجب خبط بیان است بالا گفته که اهتمام
در غیر شعائر مثل اهتمام شعائر در شرع مقصود نیست حالا میگوید که بر اقامت شعائر اسلام اهتمام
در غیر شعائر اسلام اهتمام باشد بقول خودش چنان نیست در غیر شعائر هم اهتمام در شرع
مقصود است لیکن نه مثل اهتمام شعائر حالا اهتمام را از غیر شعائر کلیه مسلوب ساخته میخواهد که بقوه
ثبوت نکند سود یا نشود و تماشا باید کرد بفور توجه ایشان بانجام رسیده که شرع متبدل
گردید میگوید که غیر مهتم را اهتمام نمودن خلاف مقصود شارع کردن است حاشا که شارع ما را از کردن
امری خلاف مقصود خود ما خوذ فرماید بی تبلیغ مقرر کردن روز عرس که جایز بود تا حال نبی ا
بیان نمود پس بی ورود نهی چگونه جایز ناجایز گردد صاحب مدارک در تفسیر آیه قل لا
اجد فیما اوحی الی محرما میگوید وفیه تنبیه علی ان التحریم انما یثبت بوحی الله و
شریعة لا بهوی النفس و نهار اسبیلی است بر سپردن آن تجربیات شارع فاما صاحب
کتاب اگر موافق تشریع مولوی اسمعیل از صراط المستقیم برآمده احکام کلیه شرعیه بطریق وحی
باطنی از خدا حاصل کرده و خود را معصوم مثل نبی اعتقاد داشته باشد قوله پس بنابراین امور دیگر
اهتمام مقرر کردن روز عرس جایز نخواهد شد می پرسم که اهتمام شی نفس آن شی می باشد یا
غیر آن اگر غیر است پس از ناجایز کردن اهتمام مقرر کردن روز عرس ناجایز نمی شود و الکلام فیه
و اگر نفس است پس جواز مقرر کردن روز عرس جواز اهتمام مقرر کردن است هر چند که بیان الفقره
پریشان و متهافت که محل سجده برای آن حاصل نمی شود فاما ظاهر این است که بطریق مفهوم مخالف
اثبات مدعی مقصود است یعنی تخصیص شی باسم دلالت میکند بر نفی حکم از ما سوای آن و این مراد

در توضیح می نویسد و عندنا لایدل الا یلزم الکفر والکذب فی محمد رسول الله و
زید موجود ولاجماع العلماء علی جواز التعلیل فان الاجماع علی جواز التعلیل
والقیاس وان علی ان تخصیص الشیء باسمه لایدل علی نفی الحکم عما عداه انتهی
پس اہتمام شعائر دلالت بر عدم اہتمام غیر شعائر نمیکند و ہم میگویم که زیارت قبور و دعای برای خود و برای
اموات بموجب جواب سوال یازدهم و دوازدهم و سیزدهم و از قول و فعل رسول الله صلی الله علیه و سلم
ثابت و در جواب سوال بست نهم بعبارت عالمگیریه باینطور نقل نموده الاصل فی هذا الباب ان
الانسان له ان یجعل ثواب عمله لغیره صلوة کان او صومها او صدقة او غیرها
کالحجة وقراءة القران والاذکار و زیارة قبور الانبیاء علیهم السلام و الشهداء
والصالحین و تکفین الموتی وجمیع انواع البر پس زیارة قبور و ایصال ثواب بهم
شعائر اسلام است و اہتمام شعائر جایز و مقرر کردن روز عرس اہتمام زیارت قبر است پس جایز شد
واضح باد که یکی از مغالطات دار این فرقه است که مداومت و ملازمت و تخصیص امور خیر را ستلزم منع
میگویند و تصرفات رکیک و ہدایات واہیه ادای این مطلب مینمایند و در جواب سوال بستم و نهم بر
اصرار و تاکید بر مندوب نمودن باین حیثیت که گاہی ترک نکند پس نصیب شیطان است چنانچه ملا علی
قاری وطیبی و سید در شرح مشکوة در تحت این حدیث لایجعل احدکم للشیطان شیئا من
صلوته بری ان حقا علیه ان لاینصرف الا عن یمینه می نویسد فیه ان
اصر علی امر مندوب وجعله عزما ولم یعمل بالرخصة فقد اصاب منه الشیطان
من الاضلال فکیف من اصر علی بدعة و منکر و در جواب سوال چهل و نهم تخصیص کردن و
اصرار نمودن بر امر مباح یا مندوب بوضعیکه ازا مؤکد دانند و بر خفتها عمل نکردن پس اضلال از
شیطان است کما یفهم هذا المعنی من عبارة شرح المشکوة لملا علی قاری

الطیبی والسید کہ در شرح این حدیث مرقوم است عن عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ عنہ قال لا
یجعل اگر باید دانست کہ استدلال بکلام طیبی کہ ملا علی قاری در مرقاۃ از انقل نمودہ یعنی و
فیہ ان من اصر علی امر مندوب جعلہ عزما الخ درین محل ناشی است از بی بہی چرا
ازان کلام نیست مگر اینکہ غیر واجب را واجب اعتقاد کردن وجائز نا جائز اعتقاد نمودن از شیطان
است کہ خود ملا علی قاری در ہمان مرقاۃ در شرح ہمان حدیث می نویسد لا یجعل احد کم
للشیطان شیئا من صلوتہ یری بضم الیاء وفتحہا ای یظن احد کم او تعیقد
وھو استیناف کان قائلا یقول کیف یجعل احد ہ فاخذا للشیطان من
صلوتہ فقال یری ان حقا ای واجبا علیہ ان لا ینصرف ای ینذھب
حق علیہ ان لا ینصرف اذا فرغ من الصلوۃ الا عن یمینہ ای عن جانب
یمینہ فمن اعتقد خلافہ فقد تابع الشیطان ای فی اعتقاد سنیۃ ما لیس
بحق علیہ پس احاصل حدیث و شرح اوکہ اشارۃ لی ہم بمانعت یا ومت و ملازمت و اختیار
امور مندوبہ و مباح است بلکہ مدا ومت و ملازمت مامور و مطلوب شارع در مشکوۃ است تحریر
عن عبد اللہ بن عمرو بن العاص قال قال لی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
یا عبد اللہ لا تکن مثل فلان انہ کان یقوم من اللیل فترک قیام اللیل
ملا علی قاری در شرح می نویسد ای لا عن عذر بل دعۃ ورفاہیۃ فلو یکن من
الموفین بعہدھم اذا عاھدوا واسقم فی سلک ما قبل من ان تارک
الورد ملعون واما ما قبل من ان صاحب الورد ملعون محمول علی الرد
والمراد بکر فلان لیسمع ھذا الکلام ویاتیہ من الملام وفی الحدیث اشارۃ
الی ان ترک العبادۃ والرجوع الی العادہ نقصان بعد الزیادۃ وفی الدعا

نعوذ بالله من الحور بعد الكور اذ ينبغي السالكين والمريدان يكونون طالبا للزيادة
ولذا قيل من لم يكن في زيادة فهو في نقصان ومن استوى يوماه فهو مغبون
ودر مشكوة از صحيحين نقل نموده وعن عائشة قالت قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم احب الاعمال الى الله ادومها وان قل ملا علي قاري در شرح مى نويسد
احب الاعمال اى الاوراد ادومها لان النفس تألف به وتداوم عليه بسبب
الاقبال عليه قال ابن المالك وقال المظهر بهذا الحديث ينكر اهل التصوف ترك
الاوراد كما ينكرون ترك الفرائض انتهى والاستدلال بحديث ابن عمرو وما قبله
وبحديث عائشة الذي يلي هذا الحديث اظهر فانه لا وجه الانكار على ترك
الاولى كما لا يخفى وقد يوجه بانه اذا ترك الطاعة بغير ضرورة فكانه اعرض
عبادة المولى فيستحق المقت بخلاف المداوم على الباب حيث يستحق ان يجعل
من الاحباب ويعد من اولي الالباب وان قل اى ولو قل العمل والحاصل ان
العمل القليل مع المداومة والمواظبة احب من العمل الكثير مع ترك المراعات
والمحافظة متفق عليه في الازهار هذا من افراد مسلم وقال الابهري
لعل المصنف جعله من المتفق عليه لما روى البخاري عن مسروق اي الا
عمال احب الى النبي صلى الله عليه وسلم قالت الدائم انتهى فيكون من واد
البخاري نحو رواية مسلم في المعنى ونيز در مشكوة از صحيحين مروى است وعنها اى
عن عائشة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خذوا من الاعمال
ما تطيقون فان الله لا يمل حتى تملوا ملا علي قاري در شرح مى نويسد من الاعمال
اى الاوراد من الاذكار وسائر النوافل من قبيل الافعال والاقوال ما تطيقون

ای المداومة علیه وقال ابن الملك یعنی لا تحملوا علی انفسکم اورادا کثیرة بحیث
لا تقدروا علی مداومتها فتترکونها قال الله لا یمل قال ابن الملك معنی الملال
من الله ترك اعطاء الثواب حتی تملوا ای تترکوا عبادته وہم در مشکوٰة است
عن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نام عن
حزبه او عن شیء منه فقرءه ما بین صلوة الفجر والظهر کتب له کانما قرءه من اللیل
رواه مسلم ودر حصن حصین نوشته وینبغی من کان له ورد فی وقت من لیل او
نهار او عقیب صلوة او غیر ذلك ففاته ان یتدارکه ویاتی به اذا امکنه ولا
یهمله لیعتاد الملازمة علیه ولا یتساهل فی قضائه ملا علی قاری در شرح میگوید
او غیر ذلك ای عرفا ذکر من جمعة او شهر او سنة ففاته ای ورده بعذر
او غیره الملازمة علیه ای المداومة والمحافظة علی الورد در لمعه فی تحقیق
البدعة در رد قول دیگرے نوشته وما بیه الفعل المباح بتقید الزمان والمکان وغیرها
یصیر حراما وکفرا بل الفعل الحسن للهند وب ایضا تا نوشته وذلك بهتان وکذب
وافتراء علی الله ورسوله مخالف الشرع وقد جعله اصلا موسسا وبنی علیه
فروعا کثیرة ولیس له اصل من ادعی فعلیه ان یاتی بایة دالة علیه او حدیث
مصرحة به واذلیس فهذا الاختراع فی الدین هو البدعة الضالة وطالما
طالبنا هؤلاء علی هذا الدعوی وما به تمسکون فما کان لهم بذلك من
علم انهم الا یخرصون وبعد ما عجزوا من اثبات هذا المبتدع طالبونا بابطال
هذا المخترع والبینة وان کان للمدعی وفقدانها لبطلان دعواه یکفی ولکن
للمقصود النصیحة فنأتی بالحجج الصحیحة الصریحة فنقول فیما ذکرنا من عبارات

الایمة الهادین تصریحات فی جواز خلاف الدعوی وابطال المدعی فمنها استدلالهم بحدیث صوم عاشوراء فان الیهود وقتوا هذا الیوم وخصصوا الصوم من عند انفسهم لا بامر موسی وقبل رسول الله صلی الله علیه وسلم منهم وصیره سنة من کل سنة فقد ثبت ان نفس التقیید لیس بقبیح بل القبح والحسن مرجعه الی الاصل ولو کان نفس التقیید سببا للحرمة فکیف یقبله رسول الله صلی الله علیه وسلم لا سیما وهو تقیید الیهود تعظیما لهذا الیوم والحدیث فی صحیح مسلم عن ابن عباس ومنها استدلالهم بحدیث مدح رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بلالا وسماعه خشف نعلیه بین یدیه فی الجنة علی صلوته رکعتین بعد کل وضوء مع انه لم یاخذه عنه صلی الله علیه وسلم نصا بل استنبطها من الامر بمطلق الصلوة والحدیث فی صحیح مسلم عن ابی هریرة رضی ومنها استدلالهم بالسوال عن تخصیص الصوم بالاثنین عن رسول الله صلی الله علیه وسلم واجابته صلی الله علیه وسلم ببیان شرفه بولادته والانزال علیه فیه والحدیث فی مسلم عن ابی قتادة قال النووی فی شرحه وفی الحدیث دلیل علی ان الزمان قد یتشرف بما وقع فیه کالمکان ومنها احکامهم باباحة تقیید المصافحة بعد العصر والصبح لمن لم یکن معه فی الصلوة ومنها احکامهم بان کونه خصصها ببعض الاحوال وفرط فی اکثرها لا یخرج ذلک عن کونها مشروعة ومنها حکمهم بان البدع الحسنة متفقة علی جواز فعلها والاستحباب لها ورجاء الثواب لمن حسنت نیته فیها ومنها اتفاقهم علی تمدیح تخصیص یوم مولده صلی الله علیه وسلم من کل سنة بالبر والاحسان والرد علی من یخالفه

الاستاذن و منها انه رحل علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم الیمن بروایته و قوله صلی الله علیه وسلم احف بدرل والحدیث فی سنن ابی داود و منها انذر لبید الصحابی ان لا تهب الصبا الا نحر و اطعم والقصة فی تعذیب النووی انتهی و روایت خلط حوائج یوم عاشورا از فیه و در المختار بالا کذشت یعنی مردم که بجواز اعراس دلیل آرند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر سال برای زیارت قبور شهدا رفته اند که یاتی قبور الشهداء علی راس کل حول پس جوابش اینکه اول اینحدیث از صحاح نیست که محل سخن باشد بلکه از آن کتب است که در آن کتب احادیث هر قسم صحیح و حسن و ضعیف بلکه موضوع هم یافته میشود کما نقل السیوطی عن جریر عن محمد ابراهیم قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یاتی قبور الشهداء علی راس کل حول فیقول السلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار انتهی در کتاب ابن جریر احادیث هر قسم موجود اند معهذا از و محدثین اینحدیث متصل الاسناد مرفوع هم نیست پس از روایات آن صحیح باشد و قینا یقین بر صحت ایشان نشد در مقام استدلال بر جواز شیئی و عدم آن آوردن نشاید زیرا که صحت حدیث در استدلال ضروریست قول بعضی از علماء ظاهر مراد از بعض مولوی عبد العزیز صاحب اند که در فتوی باین حدیث استدلال نموده اند و آن استفتا مع جواب نوشته مجیب در شاهجهان آباد نزد بعضی اعیان موجود و تصریح نام درین مقام مخالف ملتمسی خود که تعلیم عوام است دانسته بلفظ بعض یاد نموده برد و قدح آن مشغول شده و پاس حقوق را بالکلیه فراموش کرد مگر مجبور است چه طریقیکه اختیار نموده بران تضلیل تمامی فقها و صوفیه و اعیان امت مرحوم لازم می آید عبد العزیز بیچاره چه حقیقت دارد فانه اذا لم تستحی فاصنع ما شئت قوله از صحاح نیست که محل سخن باشد این کلام عامیانه بلی اصل مخفی و تعلیط بحت است در احادیث کتب سته بنا بحثها رفته و دفاتر مشحون گردید

در دو التعیین خبرت شهود ذکر کلیه مستسیر ایهم نقطه ارتی رسید چه توان کرد و محدثین بر صحیح بخاری
به سه وجه طعن کرده اند بعض محدثین بر بعض احادیث بخاری انقدر مبالغه در طعن نموده اند که بحکم
وضع رسانیده از انجمله حدیث اسری الی آنکه شریک است عبد الحق در جمع بین الصحیحین و قاضی عیاض
و غیرهما درین حدیث کلام کرده اند ابو الفضل بن طاهر یک رساله خاص تصنیف نموده و دران
از ابن حزم نقل کرده قال لم نجد للبخاری و مسلم فی کتابیهما شیئا لا یحتمل مخرجا
الا حدیثین ثم علیهما فی تخریجه الوهم وقال الخطابی لیس فی هذا الکتاب حدیث
اشنع ظاهرا الا انبیع منه اما من جهة الفصل وقد جزم ابن القیم فی الهدی
بان فی روایة شریک غلطات تقدم ابن حجر در فتح الباری شرح صحیح بخاری
قال و قال نقل نموده که در حدیث مذکور در حلق و تقصیر و حدیث اخبار از مسور بن مخرمه و مروان
هم گفتگو است و در حدیث مسلم ان عکرمه بن عمار در قصه سلام ابی سفیان قال ابن حزم هذا
حدیث موضوع لا شک فی وضعه [illegible] طعن آنست که شیخ قطب الدین حلبی گفت که بعضی
پیروان بخاری [illegible] از احادیث [illegible] که زیاد نمیکند بر نام
ایشان از [illegible] و در ان [illegible] ضعیف هم شریک
باشد وجه ثالث [illegible] در حدیث هست دار قطنی درین باب کتابی تصنیف کرده و ابو مسعود دمشقی
هم بر بخاری و مسلم استدراک کرده و ابو علی غسانی [illegible] کتاب علل استدراک است
بر هر دو و بسیاری از جماعت تحریر نموده اند ابن حجر در ارشاد الساری [illegible] نقل این قصه
انچه ابو عمر ابن صلاح و غیره دعوی اجماع بر تلقی این کتاب بقبول و تسلیم نموده اند سوای
مواضع متنازع است چنانچه ابن صلاح هم تعرض نموده و گفته که سوای مواضع که دار قطنی
و غیره در ان کلام کرده و تعلیقات بخاری که از حد صحت خارج در ان بحث نیست کلام در احادیث

سنده است وآنچه فرا رسید دار اکثر دارقطنی تعلیل نموده یکصد و ده حدیث است که جواب
بعضی ظاهر و بعضی محتمل و جواب بعضی محض تعسف بالجمله در کتاب مذکور موجود که احادیث بخاری و مسلم
آنچه دران متعدی از حفاظ قدح نموده است مستثنی است عدیه ثالث طعن در رجال حالش اینکه
ابن حجر در ارشاد الساری وغیره فی غیره و در مقام ترجیح بخاری بر مسلم میگوید که چهار صد و سی
و چند کس اند که بخاری در روایت ایشان منفرد است که مسلم از ایشان روایت نکرده و هشتاد
کس ازان تکلم فیه بالضعف اند و مسلم متفرد است بسیصد و بیست کس که متکلم فیه ازان یکصد
و شصت کس اند و در ارشاد الساری فصل تاسع در بیان رجال بخاری که در او شان
طعن کرده است منعقد نموده و زیاده از هفت صد نام دران نوشته است و در نخبه از تلقی بالقبول استثنا
نموده مواضع را که کسی از حفاظ در بخاری و مسلم انتقاد نموده باشد و اگر در دو مدلول او تجاذب
باشد از آنچه در هر دو کتاب های که ترجیح نیست لاستحالة ان یفید المتناقضان العلم بصدقهما
من غیر ترجیح لاحدهما غرضکه محل سخن بودن صحاح سته سخن بی محل بلکه محض سخن است و عجبا
آنچه گفته در کتاب ابن جریر احادیث هر قسم موجود اند چه همین است حال صحاح سته هم شیخ عبد الحق
در مقدمه ترجمه مشکوة می نویسد درین کتب سته اقسام احادیث از صحاح و حسان و ضعاف
همه موجود است و تسمیه آن بصحاح سته بطریق تغلیب است انتهی پس حدیث صحیح نه در صحاح سته م
نحصر و نه صحاح سته منحصر بر صحیح پس طعن مجیب بجای نمی رسد هان اگر نقاد فن حکم کرده باشند که بکدام
حدیث کتاب ابن جریر اعتبار نباید کرد یا کسی در خاص این حدیث کلام میکردی و مجیب آن را بیان
می نمود البته قابل التفات بود حال مناقب ابن جریر که در طبقه ترمذی و نسائی است آنچه در کتاب
اسماء الرجال مذکور است آوردنش درینجا موجب طول است و این حدیث را جلال الدین سیوطی در
العمد در نقل نموده و کتاب مذکور نزد مجیب هم مسلم که درین رساله هم جا بجا استناد بآن نموده

وملا علی قاری در مرقاة چند جا مدح کتاب شرح الصدور نموده و نزد همه ما معتبر است تا وقتیکه
کلام کسی از نقاد و معتمدین در باب مردود بودن حدیثی نقل نکند بی سبب رد کردن حدیثیه یا وجود دلیل
انکار فن دور از دیانت است و عجیب‌تر اینجا هم از عادت راسخه خود باز نیامد که تمام حدیث را حذف نموده
چه عبارت شرح الصدور این است واخرج ابن جریر عن محمد بن ابراهیم قال کان النبی
صلی الله علیه وسلم یاتی قبور الشهداء علی راس کل حول فیقول السلام علیکم
بما صبرتم فنعم عقبی الدار وابوبکر وعمر وعثمان و سیوطی در منثور این تمام را ذکر نموده
است مگر در انجا از کتاب ابن منذر و ابن مردویه از انس صحابی روایت کرده است قوله سعید از جمله
محدثین این حدیث متصل الاسناد و مرفوع هم نیست پس روایت آن صحیح نباشد انتهی کلامه اقول این
عجیب دلالت میکند بر ناواقفیت محض از اصطلاح فن حدیث و حکم مرفوع نمودن این حدیث محض جهل
است یا تغلیط شیخ عبد الحق در مقدمه ترجمه مشکوة مینویسد پس آنچه منتهی بحضرت نبوی گردد
آن را مرفوع میگویند چنانکه گویند گفت یا کرد یا تقریر نمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا گویند ابن
عباس آمده است مرفوعا یا گویند رفع کرد این را ابن عباس و آنچه منتهی بصحابه گردد
موقوف خوانند و آنچه منتهی بتابعین است آن را مقطوع و اگر گویند و رفع گاهی صریح بود چنانکه
گفته شد و گاهی در حکم صریح چنانکه از صحابه و تابعین گاهی و سخنی نقل کنند که آن را باجتهاد
فکر و عقل نتوان گفت و جز بسماع و نقل بدان راه نبود چنانکه از احوال آخرت و اخبار ماضیه
و آینده خبر دهند این نیز حکم رفع دارد و اگر گویند در زمان آنحضرت چنین میکردیم یا گویند سنت چنین
است این نیز در حکم مرفوع است این است محض کلام شیخ عبد الحق و ابن صلاح در مقدمه گفته
المرفوع فهو ما اضیف الی رسول الله صلی الله علیه وسلم خاصة ولا یقع مطلقه علی غیر ذلک نحو الموقوف
علی الصحابة ویدخل فی المرفوع المتصل والمنقطع والمرسل پس بودن این حدیث مرفوع ثابت

چه در مرفوع اتصال شرط نیست چنانچه در اتصال هم رفع شرط نیست متصل نسبت که از راوی اول
تا منتهی سند هیچ راوی از رواة از میان ساقط نگردد تا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
متصل مرفوع و اگر تا صحابی است متصل موقوف چنانچه گذشت و اگر در غیر مرفوع هم اشتراط
اتصال فرض کرده شود تا ذکر آن بعد متصل لغو است قوله پس نزد ایشان صحیح نباشد این
تفریع هم غلط است چه مرفوع نبودن مستلزم عدم صحت نیست موقوف و مقطوع هم صحیح میباشد
شیخ عبد الحق در مقدمه ترجمه نوشته که حدیث صحیح آنست که بنقل عدل تام الضبط متصل السند
تا منتهی ثابت شده باشد قوله و فیتکه یقین بصحت آن نشده محض غلط است صحت حدیث در
استدلال ضرور نیست ظاهرا مجیب برای تغلیط عوام صحیح را مقابل غلط قرار داده گفت صحت حدیث در
استدلال ضروریست یعنی استدلال بحدیث غلط نباید کرد و هرگاه که ثابت نمود که حدیث صحیح
نیست جهال بی فهم بدانند که غلط است نعوذ بالله من هذا التلبیس شیخ عبد الحق در مقدمه ترجمه
می نویسد احتجاج در احکام بخبر صحیح لذاته مجمع علیه است و همچنین بحسن نزد عامه علما و آن
ملحق است بصحیح در احتجاج اگرچه در رتبه کمتر است و چون حدیث ضعیف متعدد طرق بمرتبه حسن
برسد آن نیز محتج به است و آنکه مشهور است که حدیث ضعیف در فضایل اعمال معتبر است
نه در غیر آن مفردات آن مراد است نه مجموع که آن بتعدد طرق داخل حسن است نه ضعیف
صرح به الائمه و بعضی گفته اند اگر ضعف حدیث بجهت سوء حفظ بعضی رواة یا اختلاط یا تدلیس بود
با وجود صدق و دیانت منجبر میگردد بتعدد طرق و اگر از جهت اتهام کذب راوی یا شذوذ باشد و
فحش خطا بود اگرچه تعدد طرق داشته باشد منجبر نگردد و حدیث محکوم بضعف باشد و در
فضایل اعمال معمول و شاید که بر غیریت محمول خواهد بود آنچه بعضی گفته اند که لحوق ضعف
بضعف افاده نیکند قوت را والا این سخن ظاهر الفساد است نه برابمی پس حصر احتجاج

بر صحیح بغیر صحیح است واز جهت اسناد هم حصر مجیب در متصل الاسناد نیست چه مرسل هم نزد
ابو حنیفه و مالک رحمة الله علیه مطلقا و امام احمد رح بقولی و امام شافعی رحم بشرط اعتضاد
بوجه دیگر مقبول شیخ عبد الحق در مقدمه ترجمه مینویسد نزد امام ابو حنیفه و مالک رحمة الله
علیهما مقبول است مطلقا و ایشان گویند که ارسال بجهت کمال وثوق است و اعتماد
زیرا که کلام در ثقه است و اگر نزد او صحیح نمی بود ارسال نمیکرد و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
نمی گفت و نزد امام شافعی اگر این حدیث مرسل اعتضاد یابد بوجه دیگر مقبول است و از امام
احمد دو قول بقبولی قبول و بقبولی توقف و ملخص کشف بزدوی این سنت الانقطاع نوعان
ظاهر و باطن اما الظاهر فهو المرسل من الاخبار و ذلك اربعة انواع الاول
ما ارسله الصحابي والثاني ما ارسله القرن الثاني والثالث والثالث ما ارسله
العدل في كل عصر والرابع ما ارسل من وجه واتصل من وجه اخر اما القسم
الاول فمقبول بالاجماع واما ارسال القرن الثاني والثالث فحجة عندنا
وهو فوق المسند وقال الشافعي لا يقبل المرسل الا ان تثبت اتصاله من
طريق اخر وحكى اصحاب مالك عنه انه كان يقبل المراسيل ويعمل بها مثل
قولنا احتج المخالف لان الجهل بالراوي جهل بصفاته التي بها تصح روايته
لكنا نقول لا باس بالارسال استدلالا بعمل الصحابة رضي الله عنهم والمعنى
المعقول اما المعنى فهو ان كلامنا في ارسال من لو اسند عن غيره قبل اسناده
ولا يظن به الكذب عليه فلان لا يظن به على رسول الله صلى الله عليه
وسلم اولى والمعتاد من الامر ان العدل اذا وضح له الطريق واستبان
له الاسناد طوى الامر وعزم عليه فقال قال رسول الله صلى الله عليه

وسلم واذا لم يتضح له الامر نسبه الی من سمعه يحمله ما حمله فعند اصحاب الظاهر
الحديث فردوا قوی الامرين وفيه تعطيل كثير من السنن واما ارسال من
دون هولاء فقد اختلاف فيه فقال بعض مشايخنا يقبل ارسال كل عدل وقال
بعضهم لا يقبل لان الزمان زمان فسق لا بد من البيان الا ان يروی الثقات
مرسله كما رووا مسنده وبتقدير صحت الحديث مجمل است باين وضع كه يأتی قبور الشهداء
راس كل حول ومعنی وارد يأتی علی راس حول من اول السنة ای اول المحرم ويأتی علی راس
حول من سنة موت صاحب القبر وقاعده اصول فقه است كه عمل نمودن بحديث مجمل جائز نيست
مادامیكه از طرف مجمل يعنی از پيغمبر خدا صلی الله عليه وسلم بيان ايد انوقت عمل بحديث مجمل جاری
می شود والا لا قاعده اصول فقه در عمل بمجمل آن زمان جاری بايد كرد كه اول ازما اصول قدر معنی
مجمل هم بايد فهميد ولی فهم معنی جاری كردن حكم بر پيدا ست مجيب از معنی مجمل تغيا نا واقف است
ورنه نمی گفت كه بر تقديريكه مجمل هم باشند بلا تعيين باشد چراكه مجمل خود معين نيست بلكه خود مفصل
است پس اطلاق لفظ مجمل اينجا بمعنی لغوی صحيح است كه در لغت معنی مجمل مجموع است وبمعنی اصطلاحی
درست نشود اما المجمل فما ازدحمت فيه المعانی واشتبه المراد به اشتباها لا يدرك
بنفس العبارة بل بالرجوع الی الاستفسار ثم الطلب ثم التامل وحكمه اعتقاد
الحقية فيما هو المراد والتوقف فيه الی ان تبين ببيان المجمل حالا بايد ديد كه در لفظ
حول تعدد معنی كجا است لفظ حول مشترک نيست در سنه كه اولش محرم ودر سنه كه اولش
موت صاحب قبر است مثل عين بلكه موضوع او دوره مقرره است عام از اينكه ابتدا اش
از محرم باشد يا صفر اول محرم يا دوم محرم از هر جزء دوره كه ابتدا كنند تا همان جزء رسيد
حول است وتعيين در معنی حول داخل نيست وآنكه مجيب اول محرم نوشته مقام تعجب است

نمیدانند که تعیین سنهٔ هجری و ابتدای سال از محرم برای صحابه در خلافت حضرت عمر رضی الله عنه
قرار یافته است در عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود پس احتمال اول محرم مرتفع شد
و معنی ثانی باقی ماند و عرف هم شاهد آنست و اگر بجوابجا هم عوارض را باعث ترک عمل قرار
داده آید تا ملاحده اباحتیه را حاجت از همه مستطیبات مرتفع کردد و همین یک دلیل کفایت کند
و در قرآن و حدیث هرجا که لفظ حول و سنه است بر مذهب مجیب واجب الترک و عمل بدان
ناجایز خواهد شد علاوه ازین میگوئیم اصل مدعی که مجیب در پی ابطال اوست یعنی مقرر
کردن روز عرس بهر تقدیر ثابت است یعنی خواه اول محرم باشد یا اول سنه موت صاحب
قبر و مطلب مجیب که منع مطلق تعین است و طرفه ماجراست که اینحدیث را مجمل میگوید و لا تجعلوا
قبری عیدا را مجمل نمیداند خدا داند که در وهم خویش چه فهمیده است و بر تقدیر یکه مجمل هم نباشد
بلکه معین باشد چنانچه معاصران زمان ما می فهمند پس جواب آن میگوئیم که اینحدیث معارض
است بحدیث لا تجعلوا قبری عیدا ای لا تجتمعوا عند قبری کاجتماعکم للعید فانهم و لا تتکلم حاشا که
معارضت داشته باشد که معنی حدیث بالا تصریح گذشت بلکه بمعنی بیان کرده مجیب هم شایبه
تعارض نیست چه در معنی حدیث گفته که اجتماع نکنند بزینت و سرور و لهو و لعب که موجب غفلت
است پس این معنی را بزیارهٔ قبور شهدا بر سر هر سال معارضه کجاست و اصل این است که
مدلول حدیث همین قدر است که حضرت صلی الله علیه وسلم برای زیارت قبور شهدا تشریف
می بردند پس دلالت اصل حدیث فقط بر زیارت قبور شده و صرف زیارهٔ قبور را کسی
منع نمیکند و عرس کردن امر زاید است و این حدیث را دلیل برای عرس آوردن نفاید
کلامی است بمعنی خرافت آن از اجلی بدیهیات که مستلزم الغای الفاظ حدیث است نعوذ بالله
من هذا التعصب و تمام احکام مشروطات شروط و مقید بقیود زمان بفایده خواهد شد که مدلول

آن نخواهد بود مگر مطلق ذیل ہذا الاجنون کسیکہ در ہر ہفتہ یا در ہر ماہ یا بعد مدتی برای زیارت
قبور رفتہ باشد آن را ہرگز عرس نخواہند گفت چگونہ گویند کہ عرس عبارت است از تعیین
یوم ہر سال و آن تحقق نشد و حقیقت عرس کہ رواج وارد این است کہ روز معین نمودہ مردمان
جمع شوند و لباس بپوشند و در مقام قبر یا بجای دیگر رنگ سازند و چیزی اختراعات خود
و بدعات مثل آلات لہو و لعب وغیرہ بعمل آرند آن را عرس خواہند گفت حقیقت عرس
رسانیدن ثواب بموتی در روز معین یعنی ہر سال است و ہمین امر مبحوث عنہ است و سوال
سایل ہم از مقرر کردن روز عرس و بیان مجیب ہم در ہمان است و امور مذمومہ حاشا کہ
داخل حقیقت او باشند چونکہ امور مذموم است ہر وقت و ہر جا کہ باشد در حسن سرایت میکند ولی
مذموم ہم میباشد و انکار آن از مجیب خیلی مستبعد است والوف پنندگان موجود اند
کہ شاہ عبد العزیز صاحب عرس والد خود میکردند و کدام امر مذموم از آلات لہو وغیرہ
نبشد و مجیب ہم این امر بچشم خود ملاحظہ نمودہ و در اہتمام ماندہ و علی ہذا القیاس در
عرس مرزا جان جانان صاحب و دیگر چند جا در دہلی معمول است کہ اکثری با مکروہات و محرمات
ہم میباشد پس از جہت اشیاء خارجہ حکم بر نفس شی نمودن دور از عقل است اگر تخصیص
روز معین نمودہ صد بار یا ہزار بار استغفار نماید آن را ہرگز عرس نخواہند گفت معلوم نیست
کہ این امر نزد مجیب جایز است یا نہ اگر نیست پس ذکر شش نباید و اگر جایز است پس اصول
ممہدہ اش ہم بہم خورد و جواب سوال سایل کہ مقرر کردن روز عرس جایز است
یا نہ ہمین است کہ جایز است و اگر کدام امر مکروہ یا حرام دران باشد آن ممنوع است
و قیاس عرس بر مولد شریف غیر صحیح است زیرا کہ در مولد شریف ذکر ولادت حضرت
خیر البشر صلی اللہ علیہ وسلم است و آن موجب سرور و فرحت است و در شرع شریف اجتماع

برای فرحت و سرور که خالی از بدعات و منکرات باشد آمده و اجتماع برای حزن و سرور
ثابت نشده و فی الواقع فرحت مثل فرحت ولادت آنحضرت صلی الله علیه و سلم در دیگر امر نیست
پس دیگر امور درین قیاس نخواهد شد ظاهر این کلام ناظر بر آنست که مولد جایز است پس در
مقرر کردن روز از طرف خود لیکن آنکه از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خلفای راشدین و ائمه
اربعه ثبوت سند مولد و عرس برابر پس جواز یکی مستدعی جواز دیگری است و خلو از منکرات
در هر دو شرط کو خصوصیت تعیین جدا گانه باشد و منهذا در مولد هم اختلاف است زیرا
در قرون ثلثه که مشهود بالخیر است این امر معمول نبود بعد قرون ثلثه این امر حادث شده
بنابراین علمای در جواز و عدم جواز آن مختلف شده اند چنانچه بتفصیل در کتاب سیرت
شامی مرقوم است من شاء فلینظر فیه از حواله اختلاف علما بر سیرت شامی همین مستفاد
میشود که صاحب سیرت شامی بر نقل اختلاف اقتصار نموده قول فیصل و راجح نوشته باشد
چنانچه قبل ظهور کذبات مجیب بیننده کان را بمقتضای حسن ظن همین محتمل بوده و بعد شیوع
اغلاط مجیب که تطبیق نقل با اصل نموده شد اکثر جا نقل مخالف اصل بر آمد حواله سیرت شامی
هم از آن قبیل است چه صاحب سیرت شامی استحباب آن از جم غفیر و جماعه کثیره از اعلام
نقل نموده و تخصیص بطریق شذوذ و ندرت بر خلاف جمهور کلام نموده رد آن از شیوخ خود
نقل ساخته خود هم بدلایل موجه ابطال قولها نموده اینقدر را اختلاف نام نهادن و بدان
خورسند شدن و برای عدم جواز بر خلاف جمهور کافی داشتن چنانچه مست ظاهر که بدین تقدیر
کدام مسئله از فرعیات قابل اعتبار نخواهد ماند مختصری از عبارت سیرت شامی بطور التقاط
نوشته می شود قال الحافظ ابو الخیر السخاوی و عمل المولد الشریف لم ینقل احد من السلف
الصالح فی القرون الثلثة الفاضلة و انما حدث بعد ثم لا زال اهل الاسلام

في سائر الاقطار والمدن الكبار يشتغلون في شهر مولده صلى الله عليه وآله وسلم بعمل الولائم البديعة المشتملة على الامور البهجة الرفيعة ويتصدقون في لياليه بانواع الصدقات ويظهرون السرور ويزيدون في المبرات ويعتنون بقراءة مولده الكريم ويظهر عليهم من بركاته فضل عظيم وقال الامام المحدث ابو الخير ابن الجزري شيخ القراء من خواصه انه امان في ذلك العام وبشرى عاجلة بنيل البغية والمرام قال الحافظ عماد الدين بن كثير كان صاحب اربل يعمل المولد الشريف في ربيع الاول ويحتفل به احتفالا هائلا وقد صنف الشيخ ابو الخطاب ابن دحية له كتابا في المولد سماه التنوير في مولد البشير النذير وقد اثنى عليه الائمة منهم الحافظ ابو شامة شيخ النووي في كتاب الباعث على انكار البدع والحوادث وقال ومثل هذا الحسن يندب عليه ويشكر فاعله ويثنى عليه قال ابن الجوزي لو لم يكن في ذلك الا ارغام الشيطان وادعام اهل الايمان وقال العلامة ابن ظغربك في الدر المنتظم وقد عمل المحبون للنبي صلى الله عليه وسلم فرحا بمولده الولائم من ذلك ما عمله بالقاهرة من الولائم الكبار الشيخ ابو الحسن المعروف بابن فصل قدس الله سره شيخ شيخنا ابي عبد الله بن محمد بن النعمان وعمل ذلك قبله جمال الدين بن العجمي الهمداني وممن عمل ذلك على قدر وسعه يوسف الحجار بمصر وقد رأى النبي صلى الله عليه وسلم وهو يحرض اليوسف المذكور على عمل ذلك قال وسمعت يوسف بن علي بن زريق الشامي الاصل المصري المولد الحجار بمصر في منزله بها حيث يعمل مولد النبي صلى

الله عليه وسلم يقول رايت رسول الله تعالى صلى الله عليه وسلم
في المنام منذ عشرين سنة وكان لي اخ في الله تعالى يقال له الشيخ ابو بكر
الحجاز فرايت كانني وابا بكر هذا بين يدي النبي صلى الله عليه وآله وسلم
جالسين فامسك ابو بكر لحية نفسه وفرقها نصفين فذكر للنبي صلى الله
عليه وسلم كلاما لا افهمه فقال النبي صلى الله عليه وسلم مجيبا له لولا
هذا لكانت هذه في النار ودار الي وقال لاضربنك وكان بيده قضيب فقلت
لاي شي يا رسول الله تعالى فقال حتى لا تبطل المولد ولا السنن قال يوسف
فعملته منذ عشرين عاما الى الان قال وسمعت يوسف المذكور يقول سمعت
ابا بكر الحجاز يقول سمعت منصور النشار يقول رايت النبي صلى الله عليه
وسلم في المنام يقول لي قل له لا يبطله يعني المولد ما عليك ممن اكل وممن
لم ياكل قال وسمعت شيخنا ابن محمد النعمان يقول سمعت الشيخ ابا موسى الزرهوني
يقول رايت النبي صلى الله عليه وسلم في النوم فذكرت له ما يقوله الفقهاء
في عمل الولائم في المولد فقال النبي صلى الله عليه وسلم من فرح بنا فرحنا
به وقال الشيخ الامام العلامة الشهير بابن البطاح في فتوى بخطه اذا انفق
المنفق تلك الليلة وجمع جمعا اطعمهم ما يجوز واسمعهم ما يجوز سماعه
ودفع للمسمع المشوق الاخرة ملبوسا كل ذلك سرورا بمولده صلى الله عليه
وسلم فجميع ذلك جائز ويثاب فاعله اذا احسن القصد ولا يختص ذلك
بالفقراء دون الاغنياء الا ان يقصد مواساة الاحوج فالفقراء اكثر ثوابا
نعم ان كان الاجتماع كما بلغنا عن فقراء الزمان من اكل الحشيش واجتماع

المردان وانشاد الشوقات للشهوات الدنيوية وغير ذلك من المحرمات العياذ
بالله تعالى فهذا مجمع آثام وقال الشيخ الامام جلال الدين عبد الرحمن بن
عبد الملك المعروف بالمخلص الكتاني رح مولد رسول الله صلى الله عليه
وسلم مبجل مكرم قدس يوم ولادته وشرف وعظم وكان وجوده [illegible]
سبب النجاة لمن اتبعه وتقليل حظ جهنم ممن اعد له الفرح بولادته صلى الله
عليه وسلم وتمت بركاته على من اهتدى به فشابه هذا اليوم يوم الجمعة
من حيث ان يوم الجمعة لا تسعر فيه جهنم هكذا ورد عنه صلى الله عليه وآله
وسلم فمن المناسب اظهار السرور وانفاق الميسور واجابة من دعاه رب
الوليمة للحضور وقال الامام العلامة ظهير الدين بن جعفر هي بدعة حسنة
اذا قصد فاعلها جمع الصالحين والصلوة على النبي صلى الله عليه وسلم
واطعام الطعام الفقراء والمساكين وهذا القدر يثاب عليه بهذا الشرط
في كل وقت واما جمع الرعاع وعمل السماع والرقص ومثل ذلك فلا ينبغي
بل يقارب ان يذم وقال الشيخ نصير الدين الشاذلي هذا من السنن ولكن
اذا انفق في هذا اليوم واظهر السرور فرحا بدخول النبي صلى الله عليه
وسلم في الوجود واتخذ السماع الخالي من المردان وانشاد ما يثير نار الشوق
من التشبيب وانشاد ما يشوق الى الآخرة ويزهد في الدنيا فهذا اجتماع
حسن يثاب قاصد ذلك وفاعله عليه الا ان سؤال الناس ما في ايديهم
بذلك فقط بدون ضرورة وحاجة سؤال مكروه واجتماع الصلحاء
فقط ليأكلوا ذلك الطعام ويذكرون الله تعالى ويصلون على رسوله صلى

الله عليه وسلم يضاعف القربات والمثوبات وقال الامام الحافظ ابو محمد
عبد الرحمن بن اسمعيل المعروف بابي شامة في كتابه الباعث على انكار البدع
والحوادث قال الربيع قال الشافعي رح المحدثات في الامور ضربان احدهما
ما احدث مما يخالف كتابا او سنة او اثرا او اجماعا فهذه البدعة هي الضلالة
والثاني ما احدث من الخير لا خلاف لاحد في هذا فهي محدثة غير مذمومة
قال عمر رضي الله عنه في قيام رمضان نعمت البدعة هذه يعني انها
محدثة لم تكن واذا كانت فليس فيها رد لما مضى فالبدعة الحسنة متفق
على جواز فعلها والاستحباب بها ورجاء الثواب لمن حسنت نيته فيها
وهي كل مبتدع موافق لقواعد الشريعة غير مخالف لشئ ولا يلزم من فعله
محذور شرعي وذلك نحو بناء المنابر والربط والمدارس وخانات السبيل
وغير ذلك من انواع البر التي لم تعهد في الصدر الاول فانه موافق لما جاء
به الشريعة من اصطناع المعروف والمعاونة على البر والتقوى ومن احسن
البدع في زماننا هذا من هذا القبيل ما كان يفعل بمدينة اربل كل عام في
اليوم الموافق ليوم مولد النبي صلى الله عليه وسلم من الصدقات والمعروف
واظهار الزينة والسرور فان ذلك مع ما فيه من الاحسان الى الفقراء
يشعر بمحبة النبي صلى الله عليه وسلم وتعظيمه وجلاله في قلب فاعله
وشكر الله على ما من به من ايجاد رسوله الذي ارسله رحمة للعالمين
صلى الله عليه وسلم وكان اول من فعل ذلك بالموصل الشيخ عمر بن الملا
احد الصالحين المشهورين وبه اقتدى في ذلك صاحب اربل وغيرهم

وقال الشيخ الامام العلامة صدر الدين بن عمر الشافعي هذه البدعة لا بأس بها ولا يكره البدع الا اذا راغمت السنة واما اذا لم يراغمها فلا تكره وثياب الانسان بحسب قصده في اظهار السرور والفرح بمولد النبي صلى الله عليه وسلم وقال الحافظ اصل عمل المولد بدعة ولكنها مع ذلك قد اشتملت على محاسن وضدها فمن تحرى في عمله المحاسن وتجنب ضدها كان بدعة حسنة ومن لا فلا و قال وقد ظهر تخريجها على اصل ثابت وهو ما ثبت في الصحيحين من ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قدم المدينة فوجد اليهود يصومون يوم عاشوراء فسألهم فقالوا هذا يوم اغرق الله فيه فرعون ونجا موسى فنحن نصومه شكرا لله تعالى فقال انا احق بموسى منكم فصامه وامر بصيامه فيستفاد منه فعل ذلك شكرا لله تعالى ما من به في يوم معين من ابداء نعمة او دفع نقمة ويعاد ذلك في نظير ذلك اليوم من كل سنة والشكر لله تعالى يحصل بانواع العبادات السجود والقيام والصدقة والتلاوة واي نعمة اعظم من النعمة ببروز هذا النبي الكريم نبي الرحمة في ذلك اليوم وعلى هذا فينبغي ان يتحرى اليوم بعينه حتى يطابق قصة موسى صلعم في يوم عاشوراء ومن لم يلاحظ ذلك لا يبالي بعمل المولد في اي يوم من الشهر بل توسع قوم فنقلوه الى يوم من السنة وفيه ما فيه قال شيخ القراء الحافظ ابو الخير بن الجزري قد رأى ابو لهب بعد موته في النوم فقيل ما حالك فقال في النار الا انه يخفف عني كل ليلة اثنين وامص من بين اصبعي ماء بقدر هذا واشار الى رأس اصبعه وان ذلك باعتاقي ثويبة عند ما بشرتني بولادة محمد صلى الله عليه وسلم وبارضاعها

له فاذا كان ابو لهب الكافر الذي نزل القران بذمه جوزي في النار بفرحه
ليلة مولد محمد صلى الله عليه وسلم فما حال المسلم الموحد من امة محمد
صلى الله عليه وسلم يسر بمولده ويبذل ما تصل اليه قدرته في
محبته لعمري انما يكون جزاؤه من الله الكريم ان يدخله بفضله جنات
النعيم وذكر نحوه الحافظ شمس الدين محمد بن ناصر الدين الدمشقي ثم انشد
اذا كان هذا كافرا جاء ذمه وتبت يداه في الجحيم مخلدا اتى انه في
يوم الاثنين دائما يخفف عنه للسرور باحمد فما الظن بالعبد الذي
كان عمره باحمد مسرورا ومات موحدا وقال شيخنا في فتاواه ان
اصل المولد الذي هو اجتماع الناس وقراءة ما تيسر من القران ورواية
الاخبار الواردة في مبدا امر النبي صلى الله عليه وسلم وما وقع فيه من
الايات ثم يمد لهم سماطا ياكلون منه وينصرفون من غير زيادة على ذلك
من البدع الحسنة التي يثاب عليها صاحبها لما فيه من تعظيم قدر النبي
صلى الله عليه وسلم واظهار الفرح والاستبشار بمولده الشريف قال وقد
ظهر لي تخريجه على اصل اخر غير الذي ذكره الحافظ وهو ما رواه البيهقي
عن انس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم عق عن نفسه بعد
النبوة مع انه ورد ان جده عبد المطلب عق عنه في سابع ولادته والعقيقة
لا تعاد مرة ثانية فيحمل ذلك على ان هذا فعله صلى الله عليه وسلم اظهارا
للشكر على ايجاد الله تعالى اياه رحمة للعالمين وتشريفا لامته كما
كان يصلي على نفسه لذلك فيستحب لنا ايضا اظهار الشكر بمولده بالاجتماع

والاطعام وغير ذلك من وجوه القربات والمثوبات وقال فى شرح سنن ابن
ماجة الصواب انه من البدع الحسنة المندوبة اذا خلى عن المنكرات شرعا
ورحم الله تعالى القايل لمولد خير العالمين جلال لقد عشى الاكوان منه جمال
فيا مخلصا فى حق احمد هذه لبالى بدا فيهن منه هلال فيطعم محتاجا وتكسو
عاديا وترقد من اضحى لديه عيال فتلك فعال المصطفى وخلاله وحسبك
افعال له وخلال لقد كان فعل الخير قرة عينه فليس له فيما سواه مجال
يامولد المختار انت ربيعنا بك راحة الارواح والاجساد يامولدا فاق
الموالد كلها شرفا وساد بسيد الاسياد لازال نورك فى البرية طالعا
فى بغداد والشهر كالاعياد فى كل عام القلوب مسرق بسماع ما يروبه
الميلاد فلذلك يشتاق المحب وينتهى شوقا الله حضور الميعاد ثم ذكر صاحب
السيرة كلام الفاكهانى ونقل رده عن شيخه فى فتاواه وانا اذكرهما مختصر
قال قال الفاكهانى لا اعلم لهذا المولد اصلا فى كتاب ولا سنة قال الشيخ يقال
عليه نفى العلم لا يلزم منه نفى الوجود وقد استخرج له امام الحفاظ ابو الفضل
بن حجر اصلا من سنة فاستخرجت انا اصلا ثانيا قال الفاكهانى لا ينقل
عمله عن احد من علماء الامة الذين هم القدوة فى الدين قال الشيخ عليه انه
احدثه ملك عالم وقصد به التقرب الى الله تعالى وحضر عنده جماعة
منهم العلماء والصلحاء من غير نكير منهم وارتضاه بن وحية وصنف له من اجله
كتابا هؤلاء علماء متدينون رضوه واقروه ولم ينكروه قال الفاكهانى ليس
مندوبا لان حقيقة المندوب ما طلبه الشرع قال الشيخ الطلب فى المندوب

قد يكون بالنص قد يكون بالقياس وهذا وان لم يرد فيه النص ففيه القياس على الاصلين الاتي ذكرهما قال الفاكهاني لا جائز ان يكون مباحا لان الابتداع في الدين ليس مباحا باجماع المسلمين قال الشيخ كلام غير مستقيم لان البدعة لم تنحصر في المكروه والتحريم بل قد يكون ايضا مباحة ومندوبة وواجبة قال النووي البدعة في الشرع مالم يكن في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم وهي منقسمة الى حسنة وقبيحة فقال الشيخ عز الدين بن عبد السلام في القواعد البدعة منقسمة الى واجبة ومحرمة ومندوبة ومكروهة ومباحة فان الطريق في ذلك ان يعرض البدعة على القواعد الشرعية فاذا دخل في الايجاب فهي واجبة او في قواعد التحريم فهي محرمة او المندوب فمندوبة او المكروه فمكروهة او المباح فمباحة وذكر لكل واحد من هذه الخمس امثلة الى ان قال وللبدع المندوبة امثلة منها احداث الربط والمدارس وكل احسان لم يعهد في العصر الاول ومنها التراويح والكلام في دقائق التصوف وفي الجدل ومنها جمع المحافل للاستدلال في المسائل ان قصد بذلك وجه الله تعالى وروى البيهقي باسناده في مناقب الشافعي عن الشافعي قال المحدثات من الامور ضربان احدهما ما احدث مما يخالف كتابا او سنة او اثرا او اجماعا فهذه البدعة الضالة والثانية ما احدث فيه من الخير لا خلاف فيه لواحد وهذه محدثة غير مذمومة وقد قال عمر رضي الله عنه في قيام شهر رمضان نعمت البدعة هذه يعني انها محدثة لم يكن واذا كانت ليس فيها رد لما مضى هذا اخر كلام الشافعي قال الفاكهاني ان عمله رجل من عين ماله لاهله

وعياله واصحابه لايجاوزون في ذلك الاجتماع على اكل الطعام ولا يقترفون شيئا من الاثام وهذا الذي وصفناه انه بدعة مكروهة وشناعة ثم قال الشيخ هذا القسم مما احدث وليس فيه مخالفة الكتاب ولا السنة ولا اثر ولا اجماع فهي غير مذمومة كما في عبارة الشافعي فهو من الاحسان الذي لم يعهد في العصر الاول فهي من البدع المندوبة كما في عبارة ابن عبد السلام قال الفاكهاني وان دخله الجناية وانضاف اليه الغناء والرقص واجتماع الشبان مع النساء وغير ذلك من المحرمات فهذا الذي لا يختلف في تحريمه اثنان قال الشيخ هذا الكلام صحيح في نفسه غير ان التحريم فيه انما جاء من قبل هذه الاشياء المحرمة التي ضمت اليه لا من حيث الاجتماع لاظهار شعار المولد بل لو وقع مثله في الاجتماع لصلوة الجمعة مثلا فكانت قبيحة شنيعة ولا يلزم من ذلك ذم اصل الاجتماع لصلوة الجمعة كما هو واضح وقد رأينا بعض هذه الامور في ليالي من رمضان عند اجتماع الناس لصلوة التراويح ايحرم الاجتماع لاجل هذه الامور التي قرنت بها كلا بل نقول اصل الاجتماع لصلوة التراويح حسن وما ضم الله من الامور الشنيعة شنيع قبيح كذلك نقول اصل الاجتماع لاظهار شعار المولد مندوب وقربة وما ضم اليه من الامور المذمومة مذمومة قال الفاكهاني الشهر الذي ولد فيه صلى الله عليه وسلم ربيع الاول وفيه توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم فليس الفرح فيه باولى من الحزن فيه قال الشيخ فيه ان ولادته صلى الله عليه وسلم اعظم النعم والصبر والسكون والكتم عند المصائب وقد امر الشرع بالعقيقة عند الولادة ولم يامر عند الموت بذبح ولا بغيره بل نهى عن النياحة

حاشية: [illegible]

واظهار الحزن فدلت قواعد الشرع على انه يحسن في هذا الشهر اظهار الفرح بولادته
صلى الله عليه وسلم دون اظهار الحزن فيه بوفاته قال وقد تكلم ابن الحاج
وحاصله مدح ما كان فيه من اظهار شعار الشكر وذم ما احتوى عليه من
محرمات ومنكرات فقال ومن جملة ما احدثوه من البدع مع اعتقادهم ان ذلك
من اكبر العبادات واظهار الشعائر ما يفعلونه في شهر ربيع الاول من المولد
وقد احتوى ذلك على بدع ومحرمات من ذلك استعمال المغاني ومعهم الات
الطرب من الطار المصرصر والشبابة وغير ذلك مما جعلوه آلة للسماع ومضوا
في ذلك على العوايد الذميمة في كونهم يشتغلون اكثر الازمنة التي فضلها الله تعالى
وعظمها ببدع ومحدثات ولا شك ان السماع في غير هذه الليالي فيه ما فيه
فكيف اذا انضم الى فضيلة هذا الشهر العظيم الذي فضله الله تعالى وفضلنا
فيه بهذا النبي الكريم الذي من الله تعالى علينا فيه بسيد الاولين والاخرين
وكان يجب ان يزاد فيه من العبادة والخير شكر المولى على ما اولانا به من
هذه النعمة العظيمة وان كان النبي صلى الله عليه وسلم لم يزد فيه على غيره
من الشهور شيئا من العبادات وما ذاك الا لرحمته صلى الله تعالى عليه واله وسلم
لامته وشفقته بهم اشار عليه الصلوة الى فضيلة هذا الشهر العظيم بقوله
للسائل الذي سأله عن صوم يوم الاثنين ذاك يوم ولدت فيه فتشريف
هذا اليوم متضمن لتشريف هذا الشهر الذي ولد فيه فينبغي ان نحترمه حق
الاحترام ونفضله بما فضل الله تعالى به الاشهر الفاضلة وهذا منها لقوله
عليه الصلوة انا سيد ولد آدم ولا فخر آدم فمن دونه تحت لوائي وفضيلة

الا زمنة لا تتشرف لذاتها وانما يحصل لها التشريف بما خصت به في المعاني فانظر
الى ما خص الله تعالى به هذا الشهر الشريف ويوم الاثنين الا ترى ان صوم
هذا اليوم فيه فضل عظيم لانه صلى الله عليه وآله وسلم ولد فيه فعلى
هذا ينبغي اذا دخل هذا الشهر الكريم ان يكرم ويعظم ويحترم الاحترام اللائق
به اتباعا له صلى الله عليه وسلم في كونه كان يخص بعض الاوقات الفاضلة
بزيادة فعل البر فيها وكثرة الخيرات الا ترى الى قول ابن عباس رضي الله عنهما كان
رسول الله صلى الله عليه وسلم اجود الناس بالخير وكان اجود ما يكون
في رمضان فتمثل تعظيم الاوقات الفاضلة بما امتثله على قدر استطاعتنا
فان قال قائل قد التزم صلى الله عليه وسلم في الاوقات الفاضلة ما التزمه
في غيره فالجواب ان ذلك مما علم من عادته الكريمة انه يريد التخفيف عن
امته سيما فيما كان يخصه الا ترى الى انه عليه الصلوٰة والسلام حرم
المدينة مثل ما حرم ابراهيم مكة ومع ذلك لم يشرع في قتل صيده ولا شجره الجزاء
تخفيفا عن امته ورحمة لهم فكان ينظر الى ما هو من جهته وان كان فاضلا
في نفسه فيتركه للتخفيف عنهم فعلى هذا تعظيم هذا الشهر الشريف انما يكون بزيادة
الاعمال الزاكية فيه والصدقات الى غير ذلك من القربات فمن عجز عن ذلك فاقل
احواله ان يجتنب ما يحرم عليه ويكره له تعظيما لهذا الشهر الشريف وان كان
ذلك مطلوبا في غيره الا انه في هذا الشهر اكثر احتراما كما يتاكد في شهر
رمضان وفي الاشهر الحرم فيترك الحدث في الدين ويجتنب مواضع البدع وما لا
ينبغي وقد ارتكب بعضهم في هذا الزمان ضد هذا المعنى وانه اذا دخل هذا

تسارعوا فيه الى اللهو واللعب بالدف والشبابة وغيرهما ولم يقتصروا عليه بل
ضم بعضهم ان يكون المغني شابا لطيف الصورة حسن الصوت والكسوة والهيئة
المتغزل وينكسر في سكونه وحركاته فيفتتن بعض من معه فيقع الفتنة ويؤل
الى فساد حال الزوج والزوجة ويحصل الفراق فان خلا منه وعمل طعاما فقط
ونوى به المولد ودعى اليه الاخوان وسلم من كل ما تقدم ذكره فهو بدعة
بنفس نيته فقط قال صاحب السيرة حاصل ما ذكره انه لم يذم المولد بل
ذم ما احتوى عليه من المحرمات والمنكرات واول كلامه صريح في انه ينبغي
ان يخص هذا الشهر بزيادة فعل البر وكثرة الخيرات والصدقات وغير ذلك
من وجوه القربات وهذا هو عمل المولد الذي استحسناه فانه ليس فيه سوى
قرءة القران واطعام الطعام وذلك خير وبر وقربة واما قوله اخرا انه بدعة
فاما ان يكون مناقضا لما تقدم او يحمل على انه بدعة حسنة كما تقرر في
صدر الباب او يحمل على ان فعل ذلك خير والبدعة فيه بنية المولد كما
اشار اليه بقوله فهو بدعة بنفس نيته فقط ولم ينقل عن احد منهم انه نوى
المولد فظاهر هذا الكلام انه كره ان ينوى به المولد فقط ولم يكره عمل الطعام
ودعاء الاخوان اليه وهذا اذا حقق النظر لا يجتمع مع اول الكلام لانه حث فيه
على زيادة فعل البر وما ذكر معه على وجه الشكر لله تعالى اذا وجد في هذا
الشهر الشريف سيد المرسلين صلى الله عليه وعلى اله واصحابه وسلم
وهذا هو معنى نية المولد فكيف يذم هذا القدر مع الحث عليه اولا واما مجرد
فعل البر وما ذكر معه من غير نية فانه لا يكاد يتصور ولو تصور لم يكن عبادة

ولا ثواب فيه اذلا عمل الا بالنية ولا نية فيها الا الشكر لله تعالى على ولادة هذا النبي الكريم في هذه الشهر الشريف وهذا معنى نية المولد فهي نية حسنة بلا شك فتامل ثم قال ابن الحاج ومنهم من يعمل المولد لا لمجرد التعظيم ولكن له وجه عند الناس متفرقة كان قد اعطاها في بعد الاخراج او المواسم ويريد ان يردها ويستحيي ان يطلبها بذاته فيعمل المولد حتى يكون سببا لاخذ ما اجتمع له عند الناس وهذا فيه وجوه من المفاسد قال صاحب السيرة وهذا ايضا مما تقدم ذكره وهو ان الاثم فيه انما حصل من عدم النية الصالحة لا من اجل عمل المولد انتهى ما من السيرة الشامية حالا از ديگر اكابر آنچه درين باب حكم داده نقل نموده ميشود **سوال** از مولوى شاه عبد العزيز صاحب تعين و تقرر يك روز بعد سال بنا بر زيارت قبور بزرگان جائز است يانه **جواب** رفتن بر قبور بعد سال بيك روز معين كرده سه صورت است اول آنكه يكروز معين نموده يك شخص يا دو شخص بغير هيئة اجتماعيه مردمان كثير بر قبور محض بنا بر زيارت و استغفار بروند اين قدر از روى روايات ثابت است و در تفسير در منثور نقل نموده كه هر سال آنحضرت صلى الله عليه وسلم بر مقابر ميرفتند و دعا براى مغفرت اهل قبور مى نمودند اينقدر ثابت است و مستحب دويم آنكه بهيئه اجتماعيه مردمان كثير جمع شوند و ختم كلام الله كنند و فاتحه بر شيرينى يا طعام نموده تقسيم درميان حاضران نمايند اين قسم معمول در زمانه پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم و خلفاى راشدين نبود اگر كسى اينطور بكند باك نيست زيرا كه درين قسم قبح نيست بلكه فائده احيا و اموات را حاصل ميشود سيوم طور جمع شدن بر قبور اين است كه مردمان يك روز معين نموده و لباسهاى نفيس و فاخره پوشيده مثل روز عيد شادمان شده بر قبرها جمع ميشوند و رقص وغيره و مزامير و ديگر بدعات ممنوعه مثل سجود

برای قبور و طواف گرد آن قبور می نمایند این قسم حرام و ممنوع بود بلکه بعضی بحد کفر میرسند و همین محل این هردو حدیث ولا تجعلوا قبری عیدا چنانچه در مشکوٰة شریف موجود است و اللهم لا تجعل قبری وثنا یعبد این هم در مشکوٰة است و هم مولوی عبد العزیز صاحب در جواب مطاعن طاعنین بر فتوای مولویصاحب درباب ذبیحه نوشته اند قوله عرس بزرگان خود الخ این طعن مبنی است بر جهل باحوال مطعون علیه زیراکه غیر از فرایض شرعیه مقرره را هیچکس فرض نمیداند آری زیارت و تبرک بقبور صالحین و امداد ایشان بامداد ثواب و تلاوت قران و دعای خیر و تقسیم طعام و شیرنی امر مستحسن و خوب است باجماع علمای و تعیین روز عرس برای آنست که آنروز مذکر انتقال ایشان میباشد از دار العمل بدار الثواب والا هر روز که این عمل واقع شود موجب فلاح و نجات است و خلف را لازم است که سلف خود را باین نوع بر واحسان نماید چنانچه در احادیث مذکور است و ولد صالح یدعوله و تلاوت قران و اهدای ثواب را عبادت قرار داون مبنی بر کمال بلادت و افراط جهل است آری اگر کسی سجده و طواف و دعا بحو یا فلان افعل کذا العمل آرد البته مشابهت با عبده الاوثان کرده باشد و چون چنین نیست پس چرا محل طعن باشد در در منثور سیوطی مرقوم است

اخرج ابن المنذر و ابن مردویة عن انس رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یاتی احدکل عام فاذا اتی الشعب سلم علی قبور الشهداء فقال سلام علیکم بما صبرتم الخ و اخرج ابن جریر عن محمد بن ابراهیم قال کان النبی صلی الله علیه و اله وسلم یاتی قبور الشهداء علی راس کل حول فیقول سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار و ابو بکر و عمر و عثمان انتهی وفی التفسیر الکبیر عن رسول الله صلی الله علیه وسلم

انه کان یاتی قبور الشهداء راس کل حول فیقول السلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار والخلفاء الاربعة هکذا یفعلون انتهی واز مولوی رفیع الدین صاحب
سوال بست سیوم آیا بر سر قبر برکی در سال معین آمدن و آن را روز وفات بزرگ فی الحقیقة قرار دادن باوجودیکه زمان از سیال غیر قار است و بر سر گور چراغ روشن نمودن با وجود ورود لعنت بر فاعل آن و از گچ و خشت و ملبوس و غیره تزئین کردن و سرود از قسم مولی و ٹهمری و خیالات مع الات مخترعات مزامیر و دهل و سارنگی و طنبور و غیره شنیدن و باز بران افعال ثواب و اجر از جناب قادر بی همال برای خود مرتب ساختن و جواز آن از کلام کجاست و حضور چنین مجلس چه حکم دارد و فاعل و حاضران را به تقریر باید کرد بینوا توجروا
جواب آنکه زمان اگرچه سیال غیر قار است اما آنچه بآن تقدیر کرده میشود زمان را از شب و روز و ماه و سال اینها را شرعا و عرفا دوره مقرر است چون یک دوره تمام میشود باز از سر شروع میشود و بهمین حساب رمضان شهر صوم و ذیحجه شهر حج و همچنین شمرده دیگر در دوره حکم اتحاد بانظیر او داده میشود چنانکه در حدیث است که یهود عرض کردند در حضور جناب نبوت که حقتعالی نجات حضرت موسی علیه السلام و غرق فرعون درین روز کرده است برای شکرانه روزه میگیریم جناب نبوت صلی الله علیه واله وسلم فرمود انا احق من تبع موسی فصام یوم عاشوراء و امر الناس بصیامه و نیز حضرت نبی صلی الله علیه و سلم بلال را وصیت کردند بصوم روز دوشنبه و فرمودند فیه ولدت و فیه انزل و فیه هاجرت و فیه اموت بنابراین یاد کردن آن تاریخ و آن ماه رسم مردم افتاده لیکن چون مردمان از جهان بمقاطعت این رسم کند میتند ایشان را انتظار رسوی و لد یا کسی از اقارب خود میباشد در رفع انتظار ان فایده است معتد به و بمعاملات مکاشفه دریافت شده که درچنین روز از اجتماع ارواح دوستان در عالم

برزخ هم متوسل شدن و امداد بدعا و ختم طعام بدعتی مباح است و وجه قبح ندارد و اما ارتکاب محرمات
از روشن ساختن چراغان و ملبوس ساختن قبور و سرود نواختن معازف همه بدعات شنیعه اند
و حضور چنین مجالس ممنوع و اگر مقدور باشد بحدیث گذشته من رای منکم منکرا الخ عمل باید کرد
و در مقام زجر پراگنده کردن اسباب عرس بدعت کافی والله اعلم و شیخ عبد الحق محدث دهلوی در کتاب
خود ما ثبت بالسنة فی احوال السنة بعد ذکر تاریخ وفات حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی عنهم
مینویسد قلت فبهذه الروایة یکون عرسه تاسع ربیع الاخر وهذا هو الذی
ادرکنا علیه سیدنا الشیخ الامام العارف الکامل الشیخ عبد الوهاب القادری
المتقی المکی فانه قدس سره کان یحافظ فی یوم عرسه رضی الله عنه هذا
التاریخ اما اعتمادا علی هذه الروایة او علی ما رای من شیخه الشیخ الکبیر علی
المتقی او من غیره من المشایخ رحمة الله علیهم وقد اشتهر فی دیارنا هذا الیوم
الحادی عشر وهو المتعارف فی مشایخنا من اهل الهند من اولاده رضی الله
عنه کذا ذکر شیخنا وسیدنا السید النجیب الرضی ابو المحاسن سیدی الشیخ
موسی الحسینی الجیلانی ابن الشیخ الکامل العارف المعظم المکرم ابی الفتح الشیخ
الحامد الحسنی الجیلانی نقلا من الاوراد القادریة تصنیف المخدوم الاعظم
الاکرم الامجد الافخم ولی الله بالاتفاق الذی یقال له المخدوم السامی
الشیخ عبد القادر الثانی قدس الله روحه مما نقل فیها عن ابائه الکرام
رحمة الله علیهم اجمعین وفی تاریخه المشهور المسمی بمراة الجنان ان
وفاته رضی الله عنه فی شهر ربیع الاخر من سنة ستین او احدی و
ستین وخمس مائة ولم یعین الیوم وذلک اما لعدم علمه بذلک او لاختلا

دفعو فالت وقد يقال ان وفاته رضی الله عنه فی الیوم السابع عشر ولا
اصل له والله اعلم فان قلت هل لهذا العرف الذی شاع فی دیارنا فی حفظ
اعراس المشایخ فی ایام وفاتهم اصل فانکان عندك علم بذلك فاذکره قلت سألت
عن ذلك شیخنا الامام عبد الوهاب المتقی المکی فاجاب بان ذلك من طریق
المشایخ وعاداتهم ولهم فی ذلك نیات قلت کیف تعین ذلك الیوم دون
سایر الایام فقال الضیافة مسنونة علی الاطلاق فاقطعوا النظر عن تعیین
الیوم وله نظایر کمصافحة بعض المشایخ بعد الصلوة وکالاکتحال یوم عاشورا
فانه سنة علی الاطلاق وبدعة من حیث الخصوصیة ثم قال وقد ذکر بعض
المتاخرین من مشایخ المغرب ان الیوم الذی وصلوا الی جهات العزة وحظایر
القدس یرجی فیه من الخیر والبرکة والنورانیة اکثر واوفر من سایر الایام ثم اطرق
ملیا ثم دفع راسه فقال لم یکن فی زمن السلف شیء من ذلك وانما هو من
مستحسنات المتاخرین والله اعلم در کتاب زیارة القبور رحمانی می نویسد زیارة العلما
والاولیاء سنة قولا وفعلا وتقریرا احیاء اکانوا او امواتا قال القاضی لا یلزم
یلزم الوفاء بزیارة قبر النبی صلی الله علیه وسلم فی النذر والمدة بزیارة
قبر غیره المختار لزومه ایضا فی حق الرجال دون النساء قال الغزالی ینبغی
الزیارة ویصح النذر بالرحلة الاولیاء والاختلاط بین الرجال والنساء
لا یمنع الزیارة الا اذا قترن بها مفسدة فیمنع الاختلاط لا الزیارة لانه
قد یقع مثل ذلك فی یوم عرفه ومزدلفه ومنا ولا یقول احد بمنع قصد
هذه المواضع لاداء المناسك واما زیارة بعض الاولیاء فی یوم معا

نفاس من الاسرار فيظهر الله تعالى من الولي المزار كرامة له فيتم ذلك السر
بركته الى اخر الدهر وقد يكون ذلك اليوم يوم انتقاله من الورا الفناء الى دار
الثواب وهذا يوم عظيم ينبغي التعظيم والفرح به لان الملائكة واهل
عالم البرزخ والجنان يفرحون ويبشرون بموت الولي فيوم موته يوم
عظيم وشاه ولي الله در رساله انتباه في سلاسل اولياء الله مينويسد اخبرني سيدي
الوالد قال كنت اصنع في ايام المولد طعاما صلة بالنبي صلى الله عليه وسلم
فلم يفتح لي في سنة من السنين شئ اصنع به طعاما فلم اجد الا حمصا مقليا
فقسمته بين الناس فرايته صلى الله عليه وسلم وبين يديه هذه الحمص
متبهجا بشاشا ودرهمعات نوشته باز نجاست حفظ اعراس مشايخ ومواظبت زيارت
قبور ايشان والتزام فاتحه خواندن وصدقه دادن براي ايشان واعتنا بتعظيم
آثار واولاد ومنتسبان ايشان امام غزالي در احياء العلوم نوشته است الادب السادس
موافقة القوم في القيام اذا قام واحد منهم في وجد صادق من غير رياء و
تكلف او قام باختيار من غير اظهار وجد وقامت له الجماعة فلابد من الموافقة
فذلك من اداب الصحبة وكذلك ان جرت عادة طائفة بتنحية العمامة
على موافقة صاحب الوجد اذا سقطت عمامته او خلع الثياب اذا سقط ثوبه
عنه بالتمزيق فالموافقة في هذه الامور من حسن الصحبة والعشرة اذا المخالفة
موحشة ولكل قوم رسم ولابد من مخالقة الناس باخلاقهم كما ورد في
الخبر لاسيما اذا كانت اخلاقا فيها حسن العشرة والمخالطة وتطييب القلب بالمساعدة
وقول القائل ان ذلك بدعة لم يكن في عهد الصحابة فليس كل ما يحكم

بالاباحة منقولا عن الصحابة وانما المحذور بدعة تراغم سنة ماثورة وانها ولم
ينقل النهي عن شي من هذا فالقيام عند الدخول للداخل لم يكن من
عادة العرب بل كان الصحابة لايقومون لرسول الله صلى الله عليه وسلم
في بعض الاحوال كما رواه انس ولكن اذا لم يثبت فيه نهي عام فلا نرى به
باسا في البلاد التي جرت به العادة فيها باكرام الداخل بالقيام فان القصد
منه الاحترام والاكرام وتطييب القلب به وكذلك سائر انواع المساعدة اذا
قصد بها تطييب القلب واصطلح عليها جماعة فلا باس بمساعدتهم عليها
بل الاحسن المساعدة الا في ما ورد فيه نهي لا يقبل التاويل وازينجا پي توان
برد برانچه اصطلاح نموده اند جمهور مسلمين از فقها و محدثين كافه بلاد اسلاميه از حرمين محترمين و تمام
عرب از حجاز و شام و يمن و مغرب و عراق و هند و فارس از قيام بروقت ذكر ولادت
حضرت رسالتماب صلى الله عليه وسلم در مجلس ميلاد شريف و امام برزنجى در عقد جوهر نوشته
است وقد استحسن القيام عند ذكر مولده الشريف ائمة ذو رواية وروية
فطوبى لمن كان تعظيمه صلى الله عليه وسلم غاية مرامه ومرماه وبعد كلام
وهابيه علماء مذاهب اربعه در ملك عرب بالاتفاق فتوى نوشته اند در
اربعين در جواب سى و ششم مينويسد مقرر ساختن روز عرس جائز نيست چنانچه قاضى ثناء الله
پانى پتى در تفسير مظهرى مى نويسد لا يجوز ما يفعله الجهال بقبور الاولياء والشهداء
من السجود والطواف حولها واتخاذ السرج والمساجد اليها ومن الا
جتماع بعد الحول كالاعياد ويسمونه عرسا وتقسيم طعام بنيت ثواب بلا تعين
يوم جائز است وكسى در منع آن دم نزده اما طعاميكه بعد ميت طيار كنند وبخش كرده

خانہ بخانہ میبرسانند وآن را بهاجی مینامند اعتباری ندارد وبرای آنکه متوقع ثواب
دران طعام میت چنانچه شیخ عبد الحق در جامع البرکات مینویسد و آنکه بعد از سالی
یا شش ماهی یا چهل روز درین دیار در میان برادران بخش کنند و از بهاجی گویند
چیزی داخل اعتبار نیست بهتر آنست که نخورند انتهی و همچنین شیخ الاسلام این عبارت
شیخ را تمسک کرده بعینه در کشف الغطا ایراد نموده قطع نظر از انکه عبارت منقوله مجیب در تفسیر
مظهری باشد چه بسبب کثرت مشاهده خطا فی النقل اعتبار از نقل مجیب بکلیه مرتفع است و هم
قطع نظر از حجت کردیدن قول پانی پتی بدلیل و سند در حالت مخالفت با بزرگتران
از و میگوییم که بدعوی مجیب از ان هم ثابت نیست چه او از اجتماع بعد الحول کالاعیاد منع ساخته
است نه نفس مقرر ساختن روز عرس را که مجیب دعوی عدم جوازش نموده وانچه بعد از ان
گفته که تقسیم طعام به نیت ثواب بی تعین یوم جایز است وکسی وهم در منع آن نزده میگوییم که
کسی از معتقدین با تعین یوم هم وهم نزده وانچه از شیخ عبد الحق نقل کرده که داخل الاعتبار نیست
بهتر آنست که نخورندان از جهت تعین یوم نیست بلکه از ان جهت که به نیت ثواب میت طعام
عرس نسبت مجیب در حواله جامع البرکات وکشف الغطا کاری نموده برای کشف غطا عبارات
هر دو کتاب نقل کرده می شود عبارت جامع البرکات اینست وبدانکه در طعامیکه بروح مرده
میپزند نیز سخن میکنند واهل دیار لاهور مبالغه دارند دران وثواب آن مینمایند که مدار بر نیت باشد
پس انچه برای اهل وعیال میت میپزند مخصوص بایشان دارند غیر ایشان را مباح نباشد
وانچه به نیت تصدق بر فقرا میباشد وهدیه بر اغنیا وانچه به نیت ضیافت مسلم طعام کنند
هر که باشد خواه غنی باشد یا فقیر چنانچه در اعراس مشایخ درین دیار متعارف شده است
عام باشد مر فقرا را واغنیا را لا ابدا انچه فقرا ومحتاجین بخورند مورث ثواب خواهند شد وانچه

غیر فقرا خورند نیز موجب عقاب نخواهد شد مگر آنکه طالبی را بخورانند که بتقویه از ان طعام در بدن ما حصل گردد سنم بر دوم کند و آنکه بعد از سالی یا شش ماهی یا چهل روز درین دیار می پزند و بخشش کنند و اصل اعتبار نیست بهتر آنست که نخورند و نیز حصول ثواب و وصول نفع اموات را لعبادت مالیه اتفاق است در بدنیه مثل نماز گزاردن و قران خواندن اختلاف و اصح وصول است کذا قال الشیخ ابن الهمام در حدیث آمده است که ابو هریره یار خود گفت که چون در بصره روی در مسجد عشار برای ما چند رکعت بگذاری و شیخ امام عبد الله یافعی در روض الریاحین گفته است که شیخ عز الدین بن عبد السلام را که از کبار ائمه مذهب شافعی است بعد از رفتن او از عالم در خواب دیدند که گفت ما در دنیا حکم میکردیم که ثواب تلاوت قران بمیت نمیرسد چون درین عالم آمدیم خلاف آن یافتیم میرسد نخواهید و اگر در اعراس بلفظ طعامی بروح فلان پخته ایم نگویند و بگویند طعامی ما حضری ساخته شده است بیایید بهتر باشد و اگر از عبارت بروح فلان این مراد است که ضیافتی کرده ایم چادر ایشان ما بعد از اکل قرآنی و فاتحه بخوانیم و ثواب آنرا بروح ایشان برسانیم باکی ندارد و اگر مخالفین روایات معتبره از ایمه مذهب دلایل قطعیه از آیات و احادیث در منع ازین بیارند فلا کلام ولیس فلیس والله اعلم تنبیه این فقیر در مکه از حضرت شیخ اجل منبع متقدی عبد الوهاب متقی از اعراس مشایخ که در دیار ما متعارف شده است پرسید که چه حال دارد فرمود از مستحسنات مشایخ است عرض کردم که بتعیین روز را چه حکم است فرمود ضیافت علی الاطلاق سنت محمود و مستحب است قطع نظر از ان باید کرد چنانچه بعضی علما در مانند اکتحال یوم عاشورا و مصافحه بعد از صلوة گفته اند باز فرمود که بعضی از متاخرین علما از مشایخ مغرب گفته اند که این روز که این طایفه بدرگاه حق و تقرب جوار مولی تعالی رسیده اند در ان روز توقع خیر و برکت و نورانیت بیشتر و اکثر و اوفر است بعد از ان سر مبارک زمانی

فرو افکنند و برآورند و فرمودند اینها در میان سلف نبود انتهی عادت ایشان نیز در روز مولد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و روز عرس حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه و عرس مشایخ خود بر علی متقی و عرس والد خود طعامی وافر می بخشند و بخورون صلحا و علمای و فقرا میرساند از این کلام هر کسی را که معتقد مشایخ و صاحب طریقین و معتقد فریقین باشد کافیست والله اعلم و اگر کسی را علم الیقینی بجانب دیگر حصول پذیرد و تقوی و احتیاط فرمو عمل بعزیمت بلی شوب تعصب و تشدد و ران جانب روی نماید فدل لتشتی آخر و اینها از واجبات طریقه تصوف و مستحب هم نیست انتهی و شیخ الاسلام در کشف الغطا میفرمایند اما طعامیکه بروح مرده پزند در روا نیز و کراهتش در کتب فقه بنظر نیامده و صواب آنست آنچه شیخ در جامع البرکات گفته که مدار بر نیت است آنچه به نیت تصدق بر فقرا می پزند تا ثواب آن باموات رسد جز بفقرا روا نبود چه برفقرا ایثار شد و بدیه فقرا عتبار را و آنچه به نیت ضیافت مسلمین طیار کنند هر که باشد غنی یا فقیر خیانچه در اعراس مشایخ در دیار ما متعارف شده تمام باشد بر فقرا و انبیا را و اگر در اعراس بلفظ طعامی بروح فلان تخته ایم نگویند و بگویند طعامی ما حضری ساخته شده است بیایید بهتر باشد و اگر از عبارت بروح فلان این مراد دارند که ضیافتی کرده ایم بیاد ایشان تا بعد از اکل قرانی و فاتحه خوانیم و ثواب آن را بروح ایشان رسانیم باکی نمی نماید و آنچه بعد از سالی یا ششماهی یا چهل روز درین دیار پزند و درمیان برادران بخش کنند حیزی داخل اعتبار نیست و بهتر آنست که نخورند انتهی به جهت حال استشهاد بجامع البرکات و کشف الغطا مگر بیچیک عامی تعجب نیست چه بر کا دکه کلام در مقامی باکلام خود شی بجای دیگر موافق نمی باشد تا موافقت دیگران چه گنجایش دارد و در اینجا جواز تقسیم طعام به نیت ثواب مستمر و ط نمود بعدم تعین یوم و در رساله مسائل

درجواب نجاه و یکم باتعین یوم هم جایز مگر اینکه این حکم بعد تحریرات مسایل بوحی باطنی بر مجیب نازل گردیده که دران منسوب طعام اعراس اند کورین یعنی طعام عرس انبیا و اولیا و شهدا و صلحا چند حالت دارد و دران می نویسد و اگر نذر خدا کند و ثواب بارواح ایشان میرساند پس فقرا خوردن درست است و اغنیا و بنی هاشم را خوردن این درست نیست باز می نویسد و اگر محض برای ایصال ثواب بارواح ایشان میخوراند پس فقرا را باید خورانید لیکن در خورانیدن فقرا و صالحین ثواب زیاده تر خواهد شد و اگر بطریق ضیافت نزد اغنیا و فقرا بر دو روا باشد چنانکه شیخ عبد الحق در جامع البرکات می نویسد و طعامیکه برای تصدق فقرا از اموات می پزند تا ثواب آن با ایشان برسد جز فقیر را روا نبود چه تصدق مر فقرا را می باشد و هدیه اغنیا را و آنچه به نیت ضیافت مسلمین طیار کنند هر که باشد خواه غنی خواه فقیر چنانچه در اعراس مشایخ در دیار ما متعارف است عام باشد مر فقرا و اغنیا را اگر فقرا و محتاجان خورند صورت ثواب خواهد بود و آنچه غیر فقرا خورند نیز موجب عقاب نخواهد شد مگر آنچه ظالم را بخورانند که بقوتیکه از آن طعام در بدن او حاصل گردد ستم بر مردم کند انتهی و آنچه در بعضی روایات آمده که روح میت بخانه خود در بعضی شبها مثل شب جمعه و شب برات و شب عرفه و غیره می آید این روایات در کتب صحاح سته نیست و تا وقتیکه سند آن صحیح مرفوعه متصل الاسناد نباشد از درجه اعتبار ساقط است اگرچه بعضی آن را در کتاب خود نقل کنند بالاتفصیل گذشت و حالا هم مجملا باید دانست که روایات صحیحه در صحاح سته منحصر نیست که صحاح سته منحصر در صحیح ملا علی قاری در مرقاة در حق صحیح بخاری و صحیح مسلم می نویسد ولان فیهما نحو مائتی حدیث مسنده طعن فی صحتها ولم یتلق الامة کلما فیهما بالقبول وحصر اعتبار در صحیحه مرفوعه متصل الاسناد الحادی پیش نیست چه

حسن هم مطلقا حجت است و حدیث ضعیف هم در فضایل اعمال وغیره و مرسل صحابی
بالاجماع حجت مرسل غیر صحابی علی التفصیل حجت است نزد ابو حنیفه و مالک کرسابق
مذکور شده و مجیب که اکثر این کلمه جا بیک مسئله مخالف هوای خود میباید و طریقی برای رد
آن بخاطرش نمیرسد بر زبان می آرد و حیله پیش نهیت و اعتقاد این امر ندارد و دلیلش
اینکه براین تقدیر واجب بود که در کدام مسئله بخبر روایت صحیحه مرفوعه متصله از صحاح سته
کلام میکرد حالانکه چنان نیست در مسئله ما موافق خواهش خود از هر گونه کتاب مسند میگیرد
این عذر لنگ حصر صحاح مخصوص بهمان مقام است که مخالف مزاج مجیب باشد هر جا که
این دعوی نمود واجب بود که این شرط هم ذکر کردی مگر ظاهرا قیاس بر تعریفات نموده
بر اراده کفایت کرده باشد جرئی بالاتر ازین به بینید که میگوید بلکه بعضی از علمای محدثین
مثل شیخ الاسلام و ملا علی قاری وغیره این روایات را تضعیف هم فرموده اند عبارت
کشف الغطا این است در غرایب و خزانه نقل کرده که ارواح مومنین می آیند خانهای
خود را در جمعه و روز عید و روز عاشورا و شب برات پس ایستاده میشوند بیرون خانهای
خود و ندا میکند هر یکی ازان باواز اندوهگین ای اهل من و اولاد من و نزدیکان من مهربانی
کنید بر ما بصدقه و یاد کنید و فراموش نسازید و رحم کنید ما را در غربت ما و در این قبرهای تنگ
و بند محکم و سختی مدید و احتیاج شدید و تحقیق بود این مال که حالا در دست شما است
در زمان پیشین در دست ما شما میخورید و مینوشید و ما حساب و عذاب کرده میشویم اگر
صرف میکردیم ما آن را در طاعت خدا تا سوال کرده نمیشدیم ما ازان پس اگر رحم نمیکنند
بصدقه بر میگردد هر یکی ازان با گریان و غمناک و ندا میکند هر واحد باواز اندوه خداوندا
محروم گردان ایشان را از رحمت خود چنانکه محروم کردند ایشان ما را از صدقه و دعا انتهی

ببینید که شیخ الاسلام درین روایت هیچ کلام نکرده و نه اشارتی به تضعیف نموده بعد از ان
میگوید جلال الدین سیوطی در شرح الصدور احادیث متعلقه باکثری ازین اوقات آورده
اگرچه اکثری خالی از ضعف نیستند انتهی به بینید که انچه مجیب دعوی نموده که شیخ الاسلام این
روایت را تضعیف نموده علی الاطلاق صحیح نیست چه می نویسد که اکثری خالی از ضعف نیستند
و نه نوشته که همه ضعیف اند مرقاة ازین مقام اینوقت موجود نیست فاما نظر تواتر ظهور
خطای مجیب نقل و نظر نیز اینکه ملا علی قاری در مرقات چند جا مدح کتاب شرح الصدور نموده حکایت
مجیب بی تحقیق قابل اعتبار نیست در مرقاة در شرح حدیث ان الله حرم علی الارض اجساد
الانبیاء بعد ازانکه گفته که تمام اموات میشنوند سلام و کلام را و عرض کرده میشوند برایشان اعمال
اقارب می نویسد و هذه المسائل کلها ذکرها السیوطی فی شرح الصدور فی احوال القبور بالاخبار
الصحیحة والآثار الصریحة شیخ عبد الحق علیه الرحمة این روایت را در جامع البرکات به بیان غرائب
آورده چنانچه میگوید که در بعضی روایات غریبه آمده است که روح میت می آید خانه خود را
شب جمعه پس نظر میکند که تصدق میکند از وی یا نی انتهی شیخ عبد الحق در مقدمه ترجمه مشکوة
حدیث صحیح را منقسم بغریب و عزیز و مستفیض نموده میگوید که غرابت منافات باصحت ندارد و حدیث
غریب صحیح می تواند بود در اربعین بجواب چهلم می نویسد و نذر کردن برای غیر خدا و شیرینی و
طعام آوردن نزد قبر بطریق نذر یا بطریق تقرب نیز جائز نیست بلکه بدعت و مکروه تحریمی است
و عادت کفار است نسبت به بتان قال فی الدر المختار واعلم ان النذر الذی یقع للاموات
وما یؤخذ من الدراهم والشمع والزیت ونحوها الی ضرائح الاولیاء الکرام تقربا
الیهم فهو بالاجماع باطل وحرام ما لم یقصد واصرفها لفقراء الانام وقد ابتلی
الناس بذلک لاسیما فی هذه الدیار وقد بسط العلامة قاسم فی شرح

در رد المحتار و لذا قال الامام محمد لو كان العوام عبيدي لاعتقتهم بالاولائي
وذلك بانهم لا يعقلون فالكل به يتقربون انتهى و در كشف الغطا آورده نذری که
میکنند آن را عوام پس می آید یکی بعض از قبور صلحا را و میگوید ای سید ما اگر قضا کنی حاجت مرا
پس برای تو اینقدر از زر و یا طعام است و در بحر الرایق گفته که این نذر باطل است باجماع زیرا که
آن نذر مخلوق است و آن جایز نیست انتهى و فى الحديث لا وفاء لنذر فى معصية الله رواه
ابوداود وكذا فى المشكوة مجیب در نقل کلام کشف الغطا بر جزوی اکتفا نموده ما بقی را که بظاهر
مخالف مراد بود ترک کرده تتمه کلام این است بلکه گوید خدا وندا نذر کردم برای تو که اگر قضا کنی حاجت
مرا بخورانیم فقرا را طعام بر در این سید مقرب مرحوم و مکرم نویس بدرستیکه این نذر جایز است زیرا که
مصرف نذر فقرا اند و آن یافته شده و جایز نیست که صرف کرده شود آن طعام را برای تو نگران یعنی
اگر نذر کند و معین گرداند آن را از زمانی یا مکانی یا چیزی که تصدق کند بر وی پس این تعیین لغو
و غیر معتبر است نزد ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله و معتبر است نزد محمد و غیر دو نزد حنیفه تفصیل
که اگر در آن تعیین فضلی هست که در دیگری نیست معین گردد و الا فلا چنانچه اگر شخصی نماز را
در مسجد حرام نذر کند نزد شیخین ادا میشود بنماز در غیر آن نیز و نمیشود نزد محمد بلکه نماز در آن
مسجد از برای تعیین و نزد قمر نیز ادا میشود و در غیر وی و نمیشود از برای اعتبار فضل
مسجد و مسجد حرام افضل است از مساجد دیگر و اگر تعیین کند مسجد مدینه نزد وی متعین
میشود یکی از آن دو مسجد مسجد حرام و مسجد مدینه اگر تعیین کند مسجد اقصی را تعیین میشود یکی از
سه مسجد و اگر تعیین بکند ما در ای این مساجد را تعیین نمیشود نزد وی چنانچه نزد شیخین
نماز گذارد هر جا که خواهد ادا میشود و نزد محمد متعین گردد انتهى قوله فى الحديث لا وفاء لنذر فى
معصية الله رواه ابوداود وكذا فى المشكوة نقل کردن جزو کلام و حذف نمودن حصه منافی

ثنان ریات است چہ اصل حدیث این است عن ثابت ابن ضحاک قال نذر رجل
علی عہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان ینحر ابلا ببوانہ فاتی
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فاخبرہ فقال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم هل کان فیہ وثن من اوثان الجاهلیة یعبد قالوا لا قال فهل
کان فیها عید من اعیادهم قالوا لا قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
اوف بنذرک فانہ لا وفاء لنذر فی معصیة اللہ ولا فی ما لا یملک ابن
آدم رواہ ابوداؤد وحدیثیکہ بعد ازانست زیادہ بسطل مخترجات مجیب بود ازا
ذکر نمودن امکان نداشت وآن اینست عن عمرو ابن شعیب عن ابیہ عن جدہ
ان امرأة قالت یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انی نذرت ان اضرب
علی راسک بالدف قال اوفی بنذرک رواہ ابوداود ودر زاد دارن قالت
ان اذبح بمکان کذا وکذا مکان یذبح فیہ اهل الجاهلیة فقال هل کان
بذلک المکان وثن من اوثان الجاهلیة یعبد قالت لا قال هل کان فیہ عید
من اعیادهم قالت لا قال اوفی بنذرک ودر مرقاة در ذیل حدیث اول میگوید قال
الطیبی وفیہ ان من نذر ان یضحی فی مکان او یتصدق علی بلد لزمہ الوفا
بہ فانہ لا وفاء بالنذر فی معصیة اللہ و در مرقاة در باب الایمان والنذور میگوید
قال بعضهم اجمع المسلمون علی صحة النذر ووجوب الوفاء بہ اذا کان الملتزم
طاعة فان نذر معصیة او مباحا کدخول السوق لم ینعقد نذرہ ولا
کفارہ یمین عندہ ومذهبنا مذهب احمد لقولہ صلی اللہ علیہ وسلم
لا نذر فی معصیة وکفارتہ کفارة یمین رواہ احمد والاربعة عن عائشة

والنسائي عن عمران ابن حصين وورد في حديث ابن عباس رضي الله عنه قال
بينما النبي صلى الله عليه وسلم يخطب اذا هو برجل قائم فسأل عنه
فقالوا ابو اسرائيل نذر ان يقوم ولا يقعد ولا يستظل ولا يتكلم ويصوم فقال
النبي صلى الله عليه وسلم مروه فليتكلم وليقعد وليستظل وليتم صومه
من رواية فقال القاضي امره صلى الله عليه وسلم بالوفاء بالصوم والمخالفة
فيما عداه يدل على ان النذر لا يصح الا فيما فيه قربة قلت لا دلالة فيه
وقد تقدم ما يدل على ثبوت عموم النذر قال وما لا قربة فيه فنذره لغو لا
عبرة به قال ابن عمر وغيره من الصحابة وهو مذهب مالك والشافعي
وقيل ان كان المنذور مباحا يجب الاتيان به لما روي ان امرأة قالت يا
رسول الله صلى الله عليه وسلم اني نذرت ان اضرب على راسك بالدف
قال اوفي بنذرك وان كان محرما يجب كفارة اليمين لما روت عائشة انه
قال صلى الله عليه وسلم لا نذر في معصية الله وكفارته كفارة اليمين
لما روي عنه عقبة انه قال كفارة النذر كفارة اليمين والجواب عن
الاولى انه لما قصدت بذلك اظهار الفرح بمقدم الرسول صلى الله عليه
وسلم والمسرة بنصر الله للمؤمنين وكانت فيه مساءة الكفار والمنافقين
التحق بالقربات مع ان الغالب في امثال هذه الامور ان يراد به الاذن
دون الوجوب وعن الثاني انه حديث ضعيف لم يثبت عند الثقات قلت
تقدم انه حديث صحيح قال وعن الثالث انه ليس من هذا الباب اذ الرواية
الصحيحة عنه انه صلى الله عليه وسلم قال كفارة النذر اذا لم يسم كفارة

الیمین وذلک مثل ان یقول لله علی نذر ولم یسم شیئا قلت قد تقدم
الکلام علی الحدیث فتذکر قال وقال اصحاب ابی حنیفة لو نذر صوم
العید لزمه صوم یوم آخر ولو نذر ذبح ولده ذبح شاة الخ وشیخ عبد الحق
در جامع البرکات می‌نویسد معنی نذر واجب کردانیدن انسانست بر نفس خود طاعت را واین نزد
شافعی است ونزد ما ایجاب مباح است طاعت باشد یا نه ودلیل بر آن حدیث است که زنی
بحضرت آمد که من نذر کرده‌ام که چون فتح ونصرت روی نماید دف زنم آنحضرت فرمود وفا کن
بنذر خود ودف زدن طاعت نیست بلکه مباح است ودر بعضی مواضع وجواب میگوید که دف زدن
در حد ذات اگرچه مباح است ولیکن بنظر بمقصد صحیح وی که اظهار فرح وسرور است بتقدم آنحضرت
سالما وغانما در حکم طاعات وقربات شد ودر ذیل حدیث لا وفاء لنذر فی معصیة الله می‌نویسد
یعنی وفا نذر را در معصیت وصحیح نیست نذر در آن چنانکه کسی نذر کند بذبح ولد خود ونذر کند بصوم
یوم نحر نزد شافعی ونزد ما صحیح است نذر بصوم ایام نحر ولیکن صوم در وی درست نیست پس قضا
کند بروز دیگر وتحقیق این در اصول فقه است وآمده است از بعضی اصحاب ما که در نذر بذبح ولد
ذبح شاة است ودر ذیل حدیث کفارة النذر کفارة الیمین می‌نویسد یعنی اگر نذر وفا نکند کفارهٔ
نذر مثل کفارهٔ یمین که تحریر رقبه است یا طعام ده مسکین یا کسوت ایشان واگر نیابد
سه روز روزه وپیش شافعی کفاره نیست در نذر ونزد ما این از موجبات نذر ولوازم اوست زیرا که نذر
ایجاب مباح است واین مستلزم تحریم حلال است وتحریم حلال یمین است بدلیل قوله تعالی
قد فرض الله لکم تحلة ایمانکم ودر روایت کرده است مقاتل که آنحضرت تحریر رقبه کرد در تحریم ماریه اما
نذر مطلق کرد وگفت که نذر کرده‌ام چیزی را نام نبرد بروی کفاره یمین است بالاتفاق کذا فی
الهدایة واین حدیث دلیل است بر مذهب حنفیه واگر حمل کرده شود بر نذر مطلق بی تسمیه چیزی

باتفاق رواه مسلم و در حدیث دیگر آمده است که کسیکه نذر کند و نام نبرد چیزی را کفاره او کفاره یمین است و کسیکه نذر کند در معصیت کفاره او کفاره یمین است و کسی که نذر کند چیزی که طاقت ندارد و فا کند آن را بحسب امکان وفا رواه ابوداؤد و ابن ماجه و در حدیث ابن عباس آمده که روزی آنحضرت خطبه میخواندند و اصحاب همه نشسته بودند مردی استاده بود پرسید که این مرد کیست و چه نام دارد و چه حال دارد گفتند نام او ابو اسرائیل است و وی مردیست از بنی عامر بن لوی از بطون قریش و وی نذر کرده است که استاده باشد و ننشیند و بسایه نیاید و سخن نکند و روزه دار باشد پس گفت آنحضرت بگوئید او را که سخن بکند و بسایه بیاید و بنشیند و تمام کند روزه خود را پس امر بوفای نذر صوم نه در غیر آن دلالت دارد بر صحت نذر در طاعت نه در غیر آن و مذهب مالک و شافعی همین است و جمعی از صحابه هم برین اند و نزد حنیفه و بعضی دیگر از علما نذر را که مباح باشد واجب است وفا بدان و تفسیر کرده اند نذر را با یجاب مباح اگر گفته شود پس چرا امر کرد آنحضرت بترک قعود و ترک استظلال و ترک تکلم با وجود انکه اینها همه مباح اند جوابش آنکه التزام و استدامت اینها و اجتناب از اضداد اینها مطلقا حرام است کذا قال انتهی و در ترجمه مشکوة شریف هم چنانکه ذکر کردیم موجود است بخوف تطویل ذکر نکردیم پس ذکر کردن جز ناتمام از کتاب و نقل کردن حدیث بی بیان معنی آن نزد محدثین و فقها وحمل کردن گرفتن بر دعاوی اختراعیه کار دنیداریست **سوال** چهل و نهم نذر کردن باینطور که اگر حاجت مرا خدا تعالی برآرد بمزار فلان ولی اینقدر از نقد و جنس یا طعام پخته برسانم یا بنام او و شان سبیل کنانم چه حکم دارد **جواب** نذر کردن باینطور که اگر حاجت من خدا تعالی برآرد بمزار فلان ولی از نقد یا جنس یا طعام پخته برسانم درست نیست زیرا که در نذر کردن خدا تعالی چند شرط است اگر همه متحقق شوند نذر لازم می شود و الا لازم نمیشود یکی انکه چیزی که بر ذمه خود نذر میکنند

شرعا از جنس او واجب باشد از همین جهت اگر کسی نذر کند بعیادت مریض نذر لازم نمی شود
زیرا که از جنس آن شرعا واجب نیست دوم آنکه چیز منذور از قسم عبادت مقصوده باشد نه وسیله
عبادت دیگر چنانچه وضو و غیره که نذر این هم لازم نشود سیوم آنکه فی الحال یا مآلی الحال آن چیز
بر او واجب باشد چنانچه نمازهای پنجگانه چهارم آنکه منذور فی نفسه گناه نباشد اگر گناه خواهد بود
اصلا وفا نذر کردن بر او لازم نخواهد بود چنانکه در فتاوی عالمگیری مرقوم است الاصل ان
النذر لا یصح الا بشروط احدها ان یکون الواجب من جنسه شرعا فلذلک
لم یصح النذر بعیادة المریض الثانی ان یکون مقصودا لا وسیلة فلم یصح النذر
بالوضوء وسجدة التلاوة والثالث ان لا یکون واجبا فی الحال ولا فی ثانی
الحال ولذا لم یصح بصلوة الظهر وغیره من المفروضات والرابع ان لا یکون المنذور
معصیة باعتبار نفسه انتهی چون ازین عبارت معلوم شد که در نذر کردن چند شروط
ضرور است پس در سوال که مرقوم است که در درگاه فلان ولی اینقدر طعام رسانم رسانیدن
طعام جای عبادت نیست پس نذر صحیح نخواهد شد عالمگیری از اینمقام اینوقت موجود نیست که حال
دریافت نموده آید و بکثرت ظهور خطایای مجیب در نقل اعتماد را سامرتفع مگر آنچه از جامع البرکات
و شرح مشکوة ملا علی قاری سابق گذشت ملاحظه باید کرد و اگر اینطور گفت که حاجت من اگر
خداتعالی برآرد اینقدر طعام بفقراء خادمان مزار فلان ولی بخورانم پس نذر صحیح خواهد شد
و وفای او لازم لیکن تخصیص کردن فقراء خادمان فلان در وفای نذر لازم نیست بر فقیر یکه
اگر خواهد داد ادا خواهد شد در مطلق نذر علاقی که مسائل کشف الغطا گذشت و در وسیلة
النجاة از عتابی نقل نموده مسئله لو نذر بالتعیین فی الزمان والمکان والمتصدق
والمتصدق علیه فاتی بغیر ذلک ۵ ل تادی النذر جواب مستفاد من

فتح القدير وغيره ان التعيين لغو عند الشيخين مطلقا معتبر عند محمد وعند زفر
لو كان في المعين فضل فيعتبر والا لا كما اذا نذر الصلوة في المسجد الحرام او المدينة
عندهما يتادى بالصلوة في غيره خلافا لمحمد لاعتبار التعيين عنده وزفر
لاعتبار الفضل حتى اذا كان المنذور والماتى به متساويين جاز عند زفر
علاوه برين اين نذر معلق است مطلق نيست و عدم تخصيص در نذر مطلق است نه در معلق
در در المختار مى نويسد لو نذر لفقراء مكة جاز صرفه الى فقراء غيرها لما تقرر في
كتاب الصوم ان النذر الغير المعلق لا يختص بشيء و هم در انجا مى نويسد لو نذر
التصدق يوم ما ملكته بهذا الدرهم على فلان فخالف جاز بخلاف النذر المعلق
واگر اينطور بگويد كه اگر حاجت من بر آيد براى فلان ولى يا بنام فلان ولى اينقدر طعام يا اينقدر نقد
است پس اين قسم نذر كردن باجماع ممنوع و خوردن آن طعام حرام است چنانكه از كتب فقه
مفهوم ميگردد و از همين قسم است حال آنكه بگويد بنام آن ولى وسيله است في العالمكيرية
والنذر الذي يقع من اكثر العوام بان ياتى الى قبر بعض الصلحاء ويرفع ستره
قائلا يا سيدى فلان ان قضيت حاجتى فلك منى من الذهب
مثلا كذا باطل نعم لو قال الله انى نذرت لك ان شفيت مريضى او نحو
ذلك ان اطعم الفقراء الذين بباب السيدة نفيسة ونحوها او اشترى
حصيرا لمسجدها او زيتا لوقودها او دراهم لمن يقوم بشعائرها مما يكون
فيه نفع للفقراء والنذر لله تعالى وذكر الشيخ انما هو محل لصرف النذر
لمستحقيه جاز ذلك ولا يحل صرفه الا الى الفقراء لا الى ذى علم
ولا لحاضرى الشيخ الا ان يكون واحدا من الفقراء واذا عرفت هذا فما

يوخذ من الدراهم ونحوها وينقل الى ضرايح الاولياء تقربا اليهم فحرام بالاجماع ما لم يقصد بصرفها الى الفقراء الاحياء قولا واحدا وقد ابتلى الناس بذلك وفي البحر الرايق واما النذر الذى ينذره اكثر العوام على ما هو مشاهد كان يكون لانسان غايب او مريض او له حاجة ضرورية فياتى فى بعض مزارات الصالحين فيجعل ستره على راسه ويقول يا سيدى فلان ان رددت غايبي او شفيت مريضي او قضيت حاجتي فلك من الذهب كذا او من الفضه ومن الطعام كذا ومن الماء كذا او من الشمع كذا ومن الزيت كذا فهذا النذر باطل بالاجماع بوجوه منها انه نذر المخلوق والنذر لا يجوز للمخلوق لانه عبادة والعبادة لا يكون للمخلوق ومنها ان المنذور له ميت ومنها ان الناذر ان ظن ان الميت متصرف فى الامور دون الله فاعتقاده بذلك كفر اللهم الا ان يقال الله انى نذرت لك ان شفيت مريضي او رددت غايبي ان اطعم الفقراء الذين بباب السيدة نفيسه او الفقراء الذين بباب الامام الشافعي او الامام ابى الليث او اشترى حصير المساجدهم او زيتا لوقودها او دراهم لمن يقوم بشعايرها الى غير ذلك مما يكون النفع فيه للفقراء والنذر لله تعالى وذكر الشيخ انما هو لبيان محل صرف النذر لمستحقيها والقاطنين بمسجده او رباطه او جامعه فيجوز بهذا الاعتبار اذ مصرف النذر الفقراء وقد وجد المصرف لا يجوز ان يصرف ذلك لغنى غير محتاج ولا شريف نسب لانه لا يحل له الاخذ ما لم يكن فقيرا محتاجا ولا لذى نسب لنسبه ما لم يكن فقيرا ولا لذى علم لعلمه ما لم يكن فقيرا ولم يثبت

في الشرع بجواز الصرف للأغنياء على حرمة النذر للمخلوق ولا ينعقد ولا
تشتغل الذمة به وانه حرام بل سحت ولا يجوز لخادم الشيخ أخذه ولا
أكله ولا التصرف فيه بوجه من الوجوه إلا أن يكون فقيرا وله عيال فقراء
عاجزون عن الكسب وهم مضطرون فيأخذونه على سبيل الصدقة المبتدأة
وأخذه أيضا مكروه ما لم يقصد به الناذر التقرب إلى الله تعالى وصرفه إلى
الفقراء ويقطع النظر عن نذر الشيخ وإذا علمت هذا فما يؤخذ من الدراهم والشمع
والزيت وغيرها وينقل إلى ضرائح الأولياء تقربا إليهم فحرام بإجماع المسلمين
ما لم يقصدوا صرفها للفقراء الأحياء قولا واحدا انتهى وكذا في النهر والدرر
منبهه که چه تماشا شود که دعوی شود اگر این طور بگوید که اگر حاجت من برآید برای فلان ولی یا نبی
ولی اینقدر طعام یا نقد است پس اینقسم نذر کردن باجماع ممنوع و خوردن آن طعام حرام
چنانکه از کتب معتبره مرقوم میگردد انتهی و آنچه از کتب معتبره مرقوم ساخته در کدام روایت [illegible]
دعوی تصریح نیست چه در همه روایات الفاظ ان شفیت مریضی وان قضیت حاجتی وان رددت
غایبی واقع است که آن نذر بغیر الله است و در صورت مدعی کجا هیچ یک لفظ دال بر نذر ولی
نیست همینکه اگر حاجت من برآید و این احتمال نذر خدا هم دارد و نیز برای فلان ولی رسانیدن
ثواب آن و در رساله تصنیف مولوی رفیع الدین صاحب در باب نذور که بر مزارات اولیا آرند
تکمیلا للباب که با بسیاری از منذورات ممنوعه بسبب جدید مخالفت [illegible] نقل نموده
میشود بسم الله الرحمن الرحیم بعد حمد و شکر رب العزت و درود و سلام بر خاتم النبوة
و متوسلان آنجناب از اهل بیت و اهل صحبت میگوید بنده مسکین محمد رفیع الدین الملحق
باسلافه الصالحین این کلماتی است در باب نذر که بمزارات اولیای آرند [illegible]

مسئله مسئله اول آنکه لفظ نذر که اینجا مستعمل میشود نه بمعنی شرعی است چه عرف آنجهت
که آنچه پیش بزرگان می برند نذر و نیاز میگویند آری نذر شرعی قسمی ازان گاهی نیاز
و حکم آن نذر این است که اگر بتحقیق محض برای اولیا است حرام است که وارد شده است لا نذر
لغیر الله و نیز قضای حاجت باستقلال از کسی خواستن و او را مالک نفع و ضر خود اعتقاد
کردن نوعی از شرک است و اگر نه بدوست است در واقع بر یکی از سه وجه مباحست وجه اول
آنکه خالص برای خدا تعالی است و ایشان مصرف محض اند گویا میگوید الهی این مراد
من حاصل شود نذر تو بخدام الصالح رسانم دویم آنکه ایشان را شفیع سازد گویا
میگوید یا حضرت در جناب الهی برای این مشکل دعا بکنید اگر این مراد حاصل شود از طرف
تو در جناب الهی برای این مشکل اینقدر طعام یا نقد رسانم تا ثواب این عاید شما شود و
این معنی جواز دارد چرا که جناب نبوت صلی الله علیه وسلم حضرت امیر المومنین علی مرتضی
رضی الله عنه را وصیت فرمودند که تا زنده باشی از طرف من قربانی کرده باشی و سعد
بن عباده را فرمودند چاهی بنا کن و بگو هذه لام سعد سیوم آنکه آن بزرگ را در جناب الهی
وسیله سازد گویا میگوید الهی ببرکت فلان بزرگ و بحق عنایات و مهربانی خود بر وی که عمر
خود در بندگی و رضاجوئی تو گذرانیده اگر مشکل من آسان کنی اینقدر مال برای تو بدهم
و ثواب آن بخواهد روح آن بزرگ سازم تا از بر و احسان با آن بزرگ خوشنود شوی و این
هم هست که مذهب حنفیه است که للانسان ان یجعل ثواب نافلته لمن شاء مسئله دویم آنکه
دادن بنام اولیا بر کدام یکی از عفو و از مرمت زمین و در روشنی و مصرف خدام و خدمت
اضیاف و سرانجام مجالس مقرر کند حکم این قسم آنکه وقف است برای مصارف مذکوره زیرا که
اصل آن محبوس از تصرف اهل استحقاق و منافع آن مصروف بایشان لیکن در وقف

حقیقی است زیرا که آنچه اصل محبوس است ملک رقبهٔ آن برای واقف نبود بلکه شبیه بوقف است
در صورت ثانیه و احکام پس بر تقدیر فقدان مصارف راجع بواقف شود یا به بیت المال و دیگر احکام او را
و حکام غله و زر نقد برای همین مصارف معین میکنند و زمینداران از آنچه الله می برآرند و از این نذر
رسول میخوانند برای همین قسم امور بر مزارات ایشان میرسانند و در صورت ثانیه شخصی که برادو مصارف مذکور متکفل
است برای صرف کردن در آن مصارف و آن مال یا صدقه خواهد بود یا نایب مالک [illegible]
تا زمان صرف کردن در مصارف آن همان مصارف وقف است پس برای این کار متولی
وقف لازم است و آن متولی را امانت و کفایت واجب و نصب آن متولی یا از طرف مسلمین یا
کردن حین حیات خود شخصی را معین کند که وصی او باشد یا نصب او باتفاق اهل حل و عقد از اصحاب
طریقی و علمای بیت و اقارب صلحای او باشد مانند آنچه در حدیث شریف آمده است اذا کنتم
فی سفر فامروا احدکم و یا اگر اتفاق این امر یکی در آن خاندان نماند خواه بقرابت صهری خواه
فرزندی خواه بخلافت معنوی شیخ مرحوم بالضرورت بادر توقع نماید و کار در دست [illegible]
خواه نصب او بحکم سلطان باشد و در صورت اول آن شخص را صاحب سجاده و تولیت
و در صورت اخیر متولی مطلق خواهد بود و قسم دیگر آنکه حاکم یا زمیندار به صله در بارهٔ روح
دو نیت خوشنودی و رضای او یکی علی التعیین بدهد یا بطریق سالیانه و ماهانه بنام آن
تعیین و مقرر سازد و این قسم نیز جایز است بنا بر حمل بر آنکه جناب صلی الله علیه وآله وسلم
از طعام و لحم نزد صدایق حضرت خدیجه رضی الله عنها میفرستادند و این همه هدیه محض است
و دیگر او را دستبرد نیست و در نجا ابتدا اینست توالی و عبادت نیست بلکه بر و احسان باتباع
است در شرع شریف مجوز و مسلم است و حکم این قسم آنکه هدیه و تملیک محض است برای غنی
و صدقه است برای فقیر و ثبوت قبض خالص ملک موهوب له میگردد و دیگران را از آن اثاثه و تسلط

او دران شرکتی نیست و اراضی از قسم حکم سایر اراضی دارند از عطای سلطان اگر
واهب تملیک رقبه کرده است حکم فرایض در ورثه آنشخص جاری خواهند واگر نکرده است
پس اگر قانون تقسیم معین کرده حکم عواری است بران عمل نمایند واگر معین نموده و مورث
تقسیم آن معین نموده بران نیز عمل باید کرد و یا موافق فرایض باید کرد تا مطابق تقسیم خداوند
باشد مادامیکه صاحب عطا شرح نکرده و یا تجویز از خود نموده این حکم جاری میتوانند دالا در
قسم سابق مندرج خواهد گشت قسم سیوم آنکه مردم بر مزارات اولیا چیزی نهاده میروند و تعیین کسی
منظور ندارند موافق اراده ایشان خواه یکی از متوسلان ایشان بگیرد خواه همه تقسیم کنند
خواه اجنبی بگیرد حکم این قسم آنکه از قبیل تحلیل و اباحت است مانند آنکه خم آب بر سر راه بگذارند که
خواهد بنوشد و یا خوشه خرما در مسجدی آویزند هرکه خواهد بخورد قسم دیگر آنکه کسی بطریق نذر چیزی
در مسئله اول گذشت چیزی بنام خدام مزار مقرر نموده وقت ادا آنجا رساند و دیگر آنچه چیزی
در علاقه اندازد چنانکه خدام مزار برای تقسیم جمع میسازند حکم این قسم آنکه در اصل ملک مشترک
نیست هرکه از ایشان خواهد تصرف نماید لیکن چون جمعی متوقع این قسم فتوح نشسته اند و در
خدمت مزار متساوی الاقدام اند و کاهم را نسبت بخیانت و حق تلفی میکنند و اخفای این
فیما بین ایشان موجب منازعت و مخاصمت میگردد پس برای رعایت عدالت و برای رفع
تهمت و خصومت در تقسیم قانونی مصطلح می نهند درینصورت از روی شرع حکمی معین نیست
بلکه معمول بر شرکت وجوه و شرکت نقل است بر نوعیکه قرار دهند معتبر و معمول خواهد بود و این
تقسیم نه از قبیل قسمت غنایم است و نه از قبیل قسمت مواریث و اگر درین باب شبهه دارند که تقسیم
این از قبیل سه متشابع میگردد باید فهمید که سه مشاع از قبیل محظورات عقلی و ممتنعات شرعی نیست
بنوعیکه مخالف ادله قطعیه باشد و قضای قاضی بان نافذ نشود بلکه صاحبین و امام شافعی

حکم بجواز آن کرده اند اگر بنا بر ضرورت تجویز نمایند و عمل بقول مجوزان کنند در از فقها هست که تجویز آنرا
واگر محمول بر تحلیل و اباحت دارند هم بعید نیست و قسم دیگر آنکه بعضی اغنیا مبلغ پیش امین خود بفرستند
که در خدام فلان فرا تقسیم نماید در این صورت آن شخص وکیل است در اقباض از طرف واهب و بعد
تقسیم حق خاص هر یکی بحکم هبه مبلغ و اقباض او تمام میشود و تقسیم آن باجازت مالک باید کرد
یا بتفویض برای وکیل امین و این تقسیم خواه بطریق فی نزد امام شافعی باشد یا بطریق صاحبت
و مصارف نزد امام اعظم و این وجه ثالث در آنچه برای تعمیر مزار و غیر آن ارسال کرده شود متعین
است و اگر صاحب توفیقی مکان مزاری مرتب سازد و از تصرف خود برآورد و در تصرف خدام
آنجا گذارد و بعد مرمت شکست و ریخت و کهنگی حکم باشد که همین آن در مرمت و مصالح همان مکان
صرف نمایند و آنچه از مصارف مستغنی عنه باشد بطریق امانت نگاه دارند برای وقت حاجت و اگر
حوایج مساکین و خدام غالب بود در صورت استغنا از مرمت در ایشان تقسیم نمایند مسئله دوم که
مستحق این نذر کیست چون ظاهر است که میت را ملک نیست پس اعتبار احکام میراث از حجب و حرمان
و حجب نقصان تا موصی داشتن هم متعذر و هم باطل است بلکه در نقود واجب باید دید اگر مالک اولاد
است بر اولاد موجود تقسیم نمایند و اگر تمام خدام است در ایشان تقسیم نمایند و اگر بعضی را سهم معینه
در خدام آنجا خواه اولاد باشند خواه اجانب و اگر بر فقرا هم باشد اگر اولاد باشند احق اند
والا در تمام مسلمانان و اگر تعیین جماعت مستحقین نکرده بهر مسلمان که برسد موجب اجر خواهد بود مسئله سوم
آنکه رسم است که بعضی خدام آن حصه خود را که متعین باسم اسامی میشود بدست کسی بیع کرده یا رهن
میگذارند و یا هبه میکنند و این عقد موافق قاعده شرع باطل است اول آنکه مال موجود نیست و معلوم
القدر نیست پس قابل تملیک بعوض و بغیر عوض نخواهد بود و اگر اینچنین عقد بجهالت واقع شود
زر که بایع گرفته است اگر نذر او است از سهم او ادا سازد که شبیه به این خواهد بود و اگر حرمه وبال

ودیگر وارثان مال ادا سازند والا میانته لما لی الشتری تا مدت ادا می آن امهال کنند ومسا
نمایند وبعد ازان بوجه مذکور تقسیم فیما بینهم قسمت کنند والله اعلم وچون وقت تحریر این مسایل
فتوی مولوی عبد الحی وغیره درباره ایصال ثواب احباب اموات وفتوی دیگر در استفتاء عریض و
طویل بنظر آمده مطالبش همه لغو وبیجا تنبیه بر آن هم ضروری نموده استفتای اول اینست ﷺ
چه میفرمایند علمای دین اسلام ومفتیان شرع سید الانام علیه وعلی آله واصحابه الصلوة والسلام
از اهل سنت وجماعت کرام اندرینصورت که کسی مسلمان ثواب اعمال خود از قسم نماز یا روزه
یا ختم کلام الله تمام یا بعض یا از قسم صدقه خواه نقد یا طعام خواه لباس وغیره از جنس حج یا عمره
یا طواف وغیر ذلک از قسم نفل مسلمان میت بخشد پس آن ثواب بوی میرسد یا نه بینوا توجروا
جواب ﷺ اول باید دانست که مدار ثواب وعقاب بر خلوص وعدم خلوص نیت است اگر آن
کار را محض برای تقرب ورضاجوئی حضرت حق نمود ثواب بر آن مترتب خواهد بود والا لی دوم
دنیا دار العمل است دار الثواب والعقاب نیست ثواب وعقاب وجزا وسزا عمل نیک وبد در آخرت
شده نیست وانجا بجز عمل هیچ نیست در دار الجزا بعد وزن اعمال نیک وبد که میزان خواهد بود واضح
خواهد شد که حسنات غالب است بر سیئات یا مغلوب ازان یا برابر آن بعد ازان بحکم الهی وفضل
او تعالی ثواب خواهد شد یا بعدل او تعالی بعقاب پیش خواهد آمد پس مالک ثواب وعقاب بودن در
دار جزا هویدا خواهد شد چنانچه از آیات واحادیث پیشما معلوم میشود وهر کسی میداند سوم بخشیدن
کسی یک چیز را بدیگری بعبارت از هبه میشود ودر زبان فقه هبه از عقود مستحسنه است چنانچه بیع واجاره
ورهن وغیر ذلک وهر یکی ازین عقود شرعیه تعریفات وارکان وشروط است که بدون آن صحت
نشود پس تعریف هبه در کتب فقه این است قول الحسینی تملیک عین بلا عوض یعنی هبه عبارت است
از مملوک کسی کردانیدن عین را فی الحال بغیر عوض ورکن هبه است ایجاب وقبول یعنی ایجاب از طرف

واہب وقبول از طرف موہوب لہ وشرط ہبہ بودن است آنچه موہوب مقبوض و مقسوم گردیدن

قوله وركنهما الايجاب والقبول لانهما عقد وقيامه بهما وشرطهما ان يكون مقسوما محوزا وتصح بايجاب وقبول وقبض في المجلس بلا حاجة الى اذن بعده كذا في البرهان وغيره

پس مراد بخشیدن ثواب اگر بخشیدنش در دنیا است پس ثواب متیقن حاصل بودن بحکم مقدمه اولی زیرا که مدار ثواب یقینا بر خلوص نیت است وآن اگر مفقود واگر شرط خلوص ولعدم فالبته آمدن حسنه بر سیئه ثواب یقینی حاصل شد پس در دنیا کجا ست بلکه در آخرت بحکم مقدمه ثانیه که دنیا دار ثواب وعقاب نیست فاگر بالفرض در دنیا حاصل شد پس رکن وشرط هبه مفقود قبول کند در دنیا کجا تا قبول کند وقبض فی المجلس در اینجا نامد وهبه وشرایطش تحقیق هبه نمی شود بحکم مقدمه ثالثه پس بخشیدن ثواب در دنیا مر کسی را هیچ معنی ندارد وهیچ ثواب را هیچ کسی مالک نیست ونه کسی را مالک آن کردن میتواند واگر مراد از بخشیدن ثواب بخشیدن آن در آخرت است یعنی وقتیکه در آخرت مالک ثواب خواهد شد بدیگری خواهد داد پس این هبه نشد بلکه وعده هبه شد زیرا که تملیک عین فی الحال در تعریف هبه داخل است وآن وعده بر آینده است پس هرگاه که ایفاء وعده در آخرت بظهور خواهد آمد ثواب هم بدیگری خواهد رسید پس برین تقدیر خلاصه سوال همین شد که وعده ثواب دادن وبخشیدن که در آخرت خواهد بود بکسی نمودن در دنیا درست است یا نه پس جواب همین است که مختار است اگر خواهد بکند واگر نخواهد نکند لیکن تفتیش حال این وعده بالخصوص هیچ حاجتی نیست مثالش همچو دیگر وعده است واگر مراد از بخشیدن ثواب دیگر است پس مندرج سوال نیست که جوابش نوشته شود بالجمله بدین وضع ثواب بمرده رسیدن خیلی دشوار وهیچ معنی ندارد وعجیب است که با وجود این تحریر خود را از زمره معتزله معدود نمی داند وخواهی نخواهی در زمره اهل سنت ظاهر میکند چه در صورت سوال العنیه در کتب معتبره حکم صحه نزد اهل سنت

و فی القرآن معتزله موجود و توجیها یکه ذکر نموده و تفصیل کلام مجمل معتزله است که بما رسیده و شاید
که مجیب در جای دیگر تفصیل هم کلام معتزله دیده باشد اصل مذهب معتزله همین است که ان
اگر ثواب اعمال خود کرد اند دیگری را نمی رسد باو مطلقا از هر قسم که باشد و نزد اهل سنت میرسد
میت را و نفع میکند او را پس رسیدن ثواب اعمال بدادن صاحب عمل مذهب اهل سنت است
گو در ان تفصیلی رفته باشد یعنی نزد بعضی ثواب همه اعمال خیر علی الاطلاق و نزد بعضی بعض اقسام
اعمال و درین هر دو تحقیق هم راجح و غالب و شایع مذهب اول حتی که مذهب اهل سنت نام نهاده
شده و اختلاف جزئی از پایه اعتبار ساقط نموده شد مگر مجیب مذهب معتزله اختیار نموده و از سا
انکار نموده صاحب مأة مسایل که از ذله ربایان خوان مذهب جدید مجیب است در جواب سوال
بیست و ششم می نویسد فتوی و مفتی به مذهب حنیفه همین است که ثواب هر دو اعمال بدنی و مالی
باموات میرسد چنانچه در هدایه و فتاوی عالمگیری و بحر الرایق و نهر الفایق و زیلعی و عینی و دیگر کتب
معتبره شان مرقوم است و عبارت الزیلعی هکذا الاصل فی هذه الباب ان للانسان
ان یجعل ثواب عمله لغیره عند اهل السنة والجماعة صلوة کان او صوما
او حجا او صدقة او قرءة القرآن والاذکار الی غیر ذلک من جمیع انواع البر ویصل
ذلک الی المیت وینفعه وقال المعتزلة لیس له ذلک ولا یصل الیه ولا ینفعه
لقوله تعالی وان لیس للانسان الا ما سعی وان سعیه سوف یری ولان
الثواب هو الجنة ولیس فی قدرة العبد ان یجعلها لنفسه فضلا عن غیره
وقال مالک والشافعی یجوز ذلک فی الصدقة والعبادة المالیة والحج ولا
یجوز فی غیره ولنا ما روی ان رجلا سأل النبی صلی الله علیه وسلم
فقال کان لی ابوان ابرهما حال حیوتهما فکیف ابرهما بعد موتهما

له عليه الصلوة والسلام ان من البر بعد البر ان تصلى لهما في صلوتك وان تصوم لهما في صومك رواه الدارقطنی وطبرانی هم این حدیث را روایت نموده وعن علی رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال من مر علی المقابر وقرء قل هو الله احد عشر مرات ثم وهب من اجرها للاموات اعطی من الاجر بعدد الاموات رواه الدارقطنی وعن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من دخل المقابر وقرء سورة یس خفف عنهم يومئذ وكان له بعدد من فيها حسنات وعن انس رض انه سأل رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله انا نتصدق عن موتانا ونحج عنهم وندعو لهم فهل يصل ذلك اليهم قال نعم انه ليصل اليهم ويفرحون به كما يفرح احدكم بالطبق اذا اهدى اليه رواه ابو حفص الكبير وعن معقل بن يسار قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرءوا على اموتاكم سورة يس رواه ابو داود وعنه عليه الصلوة والسلام انه ضحى بكبشين املحين احدهما عن نفسه والاخر عن امته متفق عليه اى جعل ثوابه لامته وهذا فعل منه صلی الله علیه وسلم ان الانسان ينفعه عمل غيره والاقتداء به هو التمسك بالعروة الوثقى وروى عن ابى هريرة قال يموت الرجل ويدع ولدا فيرفع له درجة فيقول ما هذا يا رب فيقول سبحانه وتعالى استغفار ولدك ولهذا قال الله تعالى واستغفر لذنبك وللمومنين والمومنات وما امرنا الله به من الدعاء للمومنين والاستغفار لهم وما ذكره في كتابه العزيز من استغفار الملائكة لهم حجة عليهم لان كل ذلك عمل الغير واما قوله تعالى وان ليس

للانسان الا ما سعى فقد قال ابن عباس رضي الله عنه انها منسوخة بقوله
تعالى والذين امنوا واتبعناهم ذريتهم الاية وقيل هي خاصة لقوم موسى و
ابراهيم عليهما السلام لانه وقع حكاية عما في قبل المراد بالانسان الكافر واما المؤمن
فله ما سعى اخوه وقيل ليس له من طريق العدل وله من طريق الفضل وقيل اللام
في الانسان بمعنى على كقوله تعالى فان اسأتم فلها اى فعليها وكقوله تعالى
فلهم اللعنة وقيل ليس له الا سعيه ولكن سعيه قد يكون بمباشرة اسبابه
بتكثير الاخوان وتحصيل الايمان حتى صار ممن ينفعه شفاعة الشافعين واما
قوله عليه السلام اذا مات ابن ادم انقطع عمله الا من ثلث فلا يدل على
انقطاع عمل غيره والكلام فيه وليس فيه شيء مما يستبعد عقلا لانه ليس فيه
الا جعل ماله من الاجر لغيره والله تعالى هو الموصل اليه وهو قادر عليه ولا
يختص ذلك بعمل دون عمل انتهى عبارة الزيلعي وعبارة العالمكيرية هكذا
الاصل في هذا الباب ان الانسان له ان يجعل ثواب عمله لغيره صلوة
كانت او صوما او صدقة او غيرها كالحج وقرءة القران والاذكار وزيارة قبور
الانبياء عليهم السلام والشهداء والصالحين وتكفين الموتى وجميع انواع
البر كذا في غاية السروجي شرح الهداية انتهى تا انجا از مسائل نقل نموديم حالا
از ديگر كتب نقل ميكنيم در هدايه مى نويسد الاصل في هذا ان الانسان له ان يجعل ثواب
عمله لغيره صلوة او صوما او صدقة او غيرها عند اهل السنة والجماعة
لما روى عن النبي صلى الله عليه وسلم انه ضحى بكبشين املحين احدهما
عن نفسه والاخر عن امته ممن اقر بوحدانية الله تعالى وشهد له بالبلاغ

جعل قضية احدي الثابتين لازمة درشرح الصدور مينويسد اختلاف في وصول
ثواب القرءة للميت فجمهور السلف والائمة الثلثة على الوصول وخالف امامنا
الشافعي ودر مواهب لدنيه مينويسد وقال كثير من الشافعية يصل ودر شرح
الصدور مينويسد واما القرءة على القبر فجزم بمشروعيتها اصحابنا وغيرهم وقال الزعفراني
سالت الشافعي عن القرءة عند القبر فقال لا باس به وقال النووي في شرح
المهذب يستحب لزائر القبور ان يقرء ما تيسر من القران ويدعو لهم عقيبها نص
عليه الشافعي واتفق الاصحاب زاد في موضع اخر وان ختموا القران على القبر كان
افضل ودر بحر الرائق مينويسد واما قوله عليه السلام لا يصوم احد عن احد
لا يصلي احد عن احد فهو في حق الخروج عن العهدة لا في حق الثواب فانه من
صام او صلى او تصدق وجعل ثوابه لغيره من الاموات والاحياء جاز
ويصل ثوابها اليهم عند اهل السنة والجماعة كذا في البدائع وبهذا علم انه
لا فرق بين ان يكون المجعول له ميتا او حيا والظاهر انه لا فرق بين ان ينوي
به عند الفعل للغير او يفعله لنفسه ثم بعد ذلك يجعل ثوابه لغيره لاطلاق
كلامهم انه لا فرق بين الفرض والنفل فاذا صلى فريضة وجعل ثوابها لغيره فانه
يصح ولكن لا يعود الفرض في ذمته لان عدم الثواب لا يستلزم عدم السقوط
عن ذمته ودر حلبي مينويسد واعلم ان الاصل في الباب ان للانسان ان يجعل
ثواب عمله لغيره عند اهل السنة من الصلوة والصوم والحج والصدقة و
التلاوة وغيرها من جميع انواع البر ويصل ذلك الى الميت وينفعه وقالت
المعتزلة ليس له شي من ذلك لقوله تعالى وان ليس للانسان الا ما سعى

ولان الثواب هو الجنة وليس في وسع احد ان يجعلها لنفسه فضلا عن غيره قلنا في الجواب عن الاية او لا نبقوله عليه السلام لعلي وضهذا القوم مهي ابراهيم عليهما السلام واما هذه الا مة لهم ما سعوا وسعي لهم قوثانيا لانها منسوخة بقوله تعالى والحقنا بهم ذرياتهم اي دخل الذرية الجنة بصلاح الاباء وقاله ابن عباس رض وثالثا تخصيص الانسان بالكافر والمؤمن ما سعى ومعى له واما الجواب قولهم لان الثواب الخ فهو ان في وسع كل احد تحصيل استحقاق دخول الجنة ومعجل له لغيره حالا در روايات مذكوره مي بيند كه صورت مشخصه بعينه موجود موافق حديث صحيح وثبوت آن مذهب اهل سنت قرار يافته وانكار ان نسبت كرده شده باعتزال پس استبعادات مجيب در ترتب ثواب و بودن دنيا دار الثواب والعقاب وزملك ثواب در روز جزا و بخشيدن كه عبادت از مبه و صحيح بودن هبه بلا امكان و نشر وهاد ديگر مراتب همه از قبيل المحادثت اين اعتراضات مجيب به توجيه بر حديث رسول الله و كتب فقه است وان حجت ماست پس هر گاه كه حديث و فقه نزد مجيب در جنب خيالات ماليخولياي خويش اعتباري ندارد چه توان گفت انا لله وانا اليه راجعون همين قسم توهمات طحدان را باعث انكار شرع و معاد گرديد مرد مومن را بايد كه بر چه از شرع ثابت شد نقلا واعتقادا اتباع آن كند باري گويند اري صورت ايصال نفع و ثواب بر مكان چنانكه در كتب معتبره فقه مرقوم است ديگر است و بهمان طور ايصال نفع و ثواب باموات مي بايد كرد زيرا كه اين امور از نقل ثابت است پس الحجه المنقول سست اين است كه زنده از طرف مرده بطريق نيابت و وكالت آن عمل خير براي استرضاي و تقرب حضرت حق جل و علي كند ثوابش بمرده خواهد شد فاما درين تمام تفصيل است كه بعض آن عمل يا چنانست كه محض از بدن تعلق دارد چنانچه نماز و روزه و تلاوت

قران یا ذکر و غیر ذلک و یا محض از مال تعلق دارد چنانچه صدقه نقد یا طعام یا لباس یا بنا مسجد
یا چاه یا قربانی کردن و غیر ذلک یا مرکب است از هر دو یعنی بدن و مال هر دو تعلق دارد چنانچه حج
یا عمره و غیره ذلک پس در هر سه اجر یعنی مالی و مرکب نیابت جاریست و ثواب آن هر دو میرسد چنانچه
احادیث کثیره دال بر آنند باتفاق جمیع علماء اهلسنت بر آن است و اما در اول یعنی بدنی محض چنانچه
نماز و روزه و تلاوت قران و غیر ذلک پس مختلف فیه است نزد اهل سنت پس اکثر فقهاء را آن
بر آنند که نیابت در آن جاری نیست و ثواب هم نمیرسد و قول امام اعظم و امام مالک همین است
چنانچه در ایضاح و غیر کتب نقل کرده و اکثر متاخرین بر آنند که نیابت در آن هم جاریست و ثوابش نیز
میرسد در مواهب لدنیه که از کتب مشهوره است آورده وقد اختلف العلماء فی ثواب قراءة القرآن
هل یصل الی المیت ام لا فذهب الاکثرون الی المنع وهو المشهور من مذهب الامام
الشافعی والامام مالک ونقل عن جماعة من الحنفیه وقال کثیر من الشافعیة
والحنفیه یصل وبه قال الامام احمد بن حنبل بعد ما قال القراءة علی القبر
بدعة و شیخ عبد الحق دهلوی قدس سره در مدارج النبوة آورده که تحقیق اختلاف کرده اند علما
در ثواب قراءة قران که میرسد بمیت یا نه اکثر بر آنند که نمیرسد و مشهور از مذهب شافعی و مالک
و جماعت از حنفیه این است و اکثری از شافعیه و حنفیه بر آنند که میرسد و همین قایل است امام احمد
حنبل و امام احمد گفته که قرائة قران بر قبر بدعت است و ذکر کرده است شیخ عبد الکریم سیالکوتی که اگر
نیت کند قاری که ثمره خود که باشد ثواب آن میت نیز رسد زیرا که نیت کردن این میت از حصول
تلاوت وی عبادت بدن است پس واقع شود از غیر و نیز شیخ عبد الحق در ترجمه مشکوة قبل
کتاب الصوم بیان کرده که تفصیل کلام این است که عبادت هر چند نوع است یکی مالی محض
چنانکه زکوة و دیگر بدنی محض چنانکه صلوة و سیوم مرکب از مالی و بدنی چنانکه حج و بنا بر تجارتی در نوع

اول در حالت اختیار ضرورت از جهت حصول مقصود بفعل نائب وجا سا یست و در نوع ثانی هیچ
حال زیراکه مقصود اتعاب نفس است و آن حاصل نمیگردد بفعل نائب وجاری میگردد در نوع
ثالث نوعی از جهت معنی ثانی که مشقت است بنقیض حال و هم در هدایه مذکور است و همچنین در شرح
السنة گفته و هو قول اهل العلم قالوا لیس یصل للمیت الا الصدقة والدعاء وفی الافصاح
الا یفصاح کتب اتفقوا علی الاستغفار للمیت یصل الیه ثوابه وان من
وقف والصدقة والحج اذا جعل للمیت یصل الیه ثم اختلفوا فی الصلوة وقرءة القران
والصیام والدعا ذلک للمیت فقال احمد یصل ثواب ذلک الیه ویحصل له نفعه
وقال بعض اصحاب الشافعی بل قال السبکی من اصحابه الذی دل علیه الخبر
بالاستنباط ان قراءة القران اذا قصد به نفع المیت نفعه وقال ابو حنیفة ومالک
ثوابه لنا علیه والله تعالی اعلم واطلاقات جمهور تایید قول قدماست کما فی الملتقی
یجوز النیابة فی العبادات المالیة مطلقا ولا یجوز فی البدنیة بحال وفی
المرکب منهما یجوز عند العجز لا عند القدرة وهکذا فی مواهب الرحمن وغیرها من
الکتب المعتبرة الفقه ودلایل و علل شرع هم موید همین قول قدماست چنانکه در
شرح مواهب الرحمان نیز قول ماتن میکوید ولا تجری فی العبادة البدنیة بحال لان
المقصود وهو اتعاب النفس لا یحصل به پس ایصال نفع و ثواب نقل کرده بطریق
نیابت در عبادت مالی و مرکب مجمع علیه اهل سنت است و همین طور از قرون صحابه و تابعین
و تبع تابعین با تواتر آمده است و ایصال ثواب مسطور در عبادت بدنی اختلافی است صورت مجمع
علیه آن است و در اختلافات افتادن تقاضای تقوی باشد ولیکن اگر کسی کند بس انکار
بطور شرعی چنانچه جهت وقوع کسی شخص در مهلکه متوجه است مرتکب آن نیست و اگر کسی کند بروی

توجیه ترغیب شرعی هم نیست عمل باعتقاد میکنند معتزله که فرقهٔ مردوده است انکار ایصال ثواب
مرده در هر سه صورت می نمایند اهل سنت را با ایشان درین مسئله خلاف بسیار است چنانکه
واضح گردید و اصل خلاف اهل سنت با معتزله در اصول و عقاید است و در فروع هم اگر شده شد و اگر
نشده نشده والا در هر امر خلاف بودن اهل سنت با فرق دیگر و اتفاق نبودن در کدام مسئله و کدام
امر پس این متعذر است مثلا اهلسنت خدا تعالی را معبود میدانند و جناب محمد مصطفی صلی الله علیه
واله وسلم را رسول اعتقاد میکنند و آمدن جبرئیل بر کلام الله را و آمدن آخرت را و دخول مومنان را
در جنت و کافران را در دوزخ نیز یقین میدانند و معتزله و غیرهم هم معتقد این همه هستند پس خلاف تام
نشده و در متفق بودن با ایشان و بعض مسئله اهل سنت در زمرهٔ معتزله معدود و محسوب نخواهند گردید
والله الهادی الی سواء السبیل قبل از شروع مقصود شرح و کشف مذهبین باید دانست که مسئله ایصال
ثواب عمل خود بدیگری بحث دیگر و جاری شدن نیابت در بعض اقسام عبادات و عدم جاری شدن
در بعضی دیگر بحثی دیگر است در هر دو یکی را با دیگری تعلق نیست و هر کسی که گوید نشناخته و فهم
و استنباط باشد و تأملی در عبارت کتب فقه نماید این حال بر او بخوبی ظاهر گردد در هدایه نوشته
الاصل في هذا الباب ان الانسان له ان يجعل ثواب عمله لغيره صلوة او صوما او صدقة
او غيرها عند اهل السنة والجماعة لما روي عن النبي عليه السلام انه
ضحى بكبشين املحين احدهما عن نفسه والآخر عن امته ممن اقر بوحدانية
الله وشهد له بالبلاغ جعل تضحية احدى الشاتين لامته ثم العبادات انواع
مالية محضة كالزكوة وبدنية محضة كالصلوة ومركبة
منهما كالحج والنيابة تجري في النوع الاول في حالتي الاختيار والضرورة لحصول
المقصود بفعل النائب ولا تجري في النوع الثاني بحال لان المقصود هو اتعاب

النفس لا یحصل به ویجری فی النوع الثالث عند العجز للمعنی الثانی وهی المشقة بتنقیص
المال ولا یجری عند القدرة لعدم اتعاب النفس والشرط العجز الدایم الی وقت الموت
لان الحج فرض العمر وفی حج النفل یجوز الانابة حالة القدرة لان باب النفل
اوسع مدعای این عبارت آنکه در عبادات مالیه محضه مثل زکوة اگر کسی را نایب و وکیل کند
یعنی کسی را حکم کند که از طرف من ادای زکوة بکن و آن شخص زکوة ادا کند از ذمه این شخص
ساقط خواهد شد که مقصود حاصل شد و اگر کسی را برای نماز نایب خود کند که آن شخص نماز بگذارد
جایز نخواهد شد چرا که مقصود از نماز اتعاب نفس بود و آن حاصل نشد و در حج اگر عاجز است
و کسی را نایب کرد جاری خواهد شد بشرطیکه تا وقت موت عاجز ماند و در حالت قدرت نایب
کردن جایز نیست و در حج نفل در حالت قدرت هم نایب کردن جایز است پس جاری شدن نیابت
در عبادت مالی در هر دو حالت اختیار و اضطرار و نه جاری شدن نیابت در عبادت بدنی
بهر حال و جاری نشدن نیابت در مرکب مثل حج در حالت قدرت و جاری شدن در حالت عجز
و جواز نایب کردن در حج نفل حال قدرت که ماحصل عبارت است هیچ علاقه بمسئله اولی یعنی
دادن ثواب عمل بغیر ندارد و نه صریح تعارض و تناقض لازم می آید که در آنجا صاف نوشته
که انسان ثواب عمل خود نماز باشد یا روزه یا صدقه و غیره بدیگری گرداند جایز است یا
چگونه گوید که نیابت در عبادات بدنی بهیچ حال جاری نیست پس ثابت شد که گردانیدن ثواب عمل
خود بدیگری که نزد اهل سنت جایز است از مسئله نیابت علاقه ندارد و مسئله نیابت جدا گانه
در در المختار می نویسد العبادة المالیه کزکوة و کفارة تقبل النیابة عن المکلف مطلقا
عند القدرة والعجز ولو النایب ذمیا لان العبرة لنیة الموکل ولو عند دفع الوکیل
والبدنیة کصلوة وصوم لا تقبلها مطلقا والمرکبة منهما کحج الفرض تقبل النیابة

عند العجز فقط لكن بشرط دوام العجز الى الموت لانه فرض العمر حتى يلزم الاعادة بزوال العذر ويشترط نية الحج عنه اى عن الآمر ه‍ باز ميگويد ويشترط الامر به اى الحج عنه فلا يجوز حج الغير بغير اذنه الا اذا حج الوارث عن مورثه لوجود الامر دلالة باز ميگويد ونفع الحج المفروض عن الآمر على الظاهر من المذهب وقيل عن المامور نفلا وللآمر ثواب النفقة كحج النفل لكن يشترط لصحة النيابة اهلية المامور لصحة الافعال حالا مطلب نيابت معلوم كرديم معلوم شد كه گردانيدن ثواب عمل خود بديگرى چيزى ديگر است بايد شنيد كه مجيب آنچه نوشته آرى صورت ايصال نفع و ثواب بمردگان چنانكه در كتب معتبره فقه مرقوم است ديگر است و بهمان طور ايصال نفع و ثواب باموات ميبايد كرد زيراكه اين امور از نقل ثابت است پس آنچه منقول است اين نيست كه زنده از طرف مرده بطريق نيابت و وكالت آن عمل خير را براى استرضاى و تقرب خضرت جل و على كند ثوابش بمرده خواهد شد انتهى محل تماشا است كه منقول را غير منقول قرار داده غير منقول را منقول ميگويد ان هذا لشىء عجاب چه در تمام جواب از كدام كتاب صحيح يا غير صحيح صدقا يا انتحالا ما روايتى نقل نموده كه حاصلش دعوى تراشيده باشد علاوه بران استبعاد اينكه اول بسوال ما ايراد نموده همه درا اينجا وارد كه مدار ثواب و عقاب بر خلوص و عدم خلوص نيت و دنيا دار العمل است و دار الثواب و دار العقاب نيست و نيابت و وكالت بى منيب انابت و بى موكل و توكيل متحقق نميشود از بهر ثواب اعمال احيا باموات كه صريحا در حديث و فقه وارد است برى و فرار نموده بر نيابت و وكالت بى اصل قرار گرفت اگر يك روايتى هم افتراء حسب طريق خود تراشيده درين جواب ثبت ميكرد تا تقريب كلام تمام ميشد باز ميگويد فاما درين مقام تفصيل است كه بعض آن عملها خيرات است كه محض از بدن تعلق دارد چنانچه نماز و روزه يا تلاوت قران يا ذكر و غير ذلك يا محض از مال

تعلق دارد چنانچه صدقه نقد یا طعام یا لباس یا بنا مسجد یا چاه یا قربانی کردن وغیر ذلک
یا مرکب است از هر دو یعنی هم بدن هم مال هر دو تعلق دارد چنانچه حج یا عمره وغیر ذلک پس هر دو
اخیر یعنی مالی و مرکب نیابت جاریست و ثواب آن بر مرده میرسد چنانچه احادیث کثیره دال بر آن شده اتفاق
جمیع علماء اهل سنت بر آنست باید دانست که شروع در مغالطه از همین جاست که جاری بودن
و رسیدن ثواب بر مرده را بسبب اجتماع درین یکصورت اتفاقا و استلزام قرار داده آینده را
اید شود که در عبادت بدنی هم نزد کسی که نیابت جاریست ثواب میرسد و نزد کسی که نیابت جاری
نیست ثواب نیز رسد و حال آنکه مغالطه بالا مذکور شده درینجا هم اشارتی باو خواهد رفت و اینکه گفته مالی
و مرکب نیابت جاریست تفصیلی که هست بالا ذکر کرده ایم نیز دانسته شود یعنی در مالی در هر دو حال
اختیار و ضرورت نایب کردن و در مرکب در حالت عجز برای غرض حج و در نفل نایب کردن فی العجز یا
است وا ما در اول یعنی بدنی محض چنانچه نماز و روزه و تلاوت قرآن وغیر ذلک پس مختلف فیه
است نزد اهل سنت پس اکثر قدماء اهل سنت بر آنند که نیابت در آن جاری نیست و ثواب هم
نمیرسد و قول امام اعظم و امام مالک همچنین است چنانچه در مصباح وغیره کتب نقل کرده و اکثر
متاخرین بر آنند که نیابت در آن هم جاریست و ثوابش نیز میرسد و او تلبیس درینجا ختم نمود یعنی
نیابت و ثواب را استلزام نمود حالانکه چنان نیست نیابت در عبادت بدنی جاری نیست نزد اکثر
و اختلاف قدماء و متاخرین اکثر است و ما شاهد عدل برین مدعی می آریم که ازان احتمال
مغالطه هم باقی نمی ماند و آن اینکه کسانیکه می نویسند که نیابت جاری نیست همان کسان در
همان کتاب بهمان مقام می نویسند که ثواب میرسد و در وصول ثواب عبادات بدنی باموات اختلاف نیست
بعض قدماء و متاخرین بلکه تفصیلش اینکه فتوی و مفتی به مذهب حنفیه بتصریح صاحب هدایه مسایل
رسیدن ثواب است باموات کرا که بر حنفیه آنرا بمذهب اهل سنت و جماعت تعبیر کرده اند پس اگر

روایتی از کدام حنفی مخالف آن برآید محمول بر خلاف خواهد شد نه بر اختلاف و جلال الدین
سیوطی نوشته که جمهور سلف و ائمه ثلثه سوای امام شافعی بر رسیدن ثواب قرءة اند بر موتی
و بسیاری از شافعیه هم قایل اند بآن انتهی و از مواهب معلوم میشود و قد اختلف العلماء في
ثواب قرءة القرآن هل يصل الى الميت ام لا فذهب الاكثرون الى المنع وهو المشهور
من مذهب الامام الشافعي والامام مالك ونقل عن جماعة من الحنفية وقال
كثير من الشافعية والحنفية يصل وبه قال الامام احمد بن حنبل بل نقل ما قال
القرءة على القبر بدعة از نقل این عبارت و اصلی نیست چه در ان ذکر یافته این مفصل که
نزد قدمای [illegible] و متاخرین جا رسید العلما اختلاف وصول ثواب قران و در ان [illegible]
بتفصیل [illegible] بحیث که نزد قدما نمیرسد و نزد متاخرین میرسد حال اختلاف بالاطلاق هم شد که [illegible]
حنفیه انکار وصول را کالبی لم یکن [illegible] و وصول ثواب قران را مذهب اهل سنت و جماعت تعبیر
نموده اند و موافقت کثیر من الشافعیه با حنفا از این عبارتهم ظاهر [illegible] در حاشیه هدایه در باب حج عن الغیر
نوشته که یدل علی هذا ان المسلمین یجتمعون في كل عصر و زمان ويقرءون القرآن
ويهدون ثوابه لموتاهم وعلى هذا اهل الصلاح والديانة من كل مذهب من المالكية
والشافعية وغيرهم ولا ينكر ذلك منكر فكان اجماعا عند اهل السنة والجماعة
و شیخ عبد الحق محدث دهلوی در مدارج النبوة آورده که بتحقیق اختلاف کرده اند علما در ثواب قران شریف
آیا میرسد یا نی اکثر برآنند که نمیرسد و مشهور از مذهب شافعی و مالک و جماعه از حنفیه است و اکثر از
حنفیه و شافعیه برآنند که میرسد و همین قایل است امام احمد حنبل و امام احمد گفته که قراءة قران بر قبر بدعت
نیست آنچه در مواهب گذشت [illegible] در اینجا نیست فقد ذکر کرده است شیخ عبد الکریم سیالکوتی که اگر
نیت کند قاری بقرءة خود که باشد ثواب آن بمیت نمیرسد مگر بنیت کردن او پیش از شروع قرأت

وی عبادت بدنیست پس واقع نمی شود از غیر همچنین مهلات که پیش از حصول تلاوت وی عبادت بدنیست
که بعد از تلاوت مالی خواهد گردید یا مرکب بی تصریح اینکه نویسنده کیست و کجا نوشته قابل اشتهار عقلا نیست
و نیز شیخ عبد الحق در ترجمه مشکوة قبل کتاب الصوم بیان کرده که تفصیل کلام این است که عبادت بر سه نوع است
یکی مالی محض چنانکه زکوة دیگر بدنی محض چنانکه صلوة سیوم مرکب از مالی و بدنی چنانکه حج و نیابت جاری
است در نوع اول در حالت اختیار و ضرورت از جهت حصول مقصود بفعل نایب جاری نیست در نوع
ثانی هیچ حال زیرا که مقصود اتعاب نفس است و آن حاصل نمیگردد بفعل نایب و جاری میگردد در نوع
ثالث نزد عجز از جهت معنی ثانی که او مشقت است بتنقیص مال و در هدایه مذکور است همچنین بحیب هیچ فایده
نیست بلکه پرده از روی تغلیط بر می دارد در ان ذکر وصول ثواب است و نه اختلاف در نیابت عبادات
بدنی بلکه جاری نمودن در عبادات بدنی بقول وا مذکور و صاحب هدایه با وجود این حکم بالای این مسئله
نوشته ان الانسان له ان يجعل ثواب عمله لغيره صلوة او صوما او صدقة او غيرها
عند اهل السنة والجماعة و در شرح السنه گفته وهو قول اهل العلم قالوا ليس يصل للميت
الا الصدقة والدعاء [illegible] بعاونه بحیب فایده و در افصاح عن معانی الصحاح
گفته اتفقوا على الاستغفار للميت يصل اليه ثوابه وان ثواب الصدقة والعتق
والحج اذا جعل للميت يصل اليه ثم اختلفوا في الصلوة وقرءة القران والصيام و
اهداء ذلك للميت فقال احمد يصل ثواب ذلك اليه ويحصل له نفعه و
قال بعض اصحاب الشافعي بل قال السبكي من اصحابه الذي دل عليه الخبر
بالاستنباط ان قرءة القران اذا قصد نفع الميت نفعه وقال ابو حنيفة ومالك
ثوابه لفاعله والله اعلم از آوردن این روایت بحیب هیچ فایده نیست که از ذکر ما ثبت
و نقط جعل للميت و نقط يصل اليه ثوابه و نقط و اهداء نحو ذلك للميت مدعا بل بطلان

اول بیان نموده است باطل است ونقل صاحب افصاح نسبت به ابوحنیفه خلاف محققین حنفیه قابل اعتبار نیست واز نقل این فرقه مبتدعه اعتماد هم برخاسته است واطلاقات متون هم موید قول ماست کما فی الملتقی یجوز النیابة فی العبادات المالیه مطلقا ولا یجوز فی البدنیة بحال وفی المرکب منهما یجوز عند العجز لا عند القدرة وهکذا فی مواهب الرحمن وغیره من الکتب المعتبرة الفقه ودلایل علل وشروح هم موید همین قول قدماست چنانکه در برهان شرح مواهب الرحمن زیر قول بانت میگوید لایجری فی العبادة البدنیه بحال لان المقصود وهو اتعاب النفس لایحصل به بلی محل نزد کسی در عبادت بدنی نیابت جاری نیست و فرق عند المتاخرین اختراعی بلکه افترائیست کما مر پس ایصال نفع وثواب نفل بطریق نیابت در عبادت مالی و مرکب مجمع علیه اهل السنت است این تفریع لی مفرع علیه است چه روایات وصول ثواب که ذکر نموده به نیابت علاقه ندارد و نیابت که دران کتب مذکور است برای ایصال ثواب امری دیگر است چنانکه گذشت و همین طور از قرون ثلثه صحابه وتابعین وتبع تابعین ماثور آمده است صحیح طور در اینجا اثبات آن نموده و ایصال ثواب مسطور در عبادت بدنی اختلافیست مذهب جمهور سلف ومفتی به وعند الحنفیه و مروی از دیگر ائمه جمهور نیز علیه را گذاشته ثواب مال و مرکب امر دیگر و ثواب بدنی چیزی دیگر ارتکاب ایصال بدنی خوب گذاشتن ایصال ثواب مالی و مرکب نیست در اختلافات اعتماد تقوی نباشد تقوای مصطلح فرقه مبتدعه یعنی مذهب قوی ومفتی به ومعمول جمهور و مختار محققین گذاشتن و بطریق شاذه رفتن حتی که اگرچه بالکلیه باشد تقوی است ولیکن اگر کسی کند پس انکار بطور شرعی چنانچه جهته وقوع کسی شخص در مهلکه متوجه است بر مرتکب آن نیست بموجب احادیث صحیحه در روایات فقهیه مستحق ثواب است واگر کسی نکند بروی لوم و تعذیب شرعی هم نیست عمل باحتیاط میکند بقول شخصی که سال ما پیر شد و گاو نشد باین دعوی با طویل و عریض تا حال از معنی عمل باحتیاط هم مطلع نیست که آن مستلزم صحت طرفین است و بیکه

چیزی را ممنوع و غیر مشروع داند ترک آن از آن شخص عمل با متیاز دینیت و معتزله که فرقه مردود است انکار
ایصال ثواب بمرده در هر صورت می نمایند اهل سنت را با ایشان درین مسئله اختلاف بسیار است چنانکه واضح کردید اما
مجیب را در اول کلام موافقت نیست را با معتزله و آخر کلامش از بس مشطوب و متزلزل یعنی تا بالحکی اول ایراد نموده و آخر کلامش
و از حنفیه یکا نکت محض چه محققین حنفیه وصول ثواب هرگونه اعمال را بمذهب اهل سنت و جماعت تعبیر
میکنند و خلاف اهل سنت با معتزله در اصول و عقاید است در فروع هم اگر شد شد و اگر نشد نشد کلام
در مخالفت مجیب با اهلسنت است که از بیانش لازم میشود که خود را حنفی میگفت پس بر مذهب مختار بایستی
که فتوی میداد نه بر قول مرجوح و مجروح بلکه بر اختراع و افترا یعنی رسیدن ثواب به نیابت والا دیگر خلاف
بودن اهل سنت با فرق دیگر و اتفاق نبودن در کدام مسئله و کدام امر پس این امر مسلم است کلام درین
است که امری که مابین اهل سنت و معتزله و غیره ماده نزاع باشد اهل سنت یکجانب و معتزله یکجانب یعنی
مذهب اهل سنت را مردود است که بطریق معتزله فتوی دهد و از مذهب اهل سنت قول راجح و غیره
اخذ کند مثلا اهل سنت خدا تعالی را معبود میدانند و جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم را رسول
اعتقاد میکنند و آوردن جبرئیل مر کلام الله را و آمدن آن نزد را و دخول مومن را در جنت و کافر را در دوزخ
نیز یقین میدانند و معتزله و غیره معتقد این هم هستند پس خلاف با هم نشد این مغالطه است سخت و آن
چه معیار مخالفت با ایشان است نه امور عامه در متفق بودن با ایشان در بعض مسائل اهل سنت
در زمره معتزله معدود نخواهد گردید امری که دران خلاف اهل سنت و جماعت و معتزله است اگر دران
مسئله کسی تقلید معتزله خواهد کرد و بمخالفت اهل سنت خواهد رفت البته دران مسئله در زمره معتزله
معدود خواهد شد جواب مجیب تمام شد مگر سندی برای دعوی خود یعنی که زنده از طرف مرده
بطریق نیابت و وکالت آن عمل خیر برای استرضا و تقرب حضرت حق جل و علی کنند ثوابش بمرده
خواهد رسید نیاورده و در کیسه دزدیت بسر برد انا لله و انا الیه راجعون فتوی ثانی

در استعانت تخصیص اینکه استعانت در لغت مدد خواستن را میگویند پس مدد خواستن از اهل قبور اگر در اموریست که آن
از مقدور و استطاعت مخلوق بیرون و محض باختیار و قدرت خالق جل و علی تعلق دارد چنانکه شفا
دادن از مرض و رزق رسانیدن و فتح یا شکست دادن و افلاس و غنا دادن و دل کسی را بکدام چیز مایل
گردانیدن و بینائی و شنوائی عطا کردن و غیر ذلک که در حیطه قدرت و استطاعت احدی از مخلوق نیست
پس چنین استمداد از غیر حق خواه احیا باشند خواه اموات و جن بوند یا فرشته یا انبیا باشند یا اولیا
بزرگ باشند یا خورد روا نیست بلکه شرک است کما قال الله تعالی ان الذین تدعون من دون الله
لن یخلقوا ذبابا ولو اجتمعوا له وان یسلبهم الذباب شیئا لا یستنقذوه منه ضعف
الطالب والمطلوب الی اخر ما قال و اگر در اموریست که از مقدور مخلوق و استطاعتش خارج نیست
وحق تعالی در آن امور چیزی اختیار و قدرت بمخلوق هم عطا فرموده است و عادت استمداد یکی از دیگری در آن
جاری کرده چنانکه استمداد از طبیب در دوا کردن و از توانگر در دادن مال یا سواری و از حاکم در دفع مظلمه و از
خادم در گرفتن خدمت و از استاد در دادن عقده و غیر ذلک پس در چنین صورت استمداد از آنکس که مستطیع بر طلب طالب
بحسب عادة الله سبحانه باشد هیچ مضایقه ندارد و اینچنین استمداد شرعا جایز است و جاری) انتهی مجیب در تقسیم امور کاری
عجیب نموده یعنی اعتقاد بر مسئله مذهب اعتزال بود و ابتدای و بنای مسئله هم بر طریق معتزله نمود یعنی قسم اول آنکه محض بقدرت
و اختیار خالق جل و علی تعلق دارد و از مقدور و استطاعت مخلوق بیرون و دویم بر خلاف آن یعنی محض بقدرت
و اختیار خالق جل و علی نیست و از مقدور مخلوق و استطاعتش خارج نیست یعنی افعال اختیاریه عباد محض
باختیار و قدرت خالق جل و علی نیست و این امر خلاف اشاعره و موافق مذهب معتزله نجاریا حکما چه افعال
اختیاریه عباد هم بر مذهب اشاعره محض بقدرة خالق جل و علی واقع و قدرت عباد را در آن تاثیری
نیست و نیست موثر بجز ذات او تعالی در مواقف می نویسد افعال العباد واقعة بقدرة الله تعالی
وحدها وقال المعتزلة واقعة بقدرة العبد وحدها و قالت طائفة واقعة بالقدرتین

فقال الاستاذ بمجموع القدرتین علی ان یتعلقا جمیعا بالفعل وقال القاضی علی ان تتعلق
قدرة الله باصل الفعل وقدرة العبد بکونه طاعة او معصیة وقال الحکماء وامام
الحرمین بقدرة یخلقها الله تعالی فی العبد انتهی والتفصیل فی الشرح وتحقیق استناد و استعانت
موافق آنچه در کتب عقاید مسطور است آنکه کل ممکنات مستند اند بخدای عزوجل بلا واسطه و او تعالی قادر مختار است اشیا
صادر میشود از وی بی وجوب و آنچه من حوادث متعاقبه علاقه نیست مگر بجریان عادت تخلق بعضی عقب بعضی مثل احراق
عقیب مماسه نار و شبع بعد اکل و ری بعد شرب و سبب مماسه نار و اکل و شرب را دخلی در احراق و ری و شبع
نه یکی علت یا مر دیگری نه علة ناقصه و همه بقدرة و اختیار او تعالی واقع پس مدار نسبت احراق بنار یعنی اگر نار را
محرق بگویند پس جریان عادتست و بس پس اگر بسبب یکی بر دیگری از و تعالی مکرر واقع شد عادتا گویند و در نه
خرق عادتست مثلا او اگر خواهد بعد مماسه نار احراق پیدا کند و اگر نخواهد نکند و چون اکثر میکند عادتست و هر گاه
نکند خرق عادت است پس نیست موثر مگر خدا این است مذهب اشعری و معتزله گویند که عبد را فعل است در بعضی افعال
تولید
و برای بعض حوادث موثریست سوای خدا پس بگویند که فعل عباد از فاعل بلا واسطه صادر است و بواسطه
حالا باید دید که مجیب بما صدر صریح بمذهب معتزله رفته تقسیم امور بتقسیم استعانت نمود یعنی در اموریکه بنده موثر است سوای
خدا در آن امور استعانت جایز و در امور یکه صرف خدا آنجا موثر است در آن امور استعانت از بنده شرک است
حال آنکه این عقیده نزد اهلسنت باطل و نزد مشایخ ماوراء النهر بلی استعانت از نفس این عقیده شرک لازم آمد و در
قسم ثانی هم اگر موثر دانسته استعانت کند شرک خواهد گردید یعنی اگر کسی را یا خود را در کدام فعل خیر و موثر بالاستقلال
یا شریک تاثیر مثل محض خدا دانسته کرده است پس تفرقه امور را در شرک دخلی نیست و استناد عادی چنانچه در قسم ثانی است
در قسم اول هم آمده بلی اگر موثر داند تربة ارضنا وریقة بعضنا یشفی سقیمنا باذن ربنا رواه البخاری و مسلم
وتسمی الفاتحة الشافیة بیضاوی و یشفی الطبیب الی غیر ذلک سایر معانی و بیانات فهی موهم باد
الله بیزیادکه وکلا بر ضرورت بیخی الموفق ولو انهم رضوا ما آتاهم الله ورسوله وقالوا حسبنا الله

سیؤتینا الله من فضله ورسوله انا الی الله راغبون پس هرگاه که اسناد این امور بخدای
عز و جل یکسان است پس تفرقه مجیب لغو محض شد بلکه مستلزم نوعی شرک علاوه بران میگوئیم که بر تقدیر تسلیم تفرقه مجیب
موافق معتزله هم استمداد از غیر حق مثل انبیا و اولیا احیا و امواتا قبحی ندارد چه استعانت دران امور از انحضرت
مدد خواستن است بدعا از حق و دعا خواستن از حق در امور قسم اول نظر بزعم مجیب شرک نیست پس از
دیگری مدد خواستن بدعا کردن چگونه شرک باشد و اگر تفصیل گذشته که مقصود ما انست که مستقل یا
شریک در تاثیر دانسته مدد خواستن از ذات غیر شرک است نه خواستن دعای او از حق پس میگوئیم که حال امور
قسم ثانی هم همین است در ان امور نیز مستقل و شریک ندانسته استمداد نمودن روا است نزد اهل سنت و فرقه
مبتدعه که با وجود دخول در اعتزال فضاوح صریح مذهب خود ران مذهب ظاهر نمیکنند بلکه تقیه از ان تحاشی میکنند کار
را بایشان خیلی دشوار می افتد لیکن تفرقه در استعانت جایز و ناجایز بطوریکه اکابر اهل سنت نموده اند در تفسیر عزیزی تصنیف
شاه عبد العزیز دهلوی افسوس که از انهم ندیده یا دیدن و بر طاق نسیان انداختن این است در اینجا باید فهمید که
استعانت از غیر بوجهی که اعتماد بران غیر باشد و او را مظهر عون الهی نداند حرام است و اگر التفات محض بجانب حق است و او را
یکی از مظاهر عون دانسته و نظر بکارخانه اسباب و حکمت او تعالی در ان نموده از غیر استعانت ظاهری نماید دور از عرفان
نخواهد بود و در شرع نیز جایز و روا است و انبیاء و اولیا این نوع استعانت بغیر نموده اند و در حقیقت این نوع استعانت بغیر
نیست بلکه استعانت بحضرت حق است لا غیر انتهی پس تردید مقصود مجیب بر نمیسد بلکه شرک است کما قال تعالی ان الذین تدعون من دون الله
لن یخلقوا ذبابا ولو اجتمعوا له وان یسلبهم الذباب شیئا لا یستنقذوه منه ضعف الطالب
والمطلوب یعنی بیشک آنان را که میخوانید شما او شان را برای طلب حاجات و برآمدن مرادات بجز خدا تعالی هرگز طاقت
پیدا کردن مگسی ندارند گو که همه با هم جمع شوند و اجتماع کرده قدرت پیش آرند برای پیدا کردن مگسی و اگر بربایند
از ایشان مگسی کدام چیزی را از نزد او شان رهانیدن نمیتوانند از وی لاچار و عاجز است طلب کننده و آنکه ازو طلب
کرده شده بود حاصل معنی آنکه آنان را قدرت اینقدر نیست مثل یک مگس پیدا کنند اگرچه همه ضعیفین مصاحب

شدیدان جمع شوند فاما هیچیک را استعداد پیدا کردن نیست واچنین بی حقیقت چیز را چون پیدا کردن نمیتوانند پس
بدیگر اشیا یکه از ان بزرگ جسم و با حقیقت است چه خواهند توانست و اگر دیده شود پیدا کردن همچو مگس بی حقیقت
پس امر عظیم است اگر میتوانستند البته یک سخن بود که کمال ازین پیدا کردن نمی توانستند تا هم یک نوع قدر استعداد
ایشان را ثابت میشد فاما قدرت این امر عظیم کجا ایشان اینقدر هم طاقت ندارند که آنچه مگس از ایشان چیزی را
بغارت می برد از وی وا رهانند پس چون اوشان اینقدر لاچار و عاجز اند اوشان را برای مطلب برآری خواندن
بادانی است خواننده هم عاجز و خوانده شده هم عاجز چونکه او خود مجبور است بدیگری مدد چه خواهد کرد هر کس زیر بار
خود در مانده شخص محتاج دیگری را چگونه غنی خواهد کرد انتهی تصرف مولوی اسمعیل در تفسیر لفظ دعا همین قدر
بود که بر جا محل و بیمحل بمعنی ندا اطلاق نماید تفاسیر صحیحه منقوله از رسول الله صلی الله علیه و سلم مرفوعا و مخالف جمهور
مفسرین قرار داده واین مرد بزرگ یکقدم پیش نهاده بمعنی بخواندن برای طلب حاجات و برآمدن مرادات تفسیر نموده
و تفسیر بالرای خلاف جمهور مخالف ماثور در محل بیجا درست کرده ورا ازین وا رسیت و جز این بر استدلال
ایشان بایات همین قدر کافیست که بر خلاف تفاسیر معتبره معتمده و روایات احادیث صحیحه مرفوعه است چنانچه چیزی
ازین آنا سابق گذشت در تفسیر بحر ابو حیان در تفسیر این آیه نوشته لما ذکر الله تعالی ان الکفار یعبدون
ما لا دلیل علی عبادته لا من سمع ولا من عقل ویترکون عبادة من خلقهم ذکر ما علیه معبودهم
من انتفاء القدرة علی خلق اقل الاشیاء بل وما اخذه ذلک الاقل منه وفی ذلک
تجهیل عظیم لهم حیث عبدوا من هذه حقیقته بقوله ان الذین تدعون • پس کرا این
آیه را باین معنی از دعوی مجیب چه مناسبت همچنین بایه کریمه ان الذین تدعون من دون الله عباد امثالکم
الآیه تصرف در معنی نموده استدلال قایم کرده حال آنکه در تفسیر مدارک نوشته ای یعبدونهم و تسمونهم
الله • و همچنان بایه کریمه لا تدع من دون الله ما لا ینفعک و لا یضرک فان فعلت فانک اذا من
الظالمین و آیه کریمه قل ادعوا الذین زعمتم من دون الله لا یملکون مثقال ذرة الا

استدلال نمود و تفسیر آن در سابق گذشت با باقی فیه هیچ علاقه ندارد باز استدلال نموده آیه ایاک نعبد
وایاک نستعین و جوابش از تفسیر عزیزی عنقریب گذشت و بحدیث اذا سألت فاسئل الله واذا
استعنت فاستعن بالله و لیسئل احدکم ربه حاجته کلها حتی شسع نعله اذا انقطع
جوابش مفصلا مذکور شد و در امور قسم ثانی میگوید پس در یصورت استمداد از کسی که مطلع بر مطلب طالب [illegible]
حاجة الیه بوده باشد هیچ مضایقه ندارد و از کسی که مطلع بر مطلب طالب نگردد پس بیهودگی است و حال
اهل قبور چنین است انتهی ملخصا حاصلش اینکه مرده را اطلاع نیست و غافل است و برای اثبات این
مطلب بچند آیه و حدیث استدلال نمود آیه اول الله یتوفی الانفس حین موتها والتی لم تمت
فی منامها فیمسک التی قضی علیها الموت ویرسل الاخری الی اجل مسمی و در ذیل
آن مینویسد پس مرده و خوابیده در هیچ شریکند تا فرق همین است که مرده را حکم بازگردیدن در دنیا نیست و خوابیده
را حکم بازگردیدن هست و در مرده بودن یکسان انتهی حال آنکه این حکم خلاف تفاسیر معتبره است چه در نفس
هست و در نوم موت حقیقی نیست تشبیها و مجازا اطلاق موت واقع است و نیست در نوم مگر انقطاع تعلق تصرف
در بدن و تعلق حیات در نوم منقطع نیست مراد این است که تعلق تصرف نفس را از بدن در نوم منقطع نه تعلق حیات
در موت هر دو تعلق نفس از بدن منقطع پس انقطاع تعلق نفس از بدن مستلزم عدم ادراک او نیست در تفسیر
جمل الوجیز مینویسد فراق ذلک ای الروح من الجسد هو الموت و معنی یتوفی الانفس یمیتها
والتی لم تمت فی منامها ای یتوفاها عند نومها تشبیها للنوام بالاموات و منه قوله یتوفاکم
باللیل الخ باز میگوید یتوفی الانفس یسوقها و یقبضها و هی الانفس التی یکون معها الحیوة والحرکة
ویتوفی الانفس التی لم تمت فی منامها و هی انفس التمییز قالوا فالتی تتوفی فی النوم هی نفس التمییز
لا نفس الحیوة اذ لو زالت لزال معها النفس والنائم یتنفس لکون النفس یقبض الروح فی الجسد
حالة النوم بدلیل انه یتقلب و یتنفس هو قول الاکثر و ذلک علی التغایر و کونهما شیئا واحدا

هو قول ابن جرير ونحوه قول ابن عباس در بیضاوی میفرماید ای یقبضها عن الابدان بان یقطع
تعلقها عنها وتصرفها فیها اما ظاهرا وباطنا وذلك عند الموت او ظاهرا لا باطنا وهو فی النوم
در تفسیر زاهدی میفرماید الله یتوفی الانفس یعنی الارواح حین موتها عند حین دخلوها فالمعنی حین
موت ابدانها واجسادها علی حذف المضاف والتی لم تمت ویتوفی الانفس التی لم تمت فی منامها
والتی یتوفی عند النوم هی النفس التی یکون بها العقل والتمییز قال الزجاج لکل الانسان نفسان
احدهما نفس التمییز هی التی تفارقه اذا نام فلا یعقل والاخری نفس الحیوة اذا زالت زال معها
النفس والنائم یتنفس در تفسیر زاهدی میفرماید الله آنست که بردارد و بستاند جانها از تنها بوقت مرگ و بر دارد
جانها از تنهائیکه آن نمیرد در خواب وقبض جان بوقت مرگ قبض حقیقت است و در خواب قبض حقیقی نیست
که هنوز زنده است وحکم وی حکم زندگانست ولیکن مراد ازین توفی انقطاع تصرف است چه در خواب تصرف
منقطع شود چنانکه بمرگ ازینجا یعنی بقبض روح خبر داده وقیل النوم اخ الموت ویقال لابی بکر وعمر کانا
ضجیعی النبی صلی الله علیه وسلم ونظیره هو الذی یتوفیکم باللیل فیمسك التی قضی علیها
الموت منقطع گرداند یکبارگی یا نگاه دارد آنرا که مرگ بر وی قضا کرده باشد یعنی بخواب تصرفش از وی منقطع کرده است این
انقطاع بمرگ تمام کند واین امساك یعنی قطع است یعنی نگاه داشت که از امر غیره بان بعده ماته من هذه
الاشیاء فقد قال له امسك العدد ای اقطعه ویرسل الاخری ای ویطلق واطلاق کند بتصرف جان
چنانکه کند پیش وانچه بخواب از وی زایل کرده است بوی باز دهد انتهی ازین عبارت ظاهر که مراد از موت موت
در نسبت بموت جان و معنی جان مفارقت آن از بدن و در حالت نوم روح متصرف یا تعلق تصرف روح از
بدن منقطع میگردد و همچنان در موت حقیقی بدن و در موت حقیقی بدن تعلق و تصرف و حیات از بدن بر
منقطع میشود و باز عود نمیکند و در نوم بتعلق تصرف عود میکند پس این معنی که بعد مفارقت بدن می میرد و یا روح را
ادراك نمی باشد از مضمون آیه کریمه علاقه ندارد و اتفاق نموده اند اهل ملل از مسلمین وغیرهم بر آنکه روح بعد

تا بدن باقی بماند و نیست کسی مخالف. ملکه هذا سخن هم موافق با همین است و مراد از انقطاع تعلق و تصرف و غیره
نیست مگر اینکه تعلق و تصرف خاص روح که با بدن بود از تغذیه و تنمیه و خواب و بیداری و اکل و شرب و غیره
منقطع میشود و همچنان تعلق تمیز که بحواس ظاهره و باطنه بود منقطع میشود نه که هیچگونه تعلق روح سوای تعلقات خاصه
و هیچگونه ادراک سوای تمیز حسی باقی نماند که مستلزم انکار تعذیب و تنعیم و بسیار از مسلمات شرعیه است و هیچ احد
کسی جز ملاحده مولوی عبد العزیز نوشته اند با بحالیکه انکار شعور و ادراک اگر کفر نباشد در الحاد بودن او شبهه
نیست تحقیق این امور در باب سماع باید دید باز حدیث نم کنومة العروس استدلال نمود یعنی فرشتگان در قبر بعد سوال
جواب از مومن میگویند بخواب همچو خوابیدن عروس جوابش ظاهر که مراد از نوم نوم حقیقی نیست که مخصوص بحیوة بدنیه دنیویه است
بلکه مراد از ان استراحت و تنعم است بمقابله تعذیب در مرقاة نوشته حتی یبعثه الله لیس من مقول الملکین بل
من کلامه صلی الله علیه و سلم اعلاما لامته بان هذا التنعیم یدوم له مادام فی قبره و تاویلات
رکیکه نموده از دایره اهل سنت خارج شدن با وجود عدم انکار از ان صریحا دور از عقل است باز استدلال نمود بایه انک
لا تسمع الموتی و بایه ما انت بمسمع من فی القبور و بدین ایه دلیل گرفته اند منکران سماع از قدیم و بدین سبب در تفسیر
ان شرحی و بسطی بیش از بیش در کتب اهل سنت موجود است اشارتی درینجا میکنیم و ان اینکه تمام ایه را نخوانند و بعضه همه فتنه گر
میشوند و آن اینست و لئن ارسلنا ریحا فراوه مصفرا لظلوا بعده یکفرون فانک لا تسمع الموتی و لا تسمع
الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین و ما انت بهادی العمی عن ضلالتهم ان تسمع الا من یؤمن بایاتنا فهم مسلمون
قطع نظر از تفریعیکه مستفاد است از لفظ فا و اینکه مراد از موتی موتی القلوب است و از نفی اسماع نفی سماع لازم نمی اید تا مفید خواهد
که دران ایه نفی اسماع از موتی نموده حصر اسماع در مومنین فرموده یعنی اسماعیکه ترا میتوان است بغیر مومنان نمیتوان پس
ایه شنیدن مردگان ثابت نمودن بجز دیوانه از کسی ممکن نیست چه باتفاق جمهور مفسرین مراد از موتی و اهل القبور کفار اند که
عدم اسماعیکه مخصوص بمومنین است مشترک و اگر دران معنی یک نباشند تشبیه تمام نگردد و اگر همین شنیدن
مراد باشد پس لازم اید که در گوش کفار اذان و رسول ... الا یجیبون و همچنین در جای دیگر ...

دہلت سیدی نعیم ... و هو الغریب المکان ... انک لا تسمع الموتی ولا تسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین

وما انت بهادی العمی عن ضلالتهم ان تسمع الا من یؤمن بآیاتنا فهم مسلمون و همچنین در آیه دیگر ما یستوی

الاعمی والبصیر ولا الظلمات ولا النور ولا الظل ولا الحرور وما یستوی الاحیاء ولا الاموات ان الله

یسمع من یشاء وما انت بمسمع من فی القبور ان انت الا نذیر در اینجا هم نفی اسماع نموده اثبات انذار نموده [illegible]

[illegible] اثبات امری که ... کلام الله از کلام الله و کلام رسول الله ... [illegible]

باید دریافت نه تفسیر آنهای فاسد ... که خود گمراه ضلال ... و دیگر چند آیات که در آن ... [illegible]

... اصحاب ... مغالطه عامه خود ... [illegible] ... اعتزال ...

السنت که ... مخالفت ... اتفاق نیست ... مسایل ... [illegible]

... اسلام ... [illegible] ... تقریر ... ایصال ثواب ...

قرآن ... [illegible] ... فتح القدیر

علماء ... [illegible] ... فتح القدیر موجود که اختلف ...

... [illegible] ... اختلاف یافته شود ... حرج ...

آن ... ترک ... سنت پیدا خواهد کرد بعد از این ...

... [illegible] ... گذشت ...

کس ... [illegible] ...

والله اعلم بالحق ما دانی و ما ... مغالطه ... محصر کرده ... حال ...

غلط است والسلام ... [illegible]

والله اعلم بالحق

تاریخ ... شوال المعظم

سنه ۱۳۰۷ الهجری

5608

صحتنامہ تصحیح المسائل

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۵	۹	ابن الی اک	ابن ملک
	۱۱	ابن مالک	ابن ملک
۹	۱۷	ولنسریحو	ولیستریحو
۱۰	۴	منتہی	منہی
〃	۱۴	مخالنت	مخالفت
	۱۵	برآمد	نہ برآمد
	۱۷	الثلہ	الثلثۃ
۱۱	۱۱	بجرہ	حجرہ
۱۳	۷	والحریرۃ	والجزرہ والمقبرۃ
	۱۴	لہ تامل	لی تامل
۱۵	۲	میکردہ	میکردد
۱۷	۱	لی	الی
	۴	میفنہ	یکینہ
	۱۵	طاہہ	ظاہر
۱۸	۱۶	شدندودرتہ	شدندودانستند
۱۸		مرجوع	مرجوح
۱۸	۱۲	مخالف جماعہ	مخالفت جماعہ مخالفت جماعہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۰	۱۲	درین	این
۲۲	۶	العجزہ	الفجرہ
۲۳	۸	طرف	طواف
	۱۶	مقتضائے ذوق شوق	مقتضائے شوق کلام عجیب
۲۴	۷	ذعس	ذی عقل
۲۵	۸	ترجمعہ	ترجمہ
۲۶	۱۸	دود	دور
۲۹	۹	کتب فقہ کہ	کتنبہ کہ
۳۱	۱۰	الزیارۃ	الزیارۃ
		التوب	من الثوب
	۱۱	الذین	الدین
		فتقی	فتفی
	۱۳	العرر	العزز
	۱۷	فیب	مشہب
	۱۸	شخص	شخصے
	۱۹	سیکی رود	سبکی ردن
۳۲	۱۷	اقتضا	اختصار

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
٣٧	٩	کتابت	کنایت
	١٥	ستحالف	شحالف
٣٩	٨	ہمایں	ہم آہاں
	١٨	جوازہ	عدم جواز
٤١	٢	مہ تتعہ	سنہ متقیہ
٤٣	٣	باوی برسد	باو میرسد
٥٢	٢	استقا	مقابلہ
٥٦	١٢	شوق	سوق
٦٦	٩	التوجہ	التجوہ والتوجہ
٦٧	١٩	التزاما	الزاما
٧٢	١٨	درالمختار	درالمختار وردالمختار
٧٨	١٤	ودیگرنقش	ودیگر تو مبتنی [illegible]
٧٩	٢	شرک	سحر
٨١		رد	رد نمودہ
٨٢	١٩	وقتی	لکل الموقتی
٨٣	١٢	بعد	بعد موت
٨٨	١٥	انبت	ممکن است
٨٩	٨	بموصول	لوصول
	١٦	رافادہ	وافادہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
٩١	١٠	ضیا	سیا
٩٢	٤	ہست	نیست
٩٣	١٦	صفا	ضمن
٩٥	٤	وا	اولا
٩٨	٦	ادعات	ادعارت
١٠٢	١٩	ببدبہ	بہبدبہ
١٠٣	١٢	الازدی	الازدی
١٠٥	١	القلم	النائم
١٢٠	١٩	والمہفع	والمردمع
١٢٢	٢	ماجد	باجد
"	١١	الاحیاء	الاخیار
١٢٧	١	البراز	البرار
١٢٨	٣	بشیخ	بشیخ الایمان [illegible]
١٤٢	٩	سخنی	علینی
	١٨	بعوای	سوای
١٥٠	١٤	حصر	مثل خضر
١٥٤	٣	قدرحضرت	حضر قدرت
١٥٧	"	مولوی	دعوی مولوی
١٦١	[illegible]	فانہما	فانما

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۶۳	۱۸	وہم	وہو
۱۷۰	۲		عشر
	۳	التصریح	بالتفرع
	۷	وانما	دربجا
۱۷۲	۱۱	المویث	المحدث
۱۷۳	۸	قران	اقران
۱۷۴	۳	الی	والی
	۷	از	در
۱۷۷	۴	ممتاز	مختار
۱۷۸	۷	دلفغوز	درتفوز
۱۷۹	۲	فلسم	علسم
	۱۳	والدامه	والندمه
	۱۴	المکان	الملکان
۱۸۳	۱۲	سحو	بحجر
۱۸۵	۸	دہلی	محتسب دہلی
۱۸۷	۶	فناب	مثابی
۱۸۹	۲	میشود	نمیشود
	۱۵	فلکوبکون	فلابکون
	۱۷	وودین	دہین

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۹۰	۱۶	طبنی	ملبهی
۲۰۰	۲	تکر	تکرار
	۱۰	الوموف	الوثوق
۲۰۴	۱۱	ولاسما	ولاسیما
	۱۹	نهات	نتایت
۲۰۵	۸	بغیر	لغیره
۲۰۹	۴	اہی	العینی
	۱۵	وزون	اوردن
۲۱۰	۱	نمسکند	بنبکند
	۶	باہم	باصرہم
	۱۶	وحضور	وحصور
۲۱۱	۵	الغناع	الغنائم
	۷	عابس	ہمین
	۸	کرددوقسه	وقسیه
۲۱۲	۵	لطق	لیطق
	۷	مجرۂ اسواد	مجرد السواد
۲۱۳	۳	چنانکه	جائیکه
		غدارند	گذارند
	۱۰	ہراحتمال	احتمال

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۱۴	۱۳	تفکر	تکفیه
۲۱۶	۳	در	داد
	۶	الد	الیه
	۷	بصحنه	بصحته
		الکره	الکرة
	۱۰	حنی	منی
۲۲۱	۳	معانت	اقلت
۲۲۲	۱	رسم	الاان الاسلام
	۳	اد	لاارد
۲۲۳		دنما	فانا
	۶	المرقوم	المذموم
۲۲۶	۱۰	فرشتی برمنبع	فرشتی جبانیه وجیه بکشند برای زنان
۲۳۰	۲	عرش عبید است	عرس است
۲۳۵	۱۵	لمن لم یکن	لمن یکن
۲۴۱	۷	ابن سنت	ابن است
۲۴۲	۱۲	تبعنی	نه تبعنی
۲۴۴	۱	بل	دبل
۲۵۰	۱۰	الد	الیه
۲۵۸	۴	العبد الاخراج	العبد الافراح

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۶۰	۸	سور	تصور
		تقریر	تقدیر
۲۶۲	۹	جهات	جناب
۲۶۴	۸	ارد اجنس	الاحسن
۲۷۱	۱۴	قبر	زفر
۲۷۷	۸	بها	بهدا
	۱۴	الد	یاالد
۲۷۸	۱۰	میت	منصرف
	۱۱	الدلو	یاالدانی
۲۸۵	۳	عجوزا	مجوزا
۲۸۸	۳	تمانی	تمانی تحققها علیها السلام ام
۲۸۹	۱۵	اجود	یعوذ
۲۹۲	۱	جاب	جاری بیت
۲۹۴		بعیت	بتبعیتی
۲۹۷	۷	کر	سنت که
۳۰۳	۱۴	قسم می	قسم دادی

تمام شد

5608